



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب گمانه جاهدیه در طب

مؤلف قرن ۱۱-۱۲

مترجم

شماره قفسه ۱۷۵۵۸

شماره ثبت کتاب ۲۰۷۷۳۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب گمانه جاهدیه در طب

مؤلف قرن ۱۱-۱۲

مترجم

شماره قفسه ۱۷۵۵۸

شماره ثبت کتاب ۲۰۷۷۳۳

وصول این کمال و صدور آن افعال بی وجود صحت که
 مبداء قابل و موضوع له کامل است متصور نمیشود پس هر
 شخصی را لازم است که در محافظت تحت حاصله و هم در
 زاید آن کوشد تا از سعادت تبارین و کمال در منزلتین
 محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول
 و اوقات و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان
 بر یک حال نمی ماند و بسبب آن مزاج از امور درستی
 و اخروی بازمی ماند لاجرم آفرید کار بنا کرد و تعالی در حق
 رضوی چندین فراسمکت تعبیه فرموده و در هر یکی از
 ادویه فولید نامحصره درج کرده و هر دردی را در ادویه
 آفریده و به استعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است
 که موسی در حالت مرض التفات بدو نمیشود باند آرد
 که ای موسی بنخواهیکه ابطال حکمت ما کنی و غرایب سرار
 ما را از خلق پنهان کنی در این بعد از آن موسی است خود را
 بمعرفت ادویه دلالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله وسلم نقلست که اشارت فرمود که
 العلم علمان علم الابدان و علم الاديان و علم ابدان
 که اعلا مرتبه و اسنا درجه بود مقدم دشته زیرا که علم
 اديان و اشغال بدين موقوف است بر صحت بدن و این
 موقوف است بر علم ابدان بنا بر این مقدمه حکماء دهر
 و علماء عصر در ترتیب و شفیع این علم سعی نموده اند
 و در بیان ادویه مفوده و مرکب نظر شافی و تا ممل
 کافی کرده اند و چون اضعف عباده الله و اعجز الناس
 منصور بن محمد بن احمد کوسف الیاس فقیه احسن الله
 احوالهم و غفر له دلو الذی یعلم و مطالع این قسم اشغال
 می نمود و بکمال فخر و کمال من افواه الرجال در فواید و غیر
 فرایده آنرا از اسنہ استادان این فن می بود متوجه شد
 که با تصور فکر و حصول ذکر و توریع خاطر و تفرقه باطن و ظاه
 مختصری جامع که در آن از هر باب اشارتی رفته باشد
 و منتخبی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوائف الامم

17001
 27723

کرد تا لایف کند بعد استخاره من الله العليم در آن شروع
 نمود و آنرا در قید کتابت کشیده بکفایت مجاهدیه موسوم کرد
 و در بیاض از آن زمین گردانید با لقب هایلون حضرت اسکندر
 ثانی واضح اساس جهان بینی حامی قوانین ملک دینیت
 حامی قواعد ظلم و بدعت **اسکندر** در و در فلک اکنون
 غرض دوران اوست کشف امر از قضا موقوف بر فرا
 اوست عقل کل طفل دبیرستان اجد خوان اوست
 جام جم رسی عکس خطر رخشان اوست آیت
 نصرت همیشه ره رایات اوست کوی دولت
 دایما اندر خم چو کان اوست السلطان الاعظم الام
 عدل و العالم الاکرم افتخار سلاطین العرب و العجم المغرقت
 فی عالم الملکوت یغوث الایم المؤمنین من النساء المنصور
 علی الاعداء رایعی بلاد الشرق والغرب والی ممالک
 العزل والنصب ظل الله فی الارض مالک ازیر البریط
 والقبض **ساره** حبش و زحل بیت سوسلین

کتابت در این کتاب

شهاب ریح و مهانادک و هلال کمال بزرگ امت
قدر بلند افسر و نجبت خجسته رایت و رای و کزیده نام
و نشان لا زال فی عرصه الممالک مرفوع اللواء علی
ملک و سلطان مظفر علی الاعلاء که خورشید را فتنش برافین
و مغرب عالم درخشان است و سایرهای امتش بر
جنوب و شمال جهان تابان و کوس رویش بر کنگره قصر
سعادت درخش جهت سخت اقلیم نور خسته اند و صفت
و آوازه مویشش در اطراف و آکناف ربیع سکون
اخراخته و جناب طفتش با شواغل جهاننداری و دروا
کا همکاری پیوسته اوقات شریف بر ترتیب صحاب فضل و
تقویت ارباب خلوب و اعلیاء معالم دین و اصباء
توانین سید المرسلین و تمجید قواعد دین و تشدید مبانی
یقین و افاضت شمال نوال و اناعت آریات افعال
مصرف کردانیده لاجرم الشئ اولی و اقصی و ناطقه
سطیع و عاصی بنشاع فایح این جاه و عام صالح این درگاه
جاری

جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعدا و نجات و در
لحظ بلخظ از حضرت حدیثت فایض شده بنده نیز در
در فترت آن سعادت زده و این بفضت مزجات بر آید
مراقبت ساخت و متوجه بارگاه کیوان رفعت شد تا نظر
بکیما فایض حضرت طفت سناه که صرف بازار خجسته و نفاذ
ارباب طفت است شرف کشته بشرف قبول ممکن کرد و اصول
از کمال عاطفت آنکه چون بر سهو و زلل و لسان و خلل
این مقالات بی غمازت اطلاع افتد اشاره رود تا
بقلم اصلاح مزین فرموده بر این کینه متواضحه نغمه بنزدیل
انحاف بر زلال اقدام اسبال نماید فاتی لخطایا المعرف
و بالتقصیر المعترف و عبود الکرام عن المعایر محفوظه
و استسهم عن المادی محفوظه و الله ولی التوفیق و منه
الهدایة و التحقیق و صلی الله علی رسوله محمد و آله الطیبین الطاهرین
فهرست کتاب این کتاب بینی بر دو فن است
فن اول در قسمی بلخی نظری و علمی قسم اول در طب

نظری مثل بر قدر و چهار مقاله مقاله اول در سباب
مادی تحت مشتمل بر چهار باب **باب اول** در ارکان **باب**
دوم در ارواح **باب سیم** در اخلاط **باب چهارم** در اعضا
مقاله **دوم** در اسباب صوری تحت مشتمل بر دو باب
باب اول در مزاج **باب دوم** در قوی مقاله **سیم** در اسباب
فاعلی تحت مشتمل بر دو باب **باب اول** در اسباب
ضروری مثل برشش فصل **فصل اول** در هوا **فصل دوم** در حرارت
نفسی **فصل سیم** در حرکت و سکون بدنی **فصل چهارم**
در خواب و بیداری **فصل پنجم** در اکول و مشروب **فصل ششم**
در اجتناب و تفراغ **باب دوم** در اسباب غیر ضروری مثل
بر دو فصل **فصل اول** در اسباب طبعی بر سه ضروری **فصل دوم**
در اسباب غیر طبعی **مقاله چهارم** در احوال و اعراض و علاقت
مشتمل بر دو باب **باب اول** در احوال و اعراض **باب سیم**
در علاقت و دلایل مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در علاقت
مزاج **فصل دوم** در علاقت امتلا **فصل سیم** در بعضی فصل

فصل چهارم در نبض انسان و اجناس **فصل پنجم**
در قاروره **فصل ششم** در برانز **فصل هفتم** در بکره **فصل**
هشتم در علامات محموده و رذیه **فصل نهم** در طب علمی
مشتمل بر پنج مقالات **مقاله اول** در حفظ تحت و معالجات
کلی مشتمل بر دو باب **باب اول** در حفظ تحت مشتمل بر دو فصل
فصل اول در تدبیر مولود و حیالی را **فصل دوم** در تدبیر نوزاد
فصل سیم در تدبیر اکول و مشروب **فصل چهارم** در تدبیر
نوم و یقظ **فصل پنجم** در تدبیر تفراغ و اجتناب **فصل**
ششم در تدبیر جماع **فصل هفتم** در تدبیر جماع **فصل هشتم**
در تدبیر حرکت و سکون **فصل نهم** در تدبیر منسلخ **فصل دهم**
در تدبیر مسافر **باب دوم** در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل
فصل اول در معالجات سوء المزاج **فصل دوم** در تدبیر
مسهل و قوی و حقه **فصل سیم** در رفع و مجامعت **مقاله**
دوم در امراضی که حادث شود در اعضا از سر تا قدم و
علاج آن مشتمل بر بیست باب **باب اول** در امراض سر و روغن

فصل چهارم

باب دوم در امراض چشم **باب سیم** در امراض گوش
باب چهارم در امراض بینی **باب پنجم** در امراض دهان
 و لب و زبان **باب ششم** در امراض لثه و دندان **باب هفتم**
 در امراض حلق **باب هشتم** در امراض سینه و آلات تنفس
باب نهم در امراض قلب **باب دهم** در امراض معده
باب یازدهم در امراض جگر **باب دوازدهم** در امراض
 طحال **باب سیزدهم** در امراض امعاء **باب چهاردهم**
 در انواع اسهال **باب پانزدهم** در امراض کلیه و مثانه
باب شانزدهم در امراض انبیهین و قضیب **باب**
هفدهم در امراض رحم **باب هجدهم** در امراض مقعد
نوزدهم در امراض پشت **باب بیستم** در ادجاع نفوس
 و مفاصل **مقاله سیم** در حقیقتات مثل برترباب
اول در حقیقت یوم **باب دوم** در حقیقت دق **باب سیم** در
 حقیقت اعفن **مقاله چهارم** در امراض که بر ظاهر بدن حادث
 شود و معالجات آن مثل برهفت **باب اول**

یرقان

در ادرام

باب اول در زهرها و علاج شایب آن **باب دوم** در
 کزیدن حشرات و تدبیر آن **باب سیم** در کزیدن آدمی و چهار
 پایان **باب چهارم** در دفع اموم و حشرات و این آخرین
 اول است و الله اعلم **فصل دوم** در ذکر ادویه مفیده و
 مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول** در ذکر بعضی ادویه مفیده مثل
 برهفت **باب اول** در طبایع و تاثیرات ادویه
باب دوم در حبوب **باب سیم** در لجوم و ایسان
چهارم در فواکه **باب پنجم** در بقولات **باب ششم** در توابل **ادویه خارجه**
باب هفتم در ریحان و طیوب **مقاله دوم** در ادویه مکره
 مشتمل بر بیست **باب اول** در بیان کیفیت ترطیب کلب

ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق **باب دوم** در تریاقها
باب سیم در مسخرات **باب چهارم** در معاجین **باب پنجم**
 در کربید و بریات و لغوقات و ربوب **باب ششم** در جوارش
باب هفتم در سخوفات **باب هشتم** در اقراض سوسله و غیره **باب نهم**
 در جبهات سوسله و غیره **باب دهم** در ایاریات **باب یازدهم**
 در مطبوخات و نقوعات **باب دوازدهم** در حقیقت
باب سیزدهم در شیافات و فرزها **باب چهاردهم**
 در ادران **باب پانزدهم** در سحوبات و سنومات و غرغره
باب شانزدهم در اطلیه و ظادات و نطولات **باب**
هجدهم در ادویه عین **باب نوزدهم** در مرادم و فیر و
باب بیستم در خلای و مسنات **باب بیست و یکم** در
فصل اول در حقیقت نظری و علمی چون شروع در شی
 لابد است از معرفت و شعور بان شی بوجهی از وجه لاجرم
 اشارتی بتعریف این علم میرود بدینکه طب علمی است که بد
 احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت تحت و مرض یعنی

قبیل از

علم است

علم باستقامت مزاج و احوال بدن یا تغییر آن حاصل شود تا
 بدین علم تا حفظ تحت کنند حال الحصول و سرد ادران در حال
 زوال و این علم بدو قسم است برای آنکه اگر مفید اعتقاد است
 با موری چند مجرد از بیان کیفیت عمل آن نظری گویند چنانکه
 علم بارکان که چهار است و از جمله که نیست و اگر مفید اعتقاد
 با موری چند با بیان کیفیت عمل آنرا علمی گویند چنانکه حرف
 در ادرام مثلا با اعتبار زمان و وقت از جهت روع و تحلیل
 چنانکه گفته شود پس این علم بدو قسم شود نظری و علمی چون
 معرفت موضوع هر علمی بعد از علم با هیئت او سبب زیادتی
 شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسایل آن علم
 شود از غیر و علمای اعادت بدان جاری شده است که بعد
 از آنست موضوع نمایان میکنند تا از جهت
 بدان علم حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر یک
 در وقت اینها مذکور میشود و معلوم شده که موضوع
 است که بحث کنند از علل ارضی درانی او پس هر چه

یعنی از کار با اذن
 علمی نظری و علمی عملی

که بحث از دکنده از آن جهت که منسوب به صحت است حفظاً در او
 او با توقف الصلحه علیه ان موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوع
 قسم نظری باین علم بدن انسان است و اسباب صحت و مرض
 و احوال و دلایل از برای انکه طب بحث از غرض ذاتی
 این امور میکند از آن جهت که منسوب به صحت که غایت مطلوب
 این علم است و موضوعات قسم علمی او تصرف است در اسباب
 مسته ضروری و تدبیر آن و اعمال پدید و علاج با در پی و هر یک
 از اینها بحسب احتیاج طب بدان گفته شود ان الله اعلم
 و چون اصل علم است و عمل بی علم کلا عملت شروع کنیم اولاً
 در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم العلیم ^{اول طب}
 مشتمل است بر مقدمه و چهار مقاله ^{چون}
 بالذات ازین علم محافظت صحت حاصل و استراحت
 و حفظ شیء بعد از علم بدان شیء و علم با اسباب
 معرفت او در بیان احوال بدن گفته شود و در
 اسباب پزشکی موجب تحقیق و جود آن شیء

در ابیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب ^{مطلق} معرفت
 عام مقدم بود بر معرفت خاصی پس بدانکه سبب در عرف
 عام آن چیزی گویند که توصل کنند برای حصول امر دیگر و در
 عرف خاصی که اصطلاح حکماست با توقف علی الشیء بود آن
 از آنکه توقف از برای ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب
 بر چهار قسم است زیرا که سبب در سبب داخل بود یا خارج
 اگر داخل بود بالقوه از اسباب مادی گویند چون چوبست
 با سرب و اگر داخل بود بالفعل از اسباب محوری گویند چون
 صورت سرب که مریع باشد یا مسدس و اگر خارج بود از سبب
 اگر موجود است از اسباب فاعلی گویند چون بخار و اگر ایجاد از
 برای آنست از اسباب غایبی گویند همچو جلوس سرب چون این
 معنی در ذمین مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت
 اسباب است که صحت در آن مقرر میشود و این یا مرکب بود
 یا بسیط اگر بسیط است از ارکان خوانند و اگر مرکب است
 یا غلیظ بود و آن اعضا است یا لطیف بود و آن ارواح

یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب محوری صحت اعتدال
 مزاج بود و قوی که بعد از حوادث شود و التیام اعضا که
 عبارت از عدم تفوق اتصال و سوء ترکیب است و اسباب
 فاعلی صحت اسباب است که اگر بر وجه مشاکله و اعتدال
 دارد و در محافظت و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این
 امور اگر در جمیع اوقات محتاج الیه بود و جمیع افراد بدان
 محتاج باشند از آنست ضروری گویند و اگر بعضی افراد محتاج
 باشند بدان چنانست که اگر در بعضی اوقات جمیع افراد محتاج اند
 انسان و اگر بعضی افراد ضاعت و عادات ^{چون} و اگر
 در بعضی اوقات محتاج الیه باشند و ارادات خارجی و اسباب غایبی
 صحت سلامت افعال است که از قوی حاصل شود یعنی سبب
 صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضو بر وجه اعتدال بود
 و سبب غایبی در ذمین مقدم بود و در وجود مؤخر
 مقالت اولی در اسباب مادی صحت و چون این
 اسباب چهار است این مقالت منقسم شود چهار باب
 بیان

در بعضی اوقات محتاج الیه
 در بعضی اوقات محتاج الیه
 در بعضی اوقات محتاج الیه
 در بعضی اوقات محتاج الیه

باب اول در ارکان و از اصول و عناصر و اسطقسات
 گویند و آن اجسام چند بسیط است که اجزای اول
 بدن انسان و غیر آن از مرکبات است و آن چهار است
 زیرا که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین
 یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنچه طالب غایت
 محیط بود آتش است و طبع او گرم و خشک و محل او بالا
 دیگر ارکان بود چنانچه محبت که آتش مابین مقعر
 فلک قمریست و فایده او در مرکبات الفصاح و بلطف
 و کسر رددت عنفرین بار دینی و تفریق محاسنات
 و جمیع کائنات بود و آنچه متوجه جهت محیط است طالب
 غایت است و طبع او گرم و تر بود و فایده او در مرکبات
 سهولت قبول اشکال و ترک آنست و محل او زیر
 که هو است و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک است
 و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات حفظ
 اشکال و هیئات و استمشاک بود **باب دوم**

در بعضی اوقات محتاج الیه
 در بعضی اوقات محتاج الیه
 در بعضی اوقات محتاج الیه
 در بعضی اوقات محتاج الیه

در ارواح و عرف اطباء روح حیث لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحت امتزاج مخصوص متکون شود و بواسطه شرایین با عضا منتشر گردد و اعضاء را به حیوانه و استعداد قبول حسن و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و انرا روح حیوانی گویند و قوه حیوانی بدو قائم بود و ازین روح چون بعضی بر مانع رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را از اجامی دیگر حاصل شود و انرا روح نفسانی گویند و قوه نفسانی بدو قائم بود و او را ازین روح نفس ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد روح نفس است و این روح حیض حسن و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود و انرا روح طبیعی گویند و قوه طبیعی بدو قائم بود و از او تغذیه و تنیده و تولید حاصل گردد پس بحقیقت بقول معلم اول و محققان حکما یک روح است که در هر محلی و مطبوعی از دو صورتی و اثری پیدا میشود و بحسب ظاهر قول اطباء هر یک بر استقلال روحی است و الله تعالی علیهم السلام با خلق ما خلقی

خلق با **سیوم** در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود تا اوقات که جز تمام اعضا نمیکرد و در اجزاء احتمالی آن میشود و هر یکی را از این نفعی که در هر یکی خلاصه و فضل بطریق استعمل میشود و نفع میشود و نفع اول از آن زمانست که در آن انرا منضغ میکند و در معده قرار گیرد و مشابه کتک بخته نشین شود و انرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق مسار بقا که عروق چند شهر است میان کبد و معده بکبد میروند و ان بطریق املاخ شود و انرا بر از کوبند و نفع در کبد است و ان عبارتست از استیالات کیلوس با اخلاط و خلاصه ان با درود و فضل آن که مانع است از استیالات کیلوس و مشابه منضغ کرد و انرا بول گویند و نفع سیوم در عروق است و ان عبارتست از استیالات اخلاط با عضا بحسب مزاج فقط به نفع چهارم در عضا است و ان عبارتست از استیالات رطوبت ماده که مشابه با عضا شود با اعتبار بهیت و صورت هر عضو میشود و بالفعل هر یک از اعضا در خواص تمام و منفرد

از کبد که شیره شود در جدارت تغذیه مخصوص طبعی میماند و فضل هر

این نفع به مثل عرق و سوخ منفع شود پس عمل نفع دم ایجاد در رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط از رطوبت و عمل نفع سیوم ایجاد در رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نباشد و اگر افراخ نکند متعفن شود و ان داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد چهار رصف است یکی آنکه در عروق صغاری موجود است و دم آنکه مستحیل شود بوجه نفع بحسب مزاج سیوم آنکه بمنزله ظل در اعضا منتشر است چهارم آنکه انبساط و البقیاق اعضاء بواسطه است انکون بدانکه خلطی رطوبت سیالت که کیلوس اولاً بدانستحیل شود و ان چهارم زیرا که آنچه نفع تمام یافته است ایجاد و طایقی بود و نفع و آنچه است با بود و انرا آنچه متوسط بود و خون و آنچه نفع تمام یافته است بلغم و هر یک ازین چهار طبیعی بود و غیر طبیعی اما خون طبیعی رنگ سرخ و طعم شیرین و طبع گرم و تر بود و تغذیه

حیث تفاوت اعضا

نفعی تمام یافته

جمع بدن

جمع بدن باقی میشود سنه با با قسطی از اخلاط دیگر و از او یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب واردی و بر تقویت بصرف او یا سرد و یا بالجمیع مایل بود اما بلغم طبیعی طعم او مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایده او آنکه در جمع بدن موجود باشد و در وقت فقیدان غذا استجیل بخون گردد و غذا بدین شود ازین جهت او را مفع غنیت و با خون در جمع عروق جاریست و فایده دیگر آنکه با خون متمزج گشته غذا بدماغ شود و دیگر آنکه ترطیب منفاصل کند و بلغم غیر طبیعی با اعتبار قوام پنج است زیرا که اگر شفق القوام بود یا رقیق بود انرا مائی گویند یا غلیظ بود و ان غلیظ اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد جیبی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف از محسوس شود محاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و با اعتبار طعم چهار است غرض و مانع و تغذیه و جارح و بلغم الح امر قسم شود قسمی کلون که طعم شور باشد و قسمی که طعم تر بود و طعم اولی با خون بعروق رود و جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیق

بلغم طبیعی

انصاف بلغم بود انصاف ای طبعی بود و طبع اولی در کبد بود

و تقطیع اخلاط لزج و دفع باغم غلیظ کند و غذا بعضی اعضا
 شود مثل ریه و قسی دیگر بمراره ریزد به غسل امعا و تنبیه
 بر دفع براز و صفراء غیر طبیعی آنچه بر نفس خود فاسد شده باشد
 اگر در جگر بود مژه و موی گویند و اگر در معده محترق شده که آن گویند
 چون محترق شود زنگاری زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد
 و آنچه بسبب واردی متغیر شده باشد اگر در دماغ رقیق بود مژه
 صفرا گویند و اگر باغم غلیظ بود موی و اگر سودا بود صفراء سوداوی
 حتی بوزور زند اما سودای طبیعی در وجود طبعی بود و طعم ادب و حلاوت و
 و حلاوت مایل باشد و طبع او سرد و خشک و او در جگر بود
 قسم میشود قسی با خون جروق رود به تنه غلیظ
 دم و غذاء بعضی اعضا شود مثل مضام و قسی بطحال رود
 و جهت تنبیه و غده غده غذا معده ریزد و غیر طبیعی از در غلطی
 باشد که محترق شود و اگر چه سودا طبیعی بود و از آن نادره و مژه
 سودا گویند و الله اعلم **باب چهارم** در اعضا مشتمل بر
 و در فصل مقدم در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبب اجمال
 ۱۲۰

۲ در آن
 خون شده او را
 مژه هر گویند و اگر
 حتی بوزور زند
 تمیز
 یعنی آنرا گویند

بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چسب غلیظ که از امزاج
 اخلاط حاصل شود و از شرط بر آنست که اول عضوی که متکون **قول**
 میشود دل است و بعضی گفته اند دماغ و بعضی گویند جگر و بعضی
 دیگر بر آنند که چون ماده منی بمسقط رسد در دماغ غلیظی پیدا
 شود و چهار نقطه در دماغ پیدا می آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر
 و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی بر موی مستوی که در دماغ
 اما تقسیم بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق
 بود و دیگری آنکه بعضی یا قابل مطلق بود و دیگری یا معطی
 و قابل هر دو و همچنین گویند یا معطی و قابل هر دو معطی و وجهی
 دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا معاون یا نه رئیس
 و نه مرئوس و نه خادم رئیس زیرا که اگر مبداء قوتیست که محتاج
 الیه است در بقای نفس یا نوع چون دل و دماغ و کبد و
 از رئیس گویند و رئیس کسب بقاء شخصی است
 دل و دماغ و کسب نوع همین است یا نشین که
 مخصوص است و اگر مبدء قوت فعل عضو است رئیس است از اجزا
 در دماغ

از براد
 خود آوردن
 در تقسیم اعضا
 در تقسیم اعضا
 در تقسیم اعضا

نویس
 رئیس گویند و این خادم یا مرئوس بود چون ریه و قلب را
 و معده کبد را و آلات غذا شبکه دماغ را و اعصاب
 را یا مشدود بود چون شرايين قلب را و ادره کبد را و
 اعصاب دماغ را و ادره کبد را و ادره کبد را و
 شمع او بود که قابل فعل رئیس باشد از آن موی گویند چون
 لخم و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرئوس گویند چون عظام و
 لخم غیر حیا و جمیع اعضا یا بسط بود و اثر اعضا متشابه
 الاجزا گویند یا مرکب بود و اثر اعضا علی خوانند و بیان
 هر یک در فصلی گفته میشود انشا الله تعالی **فصل اول**
 در اعضا بسط و آنرا مفرده نیز گویند و اقسام آن
 ده است اول عظمت و آن اساس بدن و دعامة
 حرکات بود و اقسام آن بسبب اجمال یاد کرد میشود
 اما جمیع مخلوق است از صفت عظم چهار بنسبت دیوار می
 بنسبت سطح فرش که اثرات عده دماغ میگویند و در بنسبت
 سقف که اثرات خف خوانند و فک اعلام مرکبست و در میان
 الف

رئیس
 لات تنفس
 دنده خادم
 دماغه لطیفه
 سوراخ و مزاج
 و طبیعت و بنسبت
 سطح بنسبت
 دماغ ریه
 از اجزا عظم عظام
 فک و کسب بقا
 فک و کسب بقا
 فک و کسب بقا
 فک و کسب بقا

الف عظم و نیست که او را به قسم میکنند فک اسفل
 مرکبست از دو عظم و در فکین سسی و در دندان مرکب است
 از فوق و در فکینه دو و ربا می جهت قطع شمای و دندان
 جهت کسر و از هر جانبی پنج فک سسی جهت طحن و در اسفل
 مثل این بود و عظم مرکبست از صفت عظم که اثرات
 عظم گویند و بعد از آن دو زده فقره ظهر و دست و چهار
 ضلع که از طرفین در و مرکب است و بعد از فقرات
 قطن و آن پنج فقره است و بعد از فقره فقره فقرات
 بعد از فقره فقره فقره فقره فقره فقرات و از آن
 سه صفت عظم که از اعظام قصی گویند و در اضران
 مجازی فم عظم عظم و نیست که از اعظم نخری
 گویند و چهاره دو عظمت از طرفین بهم متصل و
 از اجزا جبروت است قد ام را عظم عانه گویند و جزو
 خلف هم عظم و رک و جزو طرف خوشی را خارجه
 و فقره فقره و جزو اسفل ایسی را حق و رک گویند اما

فکین
 سوراخ معده
 در دندان
 با بال صفت
 فک و کسب بقا
 فک و کسب بقا
 فک و کسب بقا
 فک و کسب بقا

دست مرکب است از کتف و عضله که متصل به دست و بعد از او
 ساعد که ششگانه است از دو عظم که از آنند علی و زیره و سفل
 گویند و بعد از او دست عظمت که در دو وصف نهاد که از آنرا
 ساع گویند و بعد از او چار عظم است که از آنرا شط کف گویند و پنج
 اصبع هر یکی را عظم الا ابراهام که دو عظم است و پای مرکب است
 از پنجه که بزرگترین عظام است و در ریش و ریک مرکب است
 بدو ساق است شولف است و عظم که از آنرا قصبه صغری و قصبه
 کبری گویند و عظم که از آنرا رصقه خوانند و قدم مرکب است از
 کعب و عقب و عظم بزرگی و انحصار که از آنرا زورق گویند
 و چهار راسخ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی را عظم الا ابراهام
 که دو عظم است و تند در قابله عظم جوهری که
 برانی برینین می برول از اینجا که برون می آید دوم
 از اعضاء مفرده عظم و ف است و آن جسمیت شبیه
 بعظم اما از دست تر است و فایده آن منع اصطکاک
 عظمی ب عظمی بود و تدریج و ترکیب اعضاء صلیب بالینه
 و قیام

و قیام مقام عظمت و عضوی که در او مقصود شده نسیم
 عصبیت و آن جسمیت لینی در حس و انعطاف و
 در انقباض و فایده او بالذات افاضه حس و حرکت بود
 و بالعرض شد و توشیح اعضاء و عصب دو نوع است نوعی
 از دماغ رسیده است و آن هفت زوج است که حاصل از دماغ
 و حس و حرکت اعلائی اعضاء بدان حاصل است و نوعی
 از نخاع رسیده است و آن سی و یک زوج است و فردی
 در حس و حرکت اعضاء که درون عروق است بدان
 حاصل شود چهارم عظم است و آن عظمیست شولف از
 لبفات عصب و تر و شفا یا تر با ل که با هم منسج شده و
 و قرح و خلل آن منشور لجم است و غشائی بر او محیط شده
 و فایده او حرکت اعضاء است بواسطه تشنج و استرخاء او
 و عضل اگر چه مرکب است اما در از اعضاء مفرده گفته
 اند پنجم و تر است و آن جسمیت که منشا بر وجود عصب است
 با طرف عضل و اعضاء متصل است جهت تحریک اعضاء

و قیام مقام عظمت و عضوی که در او مقصود شده نسیم
 عصبیت و آن جسمیت لینی در حس و انعطاف و
 در انقباض و فایده او بالذات افاضه حس و حرکت بود
 و بالعرض شد و توشیح اعضاء و عصب دو نوع است نوعی
 از دماغ رسیده است و آن هفت زوج است که حاصل از دماغ
 و حس و حرکت اعلائی اعضاء بدان حاصل است و نوعی
 از نخاع رسیده است و آن سی و یک زوج است و فردی
 در حس و حرکت اعضاء که درون عروق است بدان
 حاصل شود چهارم عظم است و آن عظمیست شولف از
 لبفات عصب و تر و شفا یا تر با ل که با هم منسج شده و
 و قرح و خلل آن منشور لجم است و غشائی بر او محیط شده
 و فایده او حرکت اعضاء است بواسطه تشنج و استرخاء او
 و عضل اگر چه مرکب است اما در از اعضاء مفرده گفته
 اند پنجم و تر است و آن جسمیت که منشا بر وجود عصب است
 با طرف عضل و اعضاء متصل است جهت تحریک اعضاء

و قیام مقام عظمت و عضوی که در او مقصود شده نسیم
 عصبیت و آن جسمیت لینی در حس و انعطاف و
 در انقباض و فایده او بالذات افاضه حس و حرکت بود
 و بالعرض شد و توشیح اعضاء و عصب دو نوع است نوعی
 از دماغ رسیده است و آن هفت زوج است که حاصل از دماغ
 و حس و حرکت اعلائی اعضاء بدان حاصل است و نوعی
 از نخاع رسیده است و آن سی و یک زوج است و فردی
 در حس و حرکت اعضاء که درون عروق است بدان
 حاصل شود چهارم عظم است و آن عظمیست شولف از
 لبفات عصب و تر و شفا یا تر با ل که با هم منسج شده و
 و قرح و خلل آن منشور لجم است و غشائی بر او محیط شده
 و فایده او حرکت اعضاء است بواسطه تشنج و استرخاء او
 و عضل اگر چه مرکب است اما در از اعضاء مفرده گفته
 اند پنجم و تر است و آن جسمیت که منشا بر وجود عصب است
 با طرف عضل و اعضاء متصل است جهت تحریک اعضاء

غیر از این بود مثل لحم و شحم از خون متکون میشوند و چون منقل
 کردند انبساط پذیرند و اتم لحم است و آن عضو است که از لحم می
 متولد شود و فرج و خلل اعضاء را مملو و محشو گرداند و عاقد
 او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمان و شعر و ظفر
 و جلد هم کرده اند و از اعضاء مفرده شمرده اند و در آن نظر
 زیرا که شحم و سمان در اصل لحم اند و شعر و ظفر از او و جلا
 اند و جلد مرکب است از مفرد و بیان هر یک گفته آید اما شحم
 جسمی است که از ماده مایه شحم در اعضاء عصبانی
 مثل ریش و اعضاء متولد شود و بواسطه برودت محل متولد
 گردد و عاقد او برودت و سمان مشابه لحم است از لحمی
 درسم متولد شود و او هم مرکب است از لحم و شحم و جسمی است
 که از بخار رخانی متولد شود و طبیعت کج فله از ارفع
 کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود و بعضی
 و بعضی زینت و وقایت را همچو موی سر و مژه
 و ظفر جسمی است عظم و فی عیدم الحسن که متصل است به استخوان

و قیام مقام عظمت و عضوی که در او مقصود شده نسیم
 عصبیت و آن جسمیت لینی در حس و انعطاف و
 در انقباض و فایده او بالذات افاضه حس و حرکت بود
 و بالعرض شد و توشیح اعضاء و عصب دو نوع است نوعی
 از دماغ رسیده است و آن هفت زوج است که حاصل از دماغ
 و حس و حرکت اعلائی اعضاء بدان حاصل است و نوعی
 از نخاع رسیده است و آن سی و یک زوج است و فردی
 در حس و حرکت اعضاء که درون عروق است بدان
 حاصل شود چهارم عظم است و آن عظمیست شولف از
 لبفات عصب و تر و شفا یا تر با ل که با هم منسج شده و
 و قرح و خلل آن منشور لجم است و غشائی بر او محیط شده
 و فایده او حرکت اعضاء است بواسطه تشنج و استرخاء او
 و عضل اگر چه مرکب است اما در از اعضاء مفرده گفته
 اند پنجم و تر است و آن جسمیت که منشا بر وجود عصب است
 با طرف عضل و اعضاء متصل است جهت تحریک اعضاء

بهاطت و آن جسمیت شحمی است اما بی حس است و فایده
 او ربط کردن عظمی ب عظمی یا بعضوی دیگر بود و از عقب نیز گویند
 هفتم شریان است و آن عروق متحرکه شمه و مخلوق از ریف عصب
 بود از رین ایسر قلب رسیده است و در حرکت انبساط و انقباض
 تابع است و فایده او ایصال روح حیوانی است بجمع بدن
 و جمع شریانین و دو طبقه باشد الا شریان و ریدی که یک طبقه
 دریدرک کردن کراکت و بریه میرود ششم و آن عروق ساکت است که
 در تنه از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه است الا وید
 شریانی که دو طبقه است و بریه میرود نهم غشای است و آن
 جسمی است عصبانی از لبفات عصب و بر باط منسج شده جهت
 حفظ شکل و هیات اعضاء و تشدید توشیح و تشنج است
 آن با دیگرمها و افاضه حس بر اعضاء عدمه الحسن مثل
 کبد و طحال و این در قسم از منی متکون میشوند و چون منقل
 کردند انبساط پذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و کج
 میمانند

و قیام مقام عظمت و عضوی که در او مقصود شده نسیم
 عصبیت و آن جسمیت لینی در حس و انعطاف و
 در انقباض و فایده او بالذات افاضه حس و حرکت بود
 و بالعرض شد و توشیح اعضاء و عصب دو نوع است نوعی
 از دماغ رسیده است و آن هفت زوج است که حاصل از دماغ
 و حس و حرکت اعلائی اعضاء بدان حاصل است و نوعی
 از نخاع رسیده است و آن سی و یک زوج است و فردی
 در حس و حرکت اعضاء که درون عروق است بدان
 حاصل شود چهارم عظم است و آن عظمیست شولف از
 لبفات عصب و تر و شفا یا تر با ل که با هم منسج شده و
 و قرح و خلل آن منشور لجم است و غشائی بر او محیط شده
 و فایده او حرکت اعضاء است بواسطه تشنج و استرخاء او
 و عضل اگر چه مرکب است اما در از اعضاء مفرده گفته
 اند پنجم و تر است و آن جسمیت که منشا بر وجود عصب است
 با طرف عضل و اعضاء متصل است جهت تحریک اعضاء

اعلم و فایده آن از حلق و لفظ و مانند آن مخفی نیست و جمله
عضویت منتهی از لیفات و شفا با محاسب و ظل آن محاسب
چون شده و غشای بود و مجموع بدن را و فایده آن حفظ کلی
و هیات و انفاض حسن ادرک لموسات بود
دوم در اعضا عمده و ادرک اعضای آلی از آن جهت که
بعضی از آن آلات جنات و تنفس است و بعضی آلات
غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضاء
حیوانه و تنفس قلب و ریه و مجاری قلب طرف اعضا
در رئیس طلق و محل روح حیوانی بود و اولی طرف است از لحم
صلب رخ و اصناف لیفات و غشای غلیظ بر آن مخفی
است که از اغلاف قلب گویند و شکل او صورت ریه و قاعده
او از بالای است و آن غطر و دست بر اطراف و شش در وسط
و محل دل میان سینه است با لبطرف صلب و او را درون
است بطین ایمن مجاذی گویند و در و خون بیشتر از روح
بود و از کبد و ریه بدو متصل است جهت رسانیدن خون لطیف
که در کبد و ریه است

و این را

و بطین ایسر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود
و آنرا اشغاف قلب گویند و از در و شریان طالع شده است
یکی شریان و ریه که بر ریه می رود و جهت جذب نسیم از در و ریه
دوم لطیف بدو یکی دیگر شریانی بزرگتر است که اصل صغیر است
بود و آنرا بر و او یکی گویند و میان این دو و بطین منفذی
است آنچه قهقی برای تطیف دمی که از بطین ایمن
ایسر می رود و آنرا دهمین خوانند و از طرفین قلب قریب
بقاعده او از موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم دو ترا
است که آنرا ذالی قلب گویند **مجاوب** عضویت مرکب
از لحم و غشا و عصب حساس و متحرک و او محدود ریه است
در انقباض و انبساط و حاضر است میان آلات غذا و
آلات تنفس ریه مخلوق است از لحم در وی محرف و از شعب
شریان و ریه و شعب در ریه شریانی و شعب قهقه ریه
و غشای ذی و لیس بر مجموع کشیده و او بدو مشق شده است
شق طرف ایمن بیه شعبه منقسم شده است و شق طرف

اشغاف غلاف دل که است
بجز از این است
بکار رسانند بجز از این است
جمله در غلاف که هم گویند
خود را هم که این است
سجف

صغیر
مانند شش کوچک
میزان کوچک
مجریان
آزاد
و کوندو روان
بسیار

ایسر بدو شعبه و مجموع کرد قلب بر آنده و فایده آن ترجیح
قلب است بواسطه جذب نسیم و اجالت آن کیفیتش مناسبت
مزاج قلب و دفع بخار دغانی و او مبداء صورت است
آلات طلق اما حلق عبات از مجموع مجریین بود که آن
مری و قهقه ریه است و ذکر مری در اعضاء غذا کرده شود
قهقه ریه عضویت مزاجی شکل مثلث از اعضا ریف
و غشای بر آن کشیده و او از اقدام مری نهاده است و فایده
آن تنفس است که عبات از جذب نسیم بقلب و دفع بخار
از آن بود و بالای او حجره است و آن عضویت غشوی
که آلت تمام صوت و غیره نفس بود و او مرکب است
از غشوی یکی از طرف قدام که از اردنی و نرمی گویند و
دو دیگر از طرف مخالف که مایل مری بنده و این دو کوچک
تر از یکی را نام نیست و یکی را یکی گویند برای آنکه در جات
بلع بر آن افتد تا چیزی در قهقه ریه نرود و انفتاح و انقباض
حجره بدو حاصل میشود و در حرف صغیر جسمی است عضویت شریانی
آنرا

انفلاق

مزاج که انقباض و انقباض پذیرد و صورت بدان حاصل شود و اما
آلات عضویت لحمی صورتی شکل از بالای حجره او کشیده و
فایده او تصفیه هوا بود از دغان و بخار و مده صوت باشد
و نور تین و عضویت از لحم عصبانی شبیه بغه که از اصل زبان
رسته اند و فایده آن منع اسوات از آنکه دفعه لغو کند
اما آلات شعور دماغ چشم و گوش و بینی است **دماغ**
عضو شیس و محل تقاضای بود و او مرکب است از لحم و او
روده و شریانی و غشای رقیق که ملاقی نفس او است
و غشای صلب که با او بطن غشاست و محاسن کاذب است
و شکل دماغ مثلثی مخروطی بود و قاعده او و مقدمه است
و این از مشرف است زیرا که نسبت اعصاب حرکت است
دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر نسیم
میشود و آنرا بطون دماغ گویند و او وسیع بطون بطین مقدم
است و اصغر بطون بطین اوسط است و او مانند ترا
رید بر هم افتاده و شکل بشکل کرم شده و او را دو دغه خوانند
دماغون را

که بدو شعبه است
چنانچه در قلب معلوم است
در ریه ریه است
که او را حجره گویند و نقل
دماغ را جمیع عضو است
حکک خودی است و غشای
عاسل صغیر دماغ است

دماغون را

در بعضی حرکت است و در بعضی حرکت است و در بعضی حرکت است

ازین جهت و از مجموع دهنی میان بطن مقدم و مؤخر بود و در زیر بطن اوسط جوئی است که از آنجا میسر که کیند و فضلات دماغی انجا جمع میشود و چون فرو می آید و غشایی که حاصل جود دماغ است مانند ترازیه و عضون برآم افاده است و از آن صورتی همچو گرمی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرایین آن نیز متحرک است و نخاع مشاب هر دماغ است و ضلیفه اوست و او را در غشای است و از مجموع بنا بر دماغ بود که در فقرات منجدر شد تا بعضی برسد **چشم** از اعضا و شریک است و مرکب است از سه رطوبت و هفت طبقه و در اعصاب و شرایین و آورده متفرق شده **شعر** که از فرید کار تعالی بوضع خویش است **چشم** هفت برده و سه آب منقسم است: صلب و شیشه و شکر زجاجی و پس جلید پس منکبوت و بعضی و غب قرن و ملتحم طبقه اول را که ماس هو بود ملتحم گویند و جود آن متصل است و متصل است بعضی است متحرک که طبقه دوم قرینه است

ممانند با شکر فضلات دماغی بود که در فرجه است
ممانند با شکر فضلات دماغی بود که در فرجه است
ممانند با شکر فضلات دماغی بود که در فرجه است

گویند و او بعد از ملتحم است و طبقه سیم را که بعد از قرینه است غشیه گویند و لون آن مختلف است و بعضی اشخاص سیاه و بعضی اشهل و در بعضی از رقیق بود بعد از این طبقه رطوبت بیضی است و آن رطوبت سفید شفاف بود که طبقه چهارم که بعد از روت آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشایی رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از رطوبت طهری بود و آن جسمی است مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او پهن است جهت انقباض مرئیات و طرف باطن او محزوظی است تا در رقیق عنکبوتی که حس البصار را بران بود و مرکز کرد و بعد از رطوبت زجاجی است که شیشه را بکیند که اخته شد و طبقه پنجم را انجلیکه گویند و آن بعد از رطوبت زجاجی است و طبقه ششم را امشید گویند و آن مجموع غشایی است که بر جمیع متوسی شده است طبقه هفتم را اصله گویند و آن همچو غشایی غلیظ است که ملاقی عظم عین بود و بحقیقت البصار رطوبت جلیدی حاصل میشود و یاقنی

از این دو طرفه در آن آید که باران
از این دو طرفه در آن آید که باران
از این دو طرفه در آن آید که باران

ملتحم
ملتحم

آلات و معدلات او نیز هر رطوبت بیضی حافظ او است تا بواسطه او اشته و دفعا در جلیدی منسطح شود و در کوزن او افرا را شود و زجاجی مغزی اوست و طبقات دیگر از قدام و خلف همچو قایه اوست و قیاس آن **کوش** عضو غضروفیست و هوای منجموج در او جمع میشود و در رقیق عظم خجری نفوذ میکند و چون مصادم غضربی شود که صاخ مفرش است و قوت سامعه در روت او را که اصوات حاصل میگرد **انف** بد آنکه تنجیرین چون بالای بینی رسند به و تجویف منقسم میشوند قسمی با فضای فم منتهی شود جهت تنفس و تنشق هوا قسمی دیگر با فضای که بینی بمصفاة است منتهی گردد جهت دفع فضلات دماغی و ماده را و این کندی بدان دو عصبه که شبیه به و سرستان اند و در کت روایح بدیشان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا اول آن مجرای دهن است که فایده آن ظاهر است و دندانان جهت سحق و طحن در آن موجود شده زبان متولف است

تجویر
تجویر
تجویر

از لحم ابیض و شرایین و آورده و اعصاب و در رصل او قطعه لحم غدی است جهت الکاب لعاباً بمطهوم مختلطه کرد و زبان در اساعت و از در او و تقلیب مضموع ممد فم است در حس ذوق و قوت تکلم به و حاصل **لب** مخلوق است از عصب لحم و عسل و شریان و ورید و فایده او سردی و حفظ مضموع و حبس لغاذاغاست تکلم است **مری** مرکب است از لحم و غشاد و رطوبت است متصل است بنهایت فم و بدایت معده و چون با بر عظم خجری رسد فراج تر گردد و از آن فم معده گویند و حس او بغایت بود **معده** رطوبت است داخل آن عصبانی بود جهت حس و خارج آن لحمانی جهت مدد هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراج تر شود تا به نهایت معده که کروز ناف است در شکل کروی بنده و غند او در استحیل کیلوس شود **امعا** مخلوق است از اغشیه و آورده و شرایین و لیفات عصبانی و امعاشش قسم است اول آنرا

تجلیت
تجلیت

تجلیت
تجلیت

اشنا عشری گویند متصل بقعر معده بنده و بواب نرسش
گویند زیرا که در وقت خضم معلق بود و چون خضم تمام شود
گردد و دم را صایم گویند و او بعد از بواب است و عروق
ماسا ربقا از و نیز جذب لطیف کیلوس کنند و صفرا از
مراره بد مشب شود سوم ردا قاق گویند و او بعد از صایم
بود و در ویفات بسیار بنده و این هر سه را امعاء و قاق گویند
چهارم را اعور گویند و او همچو کسی است که مدخل و مخرج آن یک است
پنجم را فلول گویند ششم را امعاء مستقیم خوانند و او آخر
است و بمقعر متصل است **شعبه** از شعبه عصب و
چهارم را فلول گویند ششم را امعاء مستقیم خوانند و او آخر
است و بمقعر متصل است **شعبه** از شعبه عصب و
چهارم را فلول گویند ششم را امعاء مستقیم خوانند و او آخر
است و بمقعر متصل است **شعبه** از شعبه عصب و

کلیه غطیله
و نیز در تمام
شعبه

باضلاع
حداشته او

باضلاع مربوطه است و مقعر او ماسا طرفایم از
قعر معده است و از این پنج زاویه است بمنزله پنج اصبع بر
معده محتوی شده و از مقعر کبده عرقی رسته است که از آن
باب گویند بعضی در نفس کبده منشعب شده است و بعضی بر
آدم هفت جذب غذا و از آن ماسا ربقا گویند از معده و بعضی از
امعاء لطیف غذا جذب کند و در شعبه باطله جمع گردانند تا
تفصیح یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از مجرای کبده عرقی رسته
که از اجوف گویند بعضی از شعبه او در نفس کبده متفرق
شده است جهت جذب دم و آنچه از او خارج شده است اصل
آورده است و بدو قسم میشود قسمی صاعقه شود با عالی
بدن منشعب گردد قسمی با بطر گردد و با سافل بدن متفرق
شود **مراره** عضو عصبانیت همچو کیسی و نم آن بمقعر کبده
متصل است جهت جذب صفرا و زورگی برون می آید و بدو
قسم میشود قسمی بمعاء صایم متصل شود جهت رسانیدن
صفرا بدو قسمی بقعر معده متصل است جهت انقباض صفرا با د
رین سخن

بعضی صایم هم صایم هم اول
بعضی صایم هم صایم هم اول
بعضی صایم هم صایم هم اول

طحال عضو لحمانیت بر شکل زبانی و محل او جانب
ایست محذب او ماسا اضلاع مقعر او ماسا قعر
معده و عروق و شرابین و منشعب شده است و او را
دو مجری است یکی متصل بکبده جهت جذب سودا از رونی
متصل بقعر معده جهت انقباض سودا بدو **کلیه** عضویت
مؤلف از لحم غلیظه و عروق و شرابین و غشای غلیظه
حساس بران محتوی شده و او را مانند نیمه دایره و کلیه کوا
و بر باطیات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه بیست و نه
از مجری بود فایده ایشان آنست که فضل کبری بدین
برزد و مویستی که در آن باشد جهت غذای خود جذب کند و
باقی بمشانه برزد **مشانه** کیسی بلوط شکلی است مؤلف
از لیفات و دو طبقه است و بول در او جمع میشود و
دفعاً بقبل منفع میشود و او را اعتق است که بول در آن
طریق دفع شود اما اعضاء تناسل انشبین و قضیب و
رحم است **انشبین** مرکب است از لحم سفید غدیری و در
حقیقتین

حجم انقباض
بعضی صایم هم صایم هم اول
بعضی صایم هم صایم هم اول

منافذ

منافذ بسیار است و آورده و شرابین گرد او برآمده اند و
بسیار در او پیدا شده و اعصاب بد متصل و غشای بدو
کشیده و منی در جمع میشود و نفیج می یابد و بواسطه بیاض
جوهر انشبین سفید میگردد همچنانکه در پستان دم طمش شیر
میشود و منی از فضلایم رابع متولد میشود و با انشبین
آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و
انشبین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر بود و انشبین نساء
صغیر و بدن و در طرفین فرج پنهان بود **قضیب** مرکب است
از اعصاب و شرابین و آورده و خلل آن ملج می شود
است و در و مجرای بول و منی و غدیری و و ذی است و او
عظم عانه رسته است و اصل او را باطنی مخوف بود و لغوظ
انست که تجا و یف او بر کج متصلی شود و شرابین او بر وجه
آورده او بدو حص حشیره او بغایت بود تا آن
از جماعت سلسله شود و موجب بقاع نوع بود و فایده
قضیب بسیار است عظم آن ایهال ماده رزق است مستقر
رساننده گشت

بعضی صایم هم صایم هم اول
بعضی صایم هم صایم هم اول
بعضی صایم هم صایم هم اول

خوبش **رحم** عضو است مثل غلاف از لیفات عصبانی و در
 است و از چوب قیسی مغلوبت و موضع او در ای متانه و
 قدام معده مستقیم بود و فرات عروق به متصل شده است
 جذوع فضل طمشی و تغذیه چنین و از جراحی است مجاری
 فم فرج برای خروج طشت و جنین از او وصول منی برود
 در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ
 میگردد و فضل طمشی در حالت آبستنی غذای جنین
 میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم را
 شوقی بجنذب منی است و از این جهت در وقت مجامعت
 مایل میشود بطرف فرج و منفعت رحم آنست که
 منی در و قرار گیرد و جنین از او متولد شود **کیفیت**
تولد جنین بد آنکه منی مرد وزن اگر با هم در رحم قرار گیرد
 و از جمیع سوء المزاج خالی باشند و رحم صحیح و نفی بود و از
 حرارتات خارجی و اسباب مادی هیچ مانع نباشد از قوه
 غافده که در منی مرد و قوت منعقد کرده منی زن است در آن
 امتزاج

در رحم غش
 رقیق که از آن کجا
 از آن کنند

امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند جاب در و پدید آید
 یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر مجموع
 محتوی شود و حافظ حرارت غیر منی و ذاتی اعضا بود و نوبت
 عروق به متصل گردد تا از آن مجری غذا بجز طفل رسانند
 و این را حالت اولی گویند و بهفته تمام شود و بعد از آن
 ظهور نقطه ای سرخ در آن بشود و منافذ عروق پدید آید
 و بسره جنین خون طشت جاری شود و این را حالت ثانیه
 گویند و در چهارده روز تمام شود و بعد از آن علقه شود و از
 حالت ثالثه گویند و این برشش روز تمام شود و بعد از آن
 مضمغ گردد و بعضی اعضاء از هم متمیز شود و قطعی صالح
 از دم حیوانی و طشی بد و ترشح شود و مستعد آن گردد که
 از او اسب صور تعالی و تقدس روح حیوانی برود فانی
 شود و از آن حالت رابعه گویند و بدوازده روز تمام شود
 بعد از آن مزاج ذکروری و انانی ظاهر شود و اعضای
 اصلی تمام شود و از آن حالت خامسه گویند و در تمام

۱
 قسط
 حصه
 ۲
 ساتن و از آن کجا
 از آن کنند

بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و
 بظهور پدیدند و این را حالت سادسه گویند و پنج روز
 تمام شود و این حالات مذکوره در ذکر آن بمدت اقصی
 باشد و در انان بمدت اطول چنانچه گویند خلقت پس
 بسی روز تا جهل روز تمام شود و از آن انانست جهل روز تا
 پنجاه روز و بعد از آن نوبت باید مدت شش ماه که اقل مدت
 حمل است و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت منجر گردد
 و در ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلاً اگر درسی و پنجاه روز
 تمام شود بهفتاد روز منجر شود و بدو بیست و ده روز که
 اسیست ماه پس بوجود آید و غالب آن باشد که بانند و اگر جهل
 روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بدو بیست و جهل روز
 که مدت است ماه باشد نیز آید و مانند دلیل بر این گفته اند که
 سه روز در ماه هفتم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج
 و قوی الحال بود و خرق اغشیر کرده باذن باری تعالی
 و غیر استهرون آید و اگر ضعیف بود و قوت خرق و خراج
 ۱۱۱

حالات

نشسته اند و از آن حرکت متناهم کردار که مهلت یابد تا ماه نهم
 خشکی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم بوجود آید و
 بانند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود یا در شکم بگردید یا در راه
 اشتهم برآید و از این حرکت خشکی او زایل شود و هواء خارج
 نسبت با و غریب بود پس هلاک شود و اگر در جهل روز
 تمام شود و در ماه سیم حرکت کند در ماه نهم بوجود آید و باقی
 ماند و اکثر جنین واقع شود و العلم عند الله **مقاله دوم**
در اسباب صوری صحت و ان دو با سبب با اقل
در مزاج و آن کیفیت است لموسه که در جسم مرکب از امتزاج
 ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعالی که میان صورت
 و مواد متصفره ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و
 و صورت هر یک از دیگری منسجم شود و کیفیت متوسط
 حاصل گردد که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت تا در حاق
 وسط افتاده باشد چنانچه بهیچ طرف از کیفیات مایل
 نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال

حقیق تا از آن کجا
 در میان و نشان
 و چنانچه از آن کجا
 از آن کنند

این باشد و معتدل بالفرض نیز گویند برای آنکه وجود در در
 خارج محالست یا آنکه مایل باشد کیفیت از کیفیات و این
 قسم خالی نیست از آنکه بیک طرف مایل بود یا بدو طرف آنچه
 بیک طرف مایل بود چهار قسم است احدی مایل به یار و یا به
 یا از طرف و آنچه بدو طرف مایل بود نیز چهار قسم است احدی به
 احدی و از طرف ابر و در طرف ابر و در مایل و این است قسم
 غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این
 کیفیت معلوم که بدین زخم آمده است بحسب اعتدال و غیر
 اعتدال باعتبار قسمت عقلی است اما اعتدالی که سه جهت
 طبابت و پیش ایشان معتبر است آنست که هر مرکبی
 از ارکان قوی ازین کیفیت کثرت باین مرکب اولی
 و الیق بود متوفر و محصل گردد در اعتدال قسمت نسبت
 و این اعتدال نه از تعادل و نفاذ مشتق است همچنانکه
 در قسمت عقلی بلکه از عدل در قسمت مشتق است و این
 اعتدال را است اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال یا

بحسب نوع بود مثل اعتدال انان یا بحسب صف
 بود مثل ترکی و هندی یا بحسب شخص باشد از هر صفت که باشد
 یا بحسب عضو همچو اعتدال جلد و هر یک ازین بقیاس یا
 داخل بود یا خارج پس اعتبارات ثمانیه متصور شود
 اما علماء اخلاف است که اعتدال اصناف که از مندرج
 رئیس بر آنست که مکان خط استوا اعتدال اصناف
 زیرا که شب و روز از یک است و صورت کیفیت
 هر یک از این بدیگری منکسر میشود پس اعتدال بقایع
 بود و نیز موازی معتدل النهار اند و امام رازی بر آن
 که مکان اقلیم رابع اعتدالند برای آنکه وسط اقلیم
 و توالی و تناسب این بیشتر است و اعتدال بحسب شخص
 اعتدال شخصی بود در اعتدال صحنی و بحسب عضو گفته میشود
تفسیر فی امر حبه الاعضاء بد آنکه که متزین چیزی در
 روح است پس قلب است پس منی است پس خون
 پس کبد پس لحم پس طحال پس کلیه پس شرا این پس

خط استوا نزدیک خط موازی
 در میان استوا و خط موازی
 شمال و در یک خط موازی
 و چون آفتاب نقطه جنوبی
 در خط موازی باشد در همان
 موازی است و اگر در موازی
 موازی باشد در موازی
 موازی باشد در موازی

آورده پس جلد و سردترین آن بلغمت پس شوهر پس عظم
 پس عروق پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس
 نخاع پس دماغ پس چشم پس سین پس جلد و از طرف آن
 بلغمت پس دم پس سین پس شحم پس دماغ پس نخاع
 پس ندی پس انبیه پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه
 پس عضل پس جلد و ایس آن شعرات پس عظم پس
 عروق پس رباط پس وتر پس غشا پس شرا این پس
 آورده پس عصب حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد
 و این ترتیب جالبیست نهاده است پس بر این تقدیر
 جلد اعتدال اعضا باشد و اعتدال از جلد کف دست اعتدال
 از جلد هبانه و اعتدال از جلد انکه والله اعلم
باب دوم در قوی و افعال قوت در طرف طبابت
 مبداء جسمانی فعلی است و صد و را پس اگر با شعرات
 قوت نفسانی و اگر بی شعرات یا مختص حیوان باشد و آن
 قوت حیوانی بود یا مختص حیوان نباشد و آن قوت طبیعی
 که

برین است
 قوی
 حکم توانا و در

که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از اول
 میشود و مرکب او روح حیوانیت و بواسطه شرا این کجیم
 بدان میرسد و این قوتیت که قلب و شرا این را محرک و باطن
 و انقباض میکند تا روح قلب مجذب نسیم و دفع دغان
 حاصل شود و بدین اعتبارش فاعله گویند و چون از عوارض
 نفسانی متأثر شود از آنرا منفعله گویند و **قوت نفسانی**
 از دماغ منبعث شود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن
 منتشر میگردد و افاضت حس و حرکت کند باذن باری تعالی
 و این قوت بدو قسم شود بدر که و حرکت که اما در که بر دو قسم
 میشود اول که امور ظاهره و از اجزای ظاهره ظاهره گویند
 و آن پنج است قوت باصره و آن قوتیت موجود در تقاطع
 صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ
 یعنی می آیند و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل میشود
 و حکمت درین است که تا محل ادراک عینین یکی باشد
 و درک ایشان یکی بود و این قوت بواسطه روح لطیفه که

که در عصب مجزوست بر طوبت جلیدی می رسد تا ادراک الوا
 و اشکال کند **۲** قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه روح
 جاری میگردد و در عصب که شبیه بجلیستی الهی است که
 از مقدم دماغ رسته است تا ادراک را که مشهور است
 در کلاه نیز آنکه **۳** ذایقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در
 زبان مفروش است و بمغز است لعاب ادراک طعوم
 میکند **۴** سامع است و آن قوتیست که در عصب که در
 صفاخ مفروش شده است موجود است تا بواسطه وصول هوا
 ادراک اصوات میکند **۵** لامه است و آن قوتیست
 که موجود است در لیفات و شفا یا ادعصاب که در سطح
 جمیع بدن منتشر است و بدن بملاقات اجسام از قیاس
 متناسق میشود **۶** و آنست که امور باطنه است و انزاج است
 باطنه گویند و آن هم پنج قوت است **۱** حس مشترک و آن قو
 تیت که هر چه بگویند ظاهر درک میشود و مؤدی به میگردد
 و ازین جهت حس مشترک میگویند و محل او مقدم بطن
 انزل

جلیستی
 استخوانها
 در کلاه نیز آنکه
 شفا یا
 جمیع بدن
 متناسق میشود
 باطنه است
 و آنست که
 امور باطنه
 است و انزاج
 است باطنه
 گویند و آن
 هم پنج قوت
 است

اول دماغت **۲** خیالت و ادراک خزان حس
 مشترک گویند زیرا که هر چه در یاد بد و سپارد و محل او
 مؤخر این بطنست **۳** متخیله است و ادراک متفرقه گویند
 باعتبار آنکه تعرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود
 است و این تعرف ترکیب بود همچو تصور انسانی و در تعرف
 و نقص بود مثل تصور انسانی بی سر و متفکره نیزش
 گویند چون مطبوع عقل باشد **۴** متواتر است و آن قوتی
 است که ادراک معانی جزئی که بمحسوسات متعلق
 است مثل صداقت و عداده و محل او دم بطن اوسط
 است **۵** حافظه است و آن قوتی بود که معانی که نسخ
 متواتر یا متفکره انرا ادراک کند نگه دارد و انرا نگه دارد
 متذکره نیز گویند باعتبار آنکه جزای فراموش شده را باز
 یاد آورد و همچو خزان متخیله و متواتر است و محل او بطن
 مؤخر دماغ است اما محکم بر دو قسم است باعته و فاعله
 باعته بر دو قسم است شهواتی و غضبی و شهواتی آنست که

اول
 و محل او اول بطن

مولده و صوره مولده است که از خون صالح و رطوبت
 ناشیه تحصیل منی کند و انرا استعداد قبول صورت انک
 گرداند و صور است که باذن خالق خود تبارک و تعالی
 اسما اعضاء را شکل و صور گرداند و تکالیف و مفصل
 آن پیدا کند اما خدا در چهار است **۱** جا ذرات آن
 قوتیست که در جمیع اعضا موجود است تا آنچه مناسب
 و مفید باشد جذب کند **۲** ماسکه و آن قوتیست که ان
 مناسب مجزوب را نگاه میدارد تا ماضی در عمل
 کند **۳** ماضی است و آن قوتیست که ان مجزوب را
 مستحیل گرداند و مہمبای آن سازد که غایب آن
 تعرف کند **۴** داخله و آن قوتیست که آنچه از تغذیه
 بدن فاضل باشد و صلاحیت غذا داشته باشد مندرج
 گرداند و کیفیات اربعه خادم آن چهار اند اما حرار
 بذات هم را خادم است زیرا که این افعال حرکات
 است و آن حرارت نتواند بود و اما برودت بالعموم بصورت

در میان
 از در خون

باعث شود بجز که جهت جلیب یا فعی غضبی آنست که باعث
 شود بر تحریک جهت دفع مضر و این منفعت و
 مضر است اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب
 بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او
 عضل تشنج و متحرکی شود و قبض و بسط آن اعضا متحرک
 گردد و فاعله مطیع و تابع باعته باشد **قوت طبیعی**
 در جگر است و مرکب او روح طبیعی است و آن یا مخدوم
 باشد برای بقای نوع یا شخص یا خادم باشد اما مخدوم که متفر
 است از برای بقای جنس غایب و نایم است و غایب
 قوتیست که در غذا تصرف کند و انرا مشابه جوهر بدن
 گرداند و متصل و ملتصق با اعضا کند و نایم قوتیست
 که آنچه غایب از حاصل کرده باشد در اقطار بدن بوضع
 و تناسب طبیعی صرف کند تا بکمال مقداری و غایت
 تمامی که نوع او مقتضی است برسد و
 مخدوم که متصرف است از برای بقای نوع هم دو قسم
 مولده

م
 در جگر
 ملحق

خادم ماسکه است جهت استحکاک و خادم و قویتر باشد
 جهت منع تحلل زحکی که عمد دفع بود و پیوست بالعرض
 خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه و دافع است
 جهت تقویت روح که حامل قوتت و رطوبت بالعرض
 خادم با ضمه است جهت تسبیل و نفوذ و احالت غذا و ضام
 و دفع بود جهت تسبیل فضلات و جاذبه و ماسکه و دفع
 و دافع خادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند
 و العالم هو الله **مقاله سیوم در سبب نافع علی محبت**
 و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب **باب اول مقدمه**
 در بیان اسبابی که بعرف اطبیب متبادر است **قسم اول**
 اطبیب گویند که سبب آنست که اولاً او موجود شود پس از
 حالتی از احوال بدن حادث شود بر سبیل و موجب
 انرا مستغیره گویند یا از و نبات حالتی از احوال موجوده
 لازم آید و انرا حافظ گویند پس بدانکه هر حالتی را از
 احوال بدن بر سبب بادوی و سابق و و اصل برای آنکه
 بر

۷۳

سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی کرد و یا غیر بدنی
 بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا و این را خارجی
 گویند یا همچو غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر
 بدنی را با دوی میگویند و سبب بدنی اگر بر هبط چیزی دیگر موجب
 حالتی کرد همچو استلاکه او حاصل شود و سبب عفونت بود آنرا
 سابق گویند و اگر بر واسطه موجب حالتی شود آنرا و اصل
 گویند همچو عفونت که سبب نجی شود و بدانکه فعل و تأثیر
 سبب یا بالذات بود همچو تبرید آب سرد یا استعمال آن یا
 بالعرض بود همچو تنجین آب گرم که سرد و کفایت حرارت
 و هر سببی از اسباب خالی نیست که نقضی و تباعد از
 ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است
 ضروری و این قسم یا مضافاً و طبیعت بود همچو غرق و قتل و
 و تفرق اتصال یا مضافاً بود همچو نفخی با قناب و استحا
 پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری **باب اول**
 در اسباب ضروری و انرا از ان جهت ضروری گویند که مادام

خداوند بدنی
 خزانة فی

انفصال
 پیوسته بدن

که ان در حیات شه از ان لابد بود و اسباب عامه نیز گویند
 از برای آنکه احتیاج بدان عمومیدارد در حالت محبت و مرض
 و این اسبابش اندر زیر که اگر وارد اعضا میکرد اگر ان عرض
 بالذاتست ماکول و مشروب و اگر بالعرض است فراغ و سبب
 و اگر وارد روح عضو هر دو میشود اگر بی شعور شه خواب و بیداری
 اگر با شعور شه حرکت و سکون بدنی و مجموع درش فصل که در
فصل اول در هوا بدانکه هوای که محیطت است با بدن
 محتاج الیه است از جهت ترویج و تعدیل روح با استنشاق
 و دفع فضلات و خانی از وجه هوا چون بانرون میرود
 موجب تقویت و ترویح میشود و بسبب حرارت روح
 میسوزد و دخان میکورد پس بیرون می آید و بهترین هوا
 آنست که صافی بود و با بخار و دخان نیا منجته باشد و از
 مواضع آجام و خنادق و مقابر و از مابقی روده مثل
 و نیز از کندن و جوی و در تنب و از معادن روده مثل کربت
 و زرنیخ و از اشجار مفسده مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور
 بود

اگر وارد نفس میشود
 اعراض نفس
 و اگر وارد روح میشود
 هوالت

حکام
 در تنان
 و نیز از کندن
 و زرنیخ
 و از اشجار مفسده
 مثل انجیر و جوز
 و بید انجیر دور
 بود

بود و در میان سقف و جدران مجوس نباشد مگر وقتی
 که هوای فساد عام حادث شود و موجب و با کرد و خود با
 که در ان وقت هوای مجوس کمتر از هوای کثاده شه و تغییراتی
 که هوای حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی یا مضافاً و طبیعت
 بود یا نه مضافاً و طبیعت بود اما تغییرات طبیعی آنست که بر وسط
 فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش منجمان
 هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از فلک چنانچه
 از اول حمل تا آخر حوزا ربع بود و از اول سرطان تا آخر
 سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول
 جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبیب ربع زمانیت که هوا
 معتدل بود در حرارت و برودت و در شکار سکوفه و نشو و نما
 ظاهر شود و طریف زمانیت که در مقابل ربع شه و تغییر حار
 و شتا و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمان که سرما غلبه
 شود و صیف آنگاه که گرما غلبه کند و شایده که فصول طبیعیان
 با فصول منجمان موافق بود و شه که تقدم و تاخر کنند اما هوا

ریح چون بطبع خود باشد اعدل فصول باشد و افریزان
 با اعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون
 بود و اخلاطی که در بدن بواسطه سرمای زمستان بسته
 در ریح بحکمت آید و بهترین ریح آنست که معتدل باشد
 و باران با اعتدال بار و هوای تابستان چون بطبیعت خود
 باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر
 حرارت با فراط باشد موجب کثرت خون و صخره و جو
 شدت آنها شود و اگر مفرط بود موجب صفت لون و کثرت
 صفرا و حدوث امراض مفردی بود و بهترین صیف آنست
 که هوا صافی بود و او سرد و باران نباشد و کرم و مرغایت
 شدت نبود اما هوای خریف چون بطبع خود باشد سرد و
 خشک بود و او را بدترین فصول نهاده اند از آن جهت که در
 مقابل ریح افتاده است و او موجب تریه اخلاط و نجات
 بدن و کثرت شود و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود و
 بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باد و شامگاه
 بغایت

بغایت سرد نباشد و پیشین کاه بغایت گرم نبود اما هوای
 زمستان چون بطبع خود باشد سرد و تر بود و موجب کثافت
 و عدم تحلیل بود و اگر رودت بر رطوبت غالب شود موجب
 کثرت آنها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما اگر
 باره نیز حادث شود و اگر رطوبت بر رودت غالب بود موجب
 اسهال و استرخاء اعضاء و زلالت و زیادهائی بلغم و امراض
 رطوبتی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد
 جنوب کثرت آنها نفیضات غیر طبیعی که مضاد طبع است نبود و لا
 حق هوا شود بواسطه امور سادی بود یا امور ارضی که بدین
 سبب فصول بر طبع خود غایب یا پنج مثلاً ریح به هوای
 شتا گذرد و یا صیف به هوای ریح گذرد و بالعکس اما امور
 سادی مثل القالات و قرانات کواکب و کثرت در ارض
 بی فوق الارض و انکشاف هوا عدم آن بود و امور
 ارضی شش است | انکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب
 بود بمجاذات احد المقتلین یعنی نقطه انقلاب صیفی

و شتوی در جنوب یا شمال آن بلد مرغایت سخونت
 بود و اگر ازین مجازات دور بود اگر به بخط استوا اقب
 بود معتدل باشد و الا بار باشد ۲ انکه بواسطه وضع بلد
 باشد اگر بحد بود یعنی مرتفع باشد و اگر غور باشد گرم باشد
 ۳ انکه بواسطه مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد
 یکی انکه جبل موجب زیادتی و توافر اشعه باشد و سبب کثرت
 سخونت شود یا بعکس این واقع بود و موجب زیادتی
 برودت گردد و دوم انکه جبل موجب هبوب ریگی از ریاح
 یا مانع یکی از آن شود و وجهیات آن گفته میشود پس تقری
 کب جبال در هوا حادث شود بالعوض ۴ انکه بواسطه
 مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر بجز
 شمالی بلد بود تبرید نیز کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر
 مشرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی بود تغلیظ ۵
 انکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است
 شمال و آن بار و یا بس است و موجب تقویت قوی و جو

مهم و شتای بود و اصلاح هوای فاسد کند اما اعصاب
 و اعضای عصبانی را مضرب بود و جنوب و آن حار و رطب است
 و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و رخاء قوت
 و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین آن است
 که در آخر روز آید و صبا معتدل است و مرغایت لطافت
 و موجب حفظ و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین
 اوان باشد که در اول روز آید و در بورت نسبت با صبا رطب
 و اغلظ بود و بهترین اوانست که در آخر روز آید پس
 هر مسکنی که هبوب یکی ازین ریاح در و اکثر باشد هوای
 آن موضع بحسب طبع آن ریح متغیر شود ۶ انکه بواسطه
 تربت بود پس هوای بلد صحری سرد و خشک بود و از عفو
 نت دور باشد و هوای بلد صحیحی و رطوبتی گرم و خشک بود
 و طینی بر طوبت مایل باشد و صحیح و صحیح بود و نیزی عضن
 باشد و تغیر هوا و موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن
 بحسب طبع آن معدن بود و بسیار دانت که بهترین

بنقل
 دوران
 وقت و امثال آن و اینها

صحری
 نری بکند
 نری بکند
 نری بکند
 نری بکند

در وقت خواب و در وقت بیداری و در وقت غذا خوردن و در وقت بیخوابی

اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض و بهتر مهتاب
مهربان است و در اوج است و این در موضعی است که اعتدال
بقاع بود و الا احتمال که عکس این با اعتدال اقرب بود اما
تغییرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود و بر دو قسم است یکی
انکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی است که هوا
بر بساطت خود نماند نسبت اجزاء مادی و بخاری و خانی
که بواسطه مجاورت به سطح رود و خنادر و آجام و مقابله
و حیث فطری با هوا متمسک گردد و هوا مستعفی کند و موجب وبا
شود و بیشتر در ظرف و آخر تابستان شود و فساد و باید بود
مرتبه است یکی انکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطه
انکه هوای و باطنی رطوبات مستعفی گرداند و فساد آن به
جمیع بدن برسد و مرتبه دوم انکه موجب ممالک حیوانات
و فناء نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات اثر
کند هر آینه و گلزاران و دیگر حیوانات از آن غذا سازند
و هر غذا که از آن ماده حاصل شود بحسب فساد و تغیر مزاج
گردد

گردد و چون این صورت متعادی شود موجب هلاک گردد
قسم دوم انکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثی که موجب
فساد زرع و نسل گردد و این تغیر یا موافق مزاج فصل
بود چنانکه گرمای تابستان در موضعی معین بحدی زیاد شود
که فساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود همچو زمهریر که در
تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم**
در حرکات نفسانی که از اعراض اعراض نفسانی گویند
و آن موجب تحریک روح بود و این حرکت یا بجهت داخل
اگر بجهت خارج و فعلاً حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج
بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر در وقت خوف و فرغ
و اگر بتدریج بود حزن و غم و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول باطل
حرکت کند پس بنحای خجالت بود و اگر بعکس این بود آتم
و فرق میان غم و آتم آنست که آتم در مکروهی است که هنوز
حادث نشده و غم در مکروهی بود که واقع شده باشد و این عوا
رض تابع سبب المزاج بود و سبب المزاج نیز تابع این عوارض

خارج بود یا بجهت ص

باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تأثیر و انفعال بدن
میکرد و چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال
مجامع آید نظم بر آن صورت مشکل شود و از تصور حروف
و مشاهده آن کندهی دندان پیدا شود **فصل سیم در حرکت**
و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب
تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انقباض مسام
و جودت مضم و ششها و اشتعاش حرارت غیرزی بود و سکون
موجب اضداد آن بود و از جمله حرکات ریاضت است و آن
حرکتی ارادی بود که انسان مضطر گرداند بتنفیس عظیم متوا
و بعضی از آن شامل جمیع بدن بود مثل پیاده رفتن و درختی
نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرآ
اعضاء صدر را و آواز بلند گویان را و نظر در اشیاء دقیقه چشم
را و اعتدال در مجموع موجب محبت شده و افراط در آن
بود و تدبیر آن در حفظ محبت گفته شود انکه در **فصل چهارم**
در خواب و بیداری خواب شباهت سکونت و در حرارت
غیرزی

از تشوش
بگر آید نشستن
و بلند شدن

باعتدال

غیرزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نفع و مضم چیزی که
از آن استعداد آن باشد که مضم شود و او تقویت قوت طبیعی
کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی راست
و مکدر گرداند بسبب تضاد بخارات و افراط در موجب
تبرید بدن و تولید نفس و تهیج وجه و ضعف اعصابی
بود و ششها ببرد و رنگ روی تپا کند و از خواب روز
این افعال صادر میشود و بیداری مشابهت حرکت است و موجب
اضداد خواب و افراط در موجب اختلال و خفت عقل
و صداع و خفقان و احراق اخلاط و نقصان مضم بود و
از آن امراض سوداوی نولد کند **فصل پنجم در ماکول و**
مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدنی
هر چیزی که وارد بدن میکند و در میان او حرارت بدن فعل
و انفعال پیدا میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای
یا غذای دواشی یا دواشی مطلق یا دواشی یا دواشی
سستی یا ستم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن تغیر

معتدل

و بدن را متغیر نکند و در تغییر که خارج از طبع او بود و مشاب
 بدن شود و غذای دوامی است که از بدن متغیر شود و او را
 متغیر کند بکیفیتی حسن و مشاب او شود و غده انکت او بر
 و دانه است غالب بود اگر دانه است غالب بود از غذای غذا
 می گویند و در دانه مطلق است که از بدن متغیر نشود و او را
 تغیر یافته و در دانه متغیر کند و مشاب او نشود و در دانه است که از بدن
 نشود و او را متغیر کند و مشاب او نشود و در دانه مطلق است که
 از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و مشاب او نشود اگر جا باشد
 به تحلیل روح و اگر بار بود با جاده موجب هلاک شود و ما
 کول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن
 شود بکیفیت فقط بود آنرا و اگر گویند و اگر ماده فقط بود
 غذا گویند و اگر بصورت فقط و الخایه گویند و این ذوالخایه
 صیغه اگر مرکبی موافق مزاج بود تریاق گویند و اگر مفردی
 موافق بود فاد و پار تریاک باشد در اصل با دانه بود
 یعنی پاک کننده و شونده زهر بود و معنی پاک کردن
 در دانه است و در دانه است که در دانه است که در دانه است
 در دانه است که در دانه است که در دانه است که در دانه است

معدل است که در بدن
 تغیر یافته و در دانه
 در دانه است که در دانه
 در دانه است که در دانه

و شستن آمده بمرد و ایام و غیره است و در اخذ نموده
 با دانه هر خوانند و موجب آن فاد زهر است زهر خوانند و اگر
 مخالفت طبع بود سم گویند و اگر اثران بکیفیت ماده
 بود و دانه غذای و اگر کیفیت و صورت بودای ذوالخایه
 و اگر ماده و صورت غذای ذوالخایه و اگر اثران ماده
 و کیفیت و صورت بود از غذای دانه ذوالخایه گویند
 و بد اگر غذا منقسم بشود بلطیف و کثیف و معتدل و
 هر یک از این بکثیر غذا و قلیل غذا و معتدل و هر یک از این
 مجموع حسن الکیموس و ذوی الکیموس و معتدل پس مجموع
 پست و مفت قسم بود حاصل ضرب سرد در قسم دوم
 در مشروب و در دانه است **بحث اول در**
آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را
 جدتی و مرقتی باید تا صلاحیت قبول ضم و نفع
 در او پیدا آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیز که
 از این فایده آید آب است و از انواع دیگر است مثل

۳۵
 بنی
 در دانه است که در دانه
 در دانه است که در دانه

بود و فضعی و ذهبی تقویت معده و دل و حشا کند و پوری
 و طبی هزار و قشف آرد و کبریتی تلین طبع و تنقیه جلد
 کند و آب گرم مفید معده و غاسل او بود و توله
 و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و منبذ خرموت
 و مسکن عطش بود و آب برف و بخ اعصابی
 را مضرب **بحث دوم در شراب** اگر چه کلام مجید
 بر منع و تحريم آن نازل گشته است و مباشرت آن از حله
 کبایر است و اخبار و احادیث در خبثت آن وارد شده
 اما چون طیب در معالجات وقتها بدان محتاج میشود
 خصوص که شرع نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده و اکثر
 خلائق در آن شروع می نمایند و بدلیل منافع لذت
 طالب منفعت آنند و او را مضرت بسیار است بنابراین
 مقدمه در انواع آن و حسب زمان و طعم و لون و را برخوا
 شروع می رود اما بحسب زمان بدانکه از ابتداء ظهور
 سکندر تا شش ماه حکم نمودند او را و تا تمامی سال

محافظة رطوبت اصلی و لغارت بیره و صفاء لون
 و ترتیب و تبرید اعضا و لطیفه حرارت و منع عفونت
 و اغتصاب نشود و اخراظ در و موجب ضعف اعصاب و جوی
 و شهوة شود و بهترین آب آچینه است که بر کل نفس
 یا بر سنگ جاری بود و منیع آرد در بود و از بلندی میخورد
 شود و بیشتر رود و زود گرم و سرد شود و در و صافی کرد
 و شمال یا صبا بدان زرد و آفتاب بدان تابد و هر چه در و
 بچوش نندرد و مبراشود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که
 بیاشانند تشنگی بر نشاند و مجموع این صفات در آب نبل
 موجود است و آب باران لطیف بود و مخصوص که در تابستان
 از ابر اید بار دانا از جهت کثرت رطوبت و لطافت بود
 متعفن شود و اصلاح آن طبع است و آب کابریز ثقیل
 بود و آب چاه از آن ثقل بود و آب نری و اجامی
 بود و آب معده اگر حدیری بود تقویت احشا کند
 و ششی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق مجلی
 بود

در دانه است که در دانه
 در دانه است که در دانه

متوسط گویند و بعد از سال حکم کند دارد و شراب نفع آید بسیار
 دهد و فرزند و مناسب مزاج محروم و اوقات طاره باشد
 اما کبدر را زبان دارد و کسهال و نفخ از دود کند و نفع
 کند و تلطیف و تطبیح اخلاط کند و بلغمی مزاج را دوا می
 بارده را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط و مزج
 احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین آن شراب
 احمر یا صبیح است پس با قوی و آنچه زرد بود حاد و کم غذا
 باشد و زود نفوذ کند و ضار آرد و این صفت نیکو غذا دهد
 ترطيب کند و سود بهترین انواع بود اما باعتبار طعم شراب
 شیرین مقوی و مطبوع بود و در کبدر و جگر و سپرز را مضر
 بود و شراب تلخ حاد و زود نفوذ کند و احشای مضر
 بود و شراب قابض تقویت معده و احشای کند و نفع
 آلات سین را مفید بود و حاض می آرد و دماغ را
 مضر بود اما باعتبار اینکه شراب حاد و کبیر تقویت
 و تشیط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد و غیره
 مضر بود

بغیر

مصدق شد و عظیم الایم در میستی آرد و مستن بقا
 بد بود و موجب فساد باشد اما باعتبار قوام شراب غلیظ
 و کبدر در کبدر و وسه آرد و رقیق صافی از هر دو نوع که یک
 نیک بود و سکر و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما
 ز بسبب جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و حفر
 پدید آرد و دروشای گرم و تر و مستمن بود و عسل حاد و مفطع
 بود و زود نفوذ کند و ادرار آرد و در وجع مفاصل مفید
 باشد اما صداع و تب آرد و ضرایحی مقلط و مفسد
 اخلاط بود و ریاح و سودا را زایل کند اما تسهین بدن
 کند و آنچه از جویب مثل زرت و الی و سائند که سبب سبب
 و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد
 و موجب مضرتها شود اما اسکا کند اما منفعت شراب
 قرشی گوید که در هیچ مغز و مرکب این منفعت
 نیست و آن بود که در روست و این منفعت با نفی بود
 با برنی از منفعتی که نفیست سرور و تشیط و از آنست

مرجوب حفظ تحت است و استخراج مفوط موجب تیرید
 و تخفیف و ضعف و تحول بود و احتباس مفوط موجب
 سده و عفونت و تولد ^{بزرگ} و سقوط شهوة طعام
 بود و بدن و حرکات را ثقیل کند و چون از استفراغ
 معناده جماع و حمام است و ران شروع میرود اما جماع
 فعلی است که بر حمت و قوت جمیع افعال و قوی موقوت
 است زیرا که مبداء آن قوه متخذه و باعث شهوات
 و محرکه تمدید آن عضلات میکند و قوه حیوانی که ارسال
 حرارت روح و روح بدان عضو میکند و قوت طبیعی که قوت
 لید ما دهنی میکند و احالت آن و دفع آن میکند
 و انشیان خود مخصوص باین فعل است بنابراین باید بنا
 که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع
 افعال که بهر یک متعلق است بر هیچ طبیعی بی آفتی حاد شود که در آفتی
 ازین موجب ضعف این قوت میشود و جماع چون
 بحسب اعتدال و احسن اوضاع و احوال استعمال کنند

افکار فاسده و ترغیب بشجاعت و سخاوت و منع
 وحشت و دفع بیوه خلق و جوده ذهن و دکا و صفای
 خاطر بود و آنچه بدنی بود تخمین لولنت و برانقت و
 اشراق آن و انتعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام
 و جاری و تقویت مغز و تشییر و تطیف دم و ترقیق
 و تصفیه اخلاط و اکالت بلغم با خون و کسره فایده سورا
 و معادنت طبعیت در دفع فضلات مثل قی و سهال
 و عرق و ادرار اما مقرت او آنست که از آنست عقل
 میکند که اشرف مخلوقات و النفع کمونات است و نیز
 انسان از دیگر حیوانات بدوست و قوی را ضعیف
 میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوة
 طعام و جماع و رزاع اعصاب و مفضل و حدوث
 غفلت و نسیان و رعشه و فالج و تغییر کلام و صورت
 شکل و ثقل حواس و غیر آن از دود کند **فصل ششم**
 در احتباس و استخراج بد آنکه اعتدال در استخراج و احتباس
 مبرور

دهت

موجب اشتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت آنها
و دفع مساوس و امراض بود وی در طولی بود و دفع املاً
و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب حدوث
اضداد این باشد و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذلیل
بدن و امراض بارده شود و اعضای عصبانی را مضربود اما
حمام فعل طبیعی آن کشین است بواسطه هوا و ترطوبت
آب و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بسبب بیوست و
امکنه مرتبه وارد بیت اول میرود و مرتب بود و بیت دوم
مستحسن و مرتب است بسبب مستحسن و مجفف و استقامت و استعمال
حمام اگر با اعتدال بود موجب نفع فضلات و دفع آن و
تفحیح مسام و تخفیر و تسهیل بدن و اشتعاش حرارت غریزی
و شهوة غذا و تبیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود
ترک آن موجب اضرار باشد و افراط در انجام موجب
تحلیل رطوبات و ضعف قوی و عدم شهوة جماع و انقباض
مواد باغضاء ضعیف گردد و انجام باب سرد موجب تبرید
و تبریر

و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی
بود و مناسب جوانان محدودی مزاج باشد و الله اعلم بالصواب
باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل **فصل اول**
در اسباب لمحقه بسته ضروری و آن پنج است انسان
و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی
انسان از آنجمله است که تاثیر او را در احوال بدن بسیار است
چنانچه بعضی از اشخاص را سستی ضعیف و مریض باشد و چون
انتقال کنند بستی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانچه
محدودی مزاج در سن شبانیه ضعیف بود و در سن کهولت قوی
گردد و سرد مزاج بعکس این بود و درجات سن چهار است
اسن نموده آنرا اسن حداثت گویند ابتدا اسن است
طفولیت آنست و آن زمان است که مولود را استعداد
حرکت نباشد و بعد از آن سن صبی و آن بعد از نهموض
بود و قبل از سخت شدن اعضا بعد از آن سن تنوع و
و بعد از آن سن غلامیه و آنرا باقی گویند و آن وقت
السن الکبری از آن است که از آن بعد از آن

تفحیح از آن است که از آن بعد از آن

بسیار که در سن شبانیه
دوم سن و قوت و آنرا
سن شبانیه گویند و این بعد از
اراقه قوی می شود چنانچه
تا قریب است

بسیار قوت قریب
بلوغ باشد و بعد از آن انقباض سن نموی باشد تا قریب اول
و حرارت در شبانیه و شبانیه برای اسن است
مساوی باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید باشد
و در شبانیه بسبب قلت رطوبت شدید و حاد بود چنانچه
اینهمه تر و خشک را علی حده مستعمل کردانی در نارس است
و این در کیهان سن کهولت بود و آن از انقباض سن و قوت
تا قریب بیست سال بود و درین سن حرارت در نقصان
میوست در تنزاید بود سن بیست و هفت است و آن از
انقباض سن کهولت تا آخر عمر بود و درین سن بیوست
غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه و این مجموع
که گفته شد بسبب اغلب باشد اما بخت مواضع و بلدان
متفاوت کرد و چنانچه گویند در حبشه و زنگبار اسنان نایمی
سال و چهل سال منقضی میشود اما اجناس مزاج که در حرارت
و بیوست باقی بود و مزاج انات رطوبت و برودت باقی
باشد و این نیز باعتبار اغلب بودند آنکه کل واحدین الذکور
بیشتر

نیت باکل واحد من الانات چنین بود **اما صناعات**
مرفعی از آن موجب امری شود مثل صنعتی که مباحثه
مجادرات باید بود چنانچه قصارت کما قوری و معاشی موجب
تبرید و ترطیب شود و صناعتی که مجادرات باید بود چنانچه
سختین و تخفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل موجب
تبرید شود و صناعتی که مجادرات باشد موجب بیوست گردد
و مثل آگاهی و طبیائی **اما عادات** از آنجمله است که ترک
آن مغیر مزاج گردد و مراعات آن حافظت است و استقامت
مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه عادت بچیزی کرده
باشد که موجب مواد فاسده بود که از او بد بکلی از آن دفع تا باز
آید موجب ضرر و تغییر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آیند
و ازین جهت گفته اند که العاده طیعه خامنه **اما واردات**
خارجی مثل غادات و اطلیه و کهادات و مشروبات بود
که حافظت هم مغیر مزاج می باشد و تغیری که از مشروبات
حاصل میشود و از دیگران نمیشود و آنچه طبیعت است بواسطه نبات

باز روح و سرعت نفوذ مقوی و حافظت بود و آنچه که بر او
بالعکس در آن حلقه با نقاب است که موجب تحلیل رطوبات
و از او مراد است تقا بود و برود صداع بار و امفید انده و چنین
انیز مان فایده در رمل کم امراض رطوبی را نافع بود و استغناء
در زیت تشنج و اعیار امفید است و درین آب سرد بر روی موجب
انفاس قوت و ازالت کرب و لهیب میشود خاص که کتاب
بود **فصل دوم در تقیید اسباب** و عوارض بدن بدانکه
اسباب حرارت حرکات نفاثی بود آنچه حرکت ریاضت
و ملاقات مستحیات از اغذیه و ادویه حوائج بخارج و نکا
تف ساس و عفونت اخلاط و اسباب بزودت حرکت سکون
مفرطین بود و احتمال بزودت و غلی و خارجی و فحاشه و فاض
اخلاط و اخراط در استعمال مستحیات و اخراط در کشش و
و تغلیل غذا و اسباب رطوبت استعمال رطوبات بود و حرکت
اکل با جود و انقباض و سکون و نوم و اجتناب محملات و محققا
و اسباب بیست استعمال محملات مغرط و محققات بود
مخبر افی

در اصل
در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت حرکت
در وقت سکون
در وقت غلبه
در وقت ضعف

بموجب اخل یا خارج و اسباب ملاست از داخل مثل
تناول مرطوبات و مولدات اخلاط رطبه لزج بود و ازها
رج مثل استعمال موم رنگین و اطلیه صلیبه و موم نرم و آ
خشونت ملاقات محملات و محققات با خراط و قابله
بود خارجی و داخلی و اسباب استخراغ قوت ماسکه و
در خود غلیظ و لزجت ماده بود و توجه طبیعت بطرفی دیگر
و اسباب فساد شکل تصور حضور و باره اوست منی بود در اصل
خلقت یا رو ایت ایات انفصال از رحم باره اوست
تقیط یا سرعت حرکت طفل زود وقت خویش با ضرب و
سقط و مثل آن بود که اسباب سده صدورش چیزی غلیظ
بود در مجاری از خلط و نقل یا التمام مقید یا التمام قوی
بر کله ضاعطی یا بیس مجاری اسباب التماس مجاری ضعف
ماسکه باشد یا شدت حرکت را فدی استعمال از دفعه
یا خریه اسباب زیادتی و مقدار عضو یا زیادتی عدد آن
کثرت ماده و شدت قوت جاذبه باشد اسباب نقصان

اصحاب دوزخ
و غلبه در وقت خواب
و غلبه در وقت بیداری
و غلبه در وقت حرکت
و غلبه در وقت سکون
و غلبه در وقت غلبه
و غلبه در وقت ضعف

و عدد در اصل خلقت نقصان ماده یا ضعف حضوره بود
و بعد از خلقت بی از اسباب خارجی بود مثل قطع و اخل
اسباب فساد و وضع بمقاومت عضوی بعضوی تشنج یا
التمام بود و یاد لایمی باشد و بمساعت عضوی از غم
تشنج یا استرخای قوه بود یا ولادی باشد اسباب تفرق اتصال
از داخل ماده آکال یا محرق یا لذاع بود یا استلای عمد
یا شدت دفعه زبر مجرای طبیعی یا حرکتی عیش یا انقباض
ورمی بود از خارج مثل قطع لیف و کشیدن بر سماک و سختن
یا تش بود اسباب نرم امتلا از اخلاط یا از ماده ترکی
یا ماشی بود و قوت عضو دفع و ضعف عضو قابل یا التماس مجا
ری یا وجهی شده بود اسباب خلط شاید که بدنی بود مثل
قیله که از رطوبت مرضیه پیداشد یا امری خارجی بود مثل
ضرب و سقط اسباب و جمع که عبارت از احساس و ادراک
منافی بود من حیث هو منافی سوء المزاج مختلف بود
یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است اسباب
الین

سقط یا ریح
سقط یا ریح
سقط یا ریح
سقط یا ریح
سقط یا ریح
سقط یا ریح

آن نیز متعدد و مختلف است و اوجاع مشهوره یا زده است
احکاک است و سبب آن خلطی طریف یا مالج بود **اختن** است
و سبب آن خلطی خشن بود اما خست است و سبب آن ماده
تیز بود یا ریحی که عمد و غشا بود از جهت عرض احمد است و سبب
آن خلطی یا ریحی بود که عمد و عصب یا عضل از جهت طول است
صناعظ است و سبب آن ماده یا ریحی بود که جای بر عضو
تنگ کند **مفتخ** است و سبب آن ماده بود که میان عضل
و غشای او جدا شود و **سرخز** است و سبب آن ماده
بود که عمد و لحم عضل باشد **ناقب** است و سبب آن ماده
غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضاء واقع شود **سلی**
است و سبب او همان سبب ناقب است و فرق میان او
و ناقب آنست که ماده ناقب را نفوذی بود و چنان
محسوس شود که عضو اسوراخ میکند و ماده **سلی** در آن
مرض محتمس بود **جدری** عذر است و سبب آن خلطی
بارد بود یا لذام فاقد روج نفاتی **۱۲** ضربانیت است و سبب آن
النداد

بیان غلظت و نقای احوال تشنج از جهت اسباب
کثرت و انبساط در وقت بیداری
کثرت و انبساط در وقت خواب
کثرت و انبساط در وقت حرکت
کثرت و انبساط در وقت سکون
کثرت و انبساط در وقت غلبه
کثرت و انبساط در وقت ضعف

درمی طار بود و عضو حساس ۱۰۳ اغنای است و سبب آن
یا تعب بود و انرا عیای تعبی گویند یا خلطی ممد و انرا عیای
ممدی گویند یا خلطی لازخ و انرا عیای قردمی گویند یا سبب
ریخی پند و انرا عیای ریخی گویند ۱۰۴ لایع است و سبب آن
خلطی حار بود ۱۰۵ ثقیل است و سبب آن ماده بود و عضو حساس
حساس که از غشای تعلق بود یا غشای کرا و در آمده و
بواسطه انجذاب غذا احساس ثقلی کند یا بسبب رمی بود
که در عضو حساس واقع شود و حس حضور باطل کند همچو سبب
نوعی بالله اسباب سکون و جمع قطع سبب مروج بود و به
مخللات و سقرعات یا مجذرات و خواب نیز از سنگلت
و جمع بود و بحقیقت مسکن و جمع قطع سبب اوست اسباب
تخم و امتلا از د پرون نیت یا امری خارجی بود مثل
استعمال مرطبات یا توفیر طوبت عظمی یا موانع تحلیل
یا امری داخلی بود مثل ضعف یا ضمه یا اذخ یا شدت یا سکه
یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب
یا دارد

یا وارد و جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد قوت که در ارد
شود سوء المزاج و سوء ترکیب و تفرق افعال بود و اگر
وارد روح شود سوء المزاج بود و تحلیل بکثرت استخراغ و اگر
وارد قوت شود کثرت صدور فعل از ان قوت بود و اگر
اعتبار اسباب بعینه کنند فساد هوا و یا توکل و یا شرب
نیز از اسباب ضعف بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا بیسبی میس
مضعف بود همچو رعش یا بس یا بیسبی متشیخ همچو فراق یا
یا فضولی مودی بتهرید همچو نارض یا مودی بلذخ همچو شوره
یا زخمی که طالب خروج بود همچو اختلاج **مقاله چهارم در**
احوال و اعراض و علامات و این مقاله مشتمل بر دو
باب است **باب اول در احوال** و اعراض بدانکه احوال
بدن ان بدهب جای نوس رسالت است و در بعض
و حالت ثالثه اما تحت بیستی طبیعی بود که با وجود ان
افعال از بدن ان بسلامت صادر شود و مرض
بیستی غیر طبیعی پند که بواسطه موجب آذنت افعال بود

و حالت ثالثه بیستی بود که نه صحت بر و صادق پند و نه عده
مرض زیرا که حالتیست که افعال مطلقا سلیم نیت و مطلقا
غیر سلیم نیت چون حال شیخ و طفل و ناکه و سکران
یا تحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی احد نسبت به شخصی
در و عضو همچو حال اعور یا مجتمع اند در شخصی اما در و جنس
همچو تحت مزاج و مرض ترکیب یا تحت خلقت و مرض مقدار
یا مجتمع شوند اما در و وقت همچو شخصی که در تابستان یا
در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن شیخوخت
مرض و بعکس این اما احوال پیش شیخ از نیت تحت و مرض
است و میان ایشان و کس نیت و بر تقدیر شورت کس
در حدی که گفته است خلطی نیت اما عرض بیستی غیر
طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض
پند و باشد که عرض بنفس خود مرضی پند همچو صداع که عرض
صعی بود و بنفس خود مرضی پند که عرض سبب مرض شود همچو
و جمع قولنج که سبب غشی میشود و شاید که چیزی هم سبب
تقری

عرض و هم مرض پند چون صعی که عرض ذات الجنب است چون
مسکلم شود بنصفه مرضی پند و سبب انصداع عرض شود
و بواسطه اقتضای حرکت غیضه سیل عرض ترش ریه آرد
ضعیفه معده میشود و به نفس خود مرضی پند و بدانکه مرض
یا مفرق یا مرکب مفرود جنس است جنس اول امراض سوء
المزاج پند و ان است قسم است که خارج بود از اعتدال و ان
سوء المزاج ساقچ و مادی بود جنس دوم امراض ترکیب
و ان چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و
وضع اما امراض خلق چهار قسم است اول مرض شکل و ان
است که شکل عضوا از مجرای طبیعی متغیر شود بحیثی که
مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج و دم
امراض مجاری با نکه ذراخ شود مثل الشاع عقبه مجرود
یا تنگ کرد و مثل ضائق که تنگ شدن منافذ نفس است
یا منسد کرد و مثل انسداد عروق که غیره مستوم امراض
تجاویف با نکه بزرگ شود همچو کیس انشعاب بالکوبک

و حال صمد

کرد و همچو مغز معده یا خالی شود همچو تپا و یف قلب در قرح مهلك
 یا تملى و تمد شود همچو قرح و سکت چهارم امراض صفاح است
 همچو ملات معده و خشونت فصد ریه اما مرض مقدار زربانی
 در اعراض الفیل
 عضوی خاص بود همچو عظم لسان و زربانی عام بود همچو
 فربانی مغز و سبقتان خاص بود همچو فربانی و نقصان
 عام بود همچو زربانی مغز اما مرض عدد زربانی عدد طبعی بود
 همچو اصبع زبانه یا غیر طبعی چون سلع یا نقصان بود همچو قطع
 اصبع یا نقصان آن در اول خلقت اما مرض وضع همچو زوال
 عضوی بود از موضع خود بجمع و بفرطع جنس سیم از
 امراض مفرد تفرق اتصال است و ام این مرضی که موضع
 مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج
 گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر متقادم شده باشد
 و قرح گویند چون متقادم شود و اگر در عظم واقع شده باشد
 کسر گویند اگر برض بود و صدع گویند اگر بطول بود و تفرق
 در غضروف اگر برض بود و فسخ گویند و اگر بطول بود و تقویت
 در امراض

در اعراض الفیل

در استفیع

در امراض

در عصب شدق و شدخ گویند و در عروق تشریح اما
 مرض مرکبات است که از اجتماع امراض حادث شود همچو سبیل
 مثلا که از جری وق و قرح ریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض
 یا بحسب برتر بود همچو داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل
 همچو ذرات الحسب است القدر یا بحسب عرض بود همچو قرح و دیگر آنکه
 مرض اصلی باشد و بشکست آنچه اول حادث شود اصلی بود و آنچه
 بسکون اول ساکن کرد و بشکست بود و این که بشکست چند
 یا بواسطه مجاورت بود یا بواسطه آنکه از عضو تا کوف طریق
 بود یا آنکه میان دو عضو خادم مخدوم بود چون عصب و دماغ یا
 مبداء فعل او بود چون حجاب و ریه یا محل او بود همچو عضو یا کوف
 بود چون دماغ معده را یا مصلب سواد عضو بود چون فسیل
 قلب را و پس گوش و دماغ را و ریه کبیر را و دیگر آنکه او قاف
 و از منہ در ضعی که سلامت تسمی میشود چهار است ابتدا
 و تکرار و از تنها و انحطاط ابتدا مرض را زمان ابتدا گویند
 و ما دام که در تنزاید بود زمان تشریح و چون واقف باشد نه

در عصب شدق و شدخ گویند و در عروق تشریح اما
 مرض مرکبات است که از اجتماع امراض حادث شود همچو سبیل
 مثلا که از جری وق و قرح ریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض
 یا بحسب برتر بود همچو داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل
 همچو ذرات الحسب است القدر یا بحسب عرض بود همچو قرح و دیگر آنکه
 مرض اصلی باشد و بشکست آنچه اول حادث شود اصلی بود و آنچه
 بسکون اول ساکن کرد و بشکست بود و این که بشکست چند
 یا بواسطه مجاورت بود یا بواسطه آنکه از عضو تا کوف طریق
 بود یا آنکه میان دو عضو خادم مخدوم بود چون عصب و دماغ یا
 مبداء فعل او بود چون حجاب و ریه یا محل او بود همچو عضو یا کوف
 بود چون دماغ معده را یا مصلب سواد عضو بود چون فسیل
 قلب را و پس گوش و دماغ را و ریه کبیر را و دیگر آنکه او قاف
 و از منہ در ضعی که سلامت تسمی میشود چهار است ابتدا
 و تکرار و از تنها و انحطاط ابتدا مرض را زمان ابتدا گویند
 و ما دام که در تنزاید بود زمان تشریح و چون واقف باشد نه

زاید شود که زمان است که گویند و چون نقصان یا بد زمان
 انحطاط و التمام **باب دوم در علامات** و دلایل مشتمل بر مقدمه
 داشت فصل اما مقدمه بدانکه علامت است که بدان استدلالات
 کنند باحوال بدن و افعال که از قوی ها در میشود و این علامات
 و امارات یا دلالت بر نفس مرض کنند همچو سرعت و اختلاف
 نبض که دلالت بر ضعی یا غلب کند یا دلالت بر حمل
 مرض کند همچو نبض مشتاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت
 بر سبب مرض کند همچو علامات امتلا یا علامات طارم مرض
 بود چون تب حار و ضیق النفس و جمع ناخس در پیام
 یا دلایل امراض ظاهری بود چون لون و لمس یا دلایل امراض
 باطنی بود و این نوع مشکل تر است و موقوف بر معرفت تشریح
 و هندلالات در آن بچند چیز کنند افعال اگر بر مجاری طبعی
 بود دلیل آفتی بود در مبداء افعال که قولیت و آفت قوی
 دلیل آفت آن عضو بود که نظیر او است چنانچه دلالت افعال
 و ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب
 و دلالت

امارات
 جمع علامت
 و این است
 و اینها

ناخس
 در بدن از
 خلط و توان
 اینست

و دلالت بول بر کبید و بر زرب معده و امعا ۲ موضع مرض
 چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبید بود و طرف ایسز
 که دلیل ورم طحال بود ۳ شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی
 شکل بر آنکه ورم مخدب که مدت ۴ مایت فرغ همچو بول و زرب
 که در باب خود یاد کرده اند چون استدلالات بالانواع است و در
 فصل یاد کرده میشود انشاء الله تعالی **فصل اول در علامات**
 مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است **المستسا**
 اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن بکیفیتی دلیل
 آن کیفیت باشد ۲ سحر است سمن سرطمی دلیل حرارت
 و رطوبت بود و از شیمی دلیل حرارت و سبوت ۳ لون
 بیاض لون دلیل برودت بود و محترت و سمرت دلیل حرارت
 و صفت دلیل صفرا و کبودت دلیل سودا **موسی است**
 کثرت سوز و اوجودت آن دلالت بر حرارت مزاج کند
 و شقرت و حرمت بر اعتدال و ضهوت و بیاضی بر
 برودت ۵ حیات اعضا است سعت عروق و سینه

از کیفیات اربعه
 در سحر
 و این است
 سحر و در سحر
 و این است

صهوت
 سحر و در سحر
 و این است

عظم عظم و تمامی خلقت دلیل حرارت بود و هدران دلیل بر
 برودت **۱** کیفیت انفعالات است سرعت انفعال
 از کیفیت از کیفیت لیل بر غلبه آن کیفیت بود **۷** افعال
 طبیعت از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه پیش
 و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت **۸** نوم
 و یقظت است کثرت نوم دلیل لطوبت و قلت آن دلیل حرارت بود
 و کثرت بیداری دلیل برودت **۹** افعال نفیست طیش
 و جرات و خردت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعالات
 دلیل حرارت بود و جبن و بلادیت و فرط صیا و وقار
 و بطو و انفعالات دلیل برودت و کثرت آن دلالت
 بر لطوبت کند و قلت آن بر برودت **فصل دوم** و علامات
 استلا امثال زبانی که است اخلاط درین با خلاط صا که بود
 و علامت استلا محلاً عقل اعضا و کلیل و ضعف اشتها و
 استفاخ عروق و استلا نبض و انقباض و غلظت قاروره
 و کلال بصر بود اما مضملاً علامت غلبه دم نقل سر و قسطی
 و کلال بصر بود

طیس نفیست
 و کلال بصر بود
 و کلال بصر بود
 و کلال بصر بود

شادوب

شادوب غلظت

شادوب و نفاس و کدورت و بلادت حواس و حلا
 وین و حرمت لون و زبان و ظهور شور و رفتن خون
 مواضع سست بل شل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ
 بود و علامت غلبه بلغم بیاض لون و سستی وزنی و برودت
 اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف غنم و مشاء
 ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب سرما
 و چیزهای سفید بود و علامات غلبه صفرا لون و چشم
 و تلخی ذهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و درین و کثرت
 و ضعف اشتها و غشیان و قی صفرا و شیرین و تخیل شعله
 آتش و چیزهای زرد بود و علامات غلبه سودا سرد و ویرگی
 و خشکی بدن و غلظت سودا خون و شهوة کاذب و کثرت
 آشکار فاسده و دوسوسه و خوف و تخیل و دود و تیرگی و
 چیزهای سیاه بود **فصل سوم در نبض** و آن حرکتی است
 از او و میسر روح که عبارت از قلب و شرا این است
 و هر نبض مرکب است از انبساطی و کوفی و انقباضی و

و او آنست که در عرض و شهوة زیاد بود **۵** و دقیق است
 و او در مقابل غلیظ **۶** معتدل در غلظت و رقت بود
جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن که قسم **۱**
 اسریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود
 و سبب آن شدت حاجت **۲** بطی و او در مقابل
 سریع بود **۳** معتدل در سرعت و بطی **جنس سوم** ماخوذ
 است از زمان سکون و آن که قسم **۱** متواتر است
 و او آنست که زمان سکون او کوتاه **۲** و سبب آن
 حاجت و ضعف قوت بود **۲** متفاوت و او در مقابل
 متواتر است **۳** معتدل در تواتر و تفاوت **جنس چهارم**
 ماخوذ است از قوام آلت و آن که قسم **۱** صلب بود
 او آنست که آلت با عتادی تمام حرکت انبساط و
 فرو نشاند و سبب آن سبب است **۲** لین و او
 در مقابل صلب است **۳** معتدل در صلابت و لین **جنس پنجم**
 ماخوذ است از بلنس آلت و آن که قسم **۱** حار و سرد است

سکونی و قبض و بسط از جهت جذب نسیم و دفع دهان است
 و اجناس جنسی نه است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط
 و انقباض بسط آن است **۱** طویل است او آنست که اجزای
 او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت برنج
 بود و کثافت لحم و صلابت جلد **۲** قصیر و او در مقابل طویل بود
۳ معتدل در قصیر و طول بود **۲** عریض و او آنست که اکثر اجزای
 او در عرض محسوس شود و سبب آن خلوه عروق و رطوبت است
 بوده **۵** ضیق است و او در مقابل عریض بود **۶** معتدل در عرض
 و ضیق **۷** شایق است و او آنست که اجزای او در عرض
 محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت آلت
 بود **۸** متخفص است و او در مقابل شایق **۹** معتدل
 در شهوة و انقباض و از رواج این نه است **۲** و هفت قسم
 حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسمی دارد **۱** عظیم
 و آن نبضی طویل عریض محسوس بود **۲** صغیر است و او در
 مقابل عظیم **۳** معتدل در عظم و صغیر **۴** غلیظ
 و او آنست

در حالت حرکت

اسباب سختی بود **بارد است** و او در مقابل جا بود **۲**
 معتدل در حرارت و برودت **چشم سوم** ماخوذ است از امثال
 و مخلوق آن قسمت **۱** منبلی دان جهان پند که در از وزن
 عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و بسبب آن
 امثال بود **۲** خالی و او در مقابل منبلی **۳** معتدل در مخلوق و امثال
چشم پنجم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن در قسمت **۱** قوی
 و او است که در انبساط سخت بر انگشت گوید و بسبب آن
 قوت مزاج بود از غذا و شراب **۲** فرخ معتدل **۳** ضعیف و او
 در مقابل قوی بود **۴** معتدل در قوت و ضعف **چشم ششم**
 ماخوذ است از استواء و اختلاف **۱** آن دو قسم است **۱** استو
 و او عبارت از آن پند که در جمیع جانبهاست یعنی قرع
 مساوی بود **۲** مختلف و او در مقابل مساوی بود و این
 مختلف بر دو قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم است
 که اختلاف او را نظامی پند یعنی در چند دور که گذران یک
 اختلاف پند و مختلف غیر منتظم است که اختلاف او را
 نظامی

بسی نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر
چشم نهم ماخوذ است از حال وزن و آن یا جید الوزن
 باشد یا ردی الوزن جید الوزن است که بر مجرای طبعی
 بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج است صاحب نبض
 بود و ردی الوزن سه قسم است **۱** متغیر الوزن و آن نبضی
 باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض پند تجاوز کرده
 باشد چنانچه وزن نبض صبی مثلا هم وزن نبض شبان
 بود **۲** متباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق
 سن صاحب نبض پند قاصر بود چنانکه وزن نبض شبان
 مثلا هم نبض صبی پند **۳** خارج الوزن و آن نبضی بود که
 وزن او مشابیه بیچ وزنی از او زمان نبض نباشد
 و بسبب آن است که در حرکات نبض طبعی موسیقاری
 موجود است زیرا که همچنانکه تالیف لغات با دارا ابداع
 و تقدیر است که میان لغات تخیل میکرد و تمام میشود
 نسبت از حد نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایفای

اگر این نسبت متفق بود چنانچه در از منزه آن هیچ اختلافی نباشد
 آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که از زمانی
 نهاده اند و مشهور است **۱** غزالی است و آن نبضی بود که مختلف
 بود در سرعت و بطول چنانچه اولاً بطبی پند ثانیاً بر سرعت مایل
 شود و بتدریج هر بار سریع تر شود و شبیه حرکت غزال **۲** موجی
 و آن نبضی پند مختلف در عظم و صغر و شقوق و عرض و امثال
 و بطریق موج آب محسوس شود **۳** دووی و آن نبضی بود چنانچه
 موجی اما در عرض امثال نباشد و ضعیفتر بود **۴** غلی و او
 ضعیفتر از دووی بوده **۵** منشاری و آن نبضی بود که مختلف
 باشد در عظم و صغر و صلابت و لین و شقوق و انقباض و کان
 که بعضی اجزاء او را شایع بود و بعضی منخض **۶** ذنب الغار
 و آن است که نبض متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغر
 میشود و باز بر جدول عود کند و بدین و تیره و ضعیف شود
۷ منبلی و او چنانچه ذنب الغار است الا که عود او در جدول
 بتدریج بود چنانچه بتدریج ضعیف شده و ذنب الغار وقتاً
 عود

عود کند **۸** ذوالفتره و او است که در زمانی که توقع
 بود ساکن گردد **۹** واقع در وسط و او است که زمانی که
 توقع سکون پند متحرک گردد **۱۰** ارتعاش و او است که حرکت
 او در حد بود **۱۱** ملتری و او است که همچو ریسمان سپیده است
 شود **۱۲** مسطقی و ذوالقرعین نیز گویند و او است که
 دو قرع کند چنانچه حرکت انقباض او محسوس شود و شبیه حرکت
 مسطح **۱۳** مرتعده و او است که حرکتی همچو حرکت رعد محسوس
 شود و این مجموع دلالت بر سوء حال در ایض کند و علامت
فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فصول و اعراض
 اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از
 نبض اناث اما نبض حیوانی عظیم و سریع و مستور تر بود و اما
 نبض باعتبار انسان نبض حیوان بلین مایل بود و نبض انسان
 مایل بعظم و قوت بود و وزن لایق هر دو است که در میان
 زمان انقباض او انبساط مساوی پند و در شبان زمان
 انقباض او از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بعضی بطور

مایل بود وزن لایق بایشان آلت که زمان انقباض از
 انقباض کمتر بود با مذکی و نهضت ضعیف و بطی و متفاوت
 بود و وزن لایق بدین آلت که زمان انقباض بیشتر
 از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در سریع معتدل
 بود و در ضعیف سریع و متواتر و در ظرف مختلف و ضعیف
 و درشت بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان ^{مکان} متغیر بود
 بود اما باعتبار نوبت و یقظ در ابتداء خواب نبض ضعیف و متفاوت
 بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر
 فحاشا تا نبی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف
 بود و باشد که مرتضی بود اما باعتبار ریاضت اگر بکند تعب
 زنده نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بکند تعب سرد
 نبض و عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر را ^{باید} ^{آورد}
 و اگر با فراط بود نبض درودی و غلیظ شود و باعتبار استقامت اگر
 استقامت باب گرم بود و باعتبار سرد و به تحلیل زنده نبض سریع و قوی
 بود و اگر به تحلیل رسد ضعیف و متفاوت بود و اگر تحلیل با فراط
 بود.

بوسریع و متواتر بود و استقامت بآب سرد و نبض در قوت
 زیاد کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط بود ضعیف
 و بطی و غیر متفاوت و تکرار اما باعتبار عوارض نفسی
 در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف
 و محال عظیم و بطی و متفاوت بود و در سرور و غم ضعیف
 و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع و در غم
 و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتداء و جمع نبض
 عظیم و سریع باشد و اگر متما دی شود ضعیف و متفاوت شود
 پس درودی و غلیظ کرد اما نبض در دردم اگر دردم حار بود
 نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انشعاب و در غم
 و تواتر زیاد و در دردم بارد و بطی و متفاوت بود و در
 دردم لاین موجب و در دردم صلب منشاری بود و الله
 بجمع الاحوال **فصل پنجم در قاروره** و اثرات قوه کونیه و تفسیر نیز
 استدلال بدان باعتبار ^{اعتبار} جهت جنس بود **جنس اول لون**
 است و طبقات آن پنج بند اول صفره و مراتب آن شش است

آشنی و او دلالت بر قصور نبض کند ۲ از جنی ترخی و او
 حسن حال نبض بند ۳ اشقر و او دلیل حرارت بود ۴ نارنجی
 و او دلالت بر شدت حرارت کند ۵ ناروی و او از ایداز
 نارنجی بود ۶ زعفرانی و او حرارت سفوط بند **جنس دوم**
مراتب مراتب آن چهار بند ۱ صوفی و او دلیل غلظت ۲ دردی
 و عمده او از ایداز اصعب بود ۳ احمقانی ۴ احمق و او دلیل
 عمده بکمال بود و مجموع دلیل غلظت خون بند **سوم صفره**
 و مراتب او پنج است ۱ فستقی و آن دلیل برودت بود
 ۲ آسماخونی و آن دلیل برودتی سخت یا شرب زهر بند
 ۳ نیلی و آن دلیل برودت با فراط بود و این هر دو در چین
 و منبج و دلیل تشنج فالج بود ۴ کراتنی و آن دلیل احراق
 اخلاط بود ۵ زنجاری و آن دلالت کند بر احراق شدید
 و دلیل هلاک بود **چهارم سودت** و مراتب او چهار است
 ۱ سودی که ما خود پند از زعفرانی یعنی زعفرانی بند ^{بسیار}
 ۲ سودی که ^{بسیار} و نکات صفرا ۳ سودی که ^{بسیار}
 ۴ سودی که ^{بسیار} از ایداز

از احراقتم بسیاری زنده و دلیل غلظت خون و احراق آن بند
 ۳ سودی که از حضرت حاصل شده بند و آن دلیل برودت
 باشد ۴ سودی که از بیاض ما خود پند و آن دلالت بر احراق
 بلغم کند ۵ سودی که از سودنی الجده دلیل حرقت سودا یا موت غریزی
 بود و بغایت بد باشد خصوص در شایخ و نساء و ابتداء
 حیضات اما اگر از تناول چیزی سیاه مثل آب گناه و آش میوز
 بود از اعتباری نباشد ۶ بیاض است و آن دو کم است
 ۱ رقیق شفاف است و آن دلیل برودت بود و نوبت
 از رقیق ۲ ایمن حقیقی و آن اصناف است اگر مخاطی بود
 دلیل غلظت بلغم بند و اگر بان و سوسمی بند یا جو شیر بود دلیل
 ذوبان بند و این در احراق بند و فقامی باده دلیل
 خروج آلات بول بند و فقامی پیاده دلیل صفاة ^{بهراد}
 خام بود و رصاصی فی سوسب بغایت بد بند و اگر مشاب
 می بود دلیل بحران امراض بلغمی بند و آنچه مشاب به است
 و شیر بود در امراض حاده و دلیل هلاک بند و از ایداز

مایل به تبخیر
 آب بنی

کرات زعفرانی

بسیار زنده و دلیل
 غلظت خون و احراق

یکی است که مشا به شامه بود و آن دلیل ضعف بجز با غلبه
دم باشد و دیگر آنست که مشا به کون زیت باشد و او دلیل بد باشد
خصوص که شستن بود **جنس دوم** از دلایل قوام بول باشد و آن
قسمت ۱ رقیق و آن دلالت کند بر رودت و عدم نفیج
و ضعف کلیه و آلات بول ۲ غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط عموم
نفیج بود و پند که دلیل نفیج مواد غلیظ با انفجار او رام یا انقباض
سده باشد و غلظ بول اگر بشود هیچ کم شود نیک باشد و اگر متعادلی کرد
خصوص در حیوانات عاده باشد ۳ معتدل و غلظ و رقت و آن
دلیل نفیج تام و حسن حال باشد **جنس سوم** را بجز بول است و آن
شش قسم باشد ۱ عدم الراجحه و آن دلیل بر رودت مزاج بود و نقصان
حرارت غیرزی ۲ شستن و آن دلیل فرج مجاری بول بود یا اخلاط
عقده ۳ احماض الراجحه و آن در مرض حاد دلیل موت حرارت
غیرزی بود یا دلالت کند بر جدوش حرارت غیرزی که از مواد بارده
عادت شده باشد ۴ خلوا الراجحه و آن دلیل غلبه دم باشد هر چه الراجحه
و آن دلیل فساد صفرا بود **جنس چهارم** الراجحه و آن زهر شک بود و آن
با درده دلیل ندارد

دلیل فساد رطوبات بود **جنس چهارم** زرد قاروره است
و ماده زرد رطوبتی زرد بود و فاعل آن ریخی بود که در جوهر بول
باشد و سواد و شقره زرد دلیل برقان بود و کبر آن لزجت اخلاط
و کثرت آن دلیل ریج و رطوبت **جنس پنجم** قلت و کثرت
بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که می آید نسبت با مشروب
دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل مغز بود و اگر بیشتر از آن
باشد که می آید دلیل استسقا رطوبات زاید بود یا در بان
اعضا **جنس ششم** صفا و کدورت است و آن غیر رقت است
و غلظ بود بول کدورت دلالت کند بر شتغال طبیعت به نفیج
اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت کند بر عدم نفیج
جنس هفتم بر سوبت و سوب جوهری باشد که از ماده غلیظه
بود و از و متمیز شود خواه که ترسب شود خواه که معلق بایستد
و استدلال بد و از چند وجه کنند **اول** از جوهر آن و آن با
طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل اجزا
و متخلخل و بی منین و راسب بود و چون تحریک کننده زود و مستط

شود و متفرق کرد و زود راسب شود و دلالت کند بر عدم طبیعی
و نفیج تام اما غیر طبیعی یا زده قسم است و دیگری را از طبیعی است
اول خراطی و آن همچو صفا بود و کبار باشد و صفا باشد اما
کبار را پس سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت بود دلیل فرساید
شدن اعضای بول بود و اگر کید بود یا شبیه بفلوس مایمی بود
و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب شانه یا زود بان بود اما صفا
اگر سفید بود نحالی گویند و دلیل جرب شانه یا زود بان اعضا بود
و اگر سرخ بود آنرا کرسی گویند از کید یا از کلیه آید یا دم محترق
بود ۲ و ششی و شیشی و سوبی نیز گویند و از نحالی خرد تر بود
اگر سفید باشد دلیل زود بان و جرب شانه بود و اگر سرخ یا سیاه بود
دلیل احتراق خون باشد ۳ لحمی و آن شبیه بچرم گشت باشد و سبک
سبب کرسی بود ۴ و سبی و آن همچو چربی باشد و دلالت کند
بر زود بان شخم یا سبب ۵ مدی و آن دلیل انفجار درم بود یا قرح
عمر نحالی و آن خلط خام بود ۶ شوری و آن همچو تارهای موی
باشد و آن از اخلاط خام و انقباض رطوبت و حرارت غیر باشد
باز کرده دلیل ندارد

از شبیه بقطعه های خیره و آن از ضعف مجده یا امعا بود یا از
تناول نباتات ۹ رملی و آن دلیل حصاة و رمل بود اگر سرخ
بود و رگلیه و اگر سفید یا زرد باشد و در شانه ۱۰ رما دی و آن کثیر همچو
ناید و دلیل بود بر احراق باغم یا زده که بطول بست منعقد شده
باشد ۱۱ علقی و شبیه خون بسته باشد اگر با تیره متمیز باشد
دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری بود **دوم** استدلال
از مکان رسوب و آن قسمت است **انعام** و او آنست که
طافی بود و بر سر آمده و دلالت کند بر قلت نفیج و کثرت ریج
۲ معلق و او آنست که در وسط باشد و دلیل بر تسطح حال
نفیج باشد ۳ راسب و آن اگر طبیعی بود نیک باشد و اگر غیر
طبیعی بود بد بود زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند **سوم**
استدلال از وضع رسوب بود بواسطه اسهال و رسوب محمود
دلیل نیک بود و در رسوب مذموم بکس و شست و پرا
کنده گی آن از ضعف ضم و کثرت ریاح بود **چهارم** استدلال
از هیئات رسوب شدت محل قطعت و ممازجت آن با بول
مخالط

دلالته بر آن کند که در حوالی آن پشه و اگر تسمیه بود و چون
 نباشد دلالته کند که از نشان و مایه ای است **فصل هفتم** در
 از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد دلیل ضعف است
 اگر دیر بود پس این پشه و بسیار است که بول زمان کشیده
 و غلیظ تر از بول مردان بود بول زمان آستن صافی بود و
 در کوه آن چیری همچو پشه منقوش ظاهر بود بول ایشان
 در ابتداء حمل مایل بر رفت بود و در انتها مایل بر رفت بود بول
 نفع مایل بود پشه بول میان سفید و غلیظ و بول شبان
 مایل بنارسی و معتدل القوام بود بول بول بر بیاض مایل
 بود و بول شایخ سفید و رقیق پشه **فصل هشتم** در براز و
 استهلال بدان از چند وجه کنند **۱** از کیفیت آن که از این
 از غلظت طعام و دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر
 کمتر از آن پشه سبب ضعف و از غلظت بود یا احتیاج که در معاقبه
 لون یا عود حاشه شده **۲** از قوام آن اگر رقیق بود و نازک
 دلالته بر اخلاط از جهت کثرت و در بول حاد و دلیل ذوبان پشه

۵۳
 و اگر رقیق غیر از این پشه دلالته بر سده یا ضعف مایه
 یا سوء هضم یا تا اول مرطبات کند تا غلیظ اگر با رطوبت
 نیا میخته پشه از سخل و حرارت یا بیس اغذیه یا طول
 مکث بود و اگر رطوبت مخلوط پشه دلیل بر کثرت رطوبت
 و قلت حرارت بود **۳** استهلال از لون او بداند که بول براز
 طبیعی است که ناری بود و شدت آن دلالته بر غلیظت
 کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم پشه و بیاض آن از
 سده تجراء مراره پشه و بیم برقان پشه و اگر بوی ریم از آن
 آید دلیل انفجار قرح بود و خفت آن از مرار تجاری و کراتی
 نامند و باقی دیگر الوان بر از هم جدا بول بود **۴** استهلال
 از هیأت آن بود هیأت طبیعی او است که جلی بود
 پس اگر منفتح بود و پهلوی زبل کاو و دلیل کثرت ریح بود **۵** استهلال
 از وقت آن که پیش از وقت تقاضا کند و در خروج
 سریع پشه دلیل کثرت هضم او بود یا ضعف ماسک و اگر تأخیر
 کند و بطی الخروج پشه از ضعف ماضه یا دانه یا تریا

یا تا لون قاهضی بود **۶** استهلال از این که آن اگر متن آن
 زاید پشه از آنچه معاد است از غلظت اخلاط یا ذوبان اعضا
 بود و باقی بجز اعتبار در لاج بول پشه **۷** استهلال از این که
 و زهد دلالته بر غلیظت یا کثرت ریح کند و بر از طبعی است
 که متشابه الاضرب بود و معتدل پشه در رفت و غلظت و از قرار
 خالی بود و مستن و عدم از این نباشد و سهل الخروج بود
فصل نهم در بحران بدان که بحران عبارت از تغییر
 عظیم که در وقتا واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبه
 کرده اند طبیعت را بسط و مرض را بر شش یا غی و بدن
 بمملکت و در بحران در روز قتل پس اگر درین روز
 سلطان که طبیعت است دشمن را که مرخصت بکنند و برو
 غالب آید و از مملکت براندازد بحران نام جبهه کوبند و این
 بحران موجب صحت شود و بزودی و اگر سلطان غالب شود
 لیکن نه چنانکه دشمن را بکشد و در کند بلکه محتاج پشه بقا
 و متی و بیکر از بحران ناقص جبهه خوانند و دلیل طول مرض
 و اگر درین

۵۵
 و اگر دشمن غالب شود و نغز با الله و سلاطه را بکشد و مملکت
 بدست فرزند و از این بحران نام روی کوبند بغایت بد پشه
 و اگر دشمن غالب شود اما محتاج پشه که یکبار دیگر مقاومت
 کند تا مملکت را بکشد از این بحران ناقص روی کوبند و
 بدانکه اشتباه مرض یا بحران پشه یا تحلیل ماده بتدریج
 بی وقوع بحران یا انتقال ماده از عضو بعضوی و این
 را بحران انتقالی کوبند پس اگر ماده از عضو رئیس خیس نقل کند
 انتقال جبهه کوبند و اگر از عضو خیس بر رئیس نقل کند روی
 کوبند و بحران محمود است که بعد از نفع تمام در روز باخو
 ری واقع شود و بحران بدفع ماده پشه نه با انتقال و در
 عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذکور
 بعکس این پشه و همچنانکه در روز جنگ و مصاف که
 از طرفین بر تسمیه است **۱** مشغول پشه
 و امور را یا مثل صیاح و عجاج و خوف و تیرتی پشه در روز
 بحران نیز امور را یا مثل ضطراب و سوء حال مرین واقع

میشود و بجوانی که بدفع ماده پشه بینی یا اسهال یا عاف
عرق
یا در ابرای عرق دفع ماده کند و هر یکی را ازین علایق پشه
که دلالت کند بر آنکه طبعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما
علایق تنقیح نفس و غشایان و تنگی دهن و اختلاج
لب و وجع معده و نقل آن و تاریکی چشم بود و علامات
اسهال نقل بطن و قرقر و درد پشت و عدم علایق باقی بود و
علامات بر عاف غم و طین کوش و احتمال سرسختی روی
و خارش بینی بود و علامات ادرار نقل متناوب و غلظت و کثرت
بول و علایق تنقیح نفس سوجی و ندادت و استفاخ
بشره بود و بجوانی که با در ابرق واقع شود ماده رقیقه
دفع کند ازین جهت بجوانی که بدان پشه اکثر اوقات ناقص بود
و هر بجوان که در ابتدا عرض واقع شود مهملک پشه و در وقت
تزیید ناقص بود و در انتها نام پشه و در انحطاط بجوان پشه
و در روزهای مابین هر طریقه آنست که مرعی را بوجه نوع
تحریک کنند و روزهای بجوان که ایام باجوری میگویند اول
اول آن

بجوان

اول آن چهارم مرض است و پشه که در امراض حاده
تقدم کند و در سوم واقع شود و بجوان صید در روز چهارم
منذر پشه بجوان هفتم و روی منذر پشه بجوان هشتم
و اگر در نهم بجوان واقع شود بد پشه و اگر در نهم بجوان
واقع شود نیک پشه و در دهم منذر بجوان است و درین
روز بجوان صید قوی واقع شود و روز نهم منذر است
بجوان در یازدهم و اگر در روز دهم واقع شود بد پشه و در
بشتم نادر بجوان واقع شود و اگر بشود بد پشه روز یاز
دهم روز بجوان است منذر است بجوان در چهاردهم و دوا
زدهم بجوان بد پشه و در سیزدهم بجوان منذر است و در روز چهار
دهم روز بجوان است و درین روز بجوان قوی و صید و سینه
بود و بجوان در یازدهم بد پشه روز نهم روز بجوان است
و منذر است بجوان هشتم و اگر در نهم و روز نهم
نادر بجوان واقع شود بد پشه و روز نهم و بیست یکم روز
بجوان است اما بیستم قوی پشه و روز بیست و چهارم روز

بجوان است و در آن روز بجوان قوی واقع شود و روز
بیست و هفتم روز بجوان است و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم
و هر بجوان که بعد ازین واقع شود از اوقات قوی پشه و روز
سی و هشتم روز بجوان است و بعد از آن روز نهم و بقول لفظ
بعد از چهل روز بجوان نباشد اما بقول بعضی در بیستم پشه
و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود **فصل هشتم در علایق
رذیبه و محموده در امراض** بدانکه علامات محموده در
امراض نبات قوه و سمنه و شتهای سلامت عقل و دهن
و خلق و استفاخ بها لجات بود و در حقیقت ظهور شراه
بر لب و بینی بجوان صید در روز بجوان و خوابش به اول
روز خفت و راحت بعد از خواب تنفس طبیعی مجموع
علامات نیک پشه و علامات رذیبه خلاف این بود
و چشم در کوفتادن و کشاده ماندن دهن و تنفس سیاهی
و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و
دوایما نظر بر یک جای داشتن و بسیار آنست در بینی کردن
بجوان

و پیچیده شدن لب و بیخوابی باز فساد و روی از مردم
کرد اینین و دست در جامه و دوار با لیدن چنانکه کسی
چیزی طلبد و سکوت بکند و بسیار گفتن کم گوی و اضطراب
در روز بجوان در غیر روزهای بجوان و هر لحظه جستن و
نشستن و از حرکت ترسیدن و بر قان پیش از هفتم
در عاف مفرط بی ظهور خفته و عطسه در اول مرض است
علامات بد بود و در حقیقت حاده بر هم کردن دندان
و بردود اطراف با حرارت و سبات و ضعف نفس
و وجع احشا و حرورت ریش و سواد زبان و شور
عدسی سیاه یا بنفسی نفی و در عاف سیاه و اندک
و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بد است و تنگی بینی اندک
و حرورت خنق و غیر ایام بجوان و طلب طای تاریک
و سواد و خفت تیرگی لون و ندیان گفتن با سکون
و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیدن پوست شانی
و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق و بیض و سرد سام

واختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و کشاده
ماندن چشم مجموع دلیل مرک بود و بسیار بود که نزد مرکب مرض
و وجع ساکن نشود و بفلتانی بسی ظاهر دان که به آن با
که طبع است از حیوانه نمیدرود و ترک تعرف کند و آن نیز دلیل
مرکب باشد و علامات طبعی ساکن شدن تب بودنی وقوع
بخران و ضعف عدم اشتها و غشیا ن و غشیا ن و غشیا ن
و ف و هم و خوا بسیار و تریج روی و پیش چشم و صیغ
بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و
احتلام در ابتداء مرض باشد و الله اعلم **فصل** فی الاذکار
بالحوادث و الانتقال من علل الی اخری اما از نظر بالحوادث
چنان باشد که کسی را که تیزی حادث شود در عادات
طبیعی مثل شهوة طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در
عادات غیر طبیعی مثل فی و عراف و سیلان دم بواسیر و
طث منبر بر مرض باشد و ضعفان دریم منبر باشد بمرکب
مفاجاة و کابوس و در دار بصر و سکتة و اختلاج بسیار
نشد زود بود
کار برسی که در
خنده افروخته بود
مقدّمه
۵۵

کتابت جلد اوله
کتابت از اجابت

ببتنج و خرد شدن اعضا بفتاح و اختلاج و جباله و نقل
و کلال بدن با کثرت عرق منبر باشد بکثرت و فالج و حمة
روی و چشم و سیلان و مع و نفرت از روشنی منبر باشد
برسام و حران فی سبب کثرت غرقاء به منبر باشد با لجز
لیا و سرخی روی با کمودت و غلظت منبر باشد بجدام و
تبیح روی و چشم با ستفا و دوام صداع و شقیقه نزول آب
در چشم و انتشار و نقل و تمدد در طرف رت منبر باشد بعقل
کبد و نقل کرمگاه و خاصه بعقل کبد و سقوط آنها و فی نفع
و وجع اطراف بقولنج و کتة مقعد که نه بسبب کرمها
خورد باشد منبر بود به کس و حدوث قوباء بسیار منبر
باشد بر بری و بهی ابيض منبر بود بر بری و سیلان
طث در زمان حمل با حفاظ و سخت شدن در آبرین ساق
بدالی و داء الفیل و کثرت زکام و نزله نذات الیه و
وعرق و بول مستن بجیمات عفنه و حرقت بول بقروح
مشانه و اما انتقال از غلظت بعقلی و کیر چنان باشد که اگر در

جین

در جنیبات حاده هم حادث شود و بعد از آن سهال صفراوی
دست دهد هم زایل کرد و سهال صفراوی نیز بهم زایل شود
و سهال بیاهمال بلغمی و ماشی و تخیج و در طبخی و جنون کوب
و سهال بوزم خصیصه تین و خواق استلاشی بعباس زایل
کرد و همچنین داء المتعلب و در کرده و دیگر اعضا بدالی
و داء الفیل زایل کرد و **فصل** در طب عملی
مشتمل بر پنج مقالت **مقاله اول** در حفظ صحت و علاج
کلی مشتمل بر دو باب **باب اول** در حفظ صحت و این
باب مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در تدبیر چاهلی و صفا
چلی مولود بود به آنکه هرگاه که علامات آبستی ظاهر شود
باید که از فرغ و حجامت و فی و سهال و فرغ و اصوات تأیله
در ریاضت و تعب و بوی تأیله احتراز کند تا چهار ماه
بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود
و غیر نباشد و چون ماه هفتم رسد همان احترازا ت مرغی
دارد و بسکنجین و کلنگین تلطف غذا و حفاظت شود
کافران

مقالت

کلی خوردن کنند اما مولود باید که در خانه که معتدل بود
و چون جدا شود ناف و بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه
بروشن بیالیند و ران نهند و مولود را آب نمک بشویند
چنانکه آب نمک و پنبه او نرسد و اگر آب نمک و ساق و شادند و رطوبت
و جلیه باشد بهتر بود و بعد از آن با آب فاستر غریب بشویند
و انگشتی غسل در دهن او نهند و در قضاط پیچیدن هر عضوی
را بجای خود بندند و بر فرق ببندند و در خانه تاریک
پرورش دهند و هر روز بر فرق او را تحریک کنند و هر چند
روز با آب فاستر بشویند اما رضاع شیر مادر بطلان است
ترمی افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهل روز
گذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد و اگر خوانند که
دایه بگیرند اختیار رضاع کنند خوش شکل و تکوین که بقوة
بود و سال او میان پخت و پخت و می پخت بود و معتدل
مزاج و بزرگ لبان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوا
بود و شیر بسیار از شیر دختر است و چنانکه گفته شد چهل روز

تا چهل روز بگذرد

از وضع حمل اولگشته شده و غذای لطیف معتدل تناول
کند و در باره ادبستان اندکی بدوشد پس در دهس طفل
نهد و از حرکت مفروط و ریاضت اجتناب نماید و جماعت
نکند و اگر شیر غلیظ بود ماطفقات تناول کند مثل سکنجبین
بزروری و سحر و نانوخواه و ریاضت معتدل سفید بود و اگر
شیر رقیق بود از غده غلیظ مثل هر سه و ترید تناول کند
و اگر شیر بسیار بود چنانچه موی بفا و شود و تعقیل
غذا کند و تصفید پستان بزیره و عدس و کرکه و اگر امری
خارجی عارض شود شیر بطفل ندهد تا آن زمان که عارض زایل
شود و مدت رضاع دو سال است چون نزدیک نظام
باشد آب بدهند و بتدریج معاد بطعام گردانند و
برنج و نان در شیر عمل آغشته میدهند و چون اثر برآید
شایا عا و ظاهر شود در غش با بون و عمل در نشه او بمانند
و پسر مرغ و سفر مرغی در کردن و بن دندان او بمانند
و اگر انگشت بسیار فاید و در ابعس و نعلک بشویند
شود

۹۰
و قطع پنج مہک پست او دهند و در وقت سخن گفتن
بن زبان او را می مالند و در امراضی که اورا عارض شود دندان و
معالج طفل و مرض هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را
بسیار واقع شود ذکر میکند اما در اسهال شکم او را آرزو
و انیسون و ورق کل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از
ان مساقی نشود و زردی تخم مرغ نیم برشت بدهند و شیر
سفید بود و اگر مساقی شود و انگلی پیزد بزرگاله با بست
بدهند و در اجناس شیانی از عمل و خوردن و سرکین موش و شیر از عقب بند
استعمال کنند و روغن زیت در شکم بالند و در سوء تنفس
بن کوشی روغن زیت جرب کنند و آب کم بدهند تا بیا
شاند و در زکام سر طفل را گرم دارند اندکی عمل بدهند و
سعی کنند تا می کند یا انکه با انگشت و پسر مرغ جرب کرده
بکوی او فرو برند چنانچه از دست بدوزسد و در حال
صغیر عرقی و کثیر او را در آب و با فانیط شیر یار و غش بنفشه
بدهند و در جمع کوش حصص و سحر و فرز نجوش در روغن

در کوش چکانند و اگر از کوش و طبیی بیرون آید باره
صوف بجعل و شب یانی و زعفران آلوده کرده در کوش
نهند و در قی کردن بسیار شراب سبب و اندکی پودر
بدهند و معده را اجناسات طلا کنند و در پچیدن شکم
آب کم بدهند تا بیا شاند و بر شکم نیز زرد و روغن زیت
در شکم بالند و در قلاع که عبارت از بزرگی بود که در بدن
حادث شود و در آن هر چه سیاه پند قتال بود باید که در آن
بماء العسل بشویند و بنفشه و ورق کل و کشتیر بسیارند
و بران افشانند و سماق و کلندر پودر انا نیز سفید
بود و اگر او عطه متواتر کند علامت ورم و ماغ یا حوالی
آن ظاهر شود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم آید
با دروج بسیارند و در بینی او دهند و اگر از قطع ناف
در آن موضع ورم حادث شود و شکل و علك البطم
روغن بچوشاند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف
نیز بالند و اگر در بر مندل شود عروق و خون سیاوشان
و انروز

۹۱
و اندر وقت و نشه و مری بسیارند و بران افشانند و در
اضطراب بچوانی او روغن خنخاش در سر بالند یا بروت
خنخاش و کلندر در آب بچوشاند و در سر بالند و در اسهال
بدهند تا لعوق کند و در فواق جز بندگی و سکر بدهند و در
ورم حلق تلین کنند با ف و رب قوت و شراب بنفشه
بدهند و در خرخره خواب بزرگ بکوبند و پامل بدهند و
در ریج القیان که عبارت از بیستی است شیره بصر
سحر و جند بیستر و کون و عود العسل بسیارند و در
و در خروج مقعد جفت و کل سرج و نور و کلندر و پودر
انار و شب یانی در آب بچوشاند و در آن آب نشانند
یا آن آب بر کوشی برمی چیشند و در انجالی نهند یا آب
ورق کلندر تنگ بر مقعد بالند و در ترخزی که از سر با بود
کون و تره تیزک و سپندان با روغن کاو بدهند و اگر
گرم کنند و غدی بر سران اندازند و بران نشه بازده
تخم مرغ ناچخته بر سر غدی نهند و بر سر آن نشه چنانچه

چنانچه روی او پزند

دماغ

آن زرده بمقعد اورد و در تولد کههای خورد و در نواحی مقعد
را سمن و عروق زرد بود و شکر بدیند و شیاف از نیشکر سه روزی
تلخ و هشته شفا را یا برکت آن استعمال کند و در گرم دراز کرد و شکر بپزد
شود فستین و در مزه و زهره کا و شوم الخنظل بر شکم طلا کنند و
و طفل را چون از شیر با برگیرند باید که ابتداء با طعم لطیف
لین کنند و با قوت بکشد مجامع زرد و از خوف غضب و اخلاق
بد و شوم و تجالی کند دارند و چون قوت دیدن و باری کردن
باز دید آید تا بکنند تا با آب مشغول شود چه آن که ریاضت ایشان
است و چون شش ساله شود بمغز و سپاند و در آسایش
دادن بهتر است که تا با اخلاق حمیده بالیده شود **فصل**
دوم در تهیه فصول و فصل ریح موادی که در ریه است آنست
باشد در حرکت آید و منبسط گردد در آنست که آنرا کم کنند
و حرار امور به تعلیل و تلطیف غذا یا استفراغ آن بقی یا فصد یا اسهال
رعایت میکنند که عادت و غلبه خلط و از اجفقات و سخمت شده
و کثرت حرکات و استقامت کثرت اکل لوم و جلاوی و شراب
جمع اطباء

در ریاضتی
افزاید عدلی
از کار و تغذیه
بسیار شود
و حرار امور
رعایت میکنند

اعتدال باید کرد و از شراب تمیل شراب حاض و لیمو و صندل و زنجبیل
و کسبچین اقتضا کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار
و امثال آن مناسبتند و در فصل تابستان با سایش و
رفاهیت مشغول باید بود و در مهت مشال قریب آب روغن
که از بخار و دخان و غبار و در شه مسکن سازند و از هرگاه
عینقه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل شراب
صرف و سخمت اجتناب نمایند و جمعی که بغایت کم
زنده و از اغذیه و از شراب و فوکه که مبرود و مرطب شد
خوردند و از جامهای گمان پوشند و استفراغ بقی کنند و فصل
خريف از سرما و باداد و گرمای میانها روز خورد در آنگاه
دارند و از شراب روز و کثرت اکل و شراب شراب اکل
فواکه و استمام با بسرد و مجامعت اجتناب باید کرد و اگر
بدن ممتلی بند در ابتداء خريف استفراغ بقی نشاید کرد و
در وسط خريف استفراغ بمسهل و در زمستان خورد آب گویه
باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و لوم

و شراب درین فصل مفید بود و قی و استمام و استمال سخمت
شاید کرد و کثرت جامه موئینه و پشمینه باید پوشید اما در تابان نمود
نندند که هو از اجزای طبعی بگردند بر آنست که تعلیل اخلاق
در طویالت کنند به تعلیل غذا و استعمال جفقات و اصلاح
امور مسکن کنند بر این مطنیه مثل سبب تلخ و برود
مشغولات مثل صندل و کاخور و عنبر مشک و نوزرات مثل
عود و عنبر و قط و سندروس و قرنفل و لادن و پنه و سعد
و اذخر و اهل و پوست انار و مورد و اینوس و زعفران
و باید که خانه را بکباب و کرکه یا سرکه و انگوره جوشانیده
مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از
قی و فصد و مجامعت و ریاضت و استمام اعتدال نمایند و
در مواضع کثرت ساکن نشوند و قطعاً لوم نخوردند و در
و از شراب شراب حاض و لیمو و ریبس و صندل تناول کنند
و از اغذیه اقتضا بخورند کنند و آب سرد بسیار نخورند
و کل از منی با شراب در و با آورده اند که مفید بود و زریاق
فادق

جماعت

فاروق و مشرو و بطیوس پیش از غلبه و با مفید افتد و صبر
زعفران و مر بگو بند و با س قرض سازند و باید ادا دان یکدم
بجزند **فصل سوم** در تهیه ماکول و شراب و درود و کثرت
است بحث اول در ماکول بهترین غذا آنست که از آن
نیک حاصل شود و لذت بدهد چون نان کندم آفت رسیده
و گوشت که سفند یکساله و از میوه آنچه قریب بغداد باشد
انگور است و انجیر و رطب و انجربه ماکولات در فصل دوم
گفته خواهد شد آنست که در بهترین وقت غذا آنست
که شتها صادق بود و بعد از ریاضت شد و بی آنها چیز
نباید خورد و آنها را هیچ را دفع نباید کرد و از اذخار
و تطویل زمان اکل اجتناب باید نمود و پیوسته طعام
باقی بهتر که ترک کنند و موافق ترین غذا آنست که علاوه
بیطبع ولذت باشد و جمع میان الوان اطعمه کنند که
موجب تحیر طبع است و در بیک غذا نیز عادت نباید کرد
و عادت کردن بمخوضات ضعف و سخمت ارد و اعضا

منیز بود غذا نفعت موجب است نه و شکرها بر دوشی
 و چربی است نه باطل کند و بدن را گرم کند و غذا را باطل
 نزال و خشونت آورد و چشم را ضعیف کند و دفع مغزت حلو
 و دسم بجا مضی کند و بالعکس و از آن تغذیه باطل و خریف
 و بالعکس و عادت باخرا کردن مزاج را ضعیف کند و متا
 مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده و صفوات غیر باطل
 باشد و دوسوی مزاج را مبردی که قاعه رطوبات و دمناس
 تر بود و یعنی مزاج را سخن ملطف مثل گوشت گنک و شیرین
 مناسب شد و سودای مزاج را مرطبی معتدل در حرارت
 مثل برق گوشت تیره و زرده پسته و بهترین نوبت غذا
 آنست که روزی نوبت و روزی یک نوبت اتفاق
 افتد و آب در عقب غذا نماند تا تاوانند بخورند
 و در عقب غذا ~~و در عقب~~ جهت هضم مغز بود و حرکت خفیف
 جهت انجیرا مطلوبست و شراب و شیرینی بر سر غذا ~~مست~~
 نشده مغز بود و بهم رسد باشد و در عقب غذای که بر و مایته
 غالب باشد

مثل فلیک و وکک جو
 تمیز مزاج
 مثل صفوات
 ترتیب
 اما حرکت بحیثیت
 کرد

غالب باشد ریاضت مناسب بود و صاحب معدۀ ناری
 اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعه معدۀ
 ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد و بخلاف مزاج
 که او را اغذیه غلیظ کثیر غذا مناسب بود و کسی که بعد از
 غذا احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک
 باید خورد و مطلقا از تخمه اجرترازی باید نمود و اگر استخوان
 شود و غذا هنوز در معدۀ پدید آید که در اولاً تلخین طبیعت
 ضروری بود و مبرور در اکوایش کوفی و شکر یاران و
 محروم را لطیف و کلقتند موافق باشد و اگر هیچ از این
 تدبیرات نگنند خواب باید کرد و شبان روزی را مسک
 باید نمود و بعد از آن حمام و اصلاح اغذیه حاره ~~بسیار~~
 و از آن بارده بسل و دفع مغزت ششاه غلیظ مثل ~~بسیار~~
 و باچه و فالوده و نان فطیر با ششاه ملطف باید کرد مثل آبکاه
 و کبر و کوه و پهلار سرکه و مرکب ترنجبیل و دفع مغزت ~~بسیار~~
 چیزی بدان کنند که مزاج خنده او بود و جمع میان لبنیات

و صفوات و میان لبنیات و ماهی تازه نباید کرد و ما
 ترتیب و ماست و مرغ با هم نخورند و پخت با برنج و انار بر سر
 اریسه و انکو بر سر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر
 بچه با سر و پیاز و سبب با خرفزه و شیر و شراب و با قلی و ماست
 با هم جمع نکنند و اگر کبابی که بر چوب خرد کرده ~~بسیار~~
 پوشیده باشد اجتر از نمانند و از سر ماست و صفوات که در ظرف
 مسی باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن چینه باشند و در
 غذای باید خورد که بجزارت مایل بود و با فعل جار باشد و در میان
 باید که با فعل بار بود و در ریح و خریف معتدل مناسبست
بحث دوم در شرب و آب اما آب بعد از آن خورد که غذا
 شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته
 اند که هرگاه که غذا آب بطلبید بسیار خورد و خصوص که در میان
 غذا خوردن عادت کرده باشد و آب بناشتا نباید خورد
 اما محمودان و جوانان و محرومی مزاج از آن منع نباید
 کرد و اما در عقب آتمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص
 آنه

و شیر
 آب

خرفزه و در انشای خواب مطلقا آب نخورند خصوص آب سرد
 و اگر هر شتر اندک اندک سخن کنند و مطا و عت عطش کاوه
 نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مغز بود و
 اصلاح آب فاسد بطبخ کند یا با خاک بسیار بنزد پس صفای آب
 کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند
 و آب شور را آب کبچین و آب زاجی را کبچری نرم و
 تلخ را کبچری چرب و شیرین و تر یا قی همه آبهای مخالف
 بیازتت خصوص بسکه پرورده **اما شراب** قرضی در
 موجد گفته که بهترین شراب آنست که طعم ولوی آن خوش
 باشد و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در
 ظرفی کنند و چند روز بمانند فاسد نشود و باید که با چها
 ده سال و بقول بعضی ^{انظرون} تا هفتده سال نرسند و شراب
 شروع نمانند و شایخ و سودای مزاج از شراب اجتر
 و اصغر غیر مزوج مناسب باشد و محرومی مزاج و جوانان
 را ابیض یا اصفر مزوج و مروق آید و ساعت پیش از

تشریب مزج باید کرد که هر دو را صرف باید خورد و در نرسان و بلاد
پارده بیشتر تحمل شید و در نرسان و بلاد حاره بعکس و در چهار
صرف و اندک باید خورد و در حریف کند و مزج شراب آنکه
باید خورد که غذا مضرب شده باشد و بعد از غذا ای روی الیکم خوش
و غده ای که مناسب است زرشک و اماق و انار و آب کشت و
امثال آن شنبه بجمب مزاج و در میان غذا و در وقت آن پیش از
شروع و در حضم نباید خورد و اگر برای اعانت حضم بدان غذا و آب
اندر کسباید غذا در میان شراب نباید خورد و بناتش نیز نخورد
و مادام که سرور و نشاط در تنزیه باشد و در آن سلیم عقل و عمل
بود اگر شرب شراب مخفی نباشد و حد انتفاع او این باشد که گندانه
که طبع شود و چون خواب غلبه کند و غشیاں پیدا شود و در مانع
و بدن تقوی گردد و در این مشوش شود و در حرکت است که در وقت باید
کردن و ترک شراب است بجز این قول شدن و شراب اندک نمی
نباید کرد و تشریب بکاس های کوچک مناسب تر بود و پیاپی
نخورد و بیکدیگر نخورد و هر چند که کسی که بهر معاد بود و اگر کسی
باید

بجای

۹۴
که شراب بسیار تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذا باید
که چیزی از ندرات شنبه و از بزیای شیرین احتراز باید کرد و
اگر خواهد که زود مست شود و در عرفان و خبر بود شراب باید
کرد اما متقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بران معتاد
و محتاج باشد بخوردی مزاج سبب و بهر دو و انار و زرد
و حاض و در بوجامضه و قرص لیمو و پنجه و در بقول کاهو و
و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در نهایت حرارت شنبه قرص
کافور صفت داده اند و صاحب مزاج سرد در استقل بکوارش سردادی
مصطکی و عود و زعفران و کل قند و فندق و بهر دو و مزاج مناسب
بود و در طوبی را بهر دو برشته و فندق و پسته و بادام بران
کرده و بهر تک شکر کرده و یا بس مزاج را بقوکه و مرطبات
ستقل باید کرد اما آداب شراب خوردن باید که تشریب مجلس
فراخ روشن در پوستها و کنار جریها کنند و با صدقا و اجبا
و کسبی که در ایشان شغری نباشد شنبه سفید و آداب صحبت
آنست که تشریبین بدن کنند با نکه اندام را از روغ پاک کنند

در میان شراب نباید خورد

و جامه های لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند
و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزیکه موجب تفریب باشد مثل
قی و نغف و پنبی پاک کردن احتراز کنند و اگر غشیاں مشود
مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس حاودت زمانه و
کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از حکایتی سخنی که موجب
غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس هم بر آید زود متفرق باید
و اگر جاعتی مست شوند و یکی از دوست شده باشد خود است
ناید و در مجلس فرامیر و راحین طیبه حاضر باید کرد و در طرب باید که
خوشی شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوط و الوافه و تمیز
بود و درستی افراط نباید نمود و درستی مجامعت نکنند که موجب
سستی اعصاب شود و اما بر شراب اندک در خفا مفید بود و در قول
حکما در مایه و در نوبت با سزوبت بیشتر تشریب نباید کرد و اقل
مقدار آن عطلی باشد و بهر آنکه سرعت سکر از ضعف مانع بود یا تلک
اکل با حرارت مزاج یا قندج بیایی با قوت شراب یا تناول مجرای
و محضفات مثل زعفران و جوز بوا و قرنفل و بطور سکر از عکس اینها
۹۵

۹۵
بود و تناول و سومات و حلوائی مثل چرب و بهر دو و کثیر بنیک
و سداب و زیره و دوغ و آب سرد و هر که از آن بگذرد که درستی
آورد و گویند اگر کسی پیش از شراب بنجاه عدد بادام تلخ بخورد
مست نشود و اگر صندل و تخم کاهو و کل شمش و تخم کرفس هر یک
سرد هم و کافور را یکی بگویند و حسب زنده بمقدار خودی و پیش از
تشریب یکی از آن بخورند در مست شوند و شراب با عرق کاهو یا
تفریح زیاده کنند و با کلاب آبخسته معوی مجده شنبه و با عرق بهر
و کاسنی محوری مزاج را و دیگر کم را مناسب بود اما خوار
عبارت از آن نفع بخارات شراب بود باغ چنانچه در بعضی
صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضرب کرد و در حقیقت
و غشیاں پیدا شود و بسبب آن بقیه شراب شنبه که مضرب
و منهدر نشده شنبه و خمار از آن مثلا و کثرت فضل بود و از ضعف
ناضم و دافعه و کثرت شرب شراب و شرابهای مختلف بود
و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیه شراب که مانده باشد بقی
پاک کنند تا اولین طبیعت کنند و شمومات باره مقهور شوند

بسیار آید و آب برف و برف در خا مفید بود و احتیاج بود که در میان
نیز مناسب باشد و بعد از تنقیح معده از بقایای شراب از شراب
زرشک در میان و در ویسب و انار و کنگرین مناسب بود
از اغذیه هوشیات و کفید با جات رقیق و کونند اگر دو کاسه
شراب بر تنقیح و تحلیل آن خوردند مناسب بود چنانچه کسی که
شعر و کاسین شرب علی لذیقه و آخری تدابیرت منها با و چون
بنی عام کوید **پت** تدابیرت من لیلی بیلی من الهوی
کما یتداری شراب الخمر الخمر و این را بهترین معالجات
نموده اند و اگر کسی خواهد که از مستی با پیش آید و تک اطراف و
پای شوره کند و آب برف بیاشاید و بر روی زنده و سرکه و کلا
و صندل و کافور بود و آب صندل و غوره و دوغ و کنگرین آب
ترش و امثال آن برف مناسب بود و آب کنگرین و بید و خیار
که در عرق طبع و شاه نشینی بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود
و آنچه را که شراب کم کند کشتن در از آن زنده و غوره و در جبین
و قرقه و کباب بر سر و در جبین مشک بود و مخصوصه بکسر آب و آب

هم مفید بود **فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری بهترین قوا**
انت که مفوق بود و تحمل معتد المقدار و گفته اند که باید از شستن
کمتر نباشد و وقت خواب نیز آن باشد که غذا از پیش شرح کند و شاید
برای آنست که خفم خورد کنند پس از ل بر طرف است خفشد تا غذا از جوف معده
فرار کرد و در شمع کندی پس بر طرف چپ کند تا کبیر کتلتها بر معده
مشکل گردد و بوی مطر تخون از خفم کامل شود و بعد از خفم باز برف
رکت بایر خفت تا آنقدر غذا بکشد که مل شه و پیش از خفتن
وضع فصلات غذا بیاورد و بر شکم خفتن مده خفم شه و شب باز خفتن
موجب خردن باشد مثل زرد کب و پودر و کابوس و جمع و خواب
بر طومعه خمر باشد و خفم کردن آن و از آب و آواز آسماکه
نزدیک باشد و حکایت کردن و کتابت کردن خواندن خواندن
فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتیاس بدانکه استفراغ عسلی
انت که هر روز در وقت طبیعت مجیب گردد نافذ لیلی و نهاری
منافع کرد پس اگر در طبیعت حسی واقع شود بمثل استفین با
چهار چوب یا اسفنج و حلیم کنیم و چسود امثال آن طبیعت

نمونه شستن در وقت خواب

نرم باید کرد و از قاضیات اجزای با نه بود و اگر احتیاج آید شستن
و حقیقتهای نرم در و دهند خصوص مشایخ را چه قوی است که ضعیف است
و محتاج بدردی بود و اگر طبیعت زیادت از معاد و مجیب شود
و نه به سبب استلاء از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیه مختلف بودی
باید که زایل شود و بمثل آتش ساق و زرشک و قلیه سبب
تأمین کنند و خیر الاموری رعایت نمایند و باقی علاج احوال و جیس
طبیعت در باب خود گفته شود **فصل ششم در تدبیر جماع**
بهترین وقت جماع آنکاست که غذا خفم شده شه و در وقتی
بود که هوا معتدل شه و بدن خالی و مبتلی نبود و جماع در وقت غم
مفرتر از آن بود که در امتلاء و باید که نگاه شروع کنند که شهوه
بحد کمال باشد نه آنکه تکلف و تصور و تخمیل خود را در آن دارند
جماعت با عجز از و کره اللقا کسی که از او متصرف شه و با بعضی
و صغیره نباید کرد و از فرط و جماع نکنند که موجب امراض و ضعف
بهری شود و در عقب خوف غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال
و قصد جماعت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا
بالمعده

بالمعده یا احتیاجیم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت
نباید کرد و یا کمتر باید کرد و جماع با مجرب و مجرب است بود
ضعف نیارد و با وجود کثرت استفراغ منی و بهترین شکل جماع
انت که مرد بر زبیر زن در آید و بدترین اشیات آن عکس
این بود زیرا که منی تمام مستغرق نشود و شاید که منی را با تحلیل
فرورد و موجب تعفن و درم قویب گردد و بهر بلوغ خفیم شه
و بیای استواءه ضعف آرد و بیاید و انت که مدار از جنم
بر حرارت شه که فاعل است و رطوبت که منفعل است پس اگر
ار دو نقصان یا بندند که شکل بود و اگر یکی باقی بود و
یکی ناقصند پس آن آسان تر باشد و آنچه بویط پیری باشد
نه بر آن سزاوارتر است و رعایت حرارت و رطوبت بطریق
اعتدال موجب تقویت این امر شه و شاید که ضعف این فعل
از ترک احتمال و سنان بود چنانکه در فطام یا از تخمالات
فاسده و او نام باطله چنانکه تصور احشام و جلاله قدر است
که با او جماع میکنند و نفس متاثر گردد و او کم کند که از آن شه

پیری نشسته در آن است
و آنچه بویط پیری

و فرط محبت و عشق نیز موجب ضعف از فعل بشود و بدین آن
دفع این تمیلات بود و مطالعه کتب که در رسم جامع بود و حکایاتی
که تعلق بدان دارد و استماع کلام ناسودمند و تصانیف حیوانات
موجب بیجان این قوت بشود و چون محال بود از این قسم در باب خوشی
گفته بشود برین قدر گفتا که شد **فصل ششم در تدبیر حمام** بهترین
حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان آن فراخ و آب آن
خوش و بنیاد آن قدیم و بسکری گرم نگردد بشند و معتدل بود
و وقت استحمام آنگاه باشد که غذا اضم شده باشد و بیشتر در روز
حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کنند پس در خانه
دوم پس بجایه سیموم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر
مرطوبی مزاج باشد اول بنشینند و آب بر خود نریزند اما هوای حمام
در او اثر نکند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر ایس مزاج
بود اول آب بر بدن بریزند و پس بنشینند و استعمال آب بیشتر
از هوا کنند و بیشتر در حمام بیرون آید و رعایت بیشتر
باید کرد اما هوای پرودن در او اثر نکند کسی که او را در حمام
نشیند

نیمه
استماع
و کلام

تفرق اتصال یا حتی عصبه بود که آده نفع نیافته باشد بحمام
رفت و در وقت حمام غذا خوردن بدن را فریبگرداند و در وقت
غذا استحمام همچنین بود اما بان خوف شده باشد و برخلو میوه
بحمام رفتن مزال و جفاف آرد و مرطوبی را چنین مناسب است
و کسی را که استحمام ریاضت کمر شده استحمام مغروق باید کرد اما غتسال
بآب سرد و جوان محرومی مزاج را در تابستان مناسب باشد
و صبی را و شیخ را و کسی که او را ایهال باشد یا نزله یا سیرد
نشستن مضر بود و اغتسال بآب کبریتی تحلیل فضلات کند
و امراض جلده را از این کند گرداند و رعشه و فالج و تشنج و طبس
مفید بود و عرق النساء و مفاصل و او جاع و مرکب اناج
باشد **فصل ششم در تدبیر حرکت و سکون** بد آنکه بعد
از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود تا مده
باشد بهضم و انحرار و وقت ریاضت آن زمان باشد که غذا
بدنی از بول و رز در دفع شده باشد و غذا اضم گشته و بیشتر وقت
غذای دیگر نریخته باشد و ریاضت بر امتلا مضر بود و تا مده

و حقیقت
محو

لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق به بدن نیامده و ریاضت
مفید بود و چون تغیر در لون و کمال در حرکت پیدا آید ترک کنند
برخلو معده و بعد از جاع مغز بود و غذا در دوران ابراج میفرارند
نباید کرد و اعضاء مازوف را همچنین ریاضت نباید داشت و مثل
کسی که او را دالی بود و ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت نیاید
داد و کلی نیز در ریاضات یعنی بنهایت صعب بشود و مناسب است
توقیف باشد مثل کشی گرفتن و آب روانیدن و پیاده رفتن و شنا کردن
و نیز انداختن و در ولاب بر گرفتن و کوی زدن و نیزه بازی و
شش بازی کردن و بعضی لطیفه نرم باشد و مناسب است همان در این
بوده و سوار شدن و آهسته رفتن و در زور و رقص نشستن و این ریاضت
نسبت با جمیع اعضاء بود آنچه مخصوص بعضی خاص بود آنچه
افتکار که ریاضت و باغ است و استماع اصوات ساده
و الحان لذیذ که ریاضت کوش بود و نظاره هیاه و قیه ریاضت
بود و ریاضت آلت کلام و تنفس بقرات بود و باواز بلند و حاد
و ابتدا بر تخیل باید کرد و بیشتر در مجاد رسانید و دلک نیز نوعی از
باید
بافزین

نیمه
استماع
باید کرد

ریاضت است و او را تا شش تمام است و دلک سخت بین را قوی گرداند
و دلک نرم خشکی نرمل کند و دلک بسیار نرمل آورد و دلک پختنی
درشت جذب خون کند و پختنی نرم یا دست نرم جسم خون
کند و پیش از ریاضت بعد از دلک عظیم مناسب بود و بعد از
دلک اعضاء را بساید کشید و دلک از اعالی بنیاد باید کرد و
با سا فل قطع کردن و بعکس این نشاید و چون غذا را لطیفه
باشند و ریاضت خفیف و اندک باید کرد و اگر غذا غلیظ خورد
باشند ریاضت قوی بسیار باید کرد و در تابستان مشغول بر ریاضت
گرم باید بود و در زمستان بیشتر و صیان را ریاضت خفیل
مناسب بود و شبان را ریاضت قوی طریقه و کبول مشایخ را
لطیفه طریقه مفید بود **فصل نهم در تدبیر مشایخ** بد آنکه چون در
شیرخورت برودت و بیست غالب میشود و تدبیر ایشان
بمخنات و مرطبات کنند و دلک و ریاضت و استحمام معتدل
مناسب ایشان بود و تغلیل غذا کنند اگر چه بدفعا مضرند
و اجتناب از اغذیه سو داوی و بلغمی کنند و استعمال طبها

مثل غنولادون وغالبه وندیدین برغون کرکس ویا سمن ورت
مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و جسد ولیم کندم و
شیر و عمل خورند و از میوه انجیر و طبع مومیز و از شراب
کنند و توت مطهر مزوج و از زعفران کرفس و کند و سیر و پیاز و
که طبع ایشان مجتنب باشد و الا لاین کنند با آب گوشت و طلا
و شیر خشک دانند و کنگر و مرق مرغ با کربن سلق و اگر
دو دم علق بطعم پنجه خورند طبع نرم کند و از شیر خشک در
الحل جوشانند و بخورند و همچنین و اگر احتیاج آفته صفیای
نرم سهل بکار دارند و ایشان را فصد ضرر بود مگر که همان محتاج
شوند و در رسانان اجناسا دل اطریقی که بر و نوش دارد و
ماده الحیوة و قرض معطبا و عود و غیره و امثال آن کنند
فصل دهم در تیر مسافران کسی که بی سفر راه رفتن باید
که اگر تمسکی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج در راه
افزاید و بجمع عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که
در سفر بان احتیاج می باشد عادت کند و در سفر رفتن سیر
باید کرد

اگر آلبو
تادل

باید کرد و از راه که تمسکی از راه قرار کنند و وضع تمسکی بنوع
تورک کنند یا بسکر و آب هم آمیخته و اگر در کار مسافر کنند
سرا از آفتاب پوشیده دارند و در روشن بخت بر سر اندازند
و اهل عاب بگویند و تخم تورک طلا کنند و اگر خراشند که رنگ روی
متغیر نشود و لعاب بگویند روی مالند و شراب جاض و سبک و پنبه
خورند و در وضعی که سبوم باشد دهن بنهند و پیاز و روغن
باید خورد و پیاز با خود داشته باشند و اگر کسی اسهول بزند اطراف
را با آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن کل و آب
بباید و کدو کبریا مالند و اطعمه بارده خورند و تا جبر شه آب بخورند
و چون تحمل نماند آنکه می کنند و تورک و کاهو و قیاض خورند
و اگر تب نباشد شیر و روغن مناسب بود و اگر در مسافر
کنند خرد را بپوشند و از سر راه قرار کنند و پنبه و دهن را
بپوشند و بانه اودان طعامی که در راه سیر باشد بخورند پس سوار
شوند و آب شش عادت کنند و اگر سر یا بدن زود بدین آتش
نزدند بلکه بتدریج نزدیک آتش روند و سیر خورند و از سیر

و خوردن مفید بود

نسخه
در سفر و در خوردن

مفید بود و اگر سرمای سخت ایشان رسیده باشد یکدم حلیت با
رطبی شراب بخورند و اطراف را برغون زیت و یا سمن و سمن
و شیر و زوبان چرب کنند یا در آب شلغم نهند یا در آب یک در آن
انجیر و با بونه و شبت بچینند و از آتش دور نشینند و بعضی
گویند دست پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ بگردانند
بزنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و حضرت ابراهیم
را بطیخ و قطیر زایل کنند و پیاز که چته دفع مغزت ابراهیم
مختلف بنام است مفید بود و آب شور را بسنجین اصلاح کنند
و آب ششی را بچینه های نرم و آب غلیظ و تره را آبگیر و اگر ممکن
باشد که آب بلد خود مصاحب دارند و آبهای مختلف بیا
میزند یا کل مملکت خود بکند و آب بسیار میزند و صافی کنند
بغایت نیک باشد و کسی که در شتی نشینند و اورا غشیان حاد
شود دفع کند و فی کردن مفید بود اما اگر فی جند افراط رسد
بمثل سب و ب و نار و شراب اینها منع کنند و سکر و عیس
خورند و تخم کرفس و فستق نیز از افحات فی بود و سوراخ
بسیار

باغیر متعلق کنند
و سیر و کاهو

کنند

پنبه را با سفید راج مالیدن مفید بود و الله اعلم باب دوم در
معالجات کلی مشتمل بر فصل در آنکه معالجات سر و فواید
تدریجی و علاج بدوا و عمل بیدار تا بهر آنست که در سبب است
ضروری تصرف کنند و بعضی که مطابق صحت باشد و احکام آن
از جهت کیفیت ایجاب احکام او دیده شد زیرا که تا سبب سبب ضروری
در بدن از تسخین و تبرید و غیره همچو تا سبب او دیده شد و غذا از آن
جمله است که او را حکمی چند خاص است مثل آنکه در بچران و در
لزبت تب از آن منع کرده اند تا طبعت بوی مطهر شعل برضم
غذا از دفع مرض باز نماند ایستد و وقتی که بدن محتاج غذا باشد
و شرموت و تخم ضعیف بود و تقلیل در کیفیت و سکر و کیفیت
آن کنند یعنی غذای شه بمقدار اندک و به تغذیه بسیار تا
بوی مطهر کثرت غذای تقویت و تغذیه حاصل شود و باقلت
مقدار آن تا ضمه حاضر نیاید و وقتی که شته قوی باشد و باضمه
بفوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی شه تقلیل کنند در
کیفیت غذا و سکر و کیفیت او یعنی غذا و کیفیت کم شود

بنوعی

در وقت صبح

از آن غذا بسیار حاصل شود تا موجب زیادتی اخلاط گردد و در
بسیار بود تا معده و قوی پدیدان شغول شود و قوی که ششها نشانه
و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار شپه تقلیل و در کیفیت و کیفیت
غذا کنند و بیاید دست که غذا اگر چه مدت قوتت مرض آنم چنانچه
پس در امراض آنقدر که از آن لابد باشد بکار دارند و در امراض
مزنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حاده که دراز
نمیکند تقلیل غذا اولی شپه اما در علاج به واسطه قانون رعایت
کنند اول اختیار کیفیت و در آن موقوف شپه بر موقوف
کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد در ای بار دستمال کنند
و بالعکس چنانکه در مرض معالجه بشد باید که بخلاف حفظ جهت
که بمثل عمل کنند و در اختیار کیفیت و در آن موقوف بر معرفت
کیفیت درجه و در او بود تا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین
دو او وزن آن موقوف است بر آنکه از معرفت طبع و عضو
مقدار مرض و اعراض مثل سن فعل و دلد و عادت و عشا
په سبیل حدس اخذ کنند اما موقوف طبع و عضو مستلزم معرفت
مراج

تقریب دهر

مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو بود زیرا که چون مزاج اصلی
صحتی عضو معلوم شد بعد در باید که بمقدار از آن مزاج تغییر
یافته تا تعیین وزن و دو آنکه و چون خلقت عضو معلوم شود باید که
مصمت یا نحو سخیف است یا کشیف به اندک و در عضو مصمت
و کشیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو سخیف و ضعیف ادویه
ضعیفه و معرفت وضع عضو سفید شپه بچند وجه یکی آنکه در اندک
بعید را با ادویه قویه علاج کند و قریب را بعکس و دیگر آنکه در
که با دو اچه باید آینه سخن تا بدان عضو رسد چنانچه زرع آن
با دو قلب و مدرات با دو و آنکه اعضا بول مزاج کنند و دیگر
آنکه در آنکه در او بکدام جهت بعضی رسد چنانچه در امعاء سفلی
بمقتضی و در امعاء علیا بمسهل و دیگر آنکه در آنکه در جذب ماده
طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نشده شپه چهار شرط
رعایت باید کرد ۱ رعایت مخالفت چنانچه از زمین بسیار
و از فوق با سفلی جذب کنند ۲ رعایت مشارکت چنانچه
در جس طم مجده بر پستان نهند و جذب کنند ۳ رعایت

عضو متوسط
ادویه متوسط

معاذات چنانچه در عمل کبده با سلیق ایمن کشایند و در عمل
طحال با سلیق ایسر ۴ رعایت تبعید یعنی عضو کبده ماده
از آن جذب میکنند به بسیاری نزدیک عضوی که بدان جذب
نمکنند نباشد و اگر ماده تمام رنجته شپه اگر ممکن شده شپه از
نفس عضو جذب باید کرد بعضی که قریب بود شپه و شرط اول
که از اعضا شرف بعضی اخذ نقل باید کرد لا بالعکس و معرفت
قوت عضو مفید شپه از سه وجه یکی رعایت ریاست تا در عضو
رعیس ادویه قویه استعمال کنند و مواد را و فعلاً از آن
مستفیع نگردانند و ادویه او را از مقویات خالی نگذارند
دوم آنکه رعایت فعل مشترک عضو کنند یعنی عضو که فعل او
به نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن
ادویه قویه استعمال کنند و ازین شپه که در جمعیات اگر
ضعیف معده شپه ادویه که از آن برودتی شده شپه بکارند ازین
سیوم آنکه رعایت عضو کنند چنانچه در اعضای دیگره ایست
استعمال ادویه لذامه و ادویه شدیدة التحلیل میکنند و معرفت
مقدار

بکار ندارند

مقدار مرض مفید آن شپه که اگر کیفیت که عارض شده است
شده شپه از با ادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود و
ضعیف و اما اعراض ملایم بود ظاهراً است که مزاج و درین
را چگونه علاج باید کرد و عادات را رعایت باید داشت و در
اشنای بحث گفته میشود سوم قانون در استعمال ادویه
اعتبار وقت شپه چنانکه در ابتداء و کرم رعایت کنند
و در انتها استعمال محلات و منجنبات و دیگر آنکه در معرفت
مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خط شپه در ابتداء است فراغ
ماده کنند و انتشار نفع نکنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد
آن مستدل المقدار شپه و بیم آن شپه که قوتت در بعضی ساقط
شود اول نفع دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و آن کم
باید جمع شوند اول شکین و جمع باید کرد اما معالجه بعمل بیاید
چون آنخوان کسور و رومخلج و بط که عبارت از شکافتن
است و کی که داغ کردن بود و قطع و ضاطحه و امثال آن
باشد و الله اعلم و چون معالجه انواع است و حکم هر یک مختلف

استعمال

علی سبیل الاجال بیان میکند در فصل گفته شد فصل اول
معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج سازج را معالج
 به تعدیل مزاج کنند فقط چنانچه سوء المزاج گرم را با اشیاء
 بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استقراغ ماده با
 کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند
 تسخین مزاج بار در در ابتدا اسهل باشد و در انتها چون تسخیم
 شود شکل بود و تبدیل مزاج بعکس این بود اگر ماده تسخیم شده
 باشد بلکه در ابتدا ظهور بود و منع سبب کنند و تبدیل مزاج
 و بیاید است که استقراغ وقتی کنند که در شرط بود اما مثلاً
 از مواد ۲ وقت بدن ۳ مزاج حار و طبع ۴ استخراج معتدل در
 سمن و مخافت ۵ بدم معتدل در حرارت و برودت ۶ عادت
 استقراغ ۷ عدم اعراض لازمی یعنی مستعد قروح اعراض در
 نباشد ۸ سن مقتضی بود یعنی سن بلوغ و طفولیت
 نباشد ۹ فصل و وقت مناسب بود یعنی سرمای سرد و گرمی
 گرم نباشد ۱۰ انکه صنعت او شده در تحلیل باشد و در
 استخوان

کنند

استقراغ رعایت پنج چیز میکنند **اول** استخراج خلطی که بدن
 متاخری شود ۲ رعایت جهت میل ماده کنند چنانچه غشیان
 بقی دفع کنند و قرض را با سهال ۳ انکه مزاج ماده بحری
 طبعی بود چنانکه آلات بول نیست با مجرب کبده و اسهال
 نیست با متعده ۴ انکه ماده را چند انکه احتیاج باشد
 کنند و اگر در بعضی محل باشد اگر کثرت استقراغ اندیش نباشد
 ۵ انکه رعایت وقت استقراغ کند چنانچه در اراضی فربه
 و بی خطر بعد از نفعی نام استقراغ کنند **فصل دوم در تبدیل مزاج**
دقی و حقیقاً اما قانون سهل است که پیش از خوردن
 سهل ماده را نفعی بر بند و پیش از آن یک روز بجای
 روند و بهترین وقت سهل خوردن رجب و ذریع است و کسی
 را که معده او سوزده باشد او را قوی نماید و او را در وقت سهل
 پیش از آنکه در محل آید خواب نیاید کرد و اما اگر سهل قوی
 بود پیش از آنکه در محل آید جایز باشد و بعد از شروع در عمل
 قطعاً خواب نشاید و تا سهل در معده باشد غذا نخورد آب

چند الظاهره نباشد

کرم بر مطبوخ قوت از ازیل اما اگر سنگ پیچیدگی که اندکی
 آب کرم بخورند و در وقت قدیمی بر نهند و بعد از
 جها و مجوزها آب کرم مفید بود کسی را که از شراب سهل
 غشیان آید سوختن معده مثل سبب بر و ریسیس اندکی نشا
 میشود کسی را که سهل ول کند کسی را که از سهل غشیان
 روزی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع سهل شربتی
 از نبات با آب فترت یا شامند و مخوری مزاج تخم بکوبیده
 آن کند و میرود تخم مر و معتدل مزاج تخم سیسقم چون این
 شربت بگذرد غذای لطیف تناول کند و مان نخورد و چون
 کسی سهل بخورد و عمل کند بشیاف یا حقه نرم تحریک باید کرد
 یا در شقال ممکنه بسایند و بر سر جلاب کرم تناول کند و در
 روزی دو سهل نماید ضرر و اگر سهل اعراض سنگره حادث
 بسبب آنکه ماده بعضی ریسیس تأیید کرد و قضا باید کرد و
 باشد که سهل متقی شود و بسبب آن ضعف معده یا تخم بایست
 نقل یا کراهیت دو بود و چون سهال از حد تجاوز کند و عطش
 غالب

با نقل

نشد
 میل کند

غالب شود قطع باید کرد با نکه اطراف به بندند و قابضات
 تناول کنند و هر معده فساد کنند و تقویت ششومات و تفریق
 بتمام مفید بود و شراب ریسیس و غوره بر بر سر کنند و بخورند یعنی کار شربت بر سر کرده اند
 و اگر بار سنگ در شربت بپوشاند و بخورد مفید بود و اگر کسی که
 جیب از شراب بریان کنند و با دغ بر بند و تفریق نیز سهال
 بار دار و در اگر از افراط سهال فواق حادث شود بکوبیده و شرب کل
 چرب کنند و با سبب بخورند و عطسه آرنه و بیاید دانست که او
 سهل بعضی سببین عمل کند مثل آکو و بنفشه و زنجبیل و بعضی با زرا
 ق مثل سپستان و خطمی و بعضی بجم مثل هلیله و بعضی با نخا
 مثل تخم الخنظل و قویاً استقراغ بقی صحیح مزاج را استقراغ
 و قی معده را پاک کند بالذات و دیگر اعضا را با بعضی کراهی
 سرزایل کند و قروح و جهاه کلیه و شان و منفصل نفوس و عشه
 و فالج و ما یخولیا و جذام را سهو دارد و در هر ای دور روز
 پیای پی می کنند و از هر پی کردن طعامهای مختلف باید خوردن
 یا شربتهای مختلف یا مقیبات مثل مطبوخ شربت پنج مکه تخم و

ورنگ مستحق کرد
 یعنی رنگ دیگر خورد
 ناسرده و بخورند
 و محمود است

و برکت شرب و اندک عمل و نمک بلغمی مزاج را و کچین و آب کرم
 صفراوی مزاج را و در حالتی که در کرم را چشم را بینه اندازد
 بعد از فراغ دهین در وی را با آب سرد بشویند و با آب سیب یا کلاب
 سازد که سینه و اندک حکلی نماید و غذا نخورد تا اشتها صاف شود
 و اگر از استعمال عیقات اعراض رویش کرب و عرق و انقطاع
 صوت پیدا شود و ماء العسل نیم گرم بپاشد تا سوزش
 معده حادث شود و مرقی مای چرب خوردند و اگر فراق حادث
 شود آب کرم اندک اندک خوردند و سعی کنند که عطف آرنج و قی
 کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فصول کردن و دندان و چشم
 و گوش را مضر بود کسی را که در مصلح و ضیق صدر و ضعف معده
 و سینه و دماغ و اعضای سرد بود و کردن با یک بود کسی که بقا
 فریبش و انکه معاد ناشدنی نباید کرد و در صیف و ریح قی شاید
 کردن و در شتای و خرف کمر باید کرد اما حقه علاجی فاضل است
 در استفراغ فصلات معوی و تسکین اوجاع کله و شانه و تلخ
 و کسی را که معده ضعیف بود و از سهل غشیا شو و حقه باید کرد

یا حقه کنند

در او را

و در او رام و امراض دماغ مفید بود اما کبر را ضعیف کرد اند
 و پیش از حقه شربتی که معوی معده باشد بخوردن چقدر بر خلط
 معده اثر بود و بهترین وضع حقه است که پیش از حقه
 و سر بر بالش نهند و اسافل نیز بر بالش نهند چنانکه میان
 پشت بر زمین باشد و بطرف جمع میل کنند و حقه در وقتی
 معتدل باید کرد و طریقه التهار ادبی باشد و پیش از آن استجمام
 بکنند **فصل سیوم در خضه و حجامت ارسال علی** بدانکه
 استفراغ بفضه استفراغ کلیت زیرا که در آن از مصلح
 چیزی کم شود و عرض از آن تعطیل در کلیت اخلاط بود یا اصلاح
 کیفیت است که با هر دو محتاج بفضه کرد و نباید کرد و وقت محتاج ترا
 بعد از بضم غذا بود و در زمانی معتدل و باید کرد که در وقت
 بود اما وقت مضطر آنجا بود که بجهت حدوشه ضعیف بود
 شود و درین تا ضربه باید کرد و در روز بخوان فصل کنند در زبان
 و مرضی که در کجای می باشد خون بسیار بر روی بکنند تا آماده حال
 گذرد و خضه نباید کرد کسی را که ضعیف باشد و خون او کم باشد بقت
 میوه

دو الی و نفوس و عرق است ۲ صافن و او برای عمل اعضا
 اسافل و او را حین کشایند و در امراض دماغی جدا ماله ماده
 معده با اسافل خضه در مایه میامید بود ۳ کرم ایضی بنیابره کرم کرم
 و آن در باطن کوزانو باشد و خضه آن در او را طشت او جاع
 مقعد از صافن اقوی بود و جاری مجرا او بود ۴ عرق
 و او همین حکم دارد و آنچه در است یازده است ۵ عرق
 برای نقل سرد چشم و جرب و شبو چشم ۶ عرق یا فوخ و
 از برای خضه قروح و کرم کشایند ۷ عرق ماقین برای رمد
 و دود و غشاده و جرب عیان ۸ و او جین برای جذام و
 و خناق و ضیق نفس ۹ عرق از بنبرای بشور و کله و ناصور
 بینی ۱۰ عرق نلشه که در پس گوش است برای ابتداء نزول و
 بخارا است سرد قروح گوش کشایند ۱۱ عرقی که در پس فتوی بلند
 بود که در پس گوش است نزدیک بفقره کردن چتره سرد و موسی
 و او جاع سرد کفر من باشد نافع بود ۱۲ چهار کرم برای طلاع و بشور
 قروح و بشور دهان ۱۳ عرقی که زیر زبانت در باطن نقرن

مفصل
 مضمون است
 در کرم
 در کرم
 در کرم

اخراج دم کشند و بعد از حمام و اکل و تخم و جاع فصل کنند و آبتن
 و تو لجمی و حایض و خربه و لاغز با فراط را خضه نباید کرد کسی که
 خلط او غلیظ بود بعد از استجمام خضه کند کسی که در خضه کش کند
 پیش از خضه قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از خضه شربت
 ترش و غوره و بلغمی مزاج را شربت قنطاریق و میسر و بر مایه منقار
 بود و از غش این میشود و فریب را کرم فراخ باید کشود و در زمستان
 همچنین و خضه را در تابستان بعکس این و عروق مقصوده آورده
 و شراشین بنام او آورده آنچه مشهور است در وقت شش عرق است
 اقیغال دان آغالی بدن را و اعضا دماغ را مفید است ۲ باسلیق
 و خضه باسلیق تنوره بدن را و ذات الجنین را مضر است و
 امراض اسافل را مفید بود ۳ کحل و از آن نه البتله نیز
 کوبند و او متوسط است میان هر دو از مجموع بدن استفراغ کند
 ۴ حیل الزجاج و او حکم اقیغال دارد و بطبی و او حکم باسلیق دارد
 اسلیم و او از طرف این او جاع کبد و از طرف ابرو حمال را نافع
 بود و آنچه در پای است چهار و رید بود عرق النساء و جاع

دو الی

برای خنایق و اورام نوزتین اعرفیکه بر نفس زبان است از زیر
داوا برای نقل زبان مفید بود اعرفی عنقه و ان کوبه
لبت برای بختکیند اما شراعیین مقصوده چهار است
شربانی که بر ظاهر کف است میان سبابه و ابرام برای ادعای
کبد کشنده شربان صدمه و آن برای جسد نزلات عین و
و انتشار کشنده شربان پس کوش برای رده و غشا و
صداع مزمن کشنده شربان حلق برای خنایق جذام
و این شراعیین از قلب و در پشم و انچه نزدیک پشم چون کشنده
خون از آن بازا بستن ازین جهت متعوض آن نشوند اما کیفیت
فصد فعال را از سر غلظت و در باید کرد و فراخ و بزرگ باید
گشود اگر او را انباشند شیدا در اگر در جوشی ساعد بود
و در اکمل احتیاط باید کرد که زرا و عقیقت تا شیش بدو
نرسد و بطول بکشند و حیل الذراع بزرگ کشنده
با سلیق را حلق پیش بود زیرا که شربان و عجب و عقل در
زیر اوست و پشم که شربان از طرفین او در آمده پشم و
اعمال ازین

عنفه کره
رین
صدمه زانو
پس چهار کوبه
دو کوبه

اسلیم از میان خضر و بنفشه کشنده دست در میان آن کشند
نهند زیرا که خون غلیظ بود و بطول بکشند و عرق السابون
بکشند از زیر کعب تا بالای آن و اگر بر پشت پای میان
و بنفشه و بجزیند سلامت تر بود و باید که صاحب انرا از خوردن
تا کعب بر ستاری حکم بر پیچید و پای بر سر کرد و هر یاسنجی
نهند تا رنگ ظاهر شود و پیش از فصد بکام روند و صافن قور
کشند بر همین شرایط و عرق از بنده ظاهر شد انکشت سس
پس فرو نهند آن موضع که در خشی ظاهر شود بیشتر فرو برند
و عرق ما قین صدفین با آنکه حلق بکشد ظاهر کرد و در
بیشتر بسیار فرو نهند و عرق زبان و زیر زبان بطول بکشند
و در دو اجین میل سر بجانب ضد مقصود کشند و صافی که فصد
آن بغایت باریک بود و بطول بکشند و فصاد در حالت
فصد باید بیشتر با بهام و وسطا بکشد و سبابه را چه تقص
عرق را نکند و اگر سر بیشتر بعصب رسد و عضو آما س کند
صندل سرخ و سفید و شیاف مایشا باب کشنده بر آما س کنند

همچون
فصد
و بموضعی

و اگر قوت پشم از جانی دیگر فصد کند یا صافن بکشند و اگر
بیشتر بر شربان آید علامات اولت که خون شتر قریق آید
و همچو حرکت نبض چه پس باید که در حال کند و صبر و مردم
الاخرین و قلفطار بگویند و بر سفیده تخم مرغ بیامیزند و پشم
خروش با قریخته یا نسج عنکوب بان اوده کند در موضع غم
آکند و آب سرد در دست بریزند و دست بر بندند و زیر کشند
و اطراف رخم را بقیافات نماید کشند و اگر بعد از پشم کشند
خون باز نماند پشم بار دیگر این اوده بر شهند و اگر خون در زیر
پوست گرد آید و سیاه شود بر آن دست میج کار کشند و اگر در روز
کبر آید که نشود دلیل غیر پشم و اگر زیاد شود از جانی مخالف
آن فصد کشند یا صافن بکشند اما مجامت با شرط پشم
و بی شرط پشم آنچه بشرط پشم استقراغ از جوهر عرق کشند بی
تقرض استقراغ از اعضاء ریشیه و استقراغ بسیار و مجامت
مردمان فربر انما سب بود و بهترین وقت آن میان ماه
باشند که ماه در نقصان افتد و در شانزدهم و هجدهم ساعت است
از روز

دیر

از روز و بعد از استحمام مجامت کشند مگر کسی که خون او غلیظ
بود و مجامت بر مقدم ص و وزن را مضر بود و بر نقره کردن بون
خلیفه را کحل بود و جرب عین و کبر از امید بود اما انسان آرد
بهترین آن پشم که زیر تر از نقره پشم و در میان شانه خلیفه
با سلیق بود و حفقان و خم معدده را مضر پشم و بهتر آن پشم
که میل بالا کشند و مجامت فصد عین که در کهای کردن آن
خلیفه قیقال پشم و بر ساق خلیفه سافن بود و بر فصد در
در اختلاط عقل و در ارنافه بود و بر دقن دندان و در کما
خلق را مفید بود و بر قطن و ما میل و بشور فخذ و نفوس و دأ
الذیل و شانزدهم و هجدهم رانافه پشم و مجامت بر فخذ از
قدم درم حصین و جراحات فخرین و از جراحات البشیرین
زایل کند و زیر آنرا برای خربان زانو و جراحات ساق مشا
افتد و بر کعب برای ادرار طث و عرق النساء و نفوس
مفید بود و مجامت بی شرط ان برای آن پشم که ماده را
از جهت جهمی جذب کند یا ورمی غاظی را از ظاهر کرد

اخذ عین رکی است در موضع
مجامت غشقی و انج شربان
از دویله نوزاد
قصد کرده
معدده بر سر پشم کشند
بر تحقیق هم سر پشم کشند

غایر یعنی زانو و فخذ
رفته پشم

باید در غرض
تا موضع غرض
باید که انصاف
بسیار از دراز
و نیز که از
کدام غرض
که در غرض
باید که از
باید که از

یا ماده از غرضی بعضی نقل کنند برای جذب دم سنجین
عضو یا برای تسخیل ریح یا سکین وجع کنند و حیات
با شرط از دو سال تا شش سال جایز داشته اند اما ارسال
علق و آن گرمی است رنگین که در آب می پاشند و آنرا ازین
آتشوه میگویند و در امراض جلد از آن بعضی می نهند و خون
می مکند و گفته اند که او خون بد جذب میکند و آن در حنف و قوبا
و صبح امراض جلد مفید بود و قیام مقام حیات است و بهترین
علق است که آنجا بگیرند که در آن صفع و طلب که جز
سبک در میان آب روان می پاشند جامه خراب بک میگویند
باشد و آنچه بر پشت خط زرد پاشند و آنچه شکم او سرخ و پشت او
سبز پاشند و آنچه شبیه به بنامش بود و آنچه و جگر می
نیک پاشند اما آنچه سیاه پاشند و بزرگ سبز بود و آنچه شبیه به
ماهی و آنچه از آبها بگیرند و آنچه و خطهای لاجوردی
یا طاقوسی بود مجموع بد پاشند و باید که چون علق را بگیرند
از دور و ارسال کنند و اول او را سرنگون باید کرد تا

از
که از

نور

کنند و بشوند و عضو را باب و بوره بالند تا سرخ شود و پس علق
بر آن نهند و اگر بگیرد بازه خون در آن عضو بالند و در آن
که جدا شود نمک و خاکستر را آتشانند و چون بیفتند محجمه بنهند
و برقی مسن کنند تا اگر بقیته مانده باشد باید پس بشوند و
اگر خون باز نماند قانقنات بر آن آتشانند **خامنه** بد آنکه
چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرضی باید کرد که او را
یکی از شرط پند **آنکه** بر تانی موقوف بود هر چه اول
هرم و قرصه که چون جمع شوند ابتدا بمعالجه ورم باید کرد مگر
وقتی که ورم تابع قرصه پند **آنکه** یکی سبب دیگری بود مثل
سهه و تب که سبب است و ابتدا بمعالجه او فرست
و اگر چه حاجت است یعنی آنکه تب را مضر پند و مثل سق
حمی که علاج سق به محققات میکنند و از تب پاک نمیدارند
آنکه یکی از دیگری خطرناک تر بود مثل حمی محرقة و فالج
که اول علاج تب باید کرد و از احتمال برداشتن اگر چه فالج
را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرضی عرض جمع شوند

مستحق

امراض سرد و ماخ از آن جمله صداع است که از سایر بیماری درسد
کوبند و سبب آن سوء المزاج مادی بود و در دم یا صفرا یا بلغم یا
سودا یا ریح بود اما صداعی که از غلبه دم بود علامت آن حرمة
و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و غلبه بنف و غلیظ و قاروره
بود علاج آن فصد قیفال بود و تلین طبیعت مطبوخ فواکه و نیشتر
آز شراب عشاب و نیلوفر هر یک پنجم درم خورند یا تمزندی او
ترنجبین و نبات هر یک ده درم و غذا تمزندی یا آب کوبه با
بنوماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود شکاب باید خورد
و سرکه و کلاب بوشیدن و لعاب کبک و خطمی با سرکه بر سر کلاب
و تسحیط بر عین بنفشه و کد و مفید بود و آنچه از صفرا بود
علامت آن شدت حرارت تبس و خشکی منخرین و تلخی و بن
و سهر و سرعت بنف و صفرا قاروره بود و علاج
آن جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم و ترنجبین
و نبات هر یک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر
باب که محل کرده بیاش مند و غذا انار دانه یا تمزندی یا آب کوبه

اول معالجه مرض کنند یک وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع
که عرض قولنج است و استعمال مخدرات جایز داشته اند و از اضران
بقولنج اندیشه کرده و این مجموع که گفته شد سبب طلب پاره است
است و باید داشت که غیر از این معالجات که گفته شد معا
لجات دیگر مثل تفریح و تنشيط و ریح با خیار و ککایا
ملایم و کلمات طبیه و اجفای ایسان و آوازهای لطیف و
بویهای خوش و از آن جمله استعمال از هوا می شود و از سکنی
بمکنی بود و تغییر هیات نیز مشورت بود مثل آنکه صبی حول
تکلیف کند که نظر بکوش چشم کند و صاحب قوه را که در آینه
چینی کند و امثال این بسیار است و همه به تقدیر آفریده کار است
چه تقدیر محنت بود که این اسباب حال بگیرد و به تقدیر
بیرعایت این امور زایل میشود **سخت** است قادر هر چه
خواهد و فرات **هر چه** خواهد کند که حکم او است و السلام علی
من اتبع الهدی **مقاله ورم** در امراض که اعضا لحاد
شود و علاج آن مشتمل بر بیست و نوبت باب اول در
امراض

در حصر

خوردن در بربوب فواکه بارده و کبچین تعطل کننده در هاله طبع
 بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا این حب بنفشه دو
 درم سفوفیاء سفید بر این کرده نیم دانگ و در جبهه شکر سفید
 کوخته برش بادام چرب کرده بگذرد هلیله زرد نیم درم بگویند و
 بآب رازبانه بپزند و حب زنده و فرو برند یا نیم دانگ کبچین
 بر این کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کاخوردند
 دکلاب و کدو و صیحو کا هو و حصار بوبیند و پای شوره با کم
 و سوسن قطعی بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن غلظت
 سرد سبات و کدورت حرکات و برودت نفس و رطوبت شکرین
 و بیض بلی قاروره سفید و غلیظ بود علاج هر روز جلابی از
 پنج مہک پنج درم و رازبانه سردم و کلقتند درم سنا و کلقتند
 و غذا خورد آب کبچین خشک در آن خورند و تنقیح کنند بعد از پنج
 کبچین صبر یا حب طحی قیون و با بونج و شبت و کلقتند
 الملک بخورند و کربدان بشویند و آنچه از سرد بود علامت
 آن نقل سرد و جفاف بدن و کمودت لون و پختن بوی بود

بلی و فواکه

بلی و قاروره سفید و شکر شہ علاج هر روز جلابی از با کبچین
 و پنج مہک هر یک چهار درم و کا و زبان سردم و شبات ده
 درم تناول کنند و غذا خورد آب کبچین خشک در آن خورند و بعد
 از نصف تنقیح بمطبوخ اقیقون یا غار بقون و کله قند کنند
 یا حب ایاره و شنبلیله و بعد از تنقیح برش کرس و بادام
 و سوسن بر سرالند و آنچه از ریح غلیظ باشد که آن در داغ
 محبتس شده باشد علامت آن آواز گوش و انتقال و جمع
 و فریان بود علاج تحبیل بکل قند و رازبانه باید کرد
 از میوه و اغذیه نفاخ احتراک کنند و حمام و استعمال قطره
 و بخورات حاره سفید و صبر بود و اگر ریزش بوبیند یا این
 در بینی کنند و روشن آن در سرالند نافع بود اما صدای که
 از سوء المزاج سافج بود یا حار باشد یا باره آنچه حار باشد
 اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب
 قربت نفس علامت آن عطش و حرارت و لمس قمت
 آب کس خشکی منخوس و زبان باشد علاج آن شربت از

کبچین یا شراب غوره یا شراب زرشک با سرد
 و عرق کل بید یا شامه و شیره تخم خرفه و آب خیار کرد
 یا کبچین نیز سفید بود و غذا بنوماش یا مغز بادام و سفوفیاء
 یا تخم زردی خورند و جایی خشک آرام گیرند و مشومات بارده
 بوبیند و روشن بنفشه و کدو بر سرالند و اگر اسباب داخلی باشد مثل
 تناول او و حاره همین علاج کنند و درین نوع تلین طبع
 به نفع فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سوء المزاج بود
 علامت آن تقدم سب بود و شغل و ملاده عرس و میل صلع
 مخرضه علاج آن تناول جلابی از پنج مہک و رازبانه و کا و
 زبان و کلقتند بود یا شراب کا و زبان و کلقتند بود یا شراب
 کا و زبان و بالنگو و کلقتند در رازبانه و اطریقل کبر و کبچین
 و جوار شفاء حاره تناول کنند و غذا خورد آب کبک و سیب
 و زیزه و دارچینی خورند و مشومات و نظومات حاره استعمال
 کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد اگر سوء المزاج معده
 باشد علامت آن شتاد و جمع بود در حالت ثقل معده
 و سکون

ب

و سکون و جمع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت
 معده بود و اگر سبب اخلاط باغی بود که در معده جمع شده
 علامت آن غشایان و جش ترش و کثرت بزاق بود علاج
 آن تنقیح معده باشد با آنکه شبت و تخم خرفه و برکت
 بخورند و اگر کس غلظت در آن حل کرده بیاشامند
 فی کنند و غذا خورد آب و سحر خورند و اگر بی سکن شود
 احتقان کنند و اگر سبب مفرغ باشد علامت آن
 و بلی دهن و تشنگی و خلق و سوزش معده بود در حالت
 کرسکه نیز باشد علاج آن آب کرم و کبچین فی کنند و بعد
 از آن شراب انار ترش لعق کنند و غذا از انار و تخم زردی
 خورند و اگر سبب اخلاط سردی بود که در معده باشد علامت
 آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت شتهها بود علاج
 تنقیح معده بقی و بلین طبع و کبچین اقیقون و شراب
 بالنگو بلین و زجس و یا من و غایره و در زجوش بوبیند
 و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقویم و جمع

در معده کدو و اسرار آن کبچین و بلین
 در معده کدو و اسرار آن کبچین و بلین

بیسند

معهه پشه و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاذ نماید شود
علاج فقوت بوده و تحلیل نفع بخوارشات حاکم کنند
و اگر صداع از ضعف معده و شده جیس او بود علامت
آن استند و جمع بود در بادان در خلوه معده علاج آن
شتر آب نموده در پیاس و انار خورند و اگر موصفات بکنند
نیفتند شیرینی خورند و اگر صداع از پیس و خلوه دماغ بود
علامت آن حدوث صداع بود و در عقب تفرغ یا جماع
یا رعاف یا ستر یا غم علاج آن تناول اغذیه سبزه جیده
الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب کرکوت مرغ و جام معتدل
و نه همین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود
علامت او آن پشه که باندک بسبی مثل بخارند احوال
شود و افعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول اغذیه
غلیظ بود مثل اریس و کله و پاچه و صداع که بکرت کند و
طحال و رحم و کلیه و بای نیز بود حادث شود علاج آن
علاج اعصاب بود بینه صداعی فرس پشه که مجموع سر فرو
اد

کرد و بسبب آن اخلاط غلیظ پشه یا بخار است که در زیر غشاء
محلل دماغ متحکم شود و عکاش آن پشه که بادی بسبی
استند او کند و چشم بر تنان دست و از کلام و صوت متنازی
شوند کاسه چشم نیز در کده علاج تنبیه بدن کنند بجهت ایاره
و شیا و قویا و حقنها عاده و سداب سرد در روغن کجوشانند
و بر سر مالند و باقی علاج آن بمجموع علاج صداع بلغی سودا
دی بود و این صداع عسر البر پشه و مقدره نزول بود
شقیق و جمع شقی از سر پشه و ماده آن که از ماده صداع
بود و شقی که ضعیف تر پشه قبول کند علاج آن بمجموع علاج
صداع بود و تناول دواء المشک که مفید پشه و اگر صغ
و انیون و تم کاهو و کیمیا بر کافدی طلا کنند و بر صغ
نهند مفید بود **در سیاه** ورمی کرم پشه که در نفس دماغ یا عجاب او
حادث شود و اثر اقرانیتس نیز گویند و بسبب آن اگر
غله خون پشه علامت آن تب سبطه و ثقل سر و هذیان
و شک و حرمت و جدوعین بود بنض عظم و خار و رده رخ

و غلیظ بود و علاج آن در ابتداء فضیه قیضال کنند و هر روز
جلالی از نبات صفت عدد و آوی سیاه ده عدد و سیاه پسته
و نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم و نبات ده درم تناول
دگر ترنجبین ده درم با آن هم کنند بر بود و غذا که شکاب
با نیلوفر و عناب خورند و درین مرض توقف نباید کرد و در
پنج تلین باید کرد باین مطبوخ **صفت آن** سنا و کی صفت
درم بنفشه پنجم درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجناس
و سیستان هر یک پست دانه عناب ده دانه شیر خشت ترنجبین
خیار شنبه هر یک ده درم و استعمال مشومات بار ده کنند
و پای شوره بآب کرم و بنفشه و خطمی و سوس کنند و تعلل
بشراب اجناس کنند و اگر تجالی پشه شراب قتیقش و
سیان نای روز شربتی از نبات و عرق کل و بیدر شنبه
بود و اگر از ماده صفا بود علامت آن کزرت هذیان و کمر
و جفاف عین و نخین و صفت لون و زبان و اضطراب
و غضب و سوء خلق و حرمت بنض و ناریه خار و رده بود علاج
اد

هر روز جلالی از تخم کاسنی سه درم و آوی سیاه ده عدد
و بنفشه پنجم درم و عناب صفت عدد و نبات ده درم و ترنجبین
یا تخم هندیه ده درم تناول کنند و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
و شراب شمشاد تعلل کنند و تلین طبعه مطبوخ فواکه
یا نفع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود **صفت آن**
بنفشه خطمی سوس چونم کوفته هر یک کفی عناب سیستان
هر یک پست عدد نیلوفر چهار درم سفاح پنج درم پنجم درم
و صافی کنند و مغز خیار شنبه و ترنجبین هر یک ده مثقال
در آن حل کنند و ده درم روغن بنفشه بسل آن استعمال
کنند و اگر حرارت و شکلی غالب پشه شکاب پست
مثقال لعاب بیکو و روغن بنفشه و روغن کدو هر یک
ده درم با هم بیا مینند و استعمال کنند و شربت میان در روز
چنانچه کفیه شد بیا شامند و تعلل با نوت مرئی کنند و
از دو نوع سکین حرارت باب خیار کدو و شیر و تخم توک
و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند

یا لوز

در نیم مکان تناول کنند و در آنجا
در آنجا

شربت از نبات و عرق گل و کافور بان تعقل کنند
و کبکب و زخم و تب و یاسنج و عرق سر و حیرت و اختلاط
عقل و سکوت و نسیان بود علاج هر روز جلابی از بانکو
و پنج مہک پنجم درم و نبات دہ درم تناول کنند و غذا
جو خورد خورد و بعد از لطفی تنقیح کبک ایامه و وجہ
کنند و حقیقتاً عا حادہ احتمال کنند **کافیاف** زہرہ
کا و یکدرم شحم الحنظل نیم درم بوره خطمی ہر یک سد درم بکوبند
و یک کربچوش تندا منعقد شود و بدان بسرشد و شیش
سازند و احتمال کنند و در ابتدای سرکہ و کلاب و زخم
کل در سر بانند و بعد از آن حملات مثل با بوند و نبات
کنند و بمسک یا کندش یا شونیز عطر آرنہ والا
قی کنند و ایشان فی اللہ **ماشا** و رمی رموی بند
کہ در رمی و پشانی ظاہر شود و کاه پند کہ سر را نیز فرو
گیرد و بسبب آن غلیان دم پند علامت آن استحقاق و

و برکت بید و فراش ریزند و کبر و دخیار و بنفشہ بویند و
از مادہ سودا و اخلاط محرکہ نیز حادث شود و علامت آن
ہریان بسیار ترس و کرب و بختابی و زوال عقل و شکستی
حلق و ذہن و تخمین بود و ہر ذرا بیغ تغیری ظاہر واقع
شود و بیغ ضعیف و بیغ مختلف و سلب ہند و قارور سیاہ
و غلیظ علاج جلاب از بنفشہ و کافور بان ہر یک چہار درم
و پنج مہک سد درم نبات دہ درم پند و غذا جو خورد و
خشخاش و بعد از لطفی تنقیح ہر چہ با و حقیقتاً کنند کہ اصل
سودا بود **مطبوخ** سناء ہفت درم پنج مہک بنفشہ
و نیلو فر تخم کاسنی و تخم کثوث ہر یک سد درم سو نیز طابخی
دانہ پر دہ کردہ و دہ درم برس یاوشان مطبوخ و در آن علاج
نیم کونہ ہر یک چہار درم در ق کل پنجم درم بانکو و کافور بان
ہر یک دو درم خیار شینہ درم نیز پنجم یا نیز دہ درم و بعد
از تنقیح بنفشہ و شیش با بوند و ریکان بچوش تندا ہر روز
و در تخم بادام و شیر دختران بر سر بانند و میانہا ہر روز

بسی ازند

نہ
قرط و کافور و کافور
نیم کبکب ہست

کنند و غذا خورد آب و شیر خشک دانہ باز رہ و دار چینی
خورند و بعد از لطفی تنقیح کبک ایامہ و شیشا کنند و شونیز
و خزل و نفل در ماء العسل بچوشانند و بدان غرغہ کنند
و چند بیست و شونیز و نفل و مرزنجوش بکوبند و در ظرف
وی بویند و با بوند و کلیل اللک و ستر و مرزنجوش بچوشانند
و سر بہ آن فرود آورند و اگر سودا بود علامت آن سوسا
و کثرت فکر و خرابی بود و بیغ صلب و ضعیف و قارورہ
گرد پند علاج ہر روز جلابی از بانکو و پنج مہک و کافور بان
و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و خورد بانغبادام خورد
و بعد از لطفی تنقیح کبک انجیر و مطبوخ آن و مطبوخ بیلب
کنند و نقویت دماغ بمشومات حارہ ربطہ مثل عنبر و ترس
کنند و غرغہ و نطول مذکورہ مناسب بود و صاحبہ دار
بلغھی و سوداوی را بیلب پرورده و اطریفل کوچک و کلکین
بانسون و صقل مفید پند اما در کربکست ہمدہ پند
علامت آن غشیان و شش و سوئی مضم و ضعف معده

مرزنجوش کباب
و شش شخم کربک

معنی
کرب غلیظ بود
و بسبب خوردن کرب

حرہ و فرمان وجہ و صحتی حادہ و شکستی و کرب و لہت بود
علاج قندہ نفعال کنند و جلابی از بنفشہ و نیلو فر و تخم
کاسنی ہر یک سد درم و عناب ہفت عدد و آلوی سیاہ
دہ عدد و نبات دہ درم تناول کنند و تبیین بمطبوخ
فواکہ کنند و در آن روز کہ سہل خورند سہیل و حلق را بھنیل
و انا قیہ و نفل و ما شاطلا کنند تا مادہ قبول کنند و بعد
از تنقیح باب خیار و خیار کد و شیرہ تخم تورک با کبکین
و شراب نیلو فر و حاض تہر بکنند و طبعیت را محبتس کنند
دوار مرض بود کہ چنان تخم کنند کہ چیز را میکرد و بسبب آن
بخاری بود کہ از اخلاط خام کہ در دماغ بود یا معده یا عرق
دیگر متصاعد شود و متحرک کرد و روح نفی نیز بان متحرک
شود و این حالت بظہور رسد اما آنچہ در نفس دماغ بود اگر
بلغھی پند علامت آن بلادت حواس و طین و ودی بود
و علامت بلغھی ظاہر پند علاج جلابی از انیسون و بانکو و کافور
بان و پنج مہک ہر یک و درم و کلقتندہ شقال تناول
کنند و غذا

و اختلاف دوار در آینه ادرکسون با اختلاف حال معده
خلو و استواء علاج پنج مهک و تخم ترب و مرک آن و شنبلیله
خزبره مجموع یا بعضی بخوشند و باندک عمل و نمک بیاض
و فی کنند و بعد از آن کفند و از آن بجز آنکه بکنند بوق کنند
بحسب مزاج و تقویت معده بخوارش مصطکی و عود کنند و
بخوارش سفلی سهیل یا مجون خیارش بکنند و اگر احتیاج
حقند کنند **صفت حقنه** سنا سفید درم قنطاریون باریک
سه درم بزرک حله طلی سهوس بنفشه هر یک کفی بخوشند و صغی
کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم و روغن شیخ چه ده درم و بان
ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب بود یا در حال
نقاست از غایت ضعف حادث شود علاج آن تقویت قلب
حماض و لیو و صندل و ویب باید کرد و مقرحات شامه علاج
و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بشود علامت
صفراوی تعلق و التهاب و عدم شهته و غش و بول ناری
بود علاج آن جلائی از تخم کاسنی و بنفشه و پنج مهک و نبات
تا اول کنند

تا اول کنند و غذا بنوشان با مغز بادام و بعد از نفع سهیل
صفرا بمطبوخ بیلید یا قرص غش یا قشونیا و علامت دوار
دسوی حمرت لون و عین و نقل سر و کثرت عرق و سیلان
و مع پشه علاج نضره قیصال و حجات ساق مناسب بود و از
اشتر به تمندی و نبات یا آب انار این با نبات یا شراب
عنا ب و نیلوفر با کلاب و عرق بید خورند و نلیس طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سیراکه بر سر زنده عاشق در
سختین داغ بکادوات و فوادات سختند باید کرد و نبات
اغذیه که در آن بزور و توایل بود و اگر بفرکت عضوی در کاه
شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت داغ **سر و مریخ**
باشند که چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد کرد
و بسبب آن چشم تاریک شود و طین کوش بود و ناله
این مرض اکثر سودا بود علامت آن تبله حواس و تحیر
نقل و ضعیف فکر و سکوت و فرغ و تحیل اشیاء میاه بود علاج
آن هر دو جلائی از پنج مهک و کاه و زبان هر یک سه درم

دیگر دوار

سر و مریخ

با نگو و درم و نبات ده درم تا اول کنند و غذا نخورد و آب بنفشه
بادام خورند و بعد از نفع بنفشه بجا ایاره یا مطبوخ انیسون
کنند یا این بیلید سهه و انیسون هر یک سه درم بنفشه دو درم
تره سفید خراشیده و کوفته و روغن بادام جرب کرده یک درم
اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی و نیم بکنند و آب رازیانه
بسر کنند و حبس کنند و بلع کنند و در عقب آن جلائی از نبات
نیم گرم بیاضند و علاج او نزدیک علاج دوار شد و آن
حقه که در وقت مفید افتد و اگر سبب غلبه صفرا یا قسطها
شود فصد کنند و سر از بخار آفتاب نگهدارند و بموم روغن گل
بنفشه و کثیر اطلاق کنند **سبب** خوالی طویل مغرط بود چنانچه
دشوار بیدار شود بسبب آن سوء المزاج بار بود و مادی یا
سافج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان استغنی
و کثرت بزاق و جستن چشم و ابرو و ضعف استباه از خواب
علاج هر دو جلائی از بانگو پنج مهک و کاه و زبان و انیسون
و نبات تا اول کنند و غذا نخورد آب با شیر خنک دانه و
خلقل

قلقل و زیره و دارچینی و شراب بانگو بوق کنند و بعد از نفع
تغیبه بجا ایاره و لوغاف یا کنند یا استعمال این حقنه خشک
شبت با بونه سنا هر یک مغت درم پنج مهک رازیانه تخم
کرفس هر یک سه درم حله بنفشه مقل هر یک بنفشه مقل
دانهی و دش طبل آب بخوشند تا با دور طبل آید و همانی کنند
دبوره و نمک هر یک نیم درم و انکا مریخ و روغن زیت
ده درم بان ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از نفع اطول
صغیر و کبر تا اول کنند و حتر و مزخوش و نام بونید و روغن
نرگس و زینق استنشاق کنند و اگر سوء المزاج سافج بود و حیری
بویطه ادریه مبرده محذره که از داخل یا خارج استعمال کنند
یا شیر لایکله یا غر رسد علامت آن بسوق اسباب مذکوره
و برودت طس سر باشد و کمودت لون و بیاض قاروره
و حالتی شبیه سرفی علاج این معالجات مذکوره باشد اما
درین قسم شقیه احتیاج نباشد و تدبیر سر روغن با بونه
و شبت و زینق مفید بود و شر و لیطوس مناسب است و اگر سبب

و حیری

بواسطه بخارات منفه پشه علامت آن امتلا و سخمه و دوی
 و طین کوش و خفت آن در حالت جمع بود تنفیه سخته کنند
 بقی و بهال بخت و حقه تا و اگر سبب ضرب یا سقط باشد که بر سر
 واقع شود در ادعای و تقویات مثل ماش و میخاش و کل در
 صندل طلا کنند و علاج ضرب و سقط کنند در سبب و صبح و ج
 و زنجبیل و شو نیز با عمل مفید بود و میز و جوز و نارچیل و قلاب
 که در و تو ابل بسیار بود نافع افند **سیر** بیداری و بخوابی
 با فرط بود و سبب آن سوء المزاج یا بس بود یا ماده با بی
 ماده علاج هر دو نوع ترطب و بلع بود بشراب بنفشه و خشخاش
 و شیدن شیر زمان و نه بهین بر روشن بنفشه و کدو و غذا
 بنوماش با شیر خشخاش و پخناج خورند و خیار و کدو و کاهو
 خوردن و بوییدن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوت
 خشخاش بخوشند و بر سر میزنند و استحمام مرطب و دلک
 و آواز آب و باد موجب بود و اگر اخوان و شبت و شند و
 زعفران و شاهسوم در زیر باش نهند بخایت خوار بود

الته و اول که در سبب
 ۱۹۱۰ خردی نیم
 سخته

در کوه الزام

و در سوء المزاج مادی اول شقیه بون باید کرد و از سوز داو
 بعد از آن احتمال مرطبات **سبب سهری** مرضی بود که از
 اجتماع کباب سبب حادث شود و علامت او آنست که **سهر**
 کاهی خوابی طول و کاهی سهری مغرط در وی بر آید پشه
 و رنگ روغی بل برخی یا سیاهی بود علاج آن شقیه و داغ
 کنند از خلطی که غالب شده و بعد از آن احتمال شمولات و
 سطحات کنند و درین مرض این صفت مفید و بنفشه و درم
 ترید یک درم هلیله یک درم تخم رازیانه و کرفس بلع نفعی هر یک
 نیم درم تقوینا و بریان کرده نیم دانگ بگویند و آب از آن
 حب سازند و بعد از نفع **سبب** با ده بلع کنند **سبب** که مفید است
 سنا و پنجم درم پسیا و شان چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک
 سه درم صدف کفی غایت و سبب آن پست عدد با بون
 و اکلیل الملک هر یک صفت درم مغز خیار شیر و ده عمل
 و روشن کبود یا پزده درم مک و پوره از می هر یک نیم درم تخم
 علی است که مردم ناکا بر یک حال مانند مثل آنکه اگر استاده

که مفید است

باشند همچنان استاده باشند و اگر خفته نشسته و همچنین
 و بدین سبب آخته نیزش گویند و سبب آن سده باشد
 که در مشورده داغ بود بجهت خلط غلیظ حادث شود و علامت آن
 ششخام و سفید و فساد حرکات بود و هر چه با کوه گویند جو
 نه به علاج اگر مویجات فصد باشد قیقال بکش نیز یا نجما
 ساکت کنند و جلاب از بالنگو و انیسون هر یک دو درم
 و کاه و زبان تدرم با کلقنده درم سادل کنند و غذا
 نخود آب و شیر خشک از خورند و بعد از نفع شقیه بخت
 انیسون یا مطبوخ آن کنند و احتمال حقه تا کنند و در پوت
 بروغن بنفشه و کدو و احتمال نظولات و محلات مفید افند
حقیقه آب سلق و خطمی و شیر بهوس یک رطل حاصل کنند و با
 یک درم بوره و دانه می و نیم ششم الخنظل و ده درم روغن کنجد
 ده درم شکر سرخ نیم گرم احتمال کنند **کابوس** آنست که چون
 در خواب روید چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا
 انبوهی باشد یکس اورای فشار و نفس او تنگ شود
 و آواز بکند

سبب

و آواز بکند

و آواز بکند و سبب این بیماری پشه که از خلط غلیظ متصفا
 شود پس اگر از غلبه خون پشه فصد قیقال و مجامعت ساق
 و تعلیل غده غذا کنند و اگر بلغم پشه یا سودا تنفیه کنند چنانکه
 مکرر مذکور شد و تقاضا نباید کرد که این مقدمه صرح باشد
صرح سده غیر نامه پشه که در بطون داغ و بخاری
 اعصاب حادث شود و روح نفیانی از نفوذ در اعضا
 متشخص کرد و سبب آن خلطی بود که در تجویف داغ
 حادث شود پس اگر بلغم بود علامت آن کثرت براق و
 مخاط و کثرت فصد در حالت صرع و کدورت حواس و
 بلا دت و بیاض لون و بطور اختلاف بنفش و بیاض
 و غلظت قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و
 انیسون و بالنگو هر یک تدرم و کلقنده درم سادل کنند
 و غذا نخود آب و شیر خشک و از بادار صینی خورند و یک
 و تهرج مناسب بود و بعد از نفع شقیه بخت اباره و
 اصطنعی قیون و قوقایا و طویخ ترید و حقه های قویه کنند

صرح کند جمیع اعضا

و این حب مفید بود ایاره فیهرا تر بر هر یک نیم مثقال این حب
حب النیل از هر یک نیم درم نیم خطل نمک هندوی از هر یک دانه
و نیم مقل و کبر او مصطکی از هر یک دانه کوفته و بنجرباب را از این
بسرشته و حب سازند و صرع را از زکرا و سرا و جماع و نظرد را
ردان و نشستن در مهتاب و جابهای بلند و مکت در حمام
و تناول سبزهات مثل سیر و بنیان و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین
از سستی و کوری خصوص سب دو اندیدن و در روز و لایحه بگری
براق نظر کردن احتراز کنند و چند بستر بار و سخن زینب در
پهنی کشند و حلیت در ماء العسل بپوشانند و در وقت صبح
بخلق ریزند و مشردیوس و تریاک از این تناول کنند و چون
سیسالیوس نیز مفید بود **صفت آن** سیسالیوس عاقروها
اسطوخودوس هر یک با زده درم عاریقون بنجرباب هر دو دانه حلیت
نراوند مدراج از هر یک دو درم بگویند و کبکبچین عسلی
بسرشته و یک مثقال تناول کنند و اگر ماده سودا بود علامت
آن خضقان و افکار فاسده و صوفه طعم زرد بود علاج آن شیره
دانه

گر قن

دماغ کنند بمطبوخ افتیمون و حب آن و تقویت دماغ
بسیویدن زکس و مزربوش و بابونه و سنک و غالیه و کبر
کنند و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مزربوش کجوشانند
و بر سر ریزند و شراب بالکوبان را باقی اربعه و مرقه و دیوس
تا دل کنند و عود و فادانبا بسایند و در بینی دهند و کبر
عسلی آو خردل مغز که کنند و اگر ماده خون باشد علامت آن **عسل**
ظهور علامت غلیظ خون بود و در حالت صرع و در صبح معطلی
شود و روی بر آید و سرخ شود و باید که رعاف حادث
شود علاج فصد صاف کنند و تحلیل غذا و تقویت
دماغ بپسیدن سرکه و کلاب و مالیدن روغن گل تناول
رپوب فواکه و اگر زاده صغرا بود و این نادر افتد عکلا
آن التهاب و اختلاط عقل خفیه روی چشم بود
علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قوی بنفشه و رب
سب و رب به تناول نمایند و پای شوره باب کرم
و سوس و خطلی کنند و آنچه اطفال را حادث شود آنرا ام

ترباق ثانیه است
ادویه هر یک یک مثقال

ام الصیان بگویند ازین قبل باشد و اگر صرع بشکست معده
حادث شود علامت آن غشیان و اختلاج لب و در
در حالت خلودیده و کثرت لعاب و شتهاد صرع و اختلاط
و خفت آن در عقب تی علاج آن فی کنند بطبع شبت
و ترب و انگی عمل و نمک و تلبین طبیعت مجنون خیار شنبه
و شتر یاران کنند و بعد از آن تقویت معده بپوشانند معطلی
و غیره و ماده حیوانه کنند و غذا خوردن با شکر خشک
دانه و دار چینی و گردیا و کبک و تبه و خورند و اگر بشکست
عضوی دیگر بود مثل قدیمین و ساقین و بدین و رحم
بهر طریقی غلیظ یا ماده بنجر غلیظ بود که زان عضو مستطاب
شود و علامت او آن باشد احساس چیزی کنند همچو بنجر
یا هر کت نمل که زان عضو ترفع میشود و بدماغ رسد و
بان مصطکی و شویس عین و تناول به علاج آن تنقیه
بدن و دماغ بخت قوت یا ایاره کنند و تقویت و همچنین
سربار آن حاره و اصلاح حال آن عضو کنند بدک و
نهادن

نقطه خورنده
بگردن و بیرون
از بدن

نهادن مجرب بی شرط و با هر شرط و صرع بهر طریقی
بخارات که از کرم که در حیات متعاده شود حادث کرد
و علامت آن کثرت لعاب و سرعت بیجان آنها
و وجع بطن احساس بصعود بنجر بود علاج آن قتل
و اخراج کرم بود چنانچه گفته خواهد شد و اگر بسب لذت عقرب و
کیدن حشرات حادث شود از اینانه دو درم و کلنگین ده ام
بپوشانند و صافی کرده بگذردم تریاق در آن حل کنند و بشامند
و احتساق رحم نیز شیبیه صرع است و علاج آن بجای خود گفته
شود انشاد القی و جالبینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات
بفالی انجامد و بر آن دوا بود و اگر شیره خورده را صرع حادث
شود و او را علاج کنند که خوردن زایل شود و گویند که عاقروها
بگویند و در بینی معروق دهند اگر عطسه کند امید بر آن توان داشت
و تریاق ثانیه معروق عظیم بود **صفت آن** زرد اندر طول
رپوب چینی پوست بچ کر جب النبا جنطیانا قسط مرع و قسط
بگویند و بعسل کف کفته بسرشته و یک مثقال از آن شرب

باشد **سکه** سده نامه پند که در بطن ای دماغ واقع شود
 و مجموع اعضا از جنس و حرکت باز دارد و هر گاه حایل
 شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی
 از دماغ به جمیع اعضا و این روشن و فعا حاصل شود و سبب این
 سده **طی** لاج باشد و علامت آن ترهل بدن و بیاض لون
 کزشت براق و نقل سرد و کورت و کزشت خواب بود و باید که
 خرفه و غیره نیز بود و آن دلالت کند بر اجتناب و فساد و
 و دماغ و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواب معلوم کرد که زنده است
 پاره چشم با پنبه و اجیده بر بینی او نهند اگر تنگی شود و لیل حیوان
 است باشد با ظنی بر آب کشند و بر سینه او نهند و تنفس کشند
 یا اصح در **دور** کشند که گشایی است که تا حیوان باقی
 بود و محکم باشد یا چشم او باز کشند اگر حرکت او ظاهر شود
 زنده بود علاج او اولاً سر او برشته پاره نموده کشند
 و بر سر مسکوت ننهند و اگر راکم کرده بر بالای او نهند
 و کندی و خردل و قرفل و ضد بیستر در رهنه با بعضی
 بگویند در بر بینی مسکوت و شد و اطراف را بچینه های درخت
 خشک اندازند

کند

اصح نکند

سخت می ماند و بر سطح بر عین و اباره فقیر اسیالند
 و در حلق او فرو کشند و می چسبند تا شکم قوی کند و فرخون
 و چند بیستر و کندی و نقل و زنجبیل و شونیز بگویند و بر سر او
 طلا کشند و میقتال مژده و بطوس با تریاق کبر در ماء العسل
 حل کرده در حلق او در زنده یا انیسون و زیره و مسکه کلینیک بگویند
 شانه و بریزند و زهره کلنگ و فرخون در بینی او چکانند
 گفته اند تا سخت بود حرکت نباید کرد اما بعد از سخت زنده
 از انیسون و زانیا و کاکا و زبان هر یک سردم و کلینیک
 درم تناول کند و غذا نخورد آب با یک تیر خورند و زیره در بینی
 و نقل در ران کشند و میانهای روزه ماء العسل بیاشانند
 و بعد از نفع تام تنقیه بخت اباره و اباره نوازان کشند و
 در هر هفته یکسخت مسکوت سراج و قوت احتیاج و تا پست
 چهار روز برین معالجات مداومت نمایند و مسکه اگر شریک
 بالقوه و فانی مسکه کرد و مسکه از امتلاء خون نیز حادث
 شود و علامت آن علامات غلظت خون باشد و در آن فصل

قیفان کشند و حجامت ساق و اخراج دم بخت قوت و جلا
 از شراب غلاب و بخت و نیلوفر زنده و غذا خوردن در سینه
 یا مغز بادام و تنقیه بخت خفته و قرص آن کشند و حقیقهای
 لینه و اگر سکه بود سکه خربه بمقطر به که بر سر واقع شود قصد
 کشند و تقویت دماغ بمشغولات بارده عقوی **سکه** کشند
 بلغمی را مفید بود و در ق غار قسط مرز بوش حلیه خشک کلینیک
 الملك و ورق بید انجیر مر ما حور سد آب کرب بزرگ تخم
 شبت هر یک ده درم تخم الخطل انیسون هر یک نیم درم قنطاریون
 پار یک ده درم بچوشانند و صافی کرده غسل پست درم و
 آب گامه پانزده درم و بوره و مکث هندی و نقل هر یک نیم درم
 کوفته بر سر آن کشند و بکار دارند **البحر** یا تغییر طنون و آنکه
 بود و از مجرای طبعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود
 که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن متلی بود و
 بشکست مراق نیز بود علامت آنچه از امتلاء بدن بود
 دماغ سخافت بدن باشد و سرد بودن و بطو و صلابت اخلاط
 بینی و صفاء

بخت

بنفس و صفاء فاروره و تنهایی دوست دارند و نظردوز
 یا چیزی کشند و همچنان ماند و کزشت فکر و غم و مسکوت و بخت
 نیز بود علاج قصد صاف کشند و هر روز جلابی از بخت و
 نیلوفر و کاکا و زبان هر یک سردم غلابیشت دانه پست
 پست داشته نبات ده درم تناول کشند و بعد از نفع تنقیه
 دماغ بخت اقسیمون و مطبوخ آن مطبوخ همیده کشند و خورد
 آب یا مغز بادام با سفاج خورند و یا بوده از شره سبک
 و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و شراب رقیق نوادان
 مایه حمام و تدبیر بر عین بخت و کدو مفید باشد و زانیا
 غلیظه و اطعمه سودوی و شیا عریبه و مایه و حامض
 احراق کشند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از حال
 این مرض ملول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر این مرض
 از احراق بلغم باشد علامت آن رطوبت متخیر و سیلان اعصاب
 و بلاغت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج آن
 هر روز جلابی زربانکو و نیلوفر و زانیا و پنخ مهک و کلینیک

تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن بنحو ای و
 بنیان و اضطراب و غضب و شتم و صیاح و صفرة
 لون بود علاج آن شقیه مطبوخ هلیله یا اقیقون یا سمون
 نجاح یا قرص بنفشه کند و تدبیر بر فوس بنفشه و شیر زمان
 بر سرد و شند و بد نشا ط و سماح با الحان و نغمات حضور
 یا ران اینس مشغول کنند و تمام مستدل مفید بود و
 بطنی بنفشه و برک بید سر و اندام شویند و پوست خشک
 و بنفشه و نیلوفر و تخم کاه و عظمی بکوشند و سر به بخار آن
 فرود آرند و بر سر نیز بنشیند و اگر از احتراق سودا بود
 آن بیشتر و معالجات آن مشکل تر بود علامت آن کثرة
 فکر و تخم کاه و فرغ و تحلیلات فاسد و کوی خلوة بود
 علاج هر روز جلای از کاه و زبان و نیلوفر و بنفشه است
 که درم و بالنگود و درم کلقتند ده شقال تناول کنند
 و غذا نخورد آب و بنوماش یا اسفنج و نوبادام خورند
 و بعد از نفع تنقیه بمطبوخ اقیقون و اباره جالیوس و

در بنحو ای

تأول کنند و غذا نخورد آب با نوبه باج یا شیره خشک دانند
 خورند و بعد از نفع تنقیه باین مطبوخ کنند **صفت** سناء
 اکت درم بالنگود و نیلوفر هر یک که درم نبات ده درم بوج
 شانند و صافی کنند و سمون نجاح بنفشه شقال یا هفت شقال
 در آن حل کنند و بیاشاند و این **صفت** سفید بود اقیقون
 چهار درم بسفنج و اباره فیقره هر یک دو درم غار بقول کدرم
 یک غار بوجون درم اسطروس یک درم و نیم بکوبند و آب
 را از آن بپوشند و حبس زنند و سرد درم شربتی بنشد و این
 سفوح نافع بود **صفت** آن بالنگود است ترنج و نقل و مصلک
 قره در چینی جو بوا فاقله نامشک بهمن سفید و سرخ
 زرنبا در روغ زعفران تخم باد روغ تخم فرنجشک هر یک
 دو درم مسک خالص دانگی مجموع سق کنند و هلیله کالی
 چهل عدد و آله سی عدد در سه رطل آب بکوشند تا باطلی
 آید پس صاف کنند و باطلی غسل بقوام آرند و از آنش
 فرود آرند و اوید در آن ریزند و بهم بزنند و اصبیا نامشک
 تناول

در بنحو ای
 در بنحو ای
 در بنحو ای

دایره و فاذا و سمون نجاح کنند و ماء الجبن درین قسم
 مفید بود **صفت** شیره بنر رطلی بکوشند و در حالت
 جوش نیدن فرود آرند و یک و قیه سکنجین اقیقونی بر آن
 ریزند و برام زنند پس صافی کنند از بنیر و شرب تا بنید
 و اصبیا این سفوح خورند **صفت** ورق کل مسعد و قر نقل هر یک
 پنج درم قره فرنجشک پوست ترنج هر یک که درم مسک
 دانگی گرفته و پنجه بر شراب سیب بپوشند و یک شقال در
 شراب کاذب مالک حل کرده تناول کنند و دواء المشک
 حلونیز نافع بود اما آنچه بیشتر مراق بود بواسطه ورم آن
 باشد یا سه آن از خلطی سوداوی و بدان سبب بخار
 مستصاعه شود و آنکار متغیر گردد علامت آن استفراغ
 و لاین بطن و ضیق صدر و کثرت رین و جش و جوع بود
 و احساس بخارات کنند که مستصاعه شود علاج هر روز
 جلای از بالنگود و کاه و زبان و در از آنه و کلقتند تناول
 کنند و غذا نوبه باج و بعد از نفع سناء بنجم درم و مسک
 ده درم

ده درم بکوشند
 و بیاشاند
 و حقیقتهای
 لینه استعمال
 کنند و اگر بدین
 نوع
 حرارتی بنشد
 جلای از نیلوفر
 و تخم کاه
 و رو باه ترکت
 و بنفشه
 ترنجبین
 و نبات خورند
 با سفورادام
 که مال کنند
 و دو
 شیدن شیر زمان
 بر سرد تدبیر
 بر فوس بنفشه
 مفید بود و تمام
 و آب کم بر اراق
 رختن مناسب
 بنشد و در جمله
 انواع مالی
 خولیا مانیا بود
 و آن جزئی سخی
 بنشد و علامت آن
 غضب
 قصد و ایند
 بود و از آن جمله
دواء الکلب
 و آن بیشتر از
 احتراق دم حادث
 شود و علامت آن
 نمک و لعاب و عیب
 و قصد و اذیت
 مردم بنشد
 بمحیطعت کلاب
 و از آن جمله
 قطب بنشد
 و علامت آن
 شکر بسیار
 و بی آرامی
 و از
 مردم که سخت
 و سده عبوس
 بود و بر ساق
 ایشان اکثر
 اوقات فرومی
 چند بنشد
 و علاج
 مجموع علاج
 یا بنجولیات
 عشق نیز
 از مالینجولیا
 شمرده اند
 و آن سوسه
 بنشد که مردم
 را بر فکر
 صورت خوب
 دارد و علامت
 آن صفرة
 لون



و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بیخوابی و غمت
 و صغره و صلابت نفس بود و در آن آه سرده کشد علاج او آن
 است که بکارهای بزرگ و سفر و صید اشتغال نماید و ترطیب
 بادان و نظولات کند و تقویت قلب بشرب حاض و
 صندل و سیب و مغز یا قوی و غذای زیره باج خورند و ترک
 دیدن محبوب و ذکر او کند و اگر حال ممکن باشد بهترین علاج آن
 است و الا بخت و تقوی عشق و مرزش و امثال آن
 سعی کند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب
 نیز مفید بود **نسیان** فراموشی بود و آن فساد فکر و یادگر
 یا متخیل باشد و سب آن استیلائی بلفظ باشد و بر اجزاء دماغ
 علامت آن کثرت خواب و تری منتهی چشم و کرانی
 سرد که در صورت حواس بود علاج آن هر فردی جلابی از
 بانگو و پیچ مهک هر یک سرد درم و از زبانه ده درم و
 کلنگین ده درم تناول کنند و غذا نخورد آب با شیر
 خشک دانه و کبک و تیموج و در ارج خورند و توایل در آن

و نفس صحر
 برین صحت

کنند و بجز

نفعل و

تقلیل **کلیحام** کنند و از او در تیره قوی تر است و با نکت آب
 گوشت بازیره و در جینی سازند و بجای آب ماع العسل خورند
 بعد از چهار روز جلابی از زبانه و بانگو و انیسون و پیچ
 مهک و کلنگین بخورند و غذا نخورد آب با شیر خشک دانه
 و نفعل و در جینی باشد و بعد از نفع تمام این حب فرو برند
 سقوطی میکنند تا بوزنیدان ماهی هر چه ترید فرا شیده کوفته
 بر وزن بادام چرب کرده هر یک درمی غاریقون انیسون
 شحم الخطل هر یک نیم درم ملج بندی دانگی نیم مقل دانگی
 کوفته و پیچته آب از زبانه برشند و حب سازند و بعد از روز
 این حقه استعمال کنند بزرگ ورق بید بجز سلق است تا خواه
 مزه بخوش خشک اکلیل الملک حله و قمل هر یک مفتح درم تا
 ده درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و آب گام هر یک
 ده درم در آن حل کرده با روغن زیت پانزده درم استعمال کنند
 و اگر مزاج قوی بود حقه که در با سبکته ذکر رفت مناسب است
 و تریاق کبر و شر و دیوس و جوارش بلاوری هر کدام که باشد

تناول

Handwritten note in the right margin of page 100.

سهر و خشکی مغزین و کبودت لون و بطبی حکم بود علاج آن جلابی
 از نیلوفر و کاوزبان و بانگو و نبات کنند و نشه دماغ سبب
 انشیمون و مطبوخ آن کنند و غذا بنوشد و کوفه با منوراد
 خورند و آغام و تدبیر بر وزن بنفشه و زکس مفید بود **نسیان**
 بسبب سوء المزاج گرم ساج نیز حادث شود و علامات آن
 خشکی مغزین و دهن و گرمی لمس سرد تخمیل آتش و شعله
 و جزای زنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق
 گل و بید باب سرد بیا شند و غذا بنوشد با مغز بادام و
 اسفناج یا حیره از شیر سوس و نبات و روغن بنفشه
 و ترتیب دماغ بر وزن دلف و لهما بارده مفید بود و فالج
 استرخای بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن
 خلط بلغمی بود که سالیک روح نفسانی را مسدود کرده و علامت
 آن ابطان حس و حرکت بود و نفس لطیف و متفاد و متفاد و
 سفید باشد و اگر لون عضو مفلج متغیر نشود و لاغز و پزورده
 نکرد امید بر توان داشت علاج او آنست که چهار روز تناول
 تغلیل

مشغالی اجان تا اول کنند یا شراب بالنگو و فلفل و در چینی
 و بیخ ازخرو و عاقر قرحا خابند و چون آشپز ظاهر شود در وقت
 قط و ناروی و شونیز و سداب و لفظ سفید و امثال آن در
 علیل بالند و شک و گندش و فلفل و در کوفه در چینی و بند
 و سوس و زکس و یاسمین بپوشند و باین ماء الاصول در وقت خابند
صفت بیخ از زبان بیخ کرفس و از طرف دیگر صفت درم تخم از زبان
 و کرفس اینسون هر یک درم نامخواه زراوند شونیز هر یک درم
 درم در روغن آب بچوشانند تا با یکدیگر آب آید و با یکدیگر
 بقوام آید **تشیخ** آلت که عصب با مبداء **تشیخ** در وقت خابند
 او شود و بواسطه آن از حرکت انبساط باز ماند سبب آن
 رطوبتی بود که عصب عقل را منملی گردانیده باشد و در طول آن
 نقصان و در عرض آن زیادتی واقع شود و از آن تشنج رطب
 و امتلاشی نیز گویند و این بخت است واقع شود و علامت آن
 علامت امتلاشی غلبه بلغم بود علاج آن همچون علاج فالج باشد
 و اگر بسبب سستی باشد که اعصاب را حادث شود استراحت
 مصلحت یا یکی

میدان عصب و مصلحت
 میان تشنه

یا بس گویند و این نوع مشکل تر بود و سبب آن بربیت و
 استفراغ بسیار یا سهرایغم یا حرکات عنیفه یا حیات حاده
 و امراض کثیره التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود
 و علامت آن باریک و لاغزشدن عضو و تقدم اسباب
 محقق بود علاج آن ترطیب بدن کنند با غذای خوب از وقت
 بزه و بزغال و مرغ و ماهی تازه و صود و حریره و شیرینش امثال
 آن و از شراب شراب بنفشه و خشخاش و انار عنب و آشپز
 که و بانبات و شراب رقیق جدید یا مروج مفید بود و سیوف
 و بنفشه و خطی خشخاش برک چغندر و کاه و کدو و کبوتر شانه
 در آن نشینند و بر عضو میریزند و بعد از آن موم روغنی از روغن
 بنفشه و موم و کبراد در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زمان
 استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب کزیرن عقده حادث شود
 تریاق از بوم و در شستی از نباتات حل کنند و بیاض سندانگر
 بسبب قوه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز
 حادث شود و علاج آن قتل و اخراج کرم بود که از روغن و

اما اگر تشنجی بود که عضلاته آحادش شود و تمدد تشنج عصب
 از جهت مبداء او و از جهت خلاف چنانچه عضو بهیچ طرف حرکت
 و علاج آن هر دو علاج تشنج باشد **لقوه** مرضی بود که در عضلاته
 روی و چشم حادث شود و تشنج از روی تشنجی غیر طبیعی
 منجذب شود و از بیاض خود بگردد و سبب آن تشنج بود
 باشد یا از خفاء آنچه تشنج بود علامت آن تمدد تشنجیانی
 و قلت بزاق بود و از جانب صیغ چشم بر هم سترا می نماید
 و علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه از تشنج بود علامت
 آن تشنج و ضعف حرکت و هن و کدورت حواس خصوص
 حس ذوق بود و صفت زبیرین فرود آمده بهد و حنک
 نیز مشتمل شده بهد و تدریر بلقوا است که تا هفت روز
 یا چهارده روز معالجه مکنند و آب نخورند و تا تو آید
 چیزی نخورند چنانچه در فالج گفته شد و بعد از آن جلاپی
 از زبان و اینسون و بالنگو و کلقد ساول میکنند
 و غدا نخورد آب با فلفل و زعفران و در چینی خورند و گوشت
 البراز

اسب و شتر بجه و کبک و تیر و مفید بود و تشنج بجه صبر
 و حقه های حاده کنند و پوست بچ کبر در ماء العسل بچوشند
 و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مزرنجوش
 و سحر و صندل ستر بچوشانند و روی به سجده آن فرود آید
 و کندر و مصطکی و حدیث بچاشند و وج و فلفل و جوز بوا
 یا قرنفل و عاقر قرحا در آن کزیرن **تشنج** علت است که در تشنج
 الی ظاهرا شود بسبب عجز قوت محرکه از حرکت عضل یا نبات
 آن بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی یا انبات
 ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این تشنج
 سوء المزاج بار بود مادی یا ساد و چ که عارض عصب
 گردد و تشنج و منس الحمدر البیاض واقع شود و از
 شراب آب سرد با فراط و اعراض نفسانی نیز حادث
 شود آنچه از سوء المزاج بار مادی بود علامت آن
 علامت تشنج بلغم باشد علاج هر روز جلاپی از اینسون
 و از زبان و کلنگین تناد کنند و غدا نخورد آب با فلفل و

زعفران بکوش آب و کبک در آج خورند و سفید بکوش آید
کنند و بعد از شقیه روغن قسط و زیتون و زکس در سوزش
بالند و حمام گرم رفتن و بافتن ستن نیز مفید بود و با زایل
و مغز کوش نافع بود و آنچه از سوزن مزاج سوزج بود و
ملاقات مبروی داخلی یا خارجی بود علاج آن حلیت با ماء الحسل
یا کلکلیس تناول کنند و او جان عاده استعمال آن بجز از کثرت
شرب ضرر بود ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بر روغن
کلی و مورد و روپ بود که مفید بود و آنچه بسبب اعراض تقویت
مثل غضب و فحالت بود از آنکه آن بسبب باید کردن بر حیل
باشد و اگر بسبب کثرت عارض شود شراب الکل
یا زریق تناول کنند و در از آنکه بسبب کوشند گاه باشد که
رشته بسبب سیرت بدن بود بواسطه استفراغ بسیار
تحلیل با فرط و این قسم مشکل تر باشد علاج آن تطبیق
بوده تناول شراب سفید و خشخاش و غذای بنامش و مغز
بادام و پسته و فروج زرد و صبره از آن است و روغن

بادام

بادام و نبات و تدبیر روغن بنفشه و بادام **اختلاج**
جستن اندام بنده جستن ابرو چشم و روی و لبه قدیم
نقوه بنده و بسبب آن رطوبت بی لایحه که حرارت
غریزی از آن تحلیل بار می نماید دفع کند و بسبب غلظت از سوز
زود بیرون نتواند شد و قوت را خورده که از آن دفع کند
پس میان ایشان تدافعی حاصل شود و موجب اختلاج
گردد و علاج آن تریاق از ربع با شراب الکل تناول کنند
و آن عضو را بر روغن قسط و نار دین بالند و اگر احتیاج باشد
تسقیه بجهها و ایاری که سهل بلغم بنده بکنند **عذر است**
اعضای تیره خود و خواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان
یا بطلان حس شود بسبب آن سده بنده که در بعضی اوقات شود و
بواسطه خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی گردد و بسبب آن
غلیظ خون ظاهر شود و فصد کنند و تعدیل غذا و اگر علامات غلبه
بلغم بنده تسقیه کنند و معالجات خالص استعمال کنند و اگر
بواسطه سیرت بود علامت آن مجموع علامت تسخیر یا بسبب بنده

ضعف
نشان بافتن عضوی
و علاجش همان بنده و اگر بسبب ضعف و رمی بنده سخت
بستن عضو یا بران نشستن علاج آن منع صفا عظم بود
تقویت عضو **کام و نزل** عبارت از فضلاتی بود که از دفع
خود آید که به مغزین آید ز کام گویند و اگر جلیق و سینه فرو آید
نزد گویند و بسبب این مرض اکثر سوزن مزاج حار بود که عارض
دماغ گردد و بسبب حرارت آفتاب یا تناول نهای حاره
حریت علامت آن حرمت و حرقت چشم و خاریدن بینی بود
علاج آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی بود
شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذای بنام
و مغز بادام و پسته خورند و از گوشت و شیرینی و پخترات
اجتناب کنند و اگر علامات املا بود بقصر بنفشه مطبوخ
خورد که تبیین کنند یا شراب بنفشه بزنجبین و شیر خشک یا خیار
شنبه هر یک ده درم و بعد از تسقیه استحمام کنند و روغن
بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبات متادری شود
بسبب وسرکه یا صندل و کشمش بچسبند و اگر بسبب **اختلاج**
بادام

سیلان
کندر
کالی

بار بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن
تری متخیر و کلال عراس نقل و کسل بود و بهر دوای گرم است
کنند علاج سر سبز بنشین و غیره گرم دارند و جلابی از
بنفشه و پرسیاوشان و بانگود نبات تناول کنند و غذا
نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبعت نجس است
بنجدرم بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و بنفشه هر یک درم
و سکر سرخ و خیار شنبه هر یک ده درم بکار دارند و شربت
با بونه و کافور و زان و بنفشه و اکلیل الملک در زنجبین
و سر سبز آن فرود آورند و اگر در حمام نیز بر سر بریزند مفید
بود و اگر آنچه از مغزین آید بر قیق بود بوی زرد و انیسون بگویند
و در فرقه بپزند و می بپزند و بخورد بر آتش نهند و اگر سیلان
رطوبات متادی شود بکنند و سندر و کافور بچسبند
و در زکام خواب غرق کنند و بر پشت باز نهند تا ماده
بسینه نریزد و اگر احساس دفعه در حلق کنند تسخیر آنرا
دفع کنند و سکی گرم کنند و آب که بدان ریزند و بینی فرو

تسخیر

اما در زرد صفات و چیزهای شور و تیز اجتناب نمایند
 و جلابی از بنفشه مرپی یا شراب بنفشه یا زنجبین خورند و
 با قلیاب بارغن بادام حریره از شیر سوس و نبات و
 روغن بادام و تخم شمشاد اگر باران سعال بود علاج
 آن کنند چنانچه گفته شود در باب امراض صدر ان شاء الله
باب دوم در امراض چشم بر حافظ تحت همین و آب است
 که از جاع و سکر متواتر و تناول عدس و با قلی و بادکنک
 و قدیر کوشته های و طعم های شور و بخار را و آب گامها
 احراز کنند و چشم از گند و هوا گرم و سرد و دود و غبار
 بکند از زرد و از آد میان کتابت بخوابی و کوبه نجیب بنفشه
 و نظر در شیباء بر آق نکند و احتیاج معتدل و تدریج سر بر غش
 بنفشه و کدو کنند و در شنائی و کل الجواهر امانا در چشم
 کشته **صفحه** بصیر اگر بر کله غلظت خون باشد و علامات آن
 ظاهر باشد فصد قفقال کنند و شراب بنفشه و عناب تناول
 کنند یا بنفشه و عناب و نیلوفر یا زنجبین جلاب سازند

مناسب بود

و غلبه بر...

سما

و اجاص و عناب و نبات جلاب سازند و تنقیه بمطبوخ
 بندی و هیلد زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع بنفشه
 و سفیده تخم مرغ بنهند در چشم چکانند و صندل و رو با کوب
 و کلاب و لعاب بز قطن و ما یشار در حوالی چشم غما سازند
 و شیاف ایض و کافوری و افسونی در چشم کنند و اگر زلفی
 باشد علامات آن اشفاق چشم بود و کثرت رمس و حسته
 و التناق جفن و ثقل اما حمره نباشد علاج تنقیه دماغ
 کنند بجمها و ابارا و حقه نام نرم و اگر سوداوی بود علامت
 آن صداع و بیسوت چشم بود و جفن بر هم نرسد علاج شراب
 بنفشه و نیلوفر و شیاف تناول کنند و غدا بنامش یا
 مغز بادام خورند و فمادات نظرات در طبع آسمان کنند
 در **ویج** رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم یکت و
 نتوان گرفت و بیشتر صبا ترا عارض شود و علاج آن چون
 علاج رمد باشد و حجات نفقه و ارسال معلق سفید بود و در
 رمد مطلقا از کثرت و شیرینی و جاع احراز کنند طرفه

نقطه خون

نقطه خون بنفشه که در طبقه ملتحمه حادث شود و بسبب لطافت
 ضرب یا حرکتی عینیه یا جیمیه بنفشه به بنفشه علاج آن فصد
 و شراب عناب و زنجبین تناول کنند و تیلین طبعیت
 بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره خون بال کبوتر یا
 تنها یا با کل ارشی و شیر خزان در چشم چکانند در غش کل
 سفید و سپید نیز شاید و در ابتدا اما شیاف و کل ارشی و فقل
 بر حوالی چشم خاد سازند و در انتها اکلیل الکلیک و بیج نمک
 و دم الاخرین و زعفران و زرده پند بار و غش کل فماد
 سازند و اگر طرفه بسبب مده حادث شود از کوشش و شیرینی
 احراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه بقصر بنفشه
 یا قهوه نیایا بمطبوخ هیلد کنند و شیاف آبار بنفشه **صفحه**
 اسفیداج مقبول ده دم انزروت در دم نشسته کترا
 هر یک دو دم از شیون نیمه رم سخی کنند و شیاف سازند
 و در وقت حاجت بابت می ساینده و می کنند **ظرفه**
 زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و بیشتر کرد و تا پس از چای

رسد و علاج در ابتدا فصد قیال شد و تنقیح بجزایره ای که
کنند و از لبنات و کرمات و سولات بلغم احتراز کنند
و شیاف با سلیقون و قیصر در و ششای در چشم کنند و اگر
ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن کتله پسته **سبیل** برده
باشد که از اطراف چشم در آید و بند برچ زاید شود و مسکین
استلای عروق چشم بود از خون غلیظ علامت آن حکم و
سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم
و از روشنی و چراغ ستادی شود علاج فصد عرق پستانی و
عرق ماق کنند و احتراز از غبار و در دو جماع و طول بسوز
و هر روز جلای از سفته و نیلوفر و عناب و زنجبین و نبات
تا دل کنند و غذا بنوش یا مغز بادام خورند و بعد از
نفع این مطبوخ بیاشامند سنا کل بقیه هر یک پنجم درم
نیلوفر چهار درم هلدیه سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم
تر بذر اشپوشه و برغن بادام چوب کرده و در درم خیار
ترنجبین هر یک ده درم و سمنو نیابریان کرده نیم دانگ بعد
از آن

ماق رسک کوشه چشم

سنج

از آنکه فرو کرد بر سر مطبوخ ریزند و شیاف احمد شیاف تلقند
قلند و با سلیقون و دینار خون و روشنائی در چشم کنند
مفت شیاف قلند و سنج پنجم درم زنجبیل در درم
نوشادر لوره زرنیخ مصعد هر یک در درم سخن کنند و
سازند و وقت حاجت بآب رازیانه با سینه و چشم
بکشند و اگر بدین معالجات بر نشود بمقراض لفظ باید
چرب عین خشونت بی که در باطن جفن حادث شود
و بان خارش بود علاج فصد قیال کنند و شیاف احمد
و اخضر و روشنائی بکشند و اگر با جرب رده منضم شود
ادویه حاده احتمال بکنند و تنقیح مطبوخ هلدیه با جرب
افیمون کنند و جفن با زرد اندازند تا زردی سخن کرده
بر آن افشانند و زمانی بگذرد پس بخواب روند و اگر
مزمن شود و جفن غلیظ شود هر ما ملاد و شب جفن را
باز میکردند و بگر حکم میکنند تا خون از آن بیاید و در
حاده بر آن افشانند و شیاف فیض و شیاف آقا در چشم

لظفر
با پیر برید

برک چشم

حک یعنی سزایان

فروج عین

کنند **سبیل** سبب آن ماده تیز پسته و علامت آن چشم
ناخس و در آن پسته علاج آن فصد و مجامعت تنقیح
بجب بقیه و ایاره کنند و شراب سفته و عناب تا دل کنند
و غذا بنوش یا مغز بادام خورند و اگر حرارتی شد کسکاب
باشند **سبیل** خورند و شیخ سوخته و سادج بشویند و
بسایند و زرد سازند **حرق عین** سوزش چشم است
انصباب اخلاط تیز یا ارتقائی بخارات بود علاج آن
اگر علامات استلما ظاهر بود فصد کنند و تلین طبیعت
بعد از تنقیح این عمل بکشند فلفل دار فلفل هر یک درم
زعفران چهار درم حصفش درم سبیل چهار درم کافور
وانگی بگویند و بسایند و استعمال کنند و اگر علامات استلما
نباشد توئیمای غوره بکشند و کاسنی تر بگویند و باروشن
کل ضا و کنند **نزول آب چشم** عبارت از رطوبتی بود
که در شقیه علییه ریزد و مانع ابصار شود و سبب آن پروت
مزاج دماغ بود یا ضربه و قط که عارض شود یا در عقب صدام
از آن

خسک

ارتقاع یعنی بالا رفتن خون

مؤمن حادث شود علامت آن در ابتدا تخمیل مثل پشه روی
دود و شغاعات مختلفه کنند علاج آن هر روز جلای از رازیان
و بالنگو و سنج همک و کلفند تا دل کنند و غذا نخورند آب و بعد
از نفع تنقیح دماغ بچب ایاره و هب تو فایا کنند و از طعم
بارده و بقول فولک و جماع شراب محتر ز شیان و شیاف مراد
و با سلیقون در ابتدا بکشند و این شیاف نیز مفید بود هم
انحطل کیمتقال فرمیون نیم درم نوشادر نیم درم سبیل یک درم و
نیم زهره بزره درم به با هم بسایند و سایه خشک کنند و بعد
از آن بآب رازیانه یا سد اب شیاف سازند و خشک کنند و
بوقت حاجت بکلاب بسایند و در چشم کنند و آب چون حکم
شود و شیخ ابصار کنند از اجیر از قرح علاجی شد **چهره** آن پشه
بروزند و سبب آن قلت روح با صره یا رقت آن بود علاج آن
ترطب و تقویت دماغ کنند با غدی رطبه و تغلیظ خون با غدی
از مثل اریه و پاچه و از میوه انکور و کبر مناس بود و
برود حصر در چشم کنند شیاف آن بود که شب پند

برود حصر مکان شده است
غوره در چشم

و سبب آن بیماری غلیظ شدن مایع مرقع شود و در وجه
 را غلیظ گرداند و در روز و شب حرکت و فری آفتاب آن بخارا
 لطیف گردد و ابصار حال شود علاج هر روز جلائی از زایان نه پنج
 همک و کلغنه تا اول کنند و غذا خورد آب یا مرغ جران و کبک
 خورند و فلفل و دارچینی و زنجبیل در آن کنند و بعد از نفع تنقیه
 بخت ایاره و قوقا با کنند و عطسه آرند بسوی کندی چند
 پیستر و فلفل و بابونه و شیت در زایان و خشک بخورند
 و سر برنج را آن فرود آرند و این شیاف و در چشم کنند **صفت**
 مشک زعفران زهره کلنگ و زهره شبوط مساوی بگویند
 و آب زایان شیاف سازند و بوقت حاجت آب بسایند
 و در چشم چکانند **بیاض سفیدی** هم که در طبقه قرینه حادث
 شود و اکثر بعد از قرصه و رمد و ابلا بود علاج تنقیه و باغ بخت
 ایاره و حب بنفشه و ایاره جالینوس کنند و زبان در آن
 سفیدی مالدین در حمام یا بعد از حمام مفید بود **زردی** که
 بیاض را مفید بود بستاند زرد البحر انزروت نبات کبک

۱۰۹

چهار درم بوره یکدرم سخی کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ
 بود این شیاف بکشند **صفت** کبک پنج اشق عشرت و
 هر یک چهار درم زبده البحر بوره تازه هر یک شش درم زنگار
 نمک اندرانی هر یک درمی کوفته سخی کرده آب زایان یا **دوم**
 شیاف سازند و در وقت حاجت و جی بخورند شیاف در آن
 حل کرده در چشم کنند چکانند و صیانرا بعد از رمد بوسط اتصاف
 جعن و ریختن مواد چشم حادث شود و بسبب عیج تحلیل
 متکین شود و از این شیاف علاج کنند **صفت** کبک عشرت و
 جردم الاخرین کحل اقلیمیا فطره مساوی بگویند و آب
 زایان شیاف سازند **سلاق** آنت که جفن غلیظ و
 سرخ شود و بویژه ماده غلیظ آگاه که بدان برزد و باشد
 که فرود ریخته شود و بعد از رمد حاصل شود و علاج اول تنقیه
 و مایع کشند از خلطی که غالب شده و تمام مفید بود و عیج
 بکلاب و آب تورک بخورند تا مهران شود و غذا بسازند با
 سفیده تخم مرغ و روغن کل بهم برزنند و بر آن نهند و آنچه فرستند

اکالودانه دار چینی
 بیشتر

فصد عرق پشانی و حجامت نقره مایکد و نخاس سوخته نیم درم
 راج سردم و زعفران و فلفل هر یک درمی بسایند و بنفشه
 بسرشته و ماض سازند **شش نایق** شیمی زاید بود که در جفن
 اعلا حادث شود و از آنرا ثقیل گرداند و بیشتر صیانرا و در طویلی
 مزاج را حادث شود و علاج اول آنت که شش کنند و پرو
 آرند و نمک و زیره در آن بریزند و غرقه بسر که بکشند و بدان
 نهند تا بقیقی که چشم بگذارد بعد از آن با دویزه ملصق علاج
 کنند **برده** رطوبتی بود که در باطن جفن متجمع شود از آب غریزه
 و صغیر بجم بود که طلا کنند و اگر مفید نباشد شش کنند و پرو
 آرند **شش منقلب** این مرض بسبب رطوبتی که در شفا
 و اجفان متعفن حادث گردد علاج اول آنت تنقیه بدن و دماغ
 بخت ایاره و قوقا یا کنند و موسی را که با نمک گشته شده است
 بکشند و بشیر و انجیر و خون ضعیف یا خون قرمز را بیشتر با نمک
 موضع تنقیه اطلاق کنند و زهره خار پشت و خون بوتر
 با چند پیستر نیز مفید بود یا موسی بکشند و سوختی گرم کرده
 محض

اشفار دم بک
 چشم است

موضع موسی را داغ کنند و اگر کمیوی یاد موسی پیش **بصک**
 یا موسیهای دیگر بر وجه چکانند یا سونی باریک و جفن فرو برند
 و آن موسی در سوراخ سوزان کنند و بطرف طاهر جفن بگردانند
 آرند و اگر موسی بسیار بود علاجی بهتر از تشنیت است و آنچه
 باشد بعضی که از پوست جفن بچینند و بعد از آن بهم دوزند
 تا پوست کشیده شود و موسی با طرف خارج آید بعد از آن ضد
 سوخته و صطکی و قطران زاج بسایند و در چشم کنند و شیاف
 اخضر نیز و پالسلیقون در ششائی مفید بود **اشش**
 ریختن قرصه بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع شود و علامت
 آن حمرة و علامت جفن بنه علاج تنقیه دماغ و بعد از آن
 نهیمین سر روشن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل بنوماش
 و استخراج و کدو و خورنده و اگر انتشار بعد از جفن حاده و استخراغ
 بسیار واقع شود استخراغ بناید کرد و بجز روشی که حال مناسب
 بود و **اشش** مهبنت اشفار بود یعنی و بیخ و استخراغ و
 دوز و کند هر یک دو درم سبیل حبت بلسان هر یک درمی

نمک
 تشنیت
 چشم است

اشفار

جولاجور و چهار درم سخی کنند و بمیل در رخا می کنند **حل**
اشقار جانوری بود که از طوطی سفید در اشعار حادث است
 علاج تنقیه دماغ کنند بجنب ایاره و قوقا یا در جفا نر ایاب
 نمک شونید و روشن است زرد آلودی تلخ در میان مالند و صبر
 موزنج طلا کنند با بوره و شب یا نانی یا زینق معتدل با
 و نمک و از استلا و غذا و شب احراز کنند و آتمام در
 حالت خلو معده سفید **ضایات** و **کمال** و **کمال** و
 الوان مختلف بود که حساس کنند و شاید که آن بقیه
 حسن بود که غبار صفت و بخار کمال حساس کند و علامت این
 سلامت و قوت اظهار بود و تیر بر آن با غزیه غلیظ کنند
 و گاه بود که تخیل اسطوره از دور کنند که از پیش چشم بر آید
 آن خلطی بود و اوای بود که در شریان حادث شود علاج آن
 تنقیه دماغ بود بجنب ایاره و بعد از آن تناول اطریفل سفید
 بود و اگر تخیل کنند در حالت عطسه یا مالیدن که چوبی سفید
 از زیر سیلابی آید یا از بالابری آید دلالت بر استلا

معده و حوالی عین کند علاج تنقیه معده بخی کنند و تنقیه
 دماغ بجنب ذهب و حب ایاره و بعد از آن اصلاح غذا
 و تناول اطریفل سفید **حل** کردن چشم اگر خلقی باشد
 علاج بدیدر نبود و اگر عارضی بود ب آن شخی بود که در آن
 دماغ حادث شود و طبقه حلیه جذب کند و اگر آن بواسطه
 بیوست شد که از استخراج مغز یا مقاسات امراض حاده
 و حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدم سبب بود
 و علامت شنج بلایس علاج آن شراب سفید و خشتی تناول
 کنند و غذا بنامش و شیر زرد و مغز بادام و پشاج و کدو خوردند
 در روشن بخت و کدو و شیر زرد بر سر مالند و بخت و برک
 بید و کدو و خشتی اش بخوشانند و بر سر ریزند و اگر از استلا
 اغشیه دماغ بود علامت آن علامت شنج استلا شخی بود علاج
 تنقیه دماغ کنند بجنب ایاره و از آن با بونه و شبت و زهر
 در سر مالند و اگر در طرفه لیت از بیات شیر دادن و خوا
 بیدن واقع شود تکلیف طفل کنند نظر بخت خلاف آن کنند

مطلوب است سنون و پسته
 چنانچه

معده و حوالی

و از او تیره و محضه احراز کنند و بده چشم او بندند که
 در برابر عین سور اخی چنان کرده باشد که او را نظر است بایه
 کرد با ز حال زود **باب سوم** در امر گوش حافظ
 محت سمع را باید که از غزیه غلیظ و بنوات و باوسرد
 و گرم و اصوات عظیم مثل طبل و بوق و در عهد اجتناب نماید
 و اجیان روشن سرن و زینق در گوش چکانند و بعد از زینق
 نشف کنند و چرک از گوش پاک کنند تا جمع مکرود که متعجب شود
 و در حال تنقیه دماغ بجنب و ایاره و اجابت مناسب بود
وضع اذن اگر از غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود
 فصد قیقال کنند و شراب سفید و عناب تر بچین تناول
 کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ بلیله با فواکه کنند و آب تور کز
 و شیر زردان در روشن کل و آب کدو و آب خیار و آب غوره
 و حل مغز در گوش چکانند و اطراف گوش بضم لین و کلا
 و آب کشیز و کاهود بید و بستان افزودن طلا کنند و اگر
 علامت غلبه صفرا ظاهر شود آتمام مبروات نکرده کنند

و اگر وجع بنایت سخت باشد جنبه انیسون در روشن کل
 بکده اند و در گوش چکانند و بهال می کنند و اگر علامت
 بلغم ظاهر شود و تنقیه بجنب ایاره و قوقا یا کنند و غزیه
 سکینجی علی و روشن قط و سوسن و مغز نخوش و بادام
 تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مغز نخوش نیز شایسته
 و از زمانه و شراب مالکون بخورند و اگر علامت سوا بود تنقیه
 بجنب انیسون و صطیحیون کنند و روشن ترس و بادام
 در گوش چکانند و شیر زرد بر سر دهند و اگر این وجع از
 برشه یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سرد پیشانی
 و تلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج آن فصد کنند
 و شراب سفید و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا اشکاک
 با مشیه خشخاش خوردند و تلیسین طبعت مطبوخ بلیله یا
 مطبوخ فواکه یا فغوع آن با تر بچین و شیر خشک و شیب
 ایض بر شیر و خزان بسایند و در گوش چکانند و رو یا
 ترکیب و ضدل و آب کشیز در حوالی گوش مالند و نیلوفر

تلخی
 پطرس

دک

فصل
در
سینه
نوع
سینه

و خطمی و با بونه هر یک پنجم و از وجود او در باقی هر یک ده
بام بی بند و باب رو با هر یک و کشتی در روشن بخته
فهاد سازند و اگر بخلیل نرود و علامات جمع شدن بده
و تیج ظاهر شود لعاب حلیه و بزهرک در درون شکم بپزند و آن
در کوش چکانند تا نفیج یابد و بپزند و بعد از آن قیله از
کتان بچل و عنبر زوت بیالایند و در کوش نهند تا بده
پاک شود و اگر بسبب طول تره و مواد عنبر گرم تولد کند
و علامات آن احساس حرکت و خارش بود آب در رنده
و مرزنجوش یا آب و رقیق شقار لویا بوره و سرکه یا آب تخم
الحنظل در کوش چکانند بعد از آن قیله از پشم بپزند و در
کوش میکردند و سعی کنند که عطسه آید و اگر در جمع کوش
بسبب ریاح غلیظ باشد اگر بکشت نموده بود علاج
آن غشیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه
یعنی کنند و تلیس طوط بمطبوخ هلیله یا فوآ که داد آن صاف
در کوش چکانند و اگر بکشت و داغ بود علامت آن دوی
طین

طنین و صداع بود علاج تنقیه و ما کنند بخت و لاریا را و کلید
الکک و ورق انجاسف و مرزنجوش بچشند بوسه بخار
آن بردارند و ثقل آن غا و کنند و اگر در کوش بسبب باد
سرد باشد که بکوش رسد یا آب بر سر بپزند و در کوش بچشند
بونه در کوش چکانند و سرکه دارند و کوش بر بخار شلغم بپزند
و خردل و با بونه و حشایش مذکوره فرود آرند **کمانی کوش**
اگر مولود یا در بزرگ بود یا بسبب فریب یا سقط بود که موجب
استک عصبه مغز شده شود علاج پذیر نباشد و اگر از غلبه صفرا
باشد چنانکه در عیانت حادث میشود علاج هر دو از جلابی نرسد
بنفشه یا بنفشه قرنی یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب **عده**
و اجاص و بنفشه سرد و ترنجبین ده درم و غذا نهند
یا الود خرنه و اگر تب باشد خواب و سهال طبعت کنند بمطبوخ
فوآ که یا مطبوخ هلیله یا نیم دانگ سقونیای بریان کرده
و در روشن کل در کوش چکانند یا آب انار با پوست قشره
بچوشانند و چکانند و اگر بسبب غلبه بلغم بود علامت آن نقل

آن نیز ببادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر دو از جلابی
از انیسون و پنجه مکه و کلنگ پهن تناول کنند و غذا نخورد آب
شیره حنک و از خورنده و بعد از نفیج تنقیه بخت ایاره و تو قایا
کنند و روشن مغز از زرد الوی تلخ و بادام تلخ و سد ابر کوش
چکانند یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و تخم الحنظل یا انجیر و خردل
بکوبند و قیله سازند و در کوش نهند و اگر بسبب بیوت و داغ با
علامت آن باریک شدن روی و بینی و غمزه عین پشه و روی
نفیج بعد از سه یا جمع یا تعب مخطوط حادث شود علاج آن ترنجبین
و داغ بود روشن بنفشه و شیر زمان و تناول اغذیه مرطبه مثل
ماش و کدو و گوشت بزغال و روشن کدو و بنفشه در کوش چکانند
و اگر صم بپزد اجامع و سخ بود و اگر برافسانه بتواند دید
علاج او اذنت که الهی که برای این کار است پاک کنند و بعد
از آن روشن بادام و شیر زمان بچکانند یا شب روشن در آن
بپزند چکانند و با بدادان تمام رو در کوش بریا ده گرم نهند تا بپزد
آید **طین و دوی** او در کوش انجیر با یک و حاد و بطنین
انجیر

و انجیر نرم و غلیظ بود روی و حدوث آن اگر بسبب نفیج
باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و کای ساکن شود کای
اشته او کند و اگر بسبب فطالی بود که بکوش ریزد و بویط امتدای
و داغ علامت آن بخت نقل و تمدد و دوام طین بود علاج
جلابی از زانیا نه و پنجه مکه و انیسون و کلنگ تناول کنند
و غذا نخورد آب یا زیره و در اجنبی و در عروق و برکت شبت و
روغن قسط و حسیون و ضرری در کوش چکانند یا آب ترنجبین
با شونیز و چند بپزند چکانند و با بونه و شبت کلید الکک
و زجس و ورق غار و ثرب و مرزنجوش و برنگا بپزند
و کوش نهند در آن حمام سفید بود و آنرا که از استلا
داغ بود اول تنقیه بخت ایاره و **صلح** حقیقون باید کرد و بعد از
استعمال قطرات و خوراک و اگر بسبب بیوت و خلوص
بدن باشد علامت او اذنت که در رکتی زیاد شود و در بریا
ساکن شود علاج آن ترطیب باغ بود تمام و تناول اغذیه
مرطبه و مالیدن شیر زمان و در روشن بنفشه سرد و اگر بسبب

بر بخت است
ببخار

بادمان و

بود چنانچه نادر واقع میشود تقویت کنند بشراب جهاش
لیس و شبت و آب کوش مطیب استعمال میشود متغیر **شفت**
که دوی قفل کوش را زایل کند الخطل بکرم بوره نان نیم گرم
چند بستر زراوند مدح هر یک در می نیم عصا سه ششین و قسط
در و فریون هر یک دانه کوفته و پنجه زهره کا دبر شدند
و شاف ساوند و بوقت احتیاج مقدار کمی بار خن بادا
تلخ بسایند و در کوش چکانند **فروج اذن** زخم کوش اگر زواید
شیاف مایشتا با سرکه یا آب غوره غسل در کوش چکانند یا شام
اسفیداج یا یا سلیقون آخال کنند و آنچه نرسیده قطران
چکانند **دخول اهرام و آب** اگر چنده در کوش رود علامت
آن حس حرکت بود علاج آن ررق سفنا لوبیا یا سرکه
حل کرده یا آب پودنه و کبر و آستین شویخ و قنبل و قسط در کوش
چکانند تا بمرور و سخی کنند که بیرون آید بقطعه آوردن یا آب
مخوم و اگر آب در کوش رود علامت آنست که بعد از هاه
نسبت کرون حادث شود و باین وجهی باشد پس اگر یک
بهرستی

در چشمتن نیاید چوب شبت یا از زیاده یا چه بکند از آن **کشد**
در کوش با بیکر و وطنی که بیرون شده پاره پاره بچند و بر وزن
چوب کنند و در آن روز تا آب بیرون آید یا فیتله ابریشم
یا پنجه بر سر چوبی کنند و گرم کرده در کوش گردانند تا آب بر
چینند و اگر آب گرم در کوش رفته باشد ریش کل با سرکه گرم
کنند و در کوش چکانند **انفجار دم** و اگر خون بطریق بجا
از کوش روان شود جس نیاید که دم کرد قتی که ضعف آرد
و اگر بسبب انفجاج عرقی بود یا از زهره یا از زهره ملاز و
اندکی کافور در سرکه بپوشانند و در کوش چکانند یا آب ان
الحمل یا مایشتا یا آقا یا آب زانار بپوشانند یا آب کنده
و سرکه و اندکی کافور **حکته اذن** اگر کوش خار در آب
افسنین بارش ریش کل یا اشک و سرکه بپوشانند و در کوش
چکانند **باب چهارم در امراض بینی** چشم بطلان یا
نقصان قوت چشم باشد و سبب آن خلطی غلیظ باشد
که در بطن مقدم دماغ متکثر بود علاج هر مابدا و جلا یا از

از اینسون و پنج مهبک و کلقدن سا دل کنند و غذا نخورد
با شیره خشک دانه و بعد از لقیه تنقیه **باب** و حقیق قایا
کنند و بعد از تنقیه آسمان عطوسات کنند مثل کنش و قنقل
و شونیز و مشک و اگر سرکه بپوشانند و در شیشه کنند و بینی
بدان فرود آید نافع بود و اگر شونیز سخی کرده و بار نیت
بیامیزند و در بینی کنند و بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشد
سفید شده و اگر از اینها وحی و حرقی حادث شود در غش
استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنه شام
راناغ بود تن انف بسبب عقونیتی اخلاقی بود که در
مخالفه جمع شده باشد علاج اولاً تنقیه بدن کنند بمطبخ
فواکه و کبچین و خزال غوره کنند و فودنه و باد روچ بگویند
و در بینی دهند و فودنه و بول شونیز سفید بود و شراب بکافی
استنشاق کنند و حد کسبل و صبر و قنقل بگویند و آب فودنه
یا مور و بر سر کنند و فیتله سازند و در بینی نهند **فروج انف**
اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و شقیه بچشمتن مطبخ

فواکه و آخال دم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب نشسته
و بنفشه مرتبی سا دل کنند و فیتله بموم روشنی از روغن بنفشه
و موم و مغز ساق کاو و لعاب بردان ملوث کنند و در
بینی نهند و از گوشت و شیرینی و سبغات احتراز کنند و اگر
قره کهنه بود بینی بسرکه بشوینند و خربق سفید و قنقل بگویند
و در بینی دهند و کبک انف کوشی زاید بود که در مخزن بود
و سفندر استک کند علاج فصد حجات و تلبیس طبع
بمطبخ فواکه و هیلله و آخال مردم زنجار با پوست انار ریش
بسایند و با آب بشوینند و فیتله سازند و در بینی نهند یا
زاج و در دم و بخار نیم گرم سخی کنند و فیتله بدان ملوث
کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع بکنند
خشکی بینی که در حیات حادث شود بسبب بیستی بود که
بر دماغ غالب شود یا خلطی از ج بود که بویط حرارت خشک
شود و این را بدان دانند که احیاناً دفع شود و علاج
دماغ کنند بر غش بنفشه و کدو و از بچشمت سبغات

اقران کنند **رعاف** اگر خون از بینی بسبب بحران بود روزی
با جوری قطع نماید که در مکره از افراط آن ضعف غالب شود
و اگر بسبب حرمت خون آید علامت او آنست که اندک اندک
آید و تنگ بود علاج شراب عسله و عقیق ساقول کنند و آب
برف و پنجه بر سر اندازند و آشپزی آب کشیده کنند و کل از پی
با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره بادردج و کشنیز با اندکی کافور
در پی کشند و آب سرکه کین حرز بنفشه بود و فستق برداشته
و جازرو و شب و کلنا رو نشسته و صمغ عربی سخی کرده با
لاینه در پی نهند و کهر با دکانه و صدف و بید و شاخ
کا و کوبی بپوست پسته مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف
بسبب غلبه خون باشد علامت او آنست که غلبه بید و غلیظ
بود علاج فصد قیال کشند و مجمر بر روشی مرق نهند و فستق
بغبار آهیا و خون میاوشان و شب یا نی ملوث کنند و
در پی نهند و کل از پی و عدس و ورق کل و ضدل و
کلنا و او را ق انکور و بید و شمش و زلاج محرق مجموع
با بعضی

امراض

تلقط استحل
زاج زرک
شمس

یا بعضی با سینه و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و فصد عکبوت
و تلقط محرق بخل فستق سازند و در پی نهند و با هوای سینه
می بندند و انشین می کشند **فتله** افیون در آنکی غیار
آسیا و کلنا و عقیق هر یک نیم درم بگویند و آب سرکه کین
بر کشند و پنجه عکبوت بیا میزند و در پی نهند و اگر از
طرف راست آید مجمر بر کینه نهند و اگر از چپ آید بر طحال و
صندل و کلاب و اگر کلسنی بر کینه طلا کنند **باب پنجم در**
امراض دمان و لب زبان در امراض دمان و لب زبان
الی از آنجمله قلاع است و آن بشراتی بود که در دهن پیدا
شود و منتشر گردد اگر دموی بود علامت حرمت
حرارت و بریدن آن بود علاج فصد قیال یا چهارک
کنند و آب ترنجبین و نبات تناول کنند و غذای بنو
ماش و مغز بادام یا الیو کلبی یا تمر مندی خونند و تبیین
طبعیت بمطبوخ فواکه و تقوع آن کنند و دهن را هر روز
با سرکه و کلاب بشویند و کشنیز و سماق و کلنا و کل سنج

انارین با

و عدس و فلفل و طبع سردی بگویند و در دهن نهند یا کلنا
آو نشسته و تخم تورک و تخم کاهو و ضدل و طباشیر و فلفل
هر یک ده درم کافور نیم درم کین کشند و زرد و سرانند و
بعد از زمانی بسرکه و کلاب محضه کنند و اگر قلاع از بدین
مالج حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلته
عطش و وجع علاج کلنه و زرازانه و پنجه مکه کلاب زرد
و تنقیه بخت صبر و ایاره و مطبوخ ترید کنند و عاقر قضا و
مایران و تخم ترب و سرکه بچوشند و بدان محضه کنند
با ورق ریتون و برنجاسف و زرد کوش و اکلیل الملک
بچوشند و محضه کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن
سودا سان و لرع و جفاف آن و عدم لعاب بود علاج
تنقیه مطبوخ افیتون و حب آن کنند و منورساق کاه
و پنبه و روغن بنفشه با هم بیا میزند و بر زبان و دهن
بالند و در اندام مرض کلنا و سماق و مانزد و سرکه بچوشند
و بدان محضه کنند و در آخر به انجیر شسته و با بونه و اکلیل
الملک و اگر این بنرات متعفن شود از آن شستی حادث شود
ایمان و جوز ارد

اوهل و جوز سر و خوند و سرکه و کلاب بچوشند و بدان
مضغه کنند و زاج سفید زرد و خوند و کلنا و ورق
کل و سماق و شب یا نی سخی کنند و بدان افشانند
کنند دهن از حرارت معده بپند علامت آن باشد
که چون اطعمه یارده تناول کنند سکی شود و در فصد معده
زاید بود علاج آب انارین یا تمر مندی با نبات ترنجبین
یا آب خیار کده و یکسکین یا تقوع فواکه تناول کنند و غذا
یا ساق یا غوره یا انار خونند و معده را خالی نگذارند و از
میوه زردالو و خنثا و امرود و خیار کده مفید بود
التأف سعه از خر سنبلی عود کل نار ضدل سفید
ترنج را یک قاقله مساوی بگویند و بکلاب و نبات
بر کشند و حب سازند بمقدار نخودی و در دهن کینه
و اگر سبب بلغمی بود که در ماده متعفن شده علامت
آن کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلا و تهلا
همی یکسان بود علاج در ریخته دو بار می کشند بطبع

و تری و تخم خوزه و اندکی عمل و مکن و بعد از آن مکنند
 در از زبان بخورند یا سکنجین لعنی کنند و اگر احتیاج به سکنجین
 صبر یا مطبوخ تریه تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لیسیات
 اجتناب نمایند و از اجناس اطریفل کبر با صغیر و زنجبیل و سیاه
 پروده خورند و مصطکی و کندر و قاقده و قرفل بجایند و عود
 و زنجبیل و سعد و کباب بگویند و عمل ستره جهت سارند و در
 دهن گیرند و اگر بیسایه گوشت بن دندان بود فصد چهار
 رک یا قیفال کنند و عناب و اجاص و قمر مندی و شنبلیله
 جلاب سارند و در دهن گیرند و از گوشت شیرینی اجتناب
 نمایند و بقصر نغشه و مطبوخ هلیله تلین کنند و مورد
 و ناز و کلندر در سر که بخورند و در آن مضمضه کنند و اقا
 قیا و صندل و کلندر و کل سنج و سعد و زنجبیل و در آن مکن
 و مصطکی و عود و قفل و قرفل و هلیله زرد در هر یک پیچند
 و مسک و کافور هر یک دانگی بگویند و درین دندان
 میریزند و اگر بسبب تا کل سنان بود علاج آن کنند
 الکلی

اکله همچون قلاع باشد اما فاد بیشتر و انتشار او بود
 بود و او را را که کیده باشد علاج آن فصد و اهراب طبع
 بمطبوخ ایتیمون بود و مضمضه لبر که و آب گوته تا زاید شود
 و بعد از آن قلع را فیتون با اقا قیا استعمال کنند و بانی
 علاج از همچون علاج قلاع بود **سیلان لعاب**
 رفتن آب از دهن در خواب و غیر آن اگر از حرارت
 در طوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جمع
 و خلوصه بیشتر باشد علاج شراب سبب و به در سبک
 تناول کنند و باب و ورق سبب و به مضمضه کنند و
 کاسنی ناشسته یا نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون
 ظاهر بود فصد کنند و اگر بسبب برودت بود و در وقت
 علامت آن علیه بلغم باشد علاج تنقیه ماده کنند
 بقی و اطریفل و کلقد و رازیانه و کوزرش مصطکی
 و عود و سادل و قلا یا و اغذیه که در آن رطوبتی بخورد
 نباشد با طولی خورند و مال عمل نیز مفید بود و از زرد خاک

علامت از علاقه بلغم
 در وقت جمع
 علامت

مضمضه

رطبه و بقول بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن میان
 آید اقا قیا بسایند و در دهن باندند و اگر در خواب سیلان لعاب
 بسیار بیشتر بود دلیل کم بود علاج او کفته شود در امراض اعصاب
ادرام سان درم زبان اگر دموی باشد علامت آن حرقه
 و حرقه سان و قله لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تلین
 طبعت بمطبوخ فو که یا فو که یا ترچین و شیر خشک یا حنظل
 های نرم و اگر صفراوی بود علامت آن وجع شدید و لب
 عطش و صفرت لون بود علاج شراب نغشه و عناب تناول
 کنند و آب انارین یا ترچین و آب خیار که با سکنجین تلین
 طبعت کنند باین مطبوخ ساء پیچند درم اجاص بیست عدد
 عناب ده عدد پستان بیست عدد نغشه چهار درم نیلوفر و
 تخم کاسنی هر یک درم پوست هلیله زرد هفت درم و
 درق کل رو یا ترچک هر یک پیچند درم قمر مندی یا زده درم
 ترچین ده درم مغز خیار شیرین یا زده درم **حقیقه سناع**
 هفت درم بیغنه تخم کاسنی هر یک درم عناب ده عدد
 کسکله

سی عدد سبوس غلیظی جو مقشر نیم کوفته هر یک کفنی درق
 چقد رسته خیار شیرین یا زده درم سکر سنج ده درم روغن
 کنگد آب کام هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در
 ارد و مضمضه آب ساق و قوت و انار مناسب بود با عناب
 ده عدد و عدس و رو یا ترچک هر یک پیچند درم بخورند
 و با کبکب نیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر دم
 بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب بیاض زبان و قلت
 عطش بود علاج از زرد جلابی از رازیانه و بنج مکن و کلقد
 تناول کنند و تنقیه کبک اباره و حقه های حاد کنند
 و شبت و بابونه و بزرک در ماء العسل بخورند و مضمضه
 کنند یا سعفر و فودنه و کبکب بخورند و اگر سوداوی بود
 علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب
 علاج تنقیه کبک مطبوخ ایتیمون کنند و مضمضه شیر خرو
 و شیر زردان و روغن نغشه و کدو یا لعاب بزرک کسکله
 و آب انجیر کنند و به لبط و روغن سوسن در زبان باندند

و اگر کبک

و اگر درم سبب زهر باشد علاج آن کنند **تقلد استفا**
زبان اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلین طبیعت
بمطبوخ فواکه و مضغه باب غوره و فجاج اذخره و اگر بسبب
قالبی باشد که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان
سست بود و نکلمه نتوان کرد و لعاب فرود آید و **تغشقا**
حادث شود علاج آن تغشقه بدن باشد بجدا یا به و قرقا یا و
یا زه لو غایا و مضغه بوج در سر که غرض جوشانیده پاکیزه
و فزول و ستر و عا قرقا در آب جوشانیده و بی چون
در بر سخن کنند زبان او را بعسل و نمک یا لعاب **بطلان**
ذوق گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه
احساس هیچ طعم نکنند و آن بسبب فطالت یا رطوبی باشد
بعصهای زبان و خشک ریزد علاج آن تغشقه داغ باشد
یا یاره فیقرا و حسب قرقا یا و غره و مضغه بسرکه و فزول و مویز
و عا قرقا و گاه باشد که حس ذوق فاسد گردد چنانچه طعم دهان
مجموع طعامها را تلخ حس کند و این دلالت غلبه صفرا
کنند

کنند یا شیرین حس کند دلالت غلبه دم یا طعم حلکنه
یا شور یا ترش حس کند دلالت غلبه کینه و علاج تغشقه
بدن باشد از آن خلط و غره و پیچریک مناسب بود **جفا**
لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت و بر سست بود
لعاب بگلو بردارد یا لعاب و مضغه باب نورک و خیار کرد
و خیار کنند و اگر بسبب خلطی لزج باشد سنگین استنشاق
و گاه باشد که بسبب بخار است حرارت زبان و خشک تغشقه
شود چنانچه اگر بخورقه یا لعاب از آن پوستی سفید چوب پوست
پیا ز جدا شود و بان هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلین
طبیعت بمطبوخ یا لعاب بود و مضغه بسرکه در آن مورد و کلانار
جوشانیده باشد **شقوق لسان** علاج ترکیدن زبان
آنست که بنگو و بهدانه و کثیرا در دهن کیند و اغذیه
مثل باجه در سه خوردند **اورام شفه** علاج آن فصد قیال
و چهار رنگ بود و تساول شراب بشفه و عناب و تلین
بمطبوخ فواکه یا هیلید و رو با تریک و فوفل و کلانار و رو

و جو رسد و بکوبند و با سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب
و گوشت اجنباب نمایند **قرح و زخوره شفه** علاج آن فصد
قیال بود و تلین طبیعت و مردم بهفیداج بر آن نهند یا در آن
و باز و بکوبند و با موم رغن بیا میزند و به نهند **لو شفه**
آنست که بسبب طبع شود و در میان آن شقی ظاهر شود
و گاه بود که بر آن بزه همچو توت پیدا شود علاج او آنست
که فصد کنند و بهمال طبیعت بمطبوخ افسیمون و عا داد
محلله استعمال کنند و آنچه رنگ او بسبب ای زنده بیشتر
بزند تا خون بیاید و به نمک یا لعاب و بعد از آن محملات
با قابضات طلا کنند **شقاق شفه** لب ترکیده را بلغا
کثیرا و بهدانه و بنکو طلا کنند و گاهی که از خیار ظاهر میشود
چون قطع میکنند درین باب سفید بود و در خون بشفه
و پیه ببط کرم کنند و شاق کا و کوبای سوخته با آن بیا میزند
و طلا کنند و پوست شکلی که بر سینه مرغ کشیده است بر آن
نهند **با ششم** در امراض همان دلته بر حافظه است
لان

لازم است که از قسا و طعام شراب در معده اجنباب
و از کثرت قی و خاشیدن چیزیهای که در سنده باشد مثل
حلوی کلاشکن و زرد کینین احراز کنند و همچنین آب
سرد از عقد طعام گرم و از چیزی سخت و ترش و از کینه لاهرا کنند
چیزیهای سخت مثل بادام و کوز بر نردان شکند و احتمال
مسو آن که خوب ارگ و زیتون است و در وقت خواب
احیاناً روغن کل یا نار دین بحسب مزاج در دندان مالند
و وقتهای دیگر بعسل و نمک دندان مالند **ورم لثه**
بسبب ماده خار بوده باشد و علامت آن حراره و لو بر زبان
بود علاج فصد قیال و چهار رنگ کشنده و غذا تمهیدی یا
الوی کیلی خوردند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هیلید
و بسرکه و کلاب و آب سماق مضمغه کنند و کلانار و جوهر
و سرانار ترش و طباشیر و درق کل و طراثلث و فوفل
متساوی بکوبند و بر نشات ریزند و از گوشت شیرینی
احراز کنند و با مار زرد ابرود و زرد الو در سبب شقاق

استنشاق
و بنفشه
قریب
ارگ
انار
بشر بنفشه و عناب
و شراب اجاص
زردی مائبات
تند کشنده

تقلیل کنند **روح** که علاج آن همچو علاج طاعون است و اگر مستحق
 شود فله فیما بین آن ریزند تا گوشت فاسد از او بیرون آید و نشه
 را بپزند با لیمو و کلمه و سماق و جوز سرد در کوبیده و باغیان
 و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور کرد و بیشتر شود آغ کشند و اگر
 خون از نشه آید شب یا نانی بسوزانند و سرکه بدان ریزند
 و یکدرم از آن باد در دم نمک و سردم تم کل بگویند و بر آن
 نشه ریزند و اگر گوشت کم شود گند در زراوند مرجم و فخن
 سیاوشان و کرسنه و بیخ مهک بگویند و بر سرکه عنصل
 بسازند و بر آن نمند **وجع اسنان** اگر از سوء المزاج
 گرم باشد علامت آن وجع شدید و فزاین بود بملاقات
 اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد فیفاله و چهارک
 کنند و تلین طبعیت بمطبوخ فواکه یا هیله و شراب غنچه
 و تخم هندی و نبات خرنوب و غذا محضات یا بنوشان
 و مغز بادام پسته و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه
 و کلاب در دهان نگاه دارند و اگر وجع بغایت بود از آن
 کافور

کافور با سرکه و کلاب یا بنشیند یا آب کاه و خیار قوی
 و تورک بکوبند و با جبهه آبیون مضمضه کنند و اگر وجع از
 سوء المزاج باره باشد علامت آن عدم بزبان بود و
 سکون و وجع بملاقات چیزهای گرم علاج کلفند و از آن
 تناول کنند و غذا نخورند آب یا در جیبی و سحر و فودن خونند
 و تنقیه و باغ حبت ایاره و مطبوخ ترید کنند و عاقر قرحا
 و بیخ کبر او زوفا در سرکه بپوشانند و بدان مضمضه کنند و
 زنجبیل و نفل و عاقر قرحا و شیطنج در دهان گیرند و دندان
 بر آن مالند و سر بریان کرده بر دندان نمند و اگر بدین شیوه
 ساکن نشود و نشه متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهند
 که بی کلین قلع کنند زنجبیل که در سرکه پرورده پهن بر آن
 دندان نمند یا تو بال سن و شراب نجیرا بیخ با هم یا بنشیند
 و بر آن نمند یا عاقر قرحا در نشه کشند و سرکه بر آن ریزند
 و هفت در سرکه کین آب پنهان کنند و بعد از آن پارها از
 آن عاقر قرحا بر دندان نمند یا بد صفح بجزی بر آن

سک و عصاره اطلات

نمند که بریزد یا منقطع شود اما باید که احتمال این او در دهان
 کشند که فزآن بدندانهای دیگر نرسد و اگر در دندان
 بشکست معده پشه علامت او آنست که بعد از اغذیه غلظت
 و امتلای معده زاید شود علاج تنقیه معده یعنی کشند و اطول
 و کوارش و عود و مصلکی تناول کنند و از امتلا و غذا
 شب احتراز کنند و اگر لبب کم باشد که در دستور
 دندان را به بخار سرد و تخم کندنا و تخم ترب پسته بر آید
 که گرم بیرون آید خذری بود که عارض دندان شود و اگر
 لبب مضع چیزهای ترش یا قالیض بود علاج آن بخوبن
 دندان بود بخامشیدن و مالیدن سحر و بروج و نمک
 و غسل و تملیس آن بخامشیدن تورک و مغز بادام
 شیرین و جمع و اگر لبب بلفم جامل بود یا سوداء
 بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن تنقیه معده
 باشد و بعد از آن احتمال این او در دهان باید که در صفت
 آن سیر و کندنا و پسته سقوط و محک اسنان اگر تیره
 کسین پاره

کسین پسته علاج پذیر نباشد و اگر لبب بطبعی بود که
 نشه در است کند کلمه و سماق و ورق کل و جفت بلوط
 و شب یا نانی و سعد و طراشیت و نفل و کرناج و صندل
 در امک و هیله زرد و دانه نمور و مجموع یا بعضی بگویند
 و پسته در برین دندان ریزند و با عدالان غسل و سرکه
 و کلاب بپوشند و شب یا نانی در سرکه و کلاب بپوشانند و بدان
 مضمضه کنند **آکل و لثه اسنان** پوسیده شدن و بریزند
 ریزند بر اسنان دندان یا لبب رطوبتی روزه باشد که
 در آن متعفن شود یا لبب زوال رطوبت اسنان و
 استیلاء سیبوت بود علاج قسم اول تنقیه و باغ کشند
 بخیه ها و ایا را و کلمه و شب و مورد و کلمه در سرکه بپوشانند
 نند و بدان مضمضه کنند و کوه و صطکی بگویند و بر آن نمند
 علاج قسم دوم ترطیب و باغ بود پسته و نانی و تناول
 اغذیه مرطبه و لعاب بکوه و شیر خضر و زعفران بنفشه با سفیده
 تخم مرغ زرد و بر آن نمند **تغیر لون اسنان** اگر دندان بر

شود یا سیاه کردد ببطور آنکه در جگر و کبد
علاج آن تنقیح کنند و بیخ کبر و رازیانه بپوشانند و در آن
مغز کنند و شاخ کاکوی و بیخ نی و پوست سفید
شتر مرغ مجموع را سوخته باز در آب بجز یک سردرم
و سنباده نیم گرم بسایند در دندان مالند و مغز کبر
و زرد را بترک بکنند **خرف اسنان** جسمی باشد شبیه
سفال که درین دندان میخورد و آن بسبب خمار
معدنه باشد علاج تنقیح معدنه کنند بقی و تلبین طبع
بمطبوخ فواکه یا هیلله و بجلیات مثل زبرالجم و خاکستر
صدف و نمک می مالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد
یا **خرف اسنان** از دندان جدا نماید کرد **حک اسنان**
خامیر دندان بسبب اجزای مختلف یا تا دل آشیاء
حریفه حادث میشود علاج آب تورک باشد نیم آن
یا آب خیار که دریا سکنجین یا شرا یا بیخ تنادل کنند
و بنوماش یا مرغ و بزغال خورشید یا جلای از عناب یا جاهی

و تخم کاسنی و نبات تنادل کنند و تنقیح بمطبوخ فواکه
هیلله بکنند و بسکه و کلاب و سکنجین غرضی مضغه کنند
خرف اسنان آنست که در خواب دندان بهم سایند
و اکثر صیان و شاخ و سدره احادش شود علاج تنقیح
بجبت ایازه و توقایا کنند و کردن برخون زینت چرب کنند
و کلقتند و رازیانه و شراب بالکلوتنا و کل کنند اما صیانرا
ستوخ نیاید شد **رفتن آب دندان** چنان باشد
که چیزهای سخت مضع نتوانند کرد و تحمل چیزهای سرد و گرم
نیاید و آن بسبب برویت و ماغ باشد علاج کلقتند
و رازیانه تنادل کنند یا جلای از رازیانه و بیخ همک
و کلکتین خورند و تنقیح بسبب صبر و ایازه کنند و مغز جوز
باز زده بپزند یا غصیل بریان کنند و در دندان نهند و حب
الغار و شب یا منی زرد او نند بگویند و در دندان مالند
و کاه باشد که بسبب حرارت باشد و علامت او آنست که
ملس دندان و لثه بغایت گرم بود و کرکتهای بن دندان

و صغری

سرخ بود علاج او آنست که دندان را روشن گل و بیخ
و صندل و اندک کافور مالند و بقله الحما بچینند **بجسم**
در امر خلق از آنجمله **خساق** مرضی است که تنفس و
بلع شود و بسبب آن تورم لوزین و عضلات فموی و
خجسته باشد پس اگر درم صغراوی بود علامت آن وجع
شدید و عطش و بوی دهان و پنچالی بود و اگر درموی بود
آن حمرة روی و زبان و لهیب و حرمان و امتلاء بدن
و حلاوة دهان بود علاج هر دو نوع فصد قشال و عرق زبر
نیلون و حجامت ساق و میان شانه باشد و شراب سفید
و نیلور و زنجبین و نبات بجلاب سازند و غده اجواب نیلور
و غنای تنادل کنند و غرغره بغناب و زرد بترک و نوت
و تخم کاسنی و آب شکر کنند و تلبین طبع بمطبوخ فواکه
کنند یا این **خساق** زنده سناء هفت بقیه بجز درم نیلور
چهار درم الوی کیلی و سیاه هر یک باز زده عدد پستان
پست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی سردرم خطی و بیخ
ای کیلی

هر یک کفی ورق جقد درسته چهار شنبه است درم زنجبین
پانزده درم روشن کچند و ای کام هر یک ده درم بکنند درم
و بای شوره باب کرم سبزی و خطی نطفه کنند و خون کچند
و خلق بچکانند رسانی که بدان خلق اشعی گرفته باشند در
کردن اندازند و اگر درم باغی بود علامت آن قلت و وجع و
تبیخ روی چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج
جلای از بیخ همک و کاه زبان و رازیانه و نبات تنادل
کنند و غده آنجود آب باغوادام تلبین طبع است چنانچه
حاده کنند و غرغره با ای کام و کل کنند یا انجیر و تخم زبر
و سونبج بکچین غصلی بکچین بکچین بپوشانند و در
غرغره کنند و اگر سرداری بود علامت آن هلاکت درم
و قلت بزراق و کمودت لوزن بود و صغری یا سلق و حجامت کند
و غرغره بشیر و کبر و مر و رشک و خلاف و غده اجناسکه
در بعضی گفته شده پای شوره مکر بکنند و استعمال از چینه
نافع بود **ده** سناء هفت درم رازیانه مر زنجبین

عسلی

و عناب

پنج همک هر یک سه درم با برزشت حبه اکلیل الملك هر یک
 ده درم قنطاریون باریک تری هر یک ده درم مناسبه عد
 سپستان پست عدد انبیره عدد موسی طایفی دان برود
 کرده ده درم خیار شیر با زده درم انکامه روغن زیت هر یک
 ده درم بوره نیدرم خم الحظیل دانگی **رنگه** ورمی خار بود
 که طیفین حلقوم حادث شود و بسبب امتلاء و غلبه خون
 و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار و علامت آنست
 که از خارج حرقتی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلغم و
 آواز شود علاج فصد قیصال کنند و اخراج کرم بحقیقت
 و اگر قوت پیدا اعدا دست فصد کنند و از خون رفتن بسیار
 اندیشه کنند و تلین طبعیت بمطبوخ فواکه و صفت که در
 خنایق و موسی ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب توت
 و آب کشمش کنند یا رو با زنگ و عدس بپوشانند و خیار شیر
 در آن حل کرده بران غرغره کنند و چون آثار انفعال ظاهر
 شود غرغره بشیر و در ورشک کنند و چون شغیرش و تلین
 بر نفع ذکا

حبه وادی یا ترنجبین و شیر خشک کنند و طبعیت را
 محسوس نگذارند **سور حلقی** از ماده دم یا صفا بود علامت
 آن وجع شدید و سوزش بود در حالت بلع خصوصاً بلع
 ترشیهها و شیرینیهها علاج فصد قیصال کنند و شراب نشسته
 و غنای بلع کنند و لعاب بکنند و بیدانه با نبات و غذا
 کشکاب یا روغن بادام خوردند یا جریره از شیریه سپوس یا
 نشاسته بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی
 احتراز کنند **سقوط رباط** افتادن ملاذه بسطحی
 باشد که بچنگ و لهات ریزد و اگر خطلی حاده بود علامت
 آن حرقت و لهیب و عطش باشد علاج فصد قیصال
 و بهمال طبعیت کنند و غرغره بشراب توت و آب انار
 و سرکه و کلاب و اگر خطلی بارد بود علامت آن کثرت
 بصاقه و عدم وجع و ستر طعنه زبان باشد علاج تلین طبعیت
 بمطبوخ ترید و حب ایاره کنند و غرغره با انکامه و عاقر
 قرها یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بپوشانند و بیدانه

خون بود علامت آن ظاهر شد فصد قیصال کند و بهمال
 بنفشه و نیلوفر و غناب و سپستان تناول کنند و غذا جو
 اب یا حلیم کندم خوردند و اگر بسبب استلاء قصبه ریه باشد
 از نزلات و داعی علامت آن خشونت قصبه ریه و دلخ و
 دغدغه آن بود علاج شراب شمشاد و بنفشه و غناب تناول
 کنند جلای از بنفشه و غناب و پنج همک و کا در زبان خوردند
 و تلین طبعیت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حیات صفرا
 حادث شود شیره تخم تورک و خیارین یا آب خیار که و یا
 شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا بنوماش با مغز
 بادام و سفناج و کرم خبازی خوردند و اگر بسبب ملاقات
 هوا سرد حادث شود جلای از برسیا و شان و پنج همک
 رازیانه و کا و زبان و کلقتنه تناول کنند و فرودل بریا
 کرده و بادام تلخ و فلفل و دراز فلفل و رازیانه هر یک سه درم
 زعفران نیدرم بکوبند و با عسل بپوشانند و حبس زنده
 و در زمان

در دوران میکسینند و اگر بسبب رطوبتی که عارض خیمه شود
 علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم
 علاج کلقتنه و رازیانه تناول کنند و پنج رازیانه و پنج همک
 و شبت و انیسون در ماء العسل بپوشانند و بیدانه غرغره
 کنند و زنجبیل برورده بخورند و اگر بسبب بیوت قصبه ریه
 باشد علامت آن خشونت و وجع صلابت و صفرتیغ
 و صفاء قاروره بند و اگر در غبار رود و حادث شود علاج
 بشراب بنفشه و نیلوفر و کا و زبان با لعاب بکنند و بیدانه
 تناول کنند و غذا شیره کندم و ترید شیر خوردند و روغن نشسته
 در سینه بالند و اگر بسبب آن حادث شود که بعد از حرکت
 سستی جامه و لباس برود کند و در زمان شراب بنفشه
 و غناب تناول کنند و غذا بنوماش و خرد بادام و باغلی
 بخورند و تمام روزند و اگر بسبب صمیمه عظیم باشد علاج آن فصد
 کنند و تخم خبازی و بنفشه و سپستان و نبات و کلاب غنای
 سازند و املاء آب یا حوض از شیریه سپوس یا نشسته

صمیمه عظیم باشد علاج آن
 فصد کنند و تخم خبازی
 و بنفشه و سپستان و نبات و کلاب
 سازند و غذا با باغلی آب بنفشه
 از شیریه سپوس یا نشسته یا بنفشه
 در غناب بادام خوردند و از روغن
 صفت و کسرا و روغن بادام موسی روغن
 سازند و در سینه بالند و اگر بسبب
 تناول آب یا حوض از شیریه سپوس

بانیات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کثیرا روغن
 بادام و مسوم روغن سازند و در سینه می مالند و اگر بسبب
 تناول اشیاء حریفیه بود شیره تخم تورک بانیات پیرایه
 انار غریب یا ترنجبین تناول کنند و غذا بنامش بپختند
 یا پنیر خناله خورند **نفت دم از دهن** خونیکه از دهن بیرون
 آید شیشل یا تنجیح یا سمج یا بنی اما نقل با از نشات
 یا از جنک و لهان بود و علاج آن غزغزه و مقصد بود بقرا
 مثل کلنا روپوست انار و مورد و لسان الحمل و کرم کل اما
 تنجیح آن باشد که از دماغ بجنک فرو آید پس اگر حمزه
 وجه و نقل سر و علامات غلیظ خون باشد مقصد شیشال و حجاب
 نغزه کنند و غزغزه بقوا یعنی و اما تنجیح آنست که
 از قبه آید و حمزه باشد و بسبب آن ضربه یا صدمه بحال
 شده بود علاج قرض کلنا رو که با تناول کنند و غزغزه
 بقوا یعنی کنند و آنچه بحال بیرون آید از زیر باشد
 بواسطه انتقال و خراف عروق آن از حساب داخلی
 یا خارجی

یا خارجی بوجع فصد با سلیق کنند و شراب تخم شاش
 یا صمغ عربی و حون سیاوشان بخورند و شراب انجیر با آب
 لسان الحمل و کبریا و این قرض نیز مفید است تخم حاض
 بار شک هر یک در دم کل قرضی شاد و نه طبا شیر بود
 ناسفته هر یک چهار درم که با شیشل یا تنجیح یا کوا کوبی خسته
 نشسته کتیرا هر یک دو درم بگویند و با آب لسان
 الحمل و لعاب بگویشند و قرض سازند و بشرقی یک
 شقال بود اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود
 در جای خود گفته شود **انکه نشوب کبک و علق**
و عظام در حلق اگر خار یا آنخوان در کلو مکر و علامت
 آن نفت خون رقیق بود علاج او **نفت** که اگر بیرون
 دیدن و ممکن باشد بکلیم بگیرند و بر فرق بیرون آرند
 و الا ریسانی دو تو کرده فروزند و سر او **نفت** بکشد اند
 باشد که در آن پیچید و بیرون آید یا **نفت** بزرگ در ریسان
 بزند و فرو برند و سر ریسان بکشند یا حصو و فالوده

چیزی از فرقه مثل لجه بخورند و قی کنند اما علق کرمی باشد
 که در آب بود و اگر در آب فرو رود و در حلق آید نیز غزغزه کنند
 بسکه و نمک یا سرکه و خردل و سیر یا شونیزه و پودر بگویند
 بملق و مند باب و افستین و با سرکه بیاشامند یا حمام
 گرم روند و بنفشند چند آنکه عطش و کربالت شود پس قسط
 یخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فروزند و دهنه که بواسطه
 میل آب بیرون آید و خونیکه بعد از آن از حلق آید علاج آن
 غزغزه پنجه کلنا روپوست انار و کاتی جوشانیده و یا کلنا روپوست
 دو درم الاخیز بگویند و در حلق و مند **باب ششم** در امراض
 صدر و آلات تنفس از آن جمله سعال است و آن حرکتی باشد
 از زیر برای دفع چیزی موسوی و بسبب آن خشونت می باشد
 که قصه ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج آن
 شراب بنفشه و تخم شاش آب گرم حل کنند و بیاشامند
 و غذا بنامش یا مغز بادام اگر بعد از کلام و نزد حادث شود
 پنج مہک و زودفا هر یک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک دو درم
 بسنان

سعال
 نفثه
 غیر علم

سستان ده عدد بانیات ده درم بجلا سازند و شراب
 و بنفشه مری تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق بود
 که از دماغ فرو آید علامت آن بی نفت بود بنفشه ادا آن
 در شب و بعد از خوابت علاج آن شراب تخم شاش یعنی کنند و
 کتیرا و نشاسته و مغز بادام و پنج مہک بگویند و با لعاب بیرون
 بشینند و جب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب رطوبتی
 قهوه ریه باشد علامت آن خرفه سینه و کثرت نفت بود
 علاج هر روز جلای از پنج مہک و کاذبان هر یک دو درم
 و انجیر ده عدد و منور طابغی ده درم بخورند یا شراب زودفا
 ده شقال آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نفع بنشین
 طبعت کنند باین مطبوخ سنا پنجم درم انجیر ده عدد سستان
 پست عدد و رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاسنی
 پنج مہک نیلوفر هر یک دو درم خیار شنبلیله پنج مہک سرخ
 هر یک ده درم و این جب در دهن گیرند و رازیانه نقل
 قرمانا بادام پنج مہک دو درم حلیث یک درم رب السوس

و سنا خورند
 یا حیره از زیره سبزی
 و بانیات و روغن
 بادام و صمغ

بچندرم بگویند و بسبب برشته و جرب از زنده و اگر حال
بسبب حرارت مزاج ریه بپند علامت آن سرعت
سین و حره وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بکند
به دانه بر سر شریخی از نبات بیاض مانند یا شیره تخم توک
با شراب بنفشه و نیلوفر و آنکیز و بنفشه در سینه مالند
و پستان و به دانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت
مزاج ریه بپند علامت آن قلت عطش و اشتداد
سعال در بر او تراهت به اشتقاق هوای گرم بود
و با تمام سکنی شود علاج جلابی از زودقا پیچیدم و آنچه
ده عدد در سیاه شان و پنج مہک هر یک در دم تناول
کنند و غذا خورد آب با شیره خشک دانه خوردند و سینه
برودت شیرین و سوسن جرب کنند و اگر بویست مزاج
ریه بپند علامت آن سرعت و صلابت یعنی بود و اشتداد
بعد از عطش و حرکت و تشنگی آن بعد از علاج آن بیره
تخم خیار می یا نبات ترخین تناول کنند یا لعاب
بکند و بهر روز

سبب
حام

بکند و به دانه نبات و غذا بنوشد یا مغز بادام و اسفناج
بچرخند و گوشت و پاچه بزغال مفید بود **رہ** مرضی بود که چون
حرکت کنند یا بپایه روند نفس تنگ شود و مستو اثر کرد و بسبب
آن خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه ممکن بود علامت آن خرخره
و سعال و نفس بود علاج هر روز جلابی از پنج مہک و کاو در نبات
و پرسیاوشان و انجیر و پستان و مویز طایفی تناول کنند
و شراب زودقا و کسچین معضی لعن کنند و غذا خورد آب جلابی
یا مغز بادام خوردند و تنقیه معده بکنند و تنقیه معده
از خلطی که غالب شد و لعوق غصص مفید بود و لعوقی از
بزرگ و روشن بادام همچنین و مغز بادام و فستق و جلفوزه
بگویند و پنج مہک و زودقا بچرخند و یا جلابی از زودقا بچرخند
آرند و اہم با ہم میزنند و بلیسند و اگر بسبب تجارت
قلب بپند علامت آن خفقان و ضعف قلب علامت
سودا علاج فصد با سلیق کنند و شراب کاو زبان و شراب
انار غریب تناول کنند و تقویت قلب و تشنگی حرارت قلب

استعمال بنفشه میکنند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن
حتی محرقة و سعال و تشنگی دهن و شدت عطش بود علاج
آن همچو علاج دوسوی بود و ترطیب و تہرید بیشتر باید کرد
رہ قصبه که در ریه حادث شود بسبب نزله
که از رومغ فرود آید یا در عقب ذات الجنبت ذات الریه
سعال مزمن واقع شود علامت آن حتی دق بود
و بان سعال و ذوبان و حره وجه و نفث بده و فرق
سیان مدہ و خلط آلت که در مدہ در آب فرو نشینند
و چون در آلتش نهند نتن آن محسوس شود بخلاف خلط
که بر سر آب بایستد و انرا نتنی نباشد علاج شراب بنفشه
و ششخانی با ترخین هر یک ده درم بجلاب سازند و
سرطان را پامها قطع کنند و حکم بشکافند و آب تنک
بشویند و در کتاب بچته کنند و بخورند و اگر از آن کرا
و تیزی بپند بجای آن پاچه بزغال خوردند و شیر زبان و شیر شتر
و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود و خصوص که از پستان بکند

مدہ
ریہ
و چون در آلتش نهند

کنند و اگر بسبب سبب ریه بپند علامت آن عدم نفث و
تشنگی و رقت صورت پند علاج آن ترطیب ریه پند برشته
و نیلوفر کاو زبان و ترخین و شیره خوردند **ذات الریه** ورمی
بود که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم پند علامت آن
حتی مطبقه و ضیق النفس و وجع خرابانی و حره عین و وجہ
و تشنگی و خشکی زبان و مخیرین و بنفشه و جلابی بود علاج
در اول روز یا سوم نهد با سلیق یا اکحل کنند و جلابی
از نیلوفر و بنفشه و عناب و پستان و ترخین و نبات تناول
کنند و غذا شکاب با بنفشه و نیلوفر و پستان خوردند
و میانہ روز شریخی از نبات و لعاب بکند و به دانه و در
بنفشه نشتر کنند و در پنجم یا ششم کجب لعن کنند
باین مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک در دم عناب
ده عدد و پستان بیست عدد تخم طمبی تخم خیار می هر یک در دم
ترخین شیر خشک هر یک ده درم خیار شتر با زده درم و
اگر احتیاج افتد در نیم باز حرکت کنند باین مطبوخ یا
استعمال خور

و غذا که صلابت

د گفته اند که بر شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب بود
بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار کثرت نکنند و بعد از آن روغن
بنفشه و کدو در بدن بالند و درین مرض کلکین تازه آورده اند
با نان بخورند و بشیره تخم نوکک با شراب انار عذب خورند
و اگر بان گفتند که درم باشد کل ارمنی و نکه سده و پنج همک هر یک
پنج درم سرطان سوخته ده درم کیرا طباشیر هر یک شش درم
کوفته و بنجینه بلعاب بهدانه برشته و دو درم از آن تناول
کنند **لعوقیکه** این مرض را مفید افتد با قلی مغز تخم خیار
و خربزه و کدو هر یک پنج درم صغ عربی کیرا نکه سده هر یک شش
درم مغز بادام بهدانه هر یک ده درم سوسن طلایی و آنه برون
کرده در روغن بادام خوشا بنیده و ولزده درم مجموع بگویند
و در شراب آب بخورند تا با نیم من آید بقوام آرد و شربتی
ده درم بهدانه **فرض** کا و زربان پنج همک کیرا صغ عربی
نکه سده کل ارمنی هر یک چهار درم و رقی کل پنج درم مغز
تخم خیار و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ
ایک

هر یک ده درم کوفته و بنجینه بلعاب بهدانه فرض سازند و
یک شقال بخورند **شراب نافع** آب انار عذب یکین آب
سیب شیرین چهار یکی آب فی شکر نیم من با آب با شیمی
بقوام آرد و ده درم از آن تناول میکنند و درین مرض چون
چشم بگردد و در و درنگ روی تره شود پوست شکم
خشک شود و لاغر گردد و پوست پشانی کشیده شود و موسی
ا بر و دهال ذوبایی بسیار شود و تن مده با فراط بود
علامت هر یک باشد **ذات القدر** در می بود که در جمالی
که تا سم صدر است حادث شود و از جانب قص باشد و از آن
برسام نیز گویند و علامت آن تب درام و شدت عطش
و تلیق و اضطراب بود و در بعضی از نیم معده تالنه بخورد
ماخس احساس کند و نظریا لا و زربان کدو در شربت
و پهلوی استوانه خفت **ذات العوض** در می بود که در زمین
حجاب از جانب فقرات حادث شود و علامت آن است
که در بعضی در میان شانه حسابی کند و بر پشت باز

قص
انخوان سر سبز است

ثقبه

باز نتواند خفت **ذات الجنب** در می بود که در غشام
مستطبی اضعاف در جمالی بیکه حاجز است میان قلب و معده
حادث شود و این را ذات الجنب طالعین میگویند و در طرف
ایمن پشه و در طرف سایر نیز واقع شود و این بغایت
باشد و علامت آن تب درام و ضیق النفس متواتر
و بعضی سریع منشاری بود و **شومعه** در می بود که در جمالی
بر اضعاف خلف است و غفلت آن از زربان جمالی جبر واقع
شود و اعراض دو وجع او را شده بود و صاحب این مرض
حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع نتواند خفت و علاج آن
امراض قریب بیکدیگر باشند پس اگر ماده موسی باشد
علامت آن حمرة وجه و غلظت بطن و حمرة نفس بود و علاج
هر دو نوع فصد با سلیق باشد از اول تا سوم اما در موسی
در اول از جانب مخالف وجع فصد کنند و بعد از آن در
اگر قوت پشه از جانب اعاده کنند و در صفراوی از جانب
مواضع هر روز جمالی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب

پسایشان پنج درم

و نبات بخورند یا با شراب بنفشه و نیلوفر و خشکای با
ترنجبین و غدا ککاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان
و تخم خشکای خورند یا شراب بنفشه و عناب تلخین طبعت کنند
و بعد از آن صغ باین مطبوخ تنقیه کنند تا پنج درم بنفشه نیلوفر
هر یک چهار درم تخم خطمی و خبازی هر یک دو درم و تخم کاسی
سرد درم سپستان پست عدد عناب سه عدد شیر خشک ده
درم ترنجبین و خیار شیر هر یک با زده درم و میانهای
روغن شربتی از نبات با لعاب بکوه بهدانه و عرق کل
و بید مشک شتر کینه و درین امراض حقه اولیتر بود از
سهل و حقه های لینه احتمال باید کرد و موم روغنی از
روغن بادام و بنفشه و کیرا و موم خطمی در موضع بالند
حقه سنا بهدرم بنفشه و نیلوفر هر یک سرد درم برک
خطمی جو نیم کوفته هر یک کفی و رقی چقدر رسته عناب عدد
سپستان سسی عدد خیار شیر و ترنجبین هر یک با زده درم
ابگامه و روغن کبجد ده درم مک طم یک درم و بعد از شقیه

بناز

در انحطاط مرض ترتیب و تریب باید کرد بشره تخم تورک در آب
 خیار کدو با نبات و ترنجبین و تعلل بشراب اما غلبه کلاب
 شایه و غذا بنوشاش با مغز بادام و سفاج خورند و درین
 آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود
 علامت آن بیاض و غلظت قاروره و بیاض نفس و بطو
 نبض و قلت عطش و کثرت بزاق بود علاج ضد باسیتی
 کنند و جلائی از سپستان و بیخ مهک و رو با ترکیب و
 و ترنجبین خورند و غذا جو و نخود بعد از نفضی تلین کنند و این
 مطبوخ سنا پنجم درم پنج مهک پنجم درم کاشی پنجم نیلوفر نیم
 خبازی هر یک سردم مغز طایهی ده درم انجیر ده عدد سپستان
 سی عدد ترنجبین ده درم خیار شنبلیله پانزده درم و میانه
 روز شربتی از نبات و عرق کل و تخم کتان بیاشامند و اگر
 از ماده سوداوی بود علامت سیاهی و خشونت زبان و
 اختلاط عقل و بنیان و اضطراب بود علاج آن همچون
 علاج بلغمی بود و در احتمال حقه های نرم باید کرد و جلائی

نفت

از نوزاد سپستان

از سفته و سپستان و ترنجبین و نبات خورند **باب پنجم**
در آرض قلب و ندی سوء المزاج که عارض قلب
 شود اگر کار بود علامت آن شدت تشنگی و سرشت غلظت
 نبض و حمرة و غلظت قاروره و حرارت سینه و دل و غلظت
 و غضب و غم و کرب شهید علاج شراب نیلوفر و شراب
 سیبانی با کلاب و عرق بید و کاشی نشتر کشته و شراب
 ضدل و لیمو و حاض و زرشک نیز مفید بود و غذا انار
 دانه یا لیمو یا زرشک خورند و کشتیز خشک چهار درم کل
 سرخ و دو درم طباشیر یک درم بگویند و با ده درم شراب
 سیب بخورند و ضد لین و کلاب در سینه بالند و در واقع
 بارده نزل کنند و مفرح باره تناول کنند و این مفرح
 نیز مفید بود **صفت** ورق کل طباشیر کاو زمان
 هر یک ده درم کشتیز ضدل هر یک درمی تخم تورک نیم
 خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک پنجم درم
 لوئوس سفته دو دانگ که را باید هر یک نیم مثقال کوفته

نزال با رنگی بدن

نایفه

و پنجه بشراب سیب بپوشند **آخر تخم** کاو تخم نرزه تخم خیارین
 کاو زبان هر یک پنجم درم تخم تورک سردم لوئوس که را هر یک
 مثقالی قافله مغز طباشیر هر یک سردم ورق کل چهار درم
 زعفران نیم مثقال کاو زرشک سردم مسک و عنبر هر یک در آن
 بگویند و با بشیره قند بپوشند و شربتی از این یک مثال بود
 اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شد و علامت آن بیاض
 قاروره و صفرو و بطو و تقاوت نبض و ضعف تشنگی قوه
 و قلت آن و رخلال و ضعف و قوت و کسل و کثرت خواب
 و بدولی و فرغ بود بهوائی گرم و از مراضی گرم راحت یابند
 علاج با لنگو و کاو زبان و کلقند تناول کنند و غذا نخود آ
 با شنبلیله و کبک و دراج و قلا یا که در آن توایل پند خورند و
 زعفران و دارچینی بر سر طعمها ریزند و تنقیه بدن بکنند
 و دواء المشک حلونج مفرح تناول کنند **مجموع مفرح**
 مصطکی عمود دارچینی هیل و نفل سک سنبل جزر بویا کبابه
 قافله پوست ترنج هر یک مثقالی مسک و انکی کوفته بشیره
 قند پسته

شراب

عصاره ابله آ

قند یا سل بپوشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن
 نزال و نخافت بدن و صفرو و تو ترنجبین بود علاج شراب
 بالنگو و نیلوفر و کاو زبان با عرق کاو زبان تناول کنند
 و استحمام و تدرین و تناول مفرحات معتدل کنند **مجموع**
 ایشم خام بالنگو هر یک ده درم با درج کشتیز خشک
 هر یک دو درم بهمنین هر یک پنجم درم بگویند و مسک و عمود
 عنبر هر یک درمی با هم بپوشند و بسک کف گرفته بپوشند و
 تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن قلت
 اشتها و سرعت انفعال و بیض بطن و قاروره سفید غلیظ
 بود علاج شراب بالنگو و کلقند تناول کنند و غذا نخود آ
 با کبک و شهبو و نفل و نخودان خورند و اگر علامات امتلا
 تنقیه جبب ایاره و جبب انجیر مفید بود و در احتمال ریا
 ضات معتدل نافع افتد **مجموع** مصطکی عمود دارچینی
 قرفل سک سنبل جزر بویا کبابه قافله پوست ترنج هیل هر یک

نزال با رنگی بدن

نایفه

قند یا سل بپوشند **آخر تخم** کاو تخم نرزه تخم خیارین
 کاو زبان هر یک پنجم درم تخم تورک سردم لوئوس که را هر یک
 مثقالی قافله مغز طباشیر هر یک سردم ورق کل چهار درم
 زعفران نیم مثقال کاو زرشک سردم مسک و عنبر هر یک در آن
 بگویند و با بشیره قند بپوشند و شربتی از این یک مثال بود
 اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شد و علامت آن بیاض
 قاروره و صفرو و بطو و تقاوت نبض و ضعف تشنگی قوه
 و قلت آن و رخلال و ضعف و قوت و کسل و کثرت خواب
 و بدولی و فرغ بود بهوائی گرم و از مراضی گرم راحت یابند
 علاج با لنگو و کاو زبان و کلقند تناول کنند و غذا نخود آ
 با شنبلیله و کبک و دراج و قلا یا که در آن توایل پند خورند و
 زعفران و دارچینی بر سر طعمها ریزند و تنقیه بدن بکنند
 و دواء المشک حلونج مفرح تناول کنند **مجموع مفرح**
 مصطکی عمود دارچینی هیل و نفل سک سنبل جزر بویا کبابه
 قافله پوست ترنج هر یک مثقالی مسک و انکی کوفته بشیره
 قند پسته

پنجدرم مشک دانگی بگویند و بشراب سیب برشند و شغالی
با شراب ایویا حاضر بخورند **حقیقان** حرکتی اختلاجی بود
که بسبب دفع موزی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه
دم باشد و علامات آن ظاهر بود فصد باسلیق یا حاضر کشند
و سکنجین و شراب سیب و شراب ریاس و لیمو و حاضر باغ
کل دیده تناول کنند و غذا از رنگ و لیمو و انار در آن وقت
مغز و بزغاله خورند و اگر علامات غلبه صفا بود و اشتراک نکرده
و صفحات بارده تناول کنند و ضدل و آفاقیا و فیتون
کلاب بر شسته طلا کنند و بسبب و بر دانه و انار در
تخلل کنند و تخم کاهو و تخم سترجه تخم کدو و مرکب پنجم تخم تو
رک و تخم کاسنی و تخم کشتیز خشک و طباشر و ضد لیمو
هر یک سردم بگویند و بشراب سیب برشند و اعیانا
مشغالی تناول کنند و اگر حقیقان بسبب غلبه سودا بود
علائق آن حبث نفس و وحشت کفر و خوابهای بد بود
علاج آن تقیه بدن بود بمطبوخ ایتیمون و حبلک و طبوخ
بلیله و

بلیله و بعد از تقیه و دواء المسک حلوتناول کنند و بجای
سود المراج یا بس بکار دارند چنانچه نکور شد و اگر حقیقان
بسبب کثرت نوم و استفراغ و زرف دم و ریاضت باشد
اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل با سائین و تخم
و احتیاج کنند و سمنات آخال کنند **سمن** نشاسته دارد
نخود و برنج هر یک نصفه تخم تورک خربا دام فندق و فستق
هر یک پست درم تودری سرخ و سفید هر یک ده درم بگویند
و اسکروروش کاهو طلا کنند و هر باید اد پست درم کوفه
و هر لیس و عسیده و شیر و شکر و امثال آن خورند و حقیقان
بشکرک معده نیز حادث شود و آنرا با جلال معده بدانند
بس اگر خلطی نریخ در معده جمع شده باشد معده را بقی
باک کنند و جوارش حبلک و عود و صفحات حاده تناول کنند
و اگر بسبب صفا بلیله که معده ریزد و جلای از پوست بیخ
کاسنی و بیخ مہک و نبات تناول کنند و بعد از تقیه
تقیه بچ کنند **صفت** ایتیمون شاهره سنا هر یک
باین

بسیار در علاج
سکون و خواب
تخم کدو

هر روز
دخم کاسنی

درمی بلیله زرد و ورق کل لاژ در رشته هر یک نیم درم
بگویند و با بلیله بر شند و بلع کنند و میانهای روز
شربتی از نبات و عرق کل و کاهو زبان تشریح کنند و اگر
در معده سودا جمع شده باشد و انرا بقی برانند علاج جلای
از بلیله و بیخ مہک و کاهو زبان و نبات تناول کنند و تقیه
باین جب کنند ترید سفید ایتیمون حاشا سنج اخطل فارغون
چراغی هر یک درمی تخم نیای بریان کرده نیم درم کل بلع
و نقل هر یک دانگی اسطوخودوس نیم درم بگویند و با سائین
حساب زنده و بعد از تقیه صفحات و مقویات قلب معده تناول
کنند **غشی** حالتی بود که مجموع حواس معطل بماند و این بواسطه
ضعف قلب بود و اجتماع روح و رویا استفراغ و تحلیل
روح باشد و بسبب آن یا ماده بود که خانیق روح بود همچنانکه
در ابتداء حمیات و استلاء عروق از اخلاط و استلاء
در حالت تخم حادث میشود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار
بود که روح نیز مانع آن شود چنانکه در استفراغات و اوجاع
از ارضی

و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی پروت
اطراف و نفس ضعیف و نفس ضعیف و صفرة لول بود
علاج آن در حالت غشی آب سرد و کلاب در روی زنده
و بویهای خوشی بیویا نند و اطراف را سخت بمانند و مہک
کنند و چون افاقه بشود شراب حاضر لیمو و ضدل بپزند
و اگر بسبب وجع باشد سکنجین و جمع کنند و اگر بسبب احتیاق
رحم یا تناول سدوم یا کزین حشرات بود علاج آن کنند
چنانچه گفته خواهد شد و مقویات قلب آخال کنند **ضعف قلب**
علتی بود که چنانچه کس کند که دل و راحی فشارند و در قلب
غشیه خفیفه حادث شود و از ذهن لعاب روان کرد و علاج
آن استفراغ سودا بپه مطبوخ ایتیمون و حبلک و بعد از آن
تقیه قلب با شرب و صفحات و شرباقات **امراض** **سمن**
درم پستان اگر از مواد سسته بود علاج آن در باب درام
گفته شود و اگر بواسطه آن پند که شیر در پستان بسته شود
آن استفراغ و صلابت و عجمه و وجع پستان بود علاج

مواد سسته
عبادت از اخلاط
از بعدت و ما شید درج

خورد بکلاب و سرکه تر کنند و بر آن نهند تا سکن باید
اگر حرارت آن عظیم بود در آب طی و جو و مغاث با شیر
و آب تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع آن سکن
بود و مملات نما کنند و اگر جمع شود و منجات احتمال کنند
و بعد از آن شیر کزانه کنند **قلت** لکن اگر کم شدن شیر
بسبب قلت دم و قلت کمال بود تناول اغذیه کثیره غذا
باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد یا آنکه خطلی بود غالب
شود اگر صفا غالب شده باشد علامت آن صفوة و صحت و
رقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض و مایل
و جموصت شیر بود و اگر سودا غالب باشد علامت آن کوفه
و غلط شیر بود علاج آن تنقیه بهند از غلط غالب و تبدیل
مراج با شیر و اغذیه که مضایق آن خلط بود **و کثرت لبن**
بسیاری شیر و ریختن آن اگر با فرط بود مدر است
مخففات احتمال کنند و پستانرا بلکه مرده است و در وقت
کل بزیره و سرکه طلا کنند **باب بیستم در امراض معدة**

خللا

سوء المزاجی

سوء المزاجی که عارض معدة میشود یا مادی باشد یا
ساذج آنچه مادی باشد اگر صفا باشد علامت آن کثرت
و تشنگی و صفوة زبان و تلخی دهن بود و علاج آن تنقیه
معدة کنند با کچین و آب کرم بیاض مندا با تخم شنب
و ترب و پنجه مہک بچوشانند و اندکی غسل و نمک در آن
حل کرده بیاشانند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلاب
از بنفشه و اجاص و پنجه مہک و ترنجبین و نبات تناول
کنند و تلبن طبعیت بمطبوخ فواکه و نفع آن کنند و بعد
از تنقیه تقویت ماده بر بوب و اقراض بارده و کچین
بر و میوه کنند و این صوف مفید بود و ورق کل دره
طبا شیر بنجدرم بملید زرد و سماق هر یک سردم مصطک بیکدم
راک نیم گرم بگویند و باد و چند ادویه قند بیامیزند و
درم با کلاب تناول کنند و اگر زاده بلغم باشد علامت
آن جشاء ترش و تخمه و اشفاخ شکم و قلت استهلا و تشنگی
و قی باغم و قلت عطش و کثرت رین و سیلان لعاب

باید

و بیاض لون و قاروره و بطولین نفس بود و میل باغذیه
در طعم و حریف و مایل به علاج اولائی کنند و معدة را
پاک گردانند و بعد از آن هر روز جلابی از انیسون و پنجه
مہک و بانگ و کلقتند و غذا نخورند و آب بایره خشک در نه
خورند و فلفل و درازچی در عروق در آن کنند و قلاب میز
متوبله نیز مفید بود و بعد از نفع تنقیه بحسب ایاره و ایاره
جالیوس و لوغایا کنند یا بچقنای حاره و معدة را
بر وزن زنبق و خیری و صمغ بالند و کوارش کونی و کوارش
کنند و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر زاده سودا بود
علامت آن حرقت معدة و کثرت استهلا و ضعف ضم
و کثرت نفخ و ترش دهن و غلط سودا قاروره و بطول
و صفوة نفس و قی ترش و تشنگی دهن و تشنگی بود و طعام بزرگ
باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ انیسون و مهلات سودا
کنند بعد از آن که معدة را بقی پاک کنند اطرینفل و
و کلقتند و از زبان و کوارش کونی تناول کنند اما سوء

الراج

المراج ساذج اگر خار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن
و نفم معدة و جشاء و خانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت
و میل بچربی ترش بود علاج شراب ریاس و غوره و
لیمو و کچین و مانند آن تناول کنند یا کلاب و آب سف
و غذا از رنگ و تمر و سدی و انار درانه و غوره خورد و دوغ
با برف نیز مفید بود و اگر زاده سوء المزاج حار باشد سهلات
آن مهال و شدت تشنگی و خشکی زبان و حبس طبعیت بود
علاج شیره تخم تورک با بخیار کزو و نبات و ترنجبین
تناول کنند و غذا بنوش باغوا درم و اشفاخ با کزو
و با کوشت بزغال خورند و زرنک هفت درم کل از می چها
درم ضدل و مغزیندانه تخم کزو و طبا شیر و تخم تورک و
ورق کل سرخ هر یک بنجدرم بگویند و عرق بیدر شند
و یکسقال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج
بارد ساذج بود علامت آن ضعف ضم و لین و اشفاخ
لبن و در ماندن و ترش شدن طعام و کثرت رین و جشاء

هر یک درمی بگویند و در کوه کشته کنند و در دیک نهند
تا بپوشد پس مالند و بیفتانند و چون بقوام آید از آن
فروگیرند و شرفتی از آن ده دم بپند و اگر کوه المراج طبع
بود و ساج علامت آن کثرت رین و سیلان لعاب قنط
عطش و آذی از آب سرد و میوه و تر سیهاء بارده
و تنفر از دسوات و اغذیه رطبه و غشیان بود علاج
کلفند و انیسون و جوارش مصطک و زنجبیل پرورده تناول
کنند و غذای خود آب و قلابا با تو ابل بپند و اگر طبع
نرم بپند مجون خبث الحیدر نافع بود هفت آن اهل کینه
و بلبله و آمله و خبث الحیدر هر یک ده دم سنبلیله او هر دو
و زنجبیل فلفل یا نخواره کندر هر یک پنجم درم جدا جدا بگویند
و خبث الحیدر چینی کرده و شسته هفت درم که نیمه سینه
پس خشک کنند و بار دیگر او در سینه باد و وضو دادند
عسل برشند و یک شقال بخورند و اگر کوه المراج یا بس
ساج بود علامت آن تخافت و نزال بدن و عطش و

اذر کینه در سینه است

ترش بپند علاج کلفند و از آن نه و شراب بالنگو و بزوری
تناول کنند و غذای خود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی
خورند و زنجبیل پرورده و کوارش عود و غیره مصطک ایجانا
تناول کنند و کندر و نا نخواره و زنجبیل هر یک شش درم و فلفل
و اذخر و حب الفار و عود هر یک سه درم بگویند و با مویز
طایفی پست درم بسزینند و در درم تناول کنند و اگر کوه
المراج بارد یا بس بود علامت آن قلت عطش و کثرت
اشتها و جفا ترش و تخمه بود علاج کلفند و در آن نه و کنگلین
و هلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبلیله و اذخر
و نا نخواره هر یک سه درم سعد پنجم درم بگویند و باب معدود
طفا کنند و در عین زینق و خیزی مالند **شراب کینه** مفید
بود آب ترش پنج رطل شراب حرف پنج رطل با شش
نرم میوشت نند تا به نیمه آید پس شیره قند بر آن بریزند بقدر
ظرف ترشی آن و میوشت نند تا بقوام آید و در آخر طایفی
مصطک و در درم و دارچینی و زنجبیل و قنط و قنط و عطران
بکمال اذی

عنه کف سفید خورشت
از در آن نه و کوارش عود
عود صندل و است الیوان
ان حبه است خورشت کرده
است شینه از کینه
خورشت ۱۴

علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و
در خلومعه ساکن بپند علاج آن تقویت معده بپند
و اگر در معده اخلاط زویه بپند بقی و کوه مال شقی کنند
و نا نخواره و کندر هر یک پنجم درم سعد و سنبلیله هر یک سه درم
بگویند و پهل بسزینند و شقالی تناول کنند و حاضی
ترنج بکریل میوشت نند تا نیمه آید پس بکریل قند و بکریل
عسل سفید و نیم رطل کلاب با آن ضم کرده میوشت نند تا
بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قنط و
مصطک هر یک درمی و بالنگو سه درم و عودده درم
بگویند و بر سر آن ریزند و با هم بریند پس از آنش فرو
گیرند و در ظرفی چینی یا زجاجی کنند و ایجانا سه درم
تناول کنند **ادرام معده** اگر درم حار بود علامت
آن تب و التهاب و حرقت معده و وضع بپند و دم
ظاهر بود و قی و خشکی و سقوط آنها باشد علاج اولاً
فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب گاشی یا شیر

و آب بکریل

بخشکی و طبع و قلت براق بود علاج شراب نیلوفر بنفشه
تناول کنند با شیره تخم فرز با آب خیار کدو و با نبات
کنند و غذای خود با شکر و کدو و کدو است بر عالمه و مرغ فریه ماهی
تازه خورند و **جمع معده** اگر بسبب المراج بپند علاج آن
کفته شد و اگر بسبب درم بپند کفته شود و اگر بسبب ریاح بود
علامت آن ته و در شریف و قراق و فواق و جفا
و بعد از تناول شایء نفاخ زیاد شود علاج کلفند و از آن
و کنگلین و خشک کنگلین و کنگلین تناول کنند و کوارش
کوهی و کندی و اطریفل که مصطک تناول کنند و مصطک
و کندر و کوهیا و زنجبیل بپایند و این سفوف سفید بپند از آن
انیسون هر یک سه درم نا نخواره کوهیا و یا تخم کرفس هر یک
درمی بگویند و باد و مثل آن قند یا میزیند و پنجه شقال از
آن بنا شتا بخورند اگر وضع بسبب طعمی مودی بپند
آب گرم و عین کجه بیاشامند و قی کنند و بعد از آن
جوارش عود یا مصطک خورند و اگر بسبب ضعف معده بپند
علامت

زبان
بخشکی و طبع و قلت براق
تناول کنند با شیره تخم فرز
کنند و غذای خود با شکر و کدو
تازه خورند و جمع معده
کفته شد و اگر بسبب درم
علامت آن ته و در شریف
و بعد از تناول شایء نفاخ
و کنگلین و خشک کنگلین
کوهی و کندی و اطریفل
و کندر و کوهیا و زنجبیل
انیسون هر یک سه درم
درمی بگویند و باد و مثل
آن بنا شتا بخورند اگر
آب گرم و عین کجه
جوارش عود یا مصطک

تخم کاسنی تناول کنند و آب انارین با ترنجبین و نبات
نیز شایده و غذا کنگر یا کسفاج و جباری خورند و در
تقلیل غذا گویند و چون ابتدا نفخ پنهان جلای از رو یا
تریک و تخم کاسنی هر یک چهار درم بقتله درم و جباری
پنجم درم تناول کنند و اگر حرارتی چند ان باشد و درم
رازیانه با آن هم کنند و حبه از شیره سیوس و نبات
در وزن بادام خورند و در ابتدا صندل و مایشتا با کلاب
و بستان افزون و در بار تریک بر سعه طلا کنند و بعد از
دو روز از درم و خطمی و زرد با کلاب یا با کاسنی
و بعد از آن خطمی و حله و بزرک و بابونه و زرد و سنبلی
و سعه و آرد جو و چون درم خراج کرد و درم منفتح شود
علامت شدت وجع و حسی و خرابان پنهان از زمان بزرک
درم و رشک و تخم خطمی هر یک درم یکویند و پسته
بزرک یا شامند تا نفخ یابید و علامت نفخ سکون است
و وجع پنهان و چون منفتح شود شراب غلاب و شراب

خطمی بادام

خشیاش باروشن بادام و قند با شیر تناول کنند و
حرره از شکسته و خشیاش در وزن بادام و قند و علامت
انفجارتی و اختلاف مده که مده کم شود و شربتی از نبات
یا تخم شامند و بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد
ماء العسل بهتر بود تا مده را از مده پاک کند و چون
پاک شده باشد کنگر و کلندر و درق کل هر یک دو درم
کل ازنی و کبریا و خون سیادش هر یک درم یکویند
و باهم دو چند ان قند بیامیزند و شقایق از آن بپزند
تا جرات منحل میشود و اگر درم بار و پسته اگر مده بلخی
باشد علامت آن همی لثقه و انفاخ مده و سفیدی
زبان و کثرت لعاب و تهیج روی بود و درم باشد و درم رغو
علاج ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و منزه
و بطوس نیز مفید بود یا جلای از پوست پنجه کاسنی و
پنجه رازیانه و پنجه مهک هر یک دو درم و تخم رازیانه
سرد درم و کل قند درم بیاشامند و غذا نخورد آب

دخون پنهان و چون ۱۲

باشیره خشک دانه و نقل و در اجنبی و گردیا خورند و
روغن زیت و روغن بیه انجیر بر سر غذا کردن و در
مده مالدین مفید بود و سعه و از سر سنبلی و جاستر
چوب رز باهم بسایند و بسکه برشند و غذا و سازند و
یا صبر سقوطی دو درم سنبلی و قرمانا و صطک و هستین
هر یک درم یکویند و باروشن یا حسین یا شامند و سنبلی
نیز استعمال کنند و اگر از مده سودا پنهان درم صلب
و بان انکار زودیه و حبه نفس پنهان علاج از تخم رازیانه
و پنجه مهک و پنجه کرفس و کلنگین تناول کنند و غذا
نخورد آب باشیره خشک دانه و روغن بیه انجیر خورند و
مده را بجلبه و بزرک و خطمی و بابونه و صطک هر یک
دو درم و سنبلی و سعه از هر یک درم و جمع
سه درم روغن بابونه با نرزه درم نصفه کنند یا بیل
و هستین و سلیخه و صطک هر یک سرد درم و صبر و سیم
هر یک چهار درم و جلبه و بزرک هر یک درم و در

در وزن

جلای

صمغ

درم یک

درم هر یک درم یکویند و با موم روغن زنبق با جری
یا قسط بیامیزند و مالند و این ماء الاصول تناول
کنند پوست پنجه کرفس و پوست پنجه رازیانه هر یک
درم انیسون و رازیانه هر یک سرد درم پنجه مهک با بویه
هر یک صفت درم جلبه چهار درم انجیر سفیده عدد
سویز طایفی با نرزه درم در چهار رطل آب بپوشند
تا با رطلی آید پس صاف کنند و سی شقال از آن
با سه درم مغز خیارشیر و یک شقال روغن بیه انجیر
تناول کنند و بلین طبیعت با ماره لوغازیا و با مایه
ره ارکا غایب کنند **قراقره** و نفخ بواسطه برودت
و ضعف هضم و تناول شمای نفاض پنهان و گاه بود که
بسبب ناریه مده پنهان که اعدا نفخ بخار کنند
علاج با بادا کل قند و رازیانه و انیسون تناول کنند
و غذا نخورد آب با نرزه و در اجنبی و گردیا خورند
و از اطعمه غلیظه و شایه نفاخ و صوصات اجتناب کنند

وسوس و کاوس و تکرم کنند و بر شکم بزنند و سنبلیله
 و رازیانه هر یک سردم و فودنه و سداب خشک و زنجبیل
 که دیا هر یک دودرم و سقز و ناله و صمغ عربی در یک بگویند
 و باد و مثل آن قند بیاورند و پیچیدم تناول کنند و کوارش
 شرب یا ران و کوفی و فلافل بخورند و اگر با نفخ طبعتم
 بود جب الزناد بریان کرده و زبره در هر که چسبیده در بیان
 کرده هر یک سردم بگویند و با هم خردان قند به سه ذره بزنند
جشائ نفخی بود که بطریق فم معده دفع شود و چون بسیار دفع
 کرد و دلیل فساد مضم باشد و تشاوب که از این دره
 بگویند از بخارات غیر منضمه واقع شود که در عضلات
 تک آغل حاصل شود و غلیظ گردد و تند در ران عضلات
 پیدا شود و تعطی آنت که اندک اعضا کشیده شود و حد
 آن ام از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و هم
 دلالت بر ضعف و تقهیر مضم کند و علاج مجموع تقهیر و
 تقویت معده باشد **شهرت کلی** استند استهزاء طعام
 در پی

سند

و حرص بر مالکولات بود چندی که سردم کرد و سبب آن سوء
 المزاج یا روزه که فم معده را کثیف گرداند علامت آن
 نفخ و نقل و قلت عطش و تمد معده و کثرت سبلان لغاب
 لیکن طبعت بود علاج تسخین معده کنند بکلفند و را
 زیانه و شراب بالنگو یا جلابی از رازیانه و پیچ هر یک
 بالنگو و کلنگین بیاشامند و غذا نخورند آب با شکر خشک
 دانه و توایل گرم خورند و تنقه بجه بر وجه ایاره کنند
 و بعد از تنقیه کوارش صمغ و اطرفل و قویات معده تناول
 کنند و کندر و صمغ مجلیند و شراب احمد مفید بود و اگر
 بسبب این مرض کثرت الصباب سودا باشد بغم معده
 علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشائ ترش
 بود علاج تقهیر بدن کنند بحب انیسون و مطبوخ آن و
 اغذیه جرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
 و اگر شدت خلو معده این مرض حادث شود علامت آن
 تقهیر اسباب آن بود مثل حرکات مضطرب و هوا گرم

عصاره ابله است
 در رنگ زرد
 نام سرد است

و سرد غم و مرضهای کثیره التحلیل و در مضم بیخ آفتی باشد
 علاج آن تناول اغذیه غلیظ باشد مثل هریسه و کله و یا پیچ
 گوشت گاو و قلیه کره و در روزی سه مرتبه غذا خورند لیکن
 اندکی باید خورد و بدن بر روشن بنفشه با دام تدبیر کنند
 و اگر جمع بسبب گرم و حیات باشد علامت آن احساس
 ایشان بود و سقوط اجیاناً علاج قتل و اخراج گرم باشد
 چنانچه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده
 جمع شود علامت آن ترشی درین و جشائ ترش و بر آرز
 بود علاج تنقیه معده کنند بقی و کلقد و انیسون و صمغ
 تناول کنند و غذا نخورند با نفل و کروی و صمغ و در اجنبی
 خورند و اگر احتیاج باشد بحب جبر و ایاره استعمال کنند
جمع بقوی و آن جمع مجموع اعضا باشد با سبب معده
 و اثر الیموس گویند بسبب آن برودتی مفرط باشد که فم
 معده را حادث شود و قوت حس و جذب از قوت
 شود و بدن عظیم محتاج ب غذا باشد و بیشتر این مرض
 در زنان

دوبی

ابو الیموس بقوی
 از ترش معده

در زمستان سرد بود و کسی را که در سرمای سخت سفر کنند
 واقع شود علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها
 و ضعف قوت و وجع معده باشد و اجیاناً غشی نیز حادث
 شود و ملس فم معده سرد باشد علاج شراب بالنگو و آب
 کاوزان و کلقد و رازیانه و انیسون از هر کدام گرم
 ده مثقال بخورند و غذا نخورند آب بالنگو و تیمود و راج
 خورند و توایل گرم در آن کنند و شراب ریجانی و اطرفل
 و کوارش کمونی و عود و صمغ مناسب این مرض بود و حد
 و سک و راکم خام بگویند و بر معده طلا کنند و این
 علت بسبب ضعف یا حرارت جمیع بدن نیز حادث بود
 علامت آن کرب و لب عطش و بیخ طبع بود چون
 کرسه شوند و غذا بخورند غشی کنند و قوت ساقط شود
 علاج سنگین شراب زرنجک و شراب انار و سپیا
 کلاب تناول کنند و غذا از زرنجک و ترمندی و انار دانه
 و غوره و پیچ خورند و همین که دغدغه استهزاء غذا شود

بیا

چیزی نباید خورد و تا چیزی نباید خورد **عطش کاذب**
 تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علالت
 آن کرب و لهیب و احتراق صدر بود و استراحت هوای
 سرد علاج شراب حاض و لیمو و سیب و ضدل هر کدام
 که باشد با عرق گل و بید و کاسنی یا آب سرد بیاشامد و غذا
 شیرین جو خوردند یا بنرغاله یا مرغ و ضدل و کلاب عرق
 بید بر سینه طلا کنند و ضدل و کلاب و خیار کد و بیونید
 این قرص مفید افتد **صفت** ضد لیمو مغز تخم خیارین
 و کد و تخم نوزک هر یک سرد در صغ غری نشسته کثیرا
 هر یک نیم درم طبا شیر سفید و در هر یک بونید و با لیمو بکنو
 بسترند و در شقال از آن با شربت کچین تناول کنند
 و اگر بسبب حرارت و بیست معده باشد بواسطه تناول
 چیزهای شور و چربای حریف و حار و شیرینهایی با افراط
 و بواسطه استفراغ مغرط علاج او کچین یا عرق گل و بید یا
 شامند یا آب انار یا آب غوره یا شیره تخم نوزک یا نبات یا
 زرار

شراب لیمو یا ریاس تناول کنند و آب خیار کد و
 آب خربزه می نیز مفید بود و غذا همحضات باشد که آب
 خوردند و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علالت
 او آن باشد که آب خوردن زایل نشود و اگر هر یک کنند و
 خوردند زایل شود علاج آن آب ترب و کچین مگر قی
 کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زاره
 باج خوردند و اگر بعد از شرب سبیل تشنگی غالب شد بواسطه
 استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب غوره و آب غوره
 خوردند و بجم معتدل روند و تدبیر روشن بنفشه کنند
 و اگر بعد از شرب خمر کنند واقع شود آب برفنج خوردند
 و همحضات بارده مفید افتد و اگر زرد بکند و دیگر مثل
 آب خیار کد و در نیم طبا شیر بیاشامند **سوء الهضم** **صفت** تخم و تخم
 سوء الهضم آن بود که طعام نیک هضم نشود و علالت
 آن تشنگی و حرارت و براز و حرقت معده و غشیاں بود
 و ضعف الهضم آن باشد که در برماند اما هضم شود و باین عمل

و تند و تند و بعد از زمانی دیگر کجش آید بوی طعام حس
 کنند و تشنگی آن باشد که معده در غذا اطلاق تصرف نکند و هضم
 نکند و بسبب این مجموع شیره المزاج معده باشد یا اخلاط
 فاسده که در وجه شود علاج آن تقویت و تقیه معده
 باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه
 رویه باشد تقیه معده باید کرد بچی و سهال و تقویت معده
 بمقویات که مناسب مزاج بود و در روز بر کسسه صبر کنند
 و اگر طبیعت مجتسب باشد جوارش سفر جلی مسهل بنفشه شقال
 در آب نیم گرم حل کنند و بخورند و روغن مصطکا و نارون
 در سینه و معده بالند و اگر تا بستان بود در آب سرد نشستن
 مفید بود **هضم** عبارت از آن باشد که اطعمه در معده ماند
 و هضم نشود و فاسد گردد آنچه لطیف و حیاتی باشد یعنی هضم
 شود و آنچه غلیظ در آب باشد سهال علاج او است
 که طبیعت را هضم آب گرم و روغن کبچمد و کند تا زودتر
 پاک شود و چون معده پاک شود قوی و سهال باشد و خوب
 هضم بود

یا رب
 ده شقال

ضعف بود شراب انار یا بنفعا یا شراب نار و به با این
 درم طبا شیر بخورند یا سفوف انار دانه بنفشه شقال یا قرص
 طبا شیر است یا شقال یا پوسیده پسته یکمقال بکوبند و با شراب
 سبب و در شقال بخورند و ضدل و کافور و اناقیاء و کل
 از می و آب مورد و معده طلا کنند در مواضع سرد خوا
 کنند و دوغ را بسک یا آهن گرم کرده داغ کنند یا
 شامند و بر غذا صبر کنند تا آشته صادق شود و حماق
 یا کبک بخورند و اگر سن و مزاج و وقت تقوی بود در آب
 سرد نشیند **فی و تروع و غشیاں** فی حرکتی باشد که از
 معده حادث شود برای دفع چیزی که در او باشد و تروع
 حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع و غشیاں تقاضای دفع
 باشد بی حرکت و آب هضم یک مختلف است اگر خلط
 در جوف معده باشد فی حادث شود اگر داخل جوف معده باشد
 تروع و اگر مطعوم روی باشد غشیاں واقع شود پس
 اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جوف است

صفحه بود علامت آن بلغمی دهن و تشنگی و التهاب و خشکی
زبان و قوی حفا بود علاج کچین باب کم حل کنند و بخورند و
فی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار با عرق اخفاق
یا شراب غوره یا ربیبین با کلاب تناول کنند و اغذیه انار
دانه و زرنسک و ماق خوردند و معده آب سبب و به وصل
و کافور تصفیه کنند **مخوف** ورق کل و طباشیر هر یک دو درم
ریوند و کربا و عود و پوست پسته هر یک درمی و نیم ساق و
زرنسک و انار دانه هر یک پنجم درم بگویند و سه شقال از آن
با شراب سبب یا به تناول کنند و اگر خلط بلغمی یا سردی
بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا شریقی دهن و قوی
و قرقر بود علاج آب ترب و عسل و نمک با طبع شبت
و تخم ترب و اندک عسل و نمک مد کنند تا معده پاک شود
و بعد از آن کلفند و رازیان با زنجبیل برورده با هلیله برورده
تناول کنند و تقویت بخورند عود و مصطک و دواء المشک
حل کنند و این سفوف در قوی بلغمی مفید بود **مخوف** کندر
و صفا

مصطک و سنبل و یک هر یک پنجم درم عود و مفت درم انار دانه
نرود درم و قوی فلفل قانله جزویا سعد و نفع هر یک چهار درم
پوست ترنج فرنجشک و ورق کل هر یک ده درم بگویند و با
دو مقدار ارادیه قند بسیار میزند و مفت درم تا ده درم تنا
دل کنند **صفت** معجونی که قوی بلغمی و سوداوی را نافع
بود پوست پسته و ورق کل هر یک چهار درم عود مصطک هر یک
سه درم سک پنجم درم بگویند و آب سبب بپزند و یک شقال
تناول کنند و اگر غشیاں بسبب کثرت غذا یا اغذیه
رویبه یا شتر طیب اکل حادث شود قوی باید کرد و بعد
از آن مقویات معده تناول کنند قوی دم اخون که بقی
پرون آید اگر نفخار و انقطاع عرقی باشد فصد باقی
بکنند و کل از منی و صغ عربی و سنبل و کندر هر یک شقالی
بجمع بریان کرده بگویند و با شراب سبب بخورند یا قرص
طباشیر یا قرص کبریا هر یک درمی بارب به تناول کنند
و این قرص نیز مفید بود کندر تخم حاض هر یک سه درم و قوی کل

بیب

و بار

و کلمه ز و ساق و ضدل هر یک چهار درم شب یا فی افاقیا و
کبریا هر یک درمی بگویند و آب ساق و کلاب بپزند و یک شقال
از آن با شیره تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را بعدل
و افاقیا و سک و رانک و کلاب و آب سرد و سرکه تصفیه
کنند و غذا زرنسک و ساق و انار دانه بخورند و اگر قوی خون
بسبب غریبه یا مخطوبه بود که بر سینه واقع شود یا موضع ما یوف
را بمانش و مغشا و افاقیا و کل از منی و صبر و صبر آب
مؤرد طلا کنند و قرص کبریا شقالی با شیره تخم تورک بریان
کرده بخورند و اگر باقی نفث خون حال باشد یا رنک و صغ
عربی هر یک درمی بریان کرده با کل از منی نیم درم بگویند و
و با شراب عناب بخورند و کشیزه و لؤلؤ و صدف سوخته
و مشاخ کا و کوهی سوخته و افاقیا و کل از منی و نشاسته
و تخم تورک و خون سیاوشان هر یک پنجم درم صغ عربی ده
درم طباشیر و دو درم بگویند و آب ساق یا آب ساق الحبل
بپزند و سه شقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صلح
و اعراض

و اعراض نفث فی احتراز کنند و اگر بسبب قروح و شوره
معده باشد علامت آن وجع میان شانها نار بر قوس باشد
و در قوی مده باشد و چون چیزی شوره ترش بخورند و جمع
زیاده شود و علاج آنست که از حموضات و مالحات
احتراز کنند و اغذیه از جمله مثل با چه و زرده تخم مرغ بخورند
و این قرص مفید بود تخم حاض یا رنک هر یک سه درم
طباشیر لؤلؤ کبریا شخ کا و کوهی سوخته هر یک دو درم
نشاسته کتیرا هر یک چهار درم بگویند و آب ساق الحبل
یا لعاب بکوب بپزند و قرص کنند شریقی یک شقال بود
و اگر خون از عضو دیگر معده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از
کبد یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو بود و علاج
آن عضو باید کرد و اگر خون در معده بیند و علامت آن نفث
و عرق سرد و غشی بود علاج آنست که تخم شبت و بابونه
هر یک پنجم درم بپوشانند و با یک درم نمک بیاض مندی با حبت
از شادده درم باب کم یا فخر حر کوهی باب سبب یا لنگویا

یا برنج یا سفید بیاض مندی یا سرکه کن فرکوش عسل یا بیاض مندی
 وقتی کنند **فراق** حرکتی پند از طبقه داخل معده برای
 دفع موزی و این موزی یا خلط حا در حریف بود یا طعام
 حریف و علامت آن حرقت و قی صفاوی بود یا سردی
 علاج او آنست که طبعی شبت و ترب محول و کجین و
 گرم بیاض مندی که بقی یا با سهال دفع شود و بعد از آن
 از نبات و عرق کل و سید و لعاب نیلوفر و همدانه و روغن
 بنفشه بادام بیاض مندی و اگر فراق بسبب ریخ بود و این
 بیشتر بصیان حادث شود بعد از تخمه نیز بود علاج کلقت
 با انیسون یا زیره یا زرا زیند و خوردن و مصطکی بخامند و کورس
 مصطکی و عود تناول کنند و اگر کسی کند عطره بیاض مندی
 بود و اگر بسبب تناول طعام بسیار بودی کنند و زیره
 و انیسون و تخم کرفس و ستر هر یک نیم گرم گرفته با قند بخورند
 و درین نوع حرکات برنی مثل ریاضت و حرکات نفس
 مثل غضب و خجال تشدید بود و در کسک و تشنگی صبر باید کرد و اگر
 فراق بود

انواع
 مزاج قهر

فراق بعد از قی و سهال بسیار حادث شود بود که سبب
 که موجب تشنج معده شود و شرا بنفشه با لعاب نیلوفر
 بهدانه تناول کنند و غذا شیرین جو با کدو و روغن کل
 بنفشه خورند و موم روغنی از آب کدو و نبات افروز
 خطمی و کبریا موم صافی و روغن بنفشه سازند و در معده
 می مالند و این بهترین فراق بود چنانچه گفته اند و همدان
 فراق مالم من فراق و در ورم کبد نیز موافق بود و آن
 بسبب بزرگی ورم بود که معده شود یا بود که مشاکی
 که شیان کبد و معده پند و علاج آن علاج ورم کبد پند
نقصان بطلان اشتها اگر بسبب سوء المزاج معده
 باشد علاج و علامت آن گفته شده است و اگر بسبب خلط
 مراری یا خلط مالح بود که در معده جمع شده پند علامت
 آن حرقت معده و مرارها یا ملو صرد و این تشنگی بود علاج
 آن قی پند و بعد از آن تقویت معده که کتبی پی سفید چلی
 و بر پرورده شرا بسبب محملات مثل کبر و لیمو نیز مفید است

و اگر بسبب خلط باغنی رخ پند علامت آن قلت تشنگی بود
 و میل با شتاء حاره و حریفه علاج تقویه معده یعنی کنند و
 کلقت و انیسون و جوارش عدد بخورند و ما نخواه و خوردن
 در از زیند هر یک نیم گرم و مصطکی و قرقنق و نیل هر یک دو گرم
 بگویند و با هم چند آن قند یا زیند و در مقدار تناول کنند
 و اگر بسبب خلطی پند که در معده متعفن شود علامت آن
 بخر و عشیان و بر از مندی بود علاج آن تقویه بدن باشد
 بقی و سهال و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن پند
 اشتها نشود علامت آن است که سودا معده بریزد که موجب چیرای ترش و قابض بخورند
 آنست که اشتها باشد و چون که سودا معده بریزد که موجب چیرای ترش و قابض بخورند
 لیکن در آن غذا خوردن اشتها پیدا شود علاج تقویه مسالک طعام بود کتبی پی
 بزوری و زیره باج و آب گامه و کبر و زیتون بسکه و محملات
 و اگر بسبب بطلان حس فم معده پند علامت او آن باشد
 که احساس به تناول شتاء حریفه و مالم نکشند و او را
 فراق و شیان حادث شود علاج کلقت در از زیند و
 شراب بانگو تناول کنند یا جلابی از از زیند و پنجه همک
 و باقی

و بانگو و کلقت بخورند و بعد از نفعی بجز صبر و قویا
 تقویه کنند و بعد از این بخوارشات و مجربان حاره تقویت
 معده کنند **باب یازدهم** در امراض کبد سوء المزاج
 المزاجی که عارض کبد میشود و اگر حاره بود علامت آن
 شدت تشنگی و دهن خشکی زبان و قلت اشتها و حبس
 طبیعت و سرعت نبض و حرارت مس کبد و نارایت
 قاروره بود شاید که بان قی صفا و سهال صفاوی نیز پند
 علاج جلابی از تخم کاسنی و تمر مندی و اجاص و کجین
 یا کجین و آب کاسنی و شیر و تخم ضارین و نبات تناول
 کنند و شرا بسبب صندل و حاف نیز شاید و غذا از رشک
 یا انار دانه با فروج خورند و آب کاسنی و صندلی هر یک
 طلا کنند و طبیعت اگر محبتس باشد تلین کنند اگر
 به مطبوخ فواکه و قرص طبا نیز هر یک شتغالی یا کجین
 ده مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر
 علامت صفا بود این مطبوخ بیاض مندی شتاء مکی
 غالب

اشتها نشود علامت آن است که سودا معده بریزد که موجب چیرای ترش و قابض بخورند
 آنست که اشتها باشد و چون که سودا معده بریزد که موجب چیرای ترش و قابض بخورند
 لیکن در آن غذا خوردن اشتها پیدا شود علاج تقویه مسالک طعام بود کتبی پی
 بزوری و زیره باج و آب گامه و کبر و زیتون بسکه و محملات

بنفشه هبله زرد و ورق گل هبله کاجی هر یک پنجم درم پنجم
 پست درم آرد جو و بنفشه ورق گل هر یک سرد درم کاخورد
 نیمه آنک بکوبند و باب کاشی یا کشته یا لسان افروز یا
 بقلمه الحما طلا کنند و اگر بایں اهرمال پند یکمقال قرص
 طبا سیرت با ده مقال است بر به یا سب خوردند
 و غدا برنج و ماش بریان کرده باز رنگ یا ساق یا غنچه
 بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج با در عارض کبده
 علامتک اهرمال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج
 روی و اجفان و بطور پنجه و بیاض و غلظت قاروره
 بود علاج اهرما دجلایی از رازبان و در و با ترک و کلفند
 تناول کنند و غدا خورد آب سیر خشک دانه و کبک
 و تهیج خوردند و این قرص تناول کنند **صفت** سنبلی
 مصطک نیم گرم کرفس اذخر انیسون و بادام تلخ اهرمال و قط
 هر یک درم عصاره غافق نیم گرم فلفل زنجبیل
 هر یک درم بکوبند و باب رازبان قرص سازند و متقالی
 با این

با این ماء الاصول بخورند صفت پوست پنجه کرفس پنجه
 رازبان و کاشی هر یک پانزده درم نیم رازبان سرد درم
 نیم کرفس ده درم انیسون سرد درم اذخر غافق و صفا
 جعه هر یک پنجم درم موز طلایی پست درم در سطل آب
 بچوشند با بارطلی نیم آید و بارطلی قند بقوام آرد و
 پست درم تاسی درم تناول کنند و این قرص نیز مفید
 بود **صفت** افستین و ریوند هر یک سرد درم کل سرخ
 چهار درم سنبلی و اسارون و لک مغسول هر یک سرد درم
 بکوبند و باب کرفس قرص سازند و سبزی یکمقال بود
 و اسارون و تمام بچوشند و جگر را باب آن سنبلی
 و نقل آن تصفیه کنند و با بون و کلیل اللک و قط
 و سلیقه کفته باروشن سوسن طلا کنند و اگر اهرمال با فراط
 بود نیم سپند ان و شاسفرم و صغ عربی هر یک سرد درم
 بریان کرده بکباب تر کنند و فرود برند و کبک و تهیج
 کنند و بساق زرد رنگ ترش گردانند و بخورند و اگر سوء المزاج

تنظیم رنگین از یک با هم است

رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش
 و تهیج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس
 و بیاض قاروره و تهیج بود علاج هر روز جلابی از راز
 بان و کرفس و پنجه مهک و کلفند تناول کنند و غدا
 خورد آب بازره باج کبک و تهیج و زیره و دارچینی
 خوردند و اطریش کینه و کفند و جوارشات کم مفید بود
قرص خرثوب رازبان نیم گرم کرفس سرد درم سنبلی
 پنجم بکوبند و باب رازبان یا کرفس سببند و متقالی
 با ده مقال سکینین زوری بخورند و اگر سوء المزاج بیاض
 بود علامت آن کحافت بدن و قلت دم و تشنگی
 و بیست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد
 علاج سیره نیم گرم با شراب نیلوفر و عناب و خنک
 تناول کنند و غدا که و بخشاش تناول کنند و غدا
 گوشت بزغال خوردند با حیره از سیره سبوس و نبات
 و روغن بادام و ماهی تازه پزید و موسم روغن از روغن
 کرد

تنظیم

که و در روغن بنفشه و موسم صافی و آب کاشی و آب ترک
 ترتیب کنند و جگر طلا کنند و ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج
 بود علامت آن کفته شد و یا بسبب سده پند که کبده را
 شود علامت ضعف کبد و قلت شهوات و فساد لون و کحافت
 بدن و اهرمال غشالی شبنم پخته و وضع ضلع آخرین
 اضلاع ایمن بود و این سده اگر محیب کبد به علامت
 ادا نشت که بول اندک کف آید و رقیق بود علاج
 اهرما دجلایی از نیم کاشی و پنجه مهک و در و با ترک
 هر یک سرد درم و رازبان و نبات کب مزاج یا قرص
 زردنگ یا سکینین سادج بزوری و غدا از ره باج
 خوردند و از اغذیه غلیظ اطعمه زجر و حلادی احتراز کنند
 و اگر سده در مفعول کبده علامت آن راز رقیق بود
 علاج آن هر روز جلابی از پنجه مهک و پنجه کاشی و
 رازبان و نبات تناول کنند و غدا خورد آب تلخ
 طبعت کنند سماء پنجم درم نیم کاشی سلازم بچوشند

ده مقال تناول کنند
 نیم گرم کرفس و فاخته
 پنجه کاشی و پنجه مهک
 نیم گرم کرفس سرد درم
 پنجم بکوبند و باب رازبان
 یا کرفس سببند و متقالی
 با ده مقال سکینین زوری
 بخورند و اگر سوء المزاج
 بیاض بود علامت آن کحافت
 بدن و قلت دم و تشنگی
 و بیست طبع و صلابت نبض
 و بیاض قاروره باشد
 علاج سیره نیم گرم با شراب
 نیلوفر و عناب و خنک
 تناول کنند و غدا که و بخشاش
 تناول کنند و غدا گوشت
 بزغال خوردند با حیره از
 سیره سبوس و نبات و روغن
 بادام و ماهی تازه پزید و
 موسم روغن از روغن کرد

بدین مبلوخ

و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال معجون خیار
شنبدران حل کرده بیاشامند و با بوننه و شنبه هر یک
سردرم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یک درمی بگویند
و با سبزه آب بر جگر نهند و معجون کرم درین صورت نافع
باشد **صفت تخم کرفس** در ازبانه اهل سلبه از فر
هر یک ده درم سنبل قسط و نار دین عصاره غافق
سیربری بادام تلخ هر یک بخورم رویند چینی رله بر
هر یک سردرم زعفران یکدرم مجموع کوفته و پنجه با بوننه
قند عسل بپزند و یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند
ادو ام کبد و درمی کبد در کبد ظاهر شود اگر دومی باشد
علامت آن تب و تشنگی و لیب و حرقت و وجع
موضع کبد و نقل آن و ظهور درم و حال و فواق و
اجتناب بطن و ضیق نفس بود و باید که اجتناب بول
نیز بود علاج اول آن فصد کنند و اخراج خون بجز فراج
و حاجت گیرند و هر با باد جلابی از تخم کاسنی و پوت
تخلی

سرگرم زعفران

روناس

باشد

پنج کاسنی و دو با سربک هر یک سردرم و نبات و زرنجین
هر یک ده درم تناول کنند و غذا کتک کباب خورند و تلین
طبیعت مطبوخ فواکه کنند یا بدین حقه سنا هفت درم
نقشه و نیلوفر کاسنی هر یک بخورم جویم کوفته بسوس طیلمی
هر یک گنی خیار شنبه پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن
نقشه و آب گاه هر یک ده درم و اگر درم بر محمد کبد با
در در اول سنی بلخ باید کرد و سیر کرم و آب کاسنی
بسکنجین بزوری خورند و این قرص تناول کنند تخم کاسنی
تخم خوزه مقشر تخم کثوت هر یک سردرم طباشیر یک مثقال
رویند تخم درم کتک خوسول درمی بگویند و با کاسنی رویند
و مثقالی بخورند و در ازبانه درم رو با سربک و ورق کلب
و بنفشه و صندلین و ورق کالنج و طحلب و آب سنا
افزود و کلاب فجاد سازند و چون از ازبانه تجاوز کنند
استمال فادات نکنند و اگر درم صغاری بود علامت
آن شدت تب و تشنگی و فلق و رعیت نبض و نارس

شیره تخم
تخم خیار و خوزه
کرکست

و نارسیت قاروره و قی و مهال مراری بود علاج هر با باد
جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و زرنجین تناول کنند
و تلین طبیعت کنند مطبوخ فواکه یا هلیله یا فقوع فواکه
یا شیخ رشت و زرنجین و خیار شنبه و غذا کتک کباب سبزه
خفتناش خورند و اگر بطنی پدید علامت آن قلت عطش
تب غیر حاده و بر از بطنی و بیاضی قاروره بود و احسا
درم کنند اما وجع با فراط نیاشد علاج جلابی از زرد ماه
سربک و ازبانه و پنج مکه تناول کنند و غذا خود آ
و بنوماش با مغز بادام خورند و تلین طبیعت بچقنه با
نرم کنند یا با این مطبوخ سنا بخورم در ازبانه و انیسون
هر یک سردرم شکر ده درم بخوش نند و صافی کنند و پنج مثقال
معجون خیار شنبه هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند
و بعد از تنقیه اطریفل و کلقت و جوارشات مقوی معده
تناول کنند و اگر درم سوداوی بود جوان بوکط سده بود
که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد
و تشنگی

بشایین

و تشنگی و خشکی زبان پدید علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی
در ازبانه و کافور بان و نبات تناول کنند و
شراب بالنگو و کافور بان لعون کنند و غذا از زره باج
خورند و تلین طبیعت مطبوخ اقیقون کنند یا سنا
هفت درم و بالنگو پنج مکه و تخم کاسنی هر یک سردرم
شکر سرخ باز ده درم بخوش نند و صافی کنند و معجون
نجاح هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و غذا
نخود آب و شیر خشک دانه خورند و بعد از تنقیه بسکنجین
بزوری و عسلی و ماء الاصول و قرص زرنک که تناول
کنند و کبد را بچله و زرنک و سمنع و سیربط و روغن
بنفشه و اکلیل الملک و با بوننه و جاما تنقیه کنند و
اگر درم جگر از ضربت یا قهقه باشد خود مقشر و رویند هر یک
سردرم و سومیای دو درم و روغن بنفشه بگذرانند و با
هم آمیخته طلا کنند و سببه کبد اگر بعد از درم حادث
شود علامت اوالت کتب و دیگر اعراض است

بشایین

کند و در بعضی بر پشت نشاندن خفید و چون شکر شود علامت
آن تشعیر و در احوال مده با جیره شکر بزرگی بود و بعضی
را خفتی در احوالی حامل شود و باشد که مده یعنی یا در احوال
دفع شود علاج بیشتر از انقباض بنفحات خفید کنند
و شیر بز یا بکرک و مرورنگ تناول کنند و چون
شکر شود اگر تب نباشد جلابی از زود فایده و بیخ کرفس و
رازبان و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد
شیره شکر و تخم کدو یا شراب عناب و خشکاش و نیلوفر
تناول کنند **تفح کبد** علامت آن ثقل نباشد و جوج
مده بود و تب و حرارت نباشد علاج آن سکبایی بزرگی
و ماء الاصول و مخومات حاره تناول کنند و بمسحمت
تخمید کنند **سده کبد** سده کبد بسبب اخلاط غلیظ
از جواهر میشود و علامت آن ثقل کبد باشد بی جوج
و تب و علامات ورم اگر سده در مجرب کبد باشد
بول اندک اندک رقیق بود و اگر در مقعر بود در راز طب

باشد علاج آنکه در مقعر بود و منفحات استعمال کنند مثل
شراب و نیار و رو بوند و سکبایی و کمانی شکر آب
بگیرند یا سکبایی بزوری تناول کنند و علاج آنچه
در مجرب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکبایی بزوری
بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم بزرک و اگر کمانی
یا سکبایی خورند و قرحی زرد رنگ نیز مفید بود و غذا از رنگ
وزیره باج و انار دانه و سکباج خورند **سوالقیه و**
استقاء سوالقیه از ضعف کبد و فساد آن مزاج
حادث شود علامت آن تهیج اطراف بیاض لون
بود و علاجهش آنت که تعلیل غذا کنند و از اعتدال
غلیظ اجتناب نمایند و زرد رنگ و نخود آب و ارچنی
وزیره و زرد باج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در
سوالق کفته شد و احوال درین باب نباید که این
مشقه استقاء باشد اما استقاء نوع است لاهی و ذقی
و طلی اما لاهی آنت که جمیع اعضا بر آنه شود و ب

آن ضعف جگر و بردت مزاج آن بود و این برودت
بسبب استقاع دم بسیار از بوسه یا کثرت حیض نباشد
شراب آب سرد بود در عقب ریافت یا حام یا در آن
دور کبد بماند و مزاج کرم بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و
باید که مشتم تمام شکر اندک و کیلوس خام بکشد رود و کبد نیز از نفع آن عاجز شود
و اعضاء از اجزای کبد و چون خام بند جرمی نشود
و موجب این مرض شود علامت آن بیاض یا صفرة
لون بود و استقاع بدن و بیاض و رقت خار و رده چون
آنگشت بر اعضا نهند فرود و زمانی همچنان گوید باشد
علاج آن هر روز جلابی از تخم کمانی و رازبان هر یک
دو درم و بیخ کمانی و بیخ رازبان هر یک سه درم و نبات
ده درم تناول کنند و غذا زیره باج و بکک و کبوتر چرخ
و کبچک خورند و آنرا زیره و ارچنی در آن کنند و
آب جوشانیده که بنایت سرد نشده باشد اندکی میخورند
و استقامت باب بخورد آب شنبلی مفید بود و در تمام

حام و برر یک کرم خفیدن و پشت بر آفتاب کشیدن
نافع بود درین مرض در ادرار بول مبالغه باید کرد و مثل
سکبایی بزوری و قرحی زرد رنگ و کادوریس و انیسون
و جده و رازبان و تخم کرفس و سنبل و سکبایی بکوبند و رو
درم از آن یا سکبایی بزوری تناول کنند و بوره و زیره و
سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبعت مجتس باشد
بمجموع خیار شکر و حب اباره تلین کنند و اگر آلت
از ضعف و بردت معده باشد قوی کنند و کلنگلین و
انیسون خورند و کبک صطیحیقول تلین کنند و چون
کرم تناول کنند اما استقاع بزقی آنت که
باید میان صفقاتی و شرب حادث شود و این نوع
بهترین استقاع بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن
شکم و صفالت پست آن باشد و شکم مثل جلیک بر آب
بود و چون دست بر وزنند یا از بهلو به بهلو درازند
از آن آواز آب شنوند علاج هر روز جلابی از تخم کمانی و زیره باج و کمانی

و کلفند تا دل کنند و اگر بان حرارت مزاج بنده است
 ناسته پاکسین بزوری خوردن و تلین طبعیت بطریح
 هلیله یا آب شتره هلیله گفته باید کرد یا با این آب شتر
 غافق انیسون و حنک و سقونیان هر یک گرمی تک مغزول
 عود بیان هر یک درم بگویند و آب رازرانه بپزند
 و حبسازند در و شقال تا دل کنند و لوره ارشی و بیخ
 سوسن و قردمانا و میونج هر یک سه درم و تخم ترب هفت
 درم پستهک بزنجاره درم و آرد جو بکرکین کاو هر یک
 شصت مثقال بپزند با آب رازرانه یا آب کاشی
 بپزند و تخم طلا کنند و بعضی تخم شتره بپزند و آرد
 بذل بیکوبند یکس عظیم الخطر پندار استقاء طلی است
 که ریاح غلیظه در میان صفاق ثرب یا شتره ایضا
 واقع گردد و سبب آن حرارت کبد پند یا شدت
 و برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده خضم
 عاظم باشد کیلوس خام بکشد و در وجه طبع و تخم آن است
 کوز درازان

پسکل

مقدورند از آن معده ریاح و بسیار جاهل شود و موجب
 این مرض گردد و علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدن نفث
 بود و بان نفثی نباشد و چون دست بر شکم برین زنده از آن
 آواز طبل آید علاج هر دو در جلابی از تخم کاشی و انیسون و بیخ
 همک و بیخ کاشی و کلفند تا دل کنند و غذا خود آب یا مغز
 بادام و فلفل و زیره کرمانی و گردیا و ما کواه خوردند و زرد
 مالونه و در تخم سداب و ثبت بر شکم طلا کنند و ماء الاحول بنفیدند و این تخم لوف بر
 تخم کرفس در رازرانه و انیسون و زیره کرمانی و در قوو
 تخم کرفس و فطر اسالیون هر یک سه درم و پوست بیخ
 رازرانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم و بیخ همک ده درم
 و بیخ اذخر و فقاخ اذخر هر یک و درم مغز طایفی
 بیست درم در چهار رطل آب بپوشانند تا با دو رطل آید
 پس با دو رطل عمل بقوام آرنده ده درم نادم شقال
 تا دل کنند **سرف** تخم کرفس در رازرانه و انیسون
 و اسارون و قسط و زراوند هر یک گرمی و نیم و بکوه

محصو
طبا
الشرک

دو درم زیره کرمانی
سه درم معده هر یک

و در شقال از آن با ماء الاحول بخورند یا آن گفته با قند
 دو جزان او در بیابانیزند و بیخ شقال تا دل کنند و اگر
 خواهر کتلین کنند بیخ شقال معجون خیار شتره و در شقال
 از این ماء الاحول در آب گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض
 منقطع شود و نفخ ساکن شود با بوننه و تخم ثبت و لورده
 و اکلیل اللک و زرد بونش و زیره بگویند و آب سداب
 سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از استقاء طلی است که
 انرا چنین گویند علامت آن ارتفاع و غلظت بطن بود و بی
 نتوانا ف و شکم ایستای شپشکم آستان پند علاج
 هر دو در جلابی از تخم کاشی و کاشی و رازرانه و رو باه بیک
 و نبات تا دل کنند و تلین طبعیت بدین طریح کنند
 سنا هفت درم و رو باه بیک پنج درم تخم کاشی سه درم شکر
 سنج و زنجبین هر یک ده درم مغز خیار شتره یا زنده درم
 آب کاشی ناسته پنجاه درم و بیخ کاشی و تخم کاشی
 دبا دیدانت که هرگاه که با استقاء تب و کاشی باشد
 حاره

با دروط

حاره معالجه کنند و رو باه بیک و تخم کاشی و بیخ آن کفا
 کنند و بنوماش و زرد بادام خوردند و تلین بدین طریح کنند
 سنا هلیله کاشی و المیج و بلیله هر یک پنج درم بنفشه
 و تخم کاشی هر یک سه درم مغز طایفی یا زنده درم الوی سیاه
 کیلی و غشاب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد مغز
 خیار شتره و زنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه آب کاشی
 و کسبجین ساده خوردند **برقان اصفر** صفری فاحش
 بود که گشتره و چشم ظاهر شود بسبب جریان صفرا در زیر
 پوست و حدوث آن اگر بزرگ قبل بجران بود علامت
 آن بیلیس طبعیت و تلخی دهان بود و در روزها جوری
 واقع شود و علاج آن سهل تر پند آب کاشی بیست
 درم با ده درم کسبجین تا دل کنند و غذا از رنگ مغز
 بادام خوردند و مای تازه با سرکه خوردند و اگر حرقان آرز
 المزاج کم پند که کبدر حادث شود علامت آن شدت
 عطش و رعش نبض و وضع قاروره و میل آن بسودا بود

و بان زرد اصغر بود و رنگ و روی تیره شد و طبعش
باشد علاج آن هر دو جلائی از تخم کاهی سردم و اجامی
ده عدد و غریبندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا
جواب خورند و تلین طبع مطبوخ فواکه یا نفع فواکه
باش خشت و ترنجبین کنند و بعد از تفریق مزاج در
کبد باید که در بشیره تخم تورک یک نخین باب خیار کدو و با
یک شقال قرص طباشیر نرم و غذا الوجه و ترهنندی و زرشک
و بنوماش و مغز بادام و کهنک خورند و اگر رقیان بسبب
سوء المزاج حار بود که هر روز با اجادش شود و حره صفا
بسیار جویب کند و در غلبه یانی پیدا شود و در بدن
منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لیبب شد و کین
نوع بقتله اجادش شود و یا شد که بسبب حرارت جمع
بدن عارض شود و علامت آن کخافت و خاریدن
و خشک براز بود و صفا یعنی برار دفع شود علاج هر دو نوع
اسهال صفا و تبرید کبد باشد و اگر رقیان بسبب درم کبد
حادش بود

یا مطبوخ ببلبله

حادث شود علاج فصد و تلین طبعش به و اگر آبش
زهر بود یا کزیدن حیوانی زهر دار یک شقال قرص طباشیر
نرم باب انارین تناول کنند یا گوشتقال قرص کافور یا
لعاب بنگو و بهد از آب خیار کدو و بنورند و غذا کک
بار خوش بادام بخورند و جگر بوی کل و مندل و افاقیه
کشنیز هر یک بچندم و کافور نیم دانگ با کلاب تصفیه کنند
و رقیان نیز بسبب سده که میان طحال و امعاء حادث
شود در این نوع تابع قولنج باشد و لا علاج قولنج باید کرد
و استعمال اشیا بارده بکنند و درینند و غافت هر یک
شقالی و استین دو شقال بگویند و یا ده شقال کین
تناول کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره
حادث شود علامت او آن باشد که برار بتدریج سفید
گردد علاج آن اسهال افرادی باشد و بعد از آن استعمال
شججات مثل کینجین زوری و آب کاهی و تخم کرفس و
انیسون و اشغال آن باشد و الله اعلم بالذات درم در امراض طحال

و در وقت مرگ

سوء المزاجی که طحال را حادث شود و اگر حار بود علامت آن
شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفة
لون و کمبود آن و حره قاروره سودا برار و اختلاف
نبض و سوء طلقی علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ
و جلاب از ترهنندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک
یا کینجین بزوری و غذا از زرشک یا ترهنندی و ترنجبین و
نبات خورند یا الوجه یا بنوماش و مغز بادام و تلین طبعش
کنند مطبوخ ببلبله زرد و سیاه و ماء الجین یا کینجین بزوری
و این قرص سفید فصد ریوندری نیم و غیر آن نیم درم و ورق کل
بچندم طباشیر درم نیم تخم سردم تخم تورک چهار درم کافور
نیم دانگ تمام کوفته و پنجه باب کاهی بسازند و شقالی با
کینجین تناول کنند **سوف** طباشیر ریوندری نیم همک
سنبل مصطکا غافت هر یک درمی از زرشک چهار درم
بگویند و یک شقال تناول کنند و اخیر و کبر که نافع بود تخم
ترب و سبندان و شیخ هر یک سردم و در سر که جوش شد و
طحال

تخم کاهی پنجه چهار درم

و ندید آن ترک کنند و در طحال می نهند یا ورق کبر که بگویند
و بار وجود و ک طلا کنند و اگر تب تشنگی مفرط باشد بشیره
تخم تورک یا آب کاهی یا آب خیار کدو یا کینجین تناول
کنند و اگر سوء المزاج بار بود و علامت آن سقوط استهنا
و عدم تشنگی و کثرت رین بود علاج جلائی از تخم ازبانه و
بنج آن و انیسون و کلفند تناول کنند یا پست مقل
ازین ماء الاصول **صفت** پوست بنج ازبانه ده درم
پوست بنج کبر بچندم کرفس و پنجه هر یک سردم حویطانی
ده درم تخم خیار بنج و تخم کثوث و تخم کاهی در ازبانه پنج
انگشت هر یک سردم مجموع در سر طحال آب کینجین باشد تا با
یکرطل آب پس صافی کنند و بمسل یا قند بقوام آورند تا آن
آب صافی کرده را بمسل یا قند بچاشنی نهند و بیاش کنند
و غذا نخورد آب و بره خشک در آن خورند و اگر طبعش سرد
باشد بای مطبوخ تلین کنند تا بچندم همک سیاه
درم پنج از خرف غافت تخم کاهی هر یک سردم بنجه و الوجه

بنج

سردم

ده عدد غناب ۵۰ عدد پستان بیست عدد خیار شیرین بازده
 درم و در پنجین و شکر سبزه هر یک ده درم و طحال با بوقرق
 سداب و زردیخ کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
 کنند و اگر سوء المزاج یا یس بود علامت آن صلابت
 طحال و نخافت و کموت بدن و جفت نفس به علاج
 آن جلابی از تخم کمانی و پنجه مکه و بنفشه و رو با ترکیب
 نبات تناول کنند و غذا بنوش و متراودام و کدو با فروغ
 و ماهی تازه نیز مفید بود و اگر سوء المزاج رطب به علامت
 آن ترطیل بدن و بیاضی با کثرت رین و غلظت
 علاج آن کسبب بزوری و ماء الاصول فکرتناول کنند
 و غذا خورد آب با شیر خشک دانه و طلا یا متولد خورد
 ملین طبعت کنند بحسب اقیقون و صاب ارابه فیکرا
ادرام طحال اگر درم طحال دسوی بود علامت آن
 وسعت نفس و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظت
 قاروره بود علاج آن فصد با سلیق کنند و جلاب از تخم
 کمانی

اشنه را
 سر زنده گویند که درخت
 بیم می چسبند

و پنجه

رین
 آب دهن است

کاسنی و غناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا
 کسکاب به و تلین طبعت کنند بمطبوخ فواکه و ضد
 و افاقیا و شیاف ما میثا و کثرت بر طحال طلا کنند
 و اگر درم صفراوی بود علامت آن حمی حاده و عطش
 مفرط و زردی روی و چشم و زبان و قاروره و راز
 بود و پنجه با آن برقان نیز بهند علاج آن جلابی از تخم
 کمانی و رو با ترکیب و تمر مندی و نبات تناول کنند
 یا آب انارین با نبات و غذا جو با شیر خشک
 خوردند و تلین طبعت کنند بقصه جلابی نیز مکه شقال
 با کسبب ده شقال و طحال را الصمد و نورک و غیر
 و در قی بی تمهید کنند و اگر درم بلغمی بود علامت آن
 قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاضی لون و قاروره
 و بطو سفین بود علاج آن جلابی از رو با ترکیب و پنجه
 مکه و راز زبانه و نبات تناول کنند و غذا خورد آب
 خوردند و تلین طبعت کنند با سلیق مطبوخ سناء و میله زرد

کبر و بوره ارمنی و غافت بگویند و با کبر که طلا کنند
 بر طحال یا خردل بگویند و سبیل بیان نیزند و کاغذی
 درم بچسبند و او در بر آن مالند و بر طحال نهند و اگر
 درم طحال منفتح شود و متعجب کرد بعد از زردی و بیاضی با راز
 وضع شود و در آن نیز شتر با مدت رات مفید افتد
 باید کرد که طبعت مجتسب نشود **نفخ طحال** بسبب
 مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت آن
 تمدد موضع طحال بود و برآمدگی آن باشد و چون دست
 بر نهند از زیر دست بلغمزد و پنجه که بان قرار بود
 علاج آن ماء الاصول و کسبب بزوری و آب راز زبانه
 با کسبب غنصل تناول کنند و نمک کوبک و کاکورس
 گرم کنند و بر موضع طحال نهند **سده طحال** حدوش
 آن بسبب فضلاء غلیظ بود که در و مجتسب شود و علامت
 آن نقل طحال بود و بی علامت درم علاج آن جلابی
 از راز زبانه و ناخواه و رو با ترکیب و انیسون و نبات

هر یک بنمردم تریه و درم تخم کمانی و راز زبانه تخم
 کرفس و پنجه آنشت و شکوفه کبر و بالنگو کا و زبان هر یک
 سه درم انجیر بیست عدد مویز طبعی با نروده دم شانه
 یکده خیار شیرین و ترنجبین هر یک ده درم بعد از تنقیه
 قرض زرد شک با کسبب بزوری تناول کنند و اگر درم
 سوداوی بود علامت آن نخافت و هزال بدن و
 صلابت طحال و فروج آواز موضع خویش و ضیق
 نفس و سردی لون و ف و خشم و تلین طبعت و سخت
 نفس بود علاج آن فصد با سلیق یا کسبب کنند و تلین
 طبعت بحسب اقیقون یا مطبوخ آن کنند و غذا ازیره
 باج خوردند و بعد از تنقیه کسبب بزوری و قرض کبر
 خوردند **صفت آن** پنجه آنشت و پنجه کبر هر یک ده درم
 زرا و نروده و زرد شیرین و تخم سپند آن هر یک سه درم غنصل
 هفت درم بگویند و سه درم شمشک بوشانه و او در بر
 برشته و قرض سازند و یکمقال تناول کنند و خردل و پنجه
 کمانی

بالک و فروج

تناول کنند و کتین بزوری و قوی بر مفید بود و
تخم کاسنی و کرمانج هر یک بخورم و چسبکست و در دم
بگویند و در دم از آن بکین بزوری تناول کنند و بی
معالجات سوء المزاج بجای آرند **برقان اسود** تغییر
لون بدن چند بسایه و سبب آن سده پند که میان
طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود و علامات
آن ثقل و تمدد طحال و خفت نفس و قلت شهات و
برن و بطونض بود و سبب ^{برن} رخ حادث شود **بسته** علاج
بیخ مکه و تخم و آن خد کسب کنند از جانب چپ و جلاپی از بیخ کاسنی
و نبات با کفند تناول کنند و غذا زیره باج خورند و
بعد از نفع سنا بخورم و پرت بیخ کاسنی در دم و سکر
ده درم بخورند و صافی کنند و بیخ شقال سجون بیخ
در آن حل کرده تناول کنند یا بملیه زرد و سیاه و کابلی
هر یک در دم و اقیسون یک درم و غاریقون و سفیاج
هر یک نیم درم بگویند و در دم از آن با رطلی ماء الجین
بیارند

بیاض مند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت جاوید با سکا
طحال بود علامت آن بی و اهل سردا و سقوط شهات
و کوریت عین بود و علاج جلاپی از اقیسون و درق
کل و کتین بزوری تناول کنند و طحال را برون کل
و فوفل و سنبلین و مقل و مصطک تصفیه کنند **باب**
سیرزم در امراض معده از آن جمله قولنج است
و آن مرضی است که مانع خروج براز شود و بان ^{بیشود}
عظیم باشد و جمع قولنج بوجه کلیه شسته شد و فرق با
کند که جمع کلیه از یک موضع تجا و در کند و جمع قولنج
از جای خود تجا و در کند و بسبب قولنج اگر لمبی بود غلیظ
باشد که با نقل مختلط شود علامت آن شدت و جمع
و سقوط شهات و بسوق تخم بود پیش از حدوث قولنج
بلغم زنج بار بار برون آمد علاج جلاپی از بانگورا
زبان و اقیسون تخم کرفس و کلنگین کنند و
بجاریس سفوفی مسهل نهند کنند یا با این ^{تناول}

فیض در تریه هر یک در می شخم غلغله گندمی هر یک در کاسنی بگویند
و مقل ازرق و در آنک بوشانند و ادویه به آن بکشند و جب
سازند یا این حقه استعمال کنند سنا هفت درم انجیره عدد
غناپ ده عدد پستان پست عدد خشک و شیت هر یک
ده درم با پونه اکلیل اللمک سداب هر یک کفی برک و هفت درم
روغن کنجد آنگاه هر یک ده درم شکر شخ پست درم پوره
نیم درم و اگر قولنج بسبب ریجی پند که در او معده متشنج شده
علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول شهات نفاخ و استعمال
و جمع بود علاج آن جلاپی از اقیسون و ناخواه در ازبان و
کلنگین تناول کنند و کوارش کنند کوفی و سفوفی مسهل
یا تخم کرفس و اقیسون و ناخواه هر یک در می و چند بیهتر
دانی و نیم بگویند و آب رازبانه چسب زنده و بلع کنند
و این شتیاف استعمال کنند ضعیف و پوره از بیخ هر یک درم
شخم الخنظل در می تخم نیا بخورم بگویند و یا سکر معقود بسیارند
و شتیاف سازند زهره پوره و تخم الخنظل و ضعیف هر یک درم
بمقدود

و کتین در می نیم و مقل یک درم شتیاف سازند و یا حقه
کنند سنا هفت درم انجیره عدد غناپ عدد سنا
میزطی با زنده درم خشک با پونه شیت اکلیل اللمک
ضعیف سوسنی گندم هر یک هفت درم بوشانند و صافی کنند
و آبکامه غسل و روغن زیت هر یک ده درم پوره و مقل
هر یک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب
در شکم مالند یا درق سداب و کرنب هر یک ده درم تخم کرفس
سداب هر یک بخورم در رطلی آب بکشند تا با نیمه آید و
رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و میبوشانند تا آب برود و
روغن مالند و آن روغن در شکم می مالند و اگر قولنج بسبب ریجی
باشد که در موضع امعا واقع شود علامت آن تب
و وضع شدید و فریاد و عطش و قی مزاری و این قولنج
بندرج حادث شود علاج آن فصد کنند و جلاپی از زرد
بازربک و تخم کاسنی و زنجبین تناول کنند یا شتر شیت
و زنجبین و غذا بنوش و مغز بادام خورند و ملین باین

مطبوع کنند سنا بجزرم غناب ده عدد پستان بیت
 تخم خطمی و برسیاوشان زرد با ترکیب هر یک سردم خیار شیر
 و ترنجبین هر یک پانزده درم و یا این حقنه استعمال کنند
 هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سردم جویم گرفته و خطمی و
 سوسن هر یک کفی ورق خیارزی و ورق سلق هر یک
 دست خیار شیر و کنگر سرخ و ترنجبین هر یک ده مثقال غناب
 بخته ده درم و اگر با دو جمع و حرارت شدید و دلخ
 و کله پشه این حقنه مناسب بود غناب ده عدد پستان
 بیت عدد خطمی سردم بویا نهند و هاشمی کنند و آب خیار
 که در و کدو و خیارزی و شیره جو و لعاب کبک هر یک پانزده
 درم در غناب بنفشه ده درم نیلیا نهند و نیم گرم احتمال کنند و اگر
 قولنج بسبب التواء امعاء یا نزول آب کیس انشینی
 حادث شود علامت ادانت است که قولنج بعد از حرکتی
 عینف یا جبین یا از بالا نیز افتادن حادث شود
 علاج آنست که پای عللیل برسیاوش بنهند و بر بالای آن
 و بالا ترکیب میکنند

و بالا ترکیب میکنند یا معا بجای خود رود و جلائی از
 رو با ترکیب و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا خورد
 آب بارنج شیر و اگر بجای خود نرود یکدرم یا یکمثقال
 زسیق ناسته فروزند و ترد میکنند و شکم می مانند تا برود
 آید و اگر قولنج بسبب امتیاس نسا و تناول مجففات
 بود علاج آن جلائی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده
 تناول کنند و غذا نخورد آب چرب با مرغ فربه خوردن بنفشه
 چهار درم و پستان بیت عدد و بزرک و صلبه و حب
 هر یک ده درم و ترنجبین پانزده درم بجلائی سازند و اگر
 بسبب حرارت امعاء باشد علامت آن شدت عطش و
 التهاب بود علاج آن جلائی از بنفشه و رو با ترکیب و
 تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار که
 یا شیره تخم تورک با ترنجبین و تبیین طبیعت بدین حقنه
 کنند صفت آن بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خیارزی مابون
 اکلیل الملک سوسن جویم گرفته ببلاب برسیاوشان هر یک

و بیست آن بنفشه علامت
 او تقدم احتیاج است

هفت درم غناب ده عدد پستان بیت عدد جویم نهند
 و هاشمی کنند و لعاب بزرک و کنگر و رو بنفشه و خیار شیر
 و ترنجبین هر یک ده درم بان هم کرده استعمال کنند و غذا شیر
 کند چرب و صبر با چرب خوردند و در شکم رگز بنفشه و
 لعاب خطمی و کرا بالند **ایلاوس** نوعی از قولنج است
 آن جان نهد که ثقل در امعاء علیا تجسس شده پدید آید
 درین برودن آید و بان ضعف نبض و غش و اضطراب بود
 علاج ادانت که اولاً فلوشای روی سردم بدهند و چون
 وجع ساکن شود بدان معادرت کنند و جوارش سطحی
 مسهل با جوارش فلاطلی یا شدرارال بدهند و این حقنه
 استعمال کنند با بونگ و شست و تخم کرفس و رازیانه و حله
 دو درم انجیر ده عدد عقل و پنجه چا و شیر هر یک دو درم
 رگز زیت یا بید انجیر ده درم شکر سرخ و آب گام هر یک پانزده
 درم بوزه و نمک هر یک نیم درم و باید که دو روز غذا نخورند
 و اگر توانست استعمال ریاضت مفید افتد و رگز مابون و شست
 و خیری

و خیری در شکم بالند و شراب صرف گرم کنند و اندک
 اندک می آستانند و مابون و شست و اکلیل الملک و نام
 خشک و مرکب بید انجیر و صحر و فودنه و رو با ترکیب بجز
 نند و در آن نشینند و شیانی از بوزه و نمک بندی و پنجه
 و تخم الحنظل ترتیب کنند و بکار دارند **مغص** و جمع
 که امعاء احادرت شود و شکم می پیچد و اگر آن بسبب سنج
 باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمد بود و جزو ج کین
 حاصل شود علاج جلائی از انیسون و رازیانه و رو با ترکیب
 و کله نسا دل کنند یا دو درم کواش مکونی بخورند و اگر
 با مغص امعاء بود علاج آن کفته شود و اگر طبیعت متیس
 باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب هر یک سردم و ما نخواه
 و صحر هر یک چهار درم و قند مثل مجموع بگویند و سردم
 از آن تناول کنند و شکم رگز کل و مابون گرم کرده مانند
 و اگر در کله اطعمه حاده و حرید بود علامت آن حرقت
 امعاء و تشنگی و خروج مرقه صفرا بود علاج آن مابون

نام بر سر بنفشه

سج

بباید درم و احتیاس نقل بود چنانچه ذکر رفت در این
 کرم تا که در امعاء متولد شود بسبب ^{طبع} احتیاس ^{و اگر}
 رطوبتی فضل ^{بماند} و بطول ^{کس} شغش ^{شود} و چون
 حرارت درو عمل کند باز گرم شود و اگر این کرم در اثر
 حیات کوبند و او در امعاء ^{تفاق} متولد شود و علامت
 آن احساس حرکت آن ^{بماند} در حالت جمع و پدید آمدن
 و سیلان لعاب و برهم ساییدن دندان در خواست علاج
 آن چهار روز سیاهی رطوبی شیر با ده شقال شکر تناول
 کنند و غذا نخورند آب با شیر خشک دارند و سحر در چری
 خوردند و روز پنج در مزرگی و پنج کابلی مقشر و تربید
 و قسط و مر و ترس هر یک درمی و حل نبل ^{بندرم}
 بگویند و بر سر شیر برزند و بیاشامند و اگر از آن بقیته ^{بماند}
 و عمل تمام نکند آب کامر ده شقال آب کرم خوردند و ^{مخلط}
 را یکی و نیم و قنبل بندرم بگویند و زهره کاوشیاف سازند
 و بر دارند و در آخر روز تربید کنگ ^{بماند} تمام خوردند و ساقی از

کرم در امعاء
بیشترند و

بباید بیاشامند با لعاب بگویند و بعد از بر سر شری از
 نبات ^{بیشتر} تم ^{بکند} ^{بندرم} طباشیر ^{ده} درم نبات
 تناول کنند و اگر مقصود ^{طبع} خلطی ^{مالج} باشد علامت آن
 نقل و تشنگی بود و با بر از بلغم برود آید علاج آن ^{طبعین}
 کنند بختها نرم یا با این ^{طبع} سنا ^{بندرم} بختها ^{بختها}
 و از آن ^{بختها} کافور ^{بختها} یک ^{بختها} درم ^{بختها} عدس ^{بختها}
 پست ^{بختها} درم ^{بختها} درم ^{بختها} درم ^{بختها} درم ^{بختها} درم
 شکر ^{بختها} درم ^{بختها} درم ^{بختها} درم ^{بختها} درم
 شود علامت آن قلت عطش و کثرت ^{بختها} بود و ^{بختها}
 از یک موضع منتقل شود علاج آن ^{بختها} ^{بختها}
 که در باب قولنج ذکر رفت و تنقیح ^{بختها} کنند ^{بختها}
 و در آن ^{بختها} تناول کنند و غذا ^{بختها} ^{بختها}
 خوردند و نقل و در چری و ^{بختها} ^{بختها}
 از تنقیح ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 کرم خوردند و اگر بسبب کرم باشد علاج آن گفته میشود و اگر

بیاشامند
صورتی که
کلیک در
او بشود
کرم خوردند

در مزرگی یک شقال و هر قطری بندرم بگویند و با آب برق
 شقال بر ناف طلا کنند ^{بختها} حرکتی است از امعاء ^{بختها}
 جهت دفع فضل و بان ^{بختها} ^{بختها} دفع شود و ^{بختها}
 خوبی بود و بسبب تر فرار ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 بماء ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 ج این ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 بندرم تناول کنند و غذا ^{بختها} ^{بختها}
 و زهره ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 کل از منی ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 یا آب ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 باشد که در امعاء ^{بختها} ^{بختها}
 کردد علامت آن ^{بختها} ^{بختها}
 علاج آن ^{بختها} ^{بختها}
 و ^{بختها} ^{بختها}
 تا ^{بختها} ^{بختها}

چیزی
یا کل در
بیشترند و
تناول کنند

اغذیه غلیظه بارده اجتناب نمایند و اگر کرم همین ^{بختها}
 حب القرم کوبند و او در امعاء ^{بختها} ^{بختها}
 آن حضرت لون بود و خروج آن ^{بختها} ^{بختها}
 سیرت ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 و ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 و ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها} ^{بختها}
 کنند و اگر کرم ^{بختها} ^{بختها}
 آن حکم ^{بختها} ^{بختها}
 ادویه ^{بختها} ^{بختها}
 کفی و ورق ^{بختها} ^{بختها}
 چقدر ^{بختها} ^{بختها}
 تلخ ^{بختها} ^{بختها}
 و ^{بختها} ^{بختها}
 و از ^{بختها} ^{بختها}
 شیا ^{بختها} ^{بختها}

بیشترند و
کرم خوردند
بیشترند و
کرم خوردند
بیشترند و
کرم خوردند

در دباغ رنگ و اکلیل الملک بچوشند و در آن نشینند و بر
 آجر گرم کرده نشین مفید بود **باب چهارم در انواع**
 اسهال اگر اسهال بسبب بکران و دفع فضل سودی بود آنرا
 جس بناید که مگر که بجز اخراط رسد و موجب ضعف شود
 پست جو باقند و کلاب تناول کنند یا بست جو و سبزی
 و کنار کوشیزه بریان کرده گرفته با هم بسیار خورند یا قرص
 طباشیر بست یارب به سفوف انار در آن تناول کنند و
 عند از رنگ و غوره و انار در آن و سماق خورند و اگر اسهال
 بسبب اخلاط مراری بود که بحد و اعراض علامت آن
 عطش و حرقت التهاب و تلخی دهن و حرقت برابر
 و دفع مقعد پند علاج آن در شغال رب به با یک شغال رب
 طباشیر تناول کنند و یا نمیدرم کل از منی بار بست
 بریان کرده و نوت خشک و تخم حاض و خرنوب شامی هر یک
 شش درم طباشیر سردم انار در آن بریان کرده بنامه درم
 و در رنگ و سماق پست کنگار و سبزی و پست سبزی هر یک درم
 بگویند

بگویند همه را هم بسیار خورند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال
 با فراط بود معده را بکل از منی و زیره کرمانی و حنظل و آنرا
 و آقا قیا با آب سرد و تفتید کنند و غذا اساق با انار در آن با یک
 و تهم خوردند و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقرق
 و خروج بلغم و برابر صمغ بود علاج آن چوب از منی و صمغ
 سردم بر سر جلابی هم گرم از نبات بیاض مسد با اخلاط
 دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف سفید
 بنجدیم با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر
 شقالی بریان کرده بخورند و تخم بادام چرب کرده خورند
 و اگر سکی نشود این حقنه مسک آسمان کنند برنج و عدس
 هر یک گندمی پوست انار و مورد و بلوط هر یک ده درم نارد
 و کلنا هر یک بنجدیم بچوشند و صافی کنند و کاغذ خنجر
 و آقا قیا و کل از منی هر یک شقالی بسایند و بر سر آن زیره
 و آسمان کنند بدفعات و این فرعی بخورند سماق چهار
 درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده کلنا آقا قیا

بکوبند همه را هم بسیار خورند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را بکل از منی و زیره کرمانی و حنظل و آنرا و آقا قیا با آب سرد و تفتید کنند و غذا اساق با انار در آن با یک و تهم خوردند و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقرق و خروج بلغم و برابر صمغ بود علاج آن چوب از منی و صمغ سردم بر سر جلابی هم گرم از نبات بیاض مسد با اخلاط دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف سفید بنجدیم با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر شقالی بریان کرده بخورند و تخم بادام چرب کرده خورند و اگر سکی نشود این حقنه مسک آسمان کنند برنج و عدس هر یک گندمی پوست انار و مورد و بلوط هر یک ده درم نارد و کلنا هر یک بنجدیم بچوشند و صافی کنند و کاغذ خنجر و آقا قیا و کل از منی هر یک شقالی بسایند و بر سر آن زیره و آسمان کنند بدفعات و این فرعی بخورند سماق چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده کلنا آقا قیا

کرویا
اسهال

هر یک درمی بگویند و بر رب به بپوشند و شقالی بار بست
 کنند و این سفوف نیز مفید بود زیره کرمانی در که خیس انده و آنرا
 دان هر یک بازده درم کنگار و سبزی و صمغ عربی هر یک درم
 انیسون و تخم کرفس هر یک نصف درم بگویند و دو درم از آن
 تناول کنند و اگر سردای بود علامت آن حرقت و تلخ
 و خشک دهن و کثرت آنهایی اضم تام قراقرق و نفخ بود و رنگ
 برانز مایل بسود ایند علاج آن اولاً تنقیه امعاء باید کرد
 بحقانه نرم و بعد از آن که تنقیه تام کرده پند قرص طباشیری
 بست و قرص کربا و سفوف سفید با سفوف انار در آن کرام
 که پند تناول کنند و بنگو و بار تنگ و تخم ریحان و کل از منی
 و صمغ عربی و نشاسته مساوی بریان کرده بگویند و بنفشه
 از آن با کلاب بخورند و از صورتات و شیرینی احتراز کنند
 و مرغ و بکت کرد آینه خورند و انار در آن گرفته و در رنگ نیز
 شاید **اسهال دومی** اگر بسبب انفتاح عروق امعاء
 بود که امعاء و قاق بود علامت او آلت که غایب پروان
 و بعد از آن

و بعد از آن خون رقیق با ریاح و قراقرق و زید خاج شود
 در امعاء غلاظ بود علامت او آلت که اول غایب با خون
 پروان آید و بعد از آن خون رقیق با ریاح و قراقرق و زید خاج
 شود و اگر در امعاء غلاظ بود علامت او آلت که اول
 غایب با خون پروان آید و بعد از آن پنخون و بان علامت
 بواسیر باشد علاج اگر علامت غلبه خون شه و قوت فراخ
 و وقت مقتضی بود فصد کنند و بنگو و بار تنگ و تخم ریحان
 هر یک شقالی و صمغ عربی در شقالی بریان کنند و بر غرض
 کل چرب کرده خورند و غذا کاه و رس مقشر با شیر یا پنیر بادام
 خورند و قرص طباشیر بست و قرص کربا نیز مفید بود و سفوف
 نشاسته بنفشه شقال بر غرض کل چرب کنند و بخورند و اگر این اسهال بسبب
 بر سنج بود و سنج آن بود که بواسطه اخلاط حاده و حرقت که با
 از دیابلسهال بسیار امعاء خراشیده شود و علامت آن
 نشسته و پدید آید سنج و وجع امعاء بود علاج آن سفوف سفید
 بار سنج کل تناول کنند و صمغ عربی و نشاسته هر یک شقال

طه شیرکلیتقال بران کرده پشم داغ کرده بیاش منده و غذا
 کا ورس بران یا پشم بران کرده یا پشم بز یا چربی کوشک یا
 مغز بادام خورند و این حقنه مسکه استعمال کنند پنج شسته
 و جوهر کوفته و ذرت هر یک کینی بران کنند و لسان الحمل
 و پوست تخم شمش و کلنا و زردده و کل خطنی و ورق سوس
 بچوشانده و صافی کنند و صغ عربی و نشاسته بران کرده
 و خون سیاوشان و کبریا هر یک درمی بگویند و زردده تخم مرغ
 بران کرده در زردده کل یا پشم برحل کنند و مجموع با هم آمیخته
 بکار دارند **دوسنظار یا اسهال کبیدی** پشه و آن یا خون
 صرف پشه و سب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد
 یا بواسطه قطع رست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سب
 آن احتراق دم پشه یا شبیه بزردی بود و سب آن
 احتراق پشه یا دیله که منقبض شود یا سببی بود یا غشالی بود
 بغا که کوشک اما آنچه دموی صرف پشه اگر تقدم استلا
 و احتباس خونی که سیلان آن مستعد پشه ظاهر بود و بان
 علامت

صدید
صفرا

سج و مخص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا
 غذا نخورند و جس نیز نکنند مادام که قوت باقی پشه ضعف
 با فراط نبود و جس بشیره تخم نوزک بران کرده یا شراب
 ضدل یا سب کنند و یا نر تنگ بران کرده و بنگو بران
 کرده بر غش کل جرب کنند و فز و برند یا قرص کاخو برافروسی
 کبریا و شراب سبب بخورند و شراب آخیا برحق کنند و غذا
 جو بران کرده چاشنی خورند یا انار دانه یا نمره باج یا عو
 و کبیر البندل و کلاب و آب به و آب سمرقند طلا کنند
 اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی بود علامت او آنست
 که برار مختلط بود و از دفع آن حقیقی و در حقی حاصل شود
 و بان بچیدن تنگ نباشد و چون خالی بود بیشتر پشه
 علاج او آنست که جس کلی نکنند و اگر سبب مقوی
 باشد و در دفعی زیاده نباشد تا اول کنند مثل شراب
 ضدل و حماض و زرد تنگ و سبب و به و از فایضات صرف
 جری استعمال نکنند و معالجات سه المراج کبیدی آرند

صدید

طه شیرکلیتقال بران کرده پشم داغ کرده بیاش منده و غذا
 کا ورس بران یا پشم بران کرده یا پشم بز یا چربی کوشک یا
 مغز بادام خورند و این حقنه مسکه استعمال کنند پنج شسته
 و جوهر کوفته و ذرت هر یک کینی بران کنند و لسان الحمل
 و پوست تخم شمش و کلنا و زردده و کل خطنی و ورق سوس
 بچوشانده و صافی کنند و صغ عربی و نشاسته بران کرده
 و خون سیاوشان و کبریا هر یک درمی بگویند و زردده تخم مرغ
 بران کرده در زردده کل یا پشم برحل کنند و مجموع با هم آمیخته
 بکار دارند **دوسنظار یا اسهال کبیدی** پشه و آن یا خون
 صرف پشه و سب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد
 یا بواسطه قطع رست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سب
 آن احتراق دم پشه یا شبیه بزردی بود و سب آن
 احتراق پشه یا دیله که منقبض شود یا سببی بود یا غشالی بود
 بغا که کوشک اما آنچه دموی صرف پشه اگر تقدم استلا
 و احتباس خونی که سیلان آن مستعد پشه ظاهر بود و بان
 علامت

صدید

تقدیر است
خون کبیدی

سازگاری

و حرارت دهن محسوس شود و پشه که در و نیز بنزات علاج چرک
 آن قرص طباشیر لبست و سفوف انار دانه تا اول کنند و غذا
 زرد تنگ و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلت بود که از داغ
 بعهده بریزد و طبیعت انرا دفع کند فته را از این منفرق کردن
 و این را اسهال دماغی گویند علامت او آنست که بعد از
 خواب بیشتر بود و بعد از آن محسوس شود و بان علامت
 نزل پشه و فساد فراج دماغ علاج آن تنقیه دماغ بود و
 فراج او و منع نزل شراب غناب و شراب حشامی کنند
 و باقی که در نزل کفته شده است و به پشت باز نخشند و اگر
 سبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند در علامت آن
 اسهال سبز و ضعیف و کمولت بدن و قلت دم و زردی
 لون بود علاج آن تقویت کبد پشه چنانچه گفته شد و اگر سبب
 زایل شدن حمل معده باشد و آن بواسطه حطنی اکال یا
 تناول زهر حاد یا بواسطه اورام واقع شود علامت او
 آنست که طعام همضم نشده خارج شود بی لذغ و وجع

چرک

اسهال

اکال

نسخه
نسخه

و مغز و انزبتن در ایکه نباشد علاج آن تقصیر معده باشد
 تو ایضی مقویه و مرق فروج فربه و صواب و انزبتن و انزبتن
 ز **نسخه** اسهال معوی نه و سبب آن رطوبت مزله
 باشد که بواسطه آن نقل در امعاء مکتب نکند و بیرون آید
 علامت آن خروج رطوبات بود و صفت لون و منزل آن
 علاج آن تناول اشیاه مخمسه بود و مثل سبوس و کلنار و سو
 و کنار و کیل و بی و سبب مخموف مقلباتا مفید بود و این سفوف
 نیز نافع افتد سبیل مصطک عود هر یک درمی نیم بلوط
 بریان کرده سرانارزش کرناج تخم حاض خرنوب و دره میوه
 تراشیت سماق کلنار هر یک بچندم بگویند و مقدار دودهم
 تناول کنند و اگر سبب بشه یا قره بده در امعاء حاض
 شود و چون غذا بدو رسد زود دفع کند علاقت او است
 احسن و جمع امعاء کند و با بر از صیدری تنگ باشد علاج
 قرص طباشیر است یا قرص کلنار یا راب سبب یا رب سبب
 شامسوم و بار

بزرده

رایک
رایک دور

یا شیره سه تخم خورند و صندل و کلاب بر کلید طلا کنند و اگر
 المزاج بار بود علامت آن قله عطش و بیاض و غلظت قاره
 و ضعف شهوة باه بود علاج آن کلیند و زریانه و کوروش کوفی
 تناول کنند و غذا خوردن با کبک و کبوتر نیمه و نقل و دار
 چینی خورند و در غلظت قسط و زریق و خوری بر کلید طلا کنند و با جمل
 و مار جیل و فندق پوستی بکنر خورند و از حوضات و فواکه باره
 اجتران نمایند **در ام کلبه** اگر درم کلید از ماده صغرا بود یا دم
 علامت آن تب و تشکی و التهاب و صداع و پنجاهی و جمع
 کلید بود علاج آن فصد با سلیق کنند و جلای از عتاب
 و تخم کاشی و رو با تریک و نبات تناول کنند و غذا جو با
 خشخاش و عتاب و پستان خورند و بشراب بنفشه و خشخاش
 بالعباب بکنو و هدانه و موضع کلید را بصندل و مغز
 و شیاف ما یشتا و کاشی و آب رو با تریک تقصیر کنند یا آب
 کاشی و آب کشتیر تر و کما هو و رخنه بنفشه و کدو و موم صافی
 با هم بنامیزند و طلا کنند و چون ورم نفع یا بد علامت آن
 استناد

استناد و جمع و سکون تب و زیادتی نقل بود انزبان خطمی و
 اکلیل اللک و تخم شبت و حبله و بنفشه و بزرک کوفی نند
 و همچنان گرم بکلید نهند چون تب زایل شود و جمع سکن
 کرد و نقل باقی باشد سکن کبوتر و غبار سیا و دقیق کنند
 با این ضاد هم کنند و چون ورم منقر کرد و دنده با بول بر
 آید شیره سه تخم باشراب خشخاش یا شراب عتاب بنفشه بخورند
 و اگر خروج مده تمام می شود سفر سه تخم و کدو هر یک ده گرم
 خشخاش و شاسته و صمغ عربی و تخم ضاری هر یک ده گرم
 و کالنج پنج عدد بگویند و سرد درم از آن با ده گرم شراب
 خشخاش تناول کنند و اگر درم از ماده بلغم یا سودا بود علا
 آن نقل موضع کلید و تب و التهاب بی شدت و وضع
 بود و شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقه درین مرض
 محل مفید نیستند بلکه زیاد کند و غذا بنامش و مغز بادام
 باشد و بعد از نفع یلبینی کنند بدین مطبوخ سنا بچندم
 تخم کرفس و کاشی و زریانه و درق کل و بالنگو و بنفشه و بلوط

ترنجبین تناول کنند و غذا نکند با شیر خشک شود
 بنفشه خوردن و بنفشه و جباری و خطمی و پوست خشک شود
 در آن نشیند و برماند میریزند و نقل آن بر آنجا می
 و ضدل و رو یا ترنک و بنفشه و کاکج یا بستان افزود
 خاک کنند و اگر حس بول بند شیره سه تخم می بود ماده
 نبات بیانشانند یا سه تخم کرم و مقشره یک تخم کرم و
 تخم تزرک در تخم خطمی و جباری و برسیاوشان هر یک دو
 درم بگویند یا کبج مقشره یا شیر سخی کنند و غذا سازند
 و چون درم لقمج یا بدو و ششخ شود شیر بنفشه بالعابستکو
 بگویند و غذا بنوشان و غذا درم و بنفشه و خطمی و جباری و
 برسیاوشان و اکلیل اللک و جلد و زبرک و تخم لبت
 بگویند و در آن نشیند **وجع شان** سبب قروح
 یا حصاة بود و آن گفته شود یا بسبب سوء المزاج کم بود
 که در اعراض شود علامات آن وجع لیب موضع شانه
 و نشسته بود علاج آن شیره تخم تزرک یا آب خیار بود

و چهار درم از آن بر سیاه
 زشتی که تناول کنند
 یا در وقت کفتر بگویند

ترنک درم و درم سوزن خطمی
 ده درم عناب و کبج
 سستان پوست عدس و کبج
 ده عدد سوزن خطمی یا زده
 درم ترنجبین یا زده درم
 سنا خردم مع همک
 درم با نگو صغیر
 هر یک درم پنج همک چهار درم و با نگو و تخم کاشی و در از آن
 درم بگویند و صافی کرده بچشمال سجون خاشاک در آن حل
 کرده بیانشانند و بعد از تغیر شبت و با بون در یک چهار درم
 و زبرک و جلد هر یک پنج درم و تخم خطمی و تخم خیاری هر یک درم
 بگویند و با آب از آن به نشیند و غذا سازند یا مقل در آب کم
 حل کنند و با مغز ساق کاه و بعد ببط بالند **وجع کلیه** اگر از
 ورم یا سوء المزاج بود علاجش گفته شده و اگر از حصاة قروح
 بود علامتش گفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع و غده
 بود و بان نقل و علامات حصاة نباشد در حالت خلط حد
 ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و مانا خواه و زیره
 تناول کنند و ریح قسط و زنبق در موضع کلیه بالند **اول**
مشانه اگر موی و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و
 حرقت شانه و تب و تشنگی و لیب سوء المزاج و انتفاخ
 زمار بود و ماشد که با آن جناس بول در از باشد علاج آن
 ضد با سلیم کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاشی و عناب و کبج
 در یک سنان

و خری
 حرقت

کاکج باده مشقال شراب بنفشه یا خشک تناول کنند و
 غذا بنوشان و خورد و مغز بادام خوردند و اگر کرده بسیار بود
 ماء الحسل با در در شک تناول کنند و اگر طبعت خست
 باشد جلابی از رو یا زبرک و بلاب هر یک پنج درم بنفشه
 چهار درم و ترنجبین ده درم و مغز خیار شیر یا زده درم بیانشانند
 و نشاسته چهار درم و کبج و صغیر عربی و زبرک هر یک ده درم
 و کل از می یک درم بگویند و بچشمال یا در درم از آن با ده مشقال
 شراب خشک خاش خوردند یا حب الصغیر بر مینت عدد و تخم
 خیار در درم نشسته بچشمال سنبلی کرفس هر یک درم
 بگویند و در درم از آن تناول کنند و در قرصه شانه نشسته
 ابعین بسایند و در ا حلیل چکانند و از اطعمه حریفه و الح
 و از جماع احتراز کنند **جرب کلیه** و **مشانه** علامات
 آن حرقت بول و سرب نخالی و جگر شسته و وجع موضع
 کلیه یا شانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و شراب
 خشک تناول کنند یا عناب ده عدد و بنفشه خیار

بچشمال

بانیات تناول کنند و در بنفشه در آن بالند و در ا حلیل
 چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود علامتش است که بعد از تناول
 اطعمه و شیر یا زده با ملاقات سرها حد شود و علاج آن جلابی
 از انیسون و مانا خواه و پنج همک و نبات تناول کنند و خورد
 با شیر خشک وانه و زیره و زنبق و در چینی خوردند و زنبق
 و زنبق و قسط تغذیه مانه و قطره با حلیل کنند و اگر وجع
 بسبب ریح بود علامت آن وجع تمد بود و بان نقلی بنفشه
 علاج آن ماء الاصول یا زنبق بیدار بنفشه تناول کنند و شانه را
 برسد آب و خوردند و شبت و زنبق می ای کم تغذیه کنند
قروح کلیه و **مشانه** سبب آن تفرق اتصال یا ضلعی اکال
 یا انفجار و بیل بود و علامت آن وجع و خروج دم و مده
 و نتن بول باشد و با بول قشور برون آید و فرق میان قرحه
 کلیه و قرحه شانه بموضع وجع کند و در قرحه کلیه سلسبول باشد
 و در قرحه شانه عسر البول و قشوری که از کلیه آید شرح بود
 از آن شانه سفید باشد علاج آن زرفه با در ا بچشمال قرحه
 کلیه

و نبات ده درم بچوشند و با لعاب سگ و بهدانه نبات
 و غده ابنوماش و مغز بادام با حبه رازشیره سبزی و نبات
 در غنچه بادام فرزند و در جرب کلیه قی و فصد و کمال طبع
 مفید بود و در جرب نشانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و
 بادام و لعاب بز قطونا با حلیل بریزند و محققه نشانه کنند
حرقه نشانه اگر بسبب مده لاذخ بود یا قرحه علاج آن
 گفته شد و اگر بسبب قدرت بول بود علامت آن حرارت
 مزاج و نارایت قاروره و شکله باشد علاج شراب نشانه
 خنکاش یا شیره تخم تورک و شیره سرخه تناول کنند و غذا
 جواب بار غنچه بادام یا بنوماش بار غنچه بقیه و مغز بادام
 خورند و غنچه کدو و سرخه و تخم خبازی هر یک چهار درم مغز
 بادام هفت درم و کبریا یک درم بگویند و در درم آن با خیار
 کدو یا شیره تخم تورک تناول کنند و شیر زنان و در غنچه
 و لعاب قطلی و شایف مایه در حلیل چکانند **حصاهه و رمل**
 که در کلیه و نشانه تولد کند بسبب غلظت لایح بود که حرارت غریبه از آن
 نشوون

تخم خبازی
 درم هفت

رطوبت

کشف کند و بهر روز زمان تمجیر شود و اگر ماده بسیار بود
 غایت لزوجت حصاهه متولد شود و الازر مل متولد کند و
 حصاهه کلیه اکثر سبب راحا دش شود و حصاهه نشانه
 کثیر را علامت حصاهه و جمع موضع کلیه با نشانه و نعل
 و تمدد و عصب بول و خروج و سوزش بول و رطوبی که از
 کلیه آید سرخ بود و زرد و آنچه از نشانه باشد مفید بازرد
 باشد علاج این مرض آنست که هر دو در جلابی از تخم
 کاسنی و رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول کنند یا
 شیره سرخه یا نبات بار رازیانه و انیسون بچوشند
 و با ده درم شیره سرخه و ده درم نبات بخورند و غذا نخورند
 آب و سرخه خشک دراز با کبک و تیمو خورند و از اندر
 غلیظ اجتناب نمایند و شبگاه غذا نخورند و احتمال
 ریاضت معتدله و اجیانائی کردن مفید بود و از سرما
 انگو سفید و خزه شیرین شاد بظهور و اگر ازین تدریج ازال
 نشود برین مطبوخ بلیسین کنند **صفت سنا جعده**

و بعضی در وقت آن
 علامت رمل و نعل
 تمدد و حقا بول

تخم خبازی
 با خبازنه کرک

فک صیده
 کبریا

خاک امینا حاشا هر یک پنجم تخم قطلی و کرفس جباری
 هر یک درم تخم کمانی و بیخ مهک هر یک چهار درم
 عناب ده عدد پستان بهت عدد انجیر با زده عدد
 برسیاوشان پنجم ترنجبین و خیار شیره هر یک ده درم
 و قطن را بر غنچه شبت و با بون و خشک با لند و در غنچه
 و در غنچه خشک در حلیل چکانند و ماونده و حلیه و شبت
 و خشک و اکلیل الکک و فرخ کوش و کرفس و خشک دراز
 نیم کوفته و برسیاوشان و طی و شیره بچوشند و در آن
 و اگر این علت محکم نشود او و کیه مسفت حصاهه باشد استعمال
 باید **دوا شئی مفتت** بیخ کالنج ده درم خطیانا ضد سبب
 زنجبیل و فلفل عقارب هفت هر یک درم بگویند و غسل
 بکشند و بعد از شش ماه و انکی تا دو دانگ بخورند
 و اگر حرارت مزاج بهم این دوا مفید بود **صفت**
 سرخه خنکاش هر یک ده درم و سرخه پنجم درم و تخم کرفس
 و رازیانه و انیسون هر یک درم از آن بسکنجی ساج
 بگویند

حاشا بود و شیره
 بعضی کمان
 سر کالنج ادری

با بزوری تناول کنند یا همچون حجر الیهود بکنقال شیره
 سرخه تناول کنند و موضع را بزور بپا بون و خشک و در غنچه
 عقرب با لند **صفت روغن عقرب** بیخ کبریا و بیخ کرفس
 و زراوند و صحر و سجد و سلیخه هر یک ده درم کوفته و بیخه
 بار غنچه کفیر در ظرفی کنند و بیست روز در اوقات خنک
 با شش نرم بچوشند پس هائی کنند و ده عدد عقرب
 زنده بگیرند و در آن اندازند و بیست روز دیگر بگذارند
 پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر حصاهه در یک موضع
 باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم کز و کرفس انیسون و
 نبات تناول کنند و فطر اسالیون و فلفل سفید و سیاه
 هر یک سرورم و زنجبیل و سبیل و سلیمه و دارچینی و جعده
 و اسارون هر یک چهار درم و چند سبب ستر و فجاج از غر
 و جبلیان هر یک دو درم بگویند و غسل بکشند
 و یک درم تناول کنند و از او در مسفت عقرب سوخته و حاق
 خشک کرده در جاج مسوق و استخوان فندقیون بنند

فجاج از غر کولون
 بر کالوخ است که انجیری
 و صحری با شیره
 خنک
 جعل اسید
 خنک

عقب سوخته و دوامک شربتی بند و علاج آن تخم کرفس است
 و کبک است که از ایوانیا اطغولید بطوس گویند و آن
 مرغیست که دنبال دراز دارد و چون نشست بهند بر زمین
 میزند و از آنجا میکند و طبعش الغضل و صفراغون نیز میگویند
 و از آنجمله و خام میخورند و درین مرض مفیدست و گویند که اگر
 قیسی که از آنجا رسال بود در آن زمان که آنکوز رنگ میگرد
 و بکشند و اول خون او و آخر آن بگذارند که ریخته شود و در میان
 آن نگاه دارند که بچند شود پس در آفتاب بپزند تا خشک
 و از آن غبار نگاه دارند و سخن کنند و قدری از آن با آب
 تراب یا آب کرفس پیاشند مفید بود و اگر حصه از
 مجرای قضیب پشه و پروان نیاید بپایند شکاف و در
 شانند و در وقت قوی استعمال کنند و در رمل احتیاج باد
 قوی نباشد **جمود دم و ریشانه** اگر در شانند خون بسته شود
 علامت آن غشی و کرب و درودت اطراف بود و علاج
 آن سکنجبین غصط و زهره سلحفاة تناول کنند و دیگر
 مرفی

ابر الفضیل

مرفی

بادام با حصره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند
 و اگر لیب احتقان بول عسر بول حادث شود خورند پیر
 و تخم فربزه و فندق و نسق با سکنجبین تناول کنند و شیره تخم
 فودک و تخم و طررات غیر قوی استعمال کنند **سلس البول**
 سلس البول آنست که بول بی اراده بیرون آید علاج
 آن هر بادام یکمقال کوارش کند یا اطریفل کبر تناول
 کنند و اغذیه که قلیا در آن باشد خورند و کندر و سعد و
 بولنجیان و زهره کمانی و شاه بلوط و حب الاس و بلبل
 کابلی و آله هر یک در دم و سعد بخورند و بلوط در سکر
 چهار دم بگویند و بول بسزند و شقای تناول کنند و اگر
 مزمن شود همچون کل کاغج مفید است و از آب سرد اجتناب
 باید کرد و کسی که بول در فراش کند خوردن و خوردن و در آن
 هر یک سردم و کندر یکدم بگویند و بول بسزند و شقای
 تناول کنند و از خواک مخصوصی هرززه و خیار که در آنرا کنند
 و صخره خروس بسوزانند و با بینه و دانگی تاد و دانگ
 با بینه

تولید
 و شاه و در آنست
 بگویند و شقای
 غذا کنند و کندر
 حب کلدانی

با بینه

باب فائز بخورند و کندر و بلوط هر یک ده دم سعد بول
 سیاوشان و قرفه و فوجان و وچ و در آن هر یک بخورند
 بگویند و بول بسزند و قرح سازند و در دم از آن تناول
 کنند و اگر شده اند از برای آن کنند و بگویند و در میان
 ریزند و اسیان بخورند مفید بود **دیا بیطس** بافت بول
 و دلاب پشه و آن چنان بود که در ایام تشنه پشه و چون
 آب پیاشند مانند آنک زمانی بی تقوی دفع شود و سب
 این ضعف کلیه و اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی
 باشد و جذب رطوبات از کبد کند و چون ضعیف بود
 اسهال و حمل البش بود و دلابزال جذب کند و دفع کند
 چون این مرض فرس شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد
 علامت آن تشنگی و عدم تب و بول رقیق سفید و درایم
 بقرقه بود علاج قرحی طلباندر و قرحی کافور بار سب
 رب بد و شراب زرنک و رسیاکی تناول کنند و غذا
 زرنک و غوره و انار در خوردن و قطن را بفسد کلاب

و آب گاشی طلا کنند و سه سیر یک شنب در سر که بخت نوزاد
نافع بود و گاه بود که ویانیس بسبب برودت کله حادث شود
و علامت آن عدم علامت حرارت است که با شکلی باشد
علاج آن تقیه برن پشم بقی و قهقهای خرم و تناول شود
دیلمی و معاجین حار و تند پس قطن بر روغنهای کم
تقطیر بول حالتی بود میان عسر و کسر سال و بسبب
اگر اضطراب بول شد با خلاط حاده علامت آن صفه بول
و حرقت آن و علامت غلبه مراد بود علاج آن شیره تخم
خیارین یا شیره تخم تورک یا نبات تناول کنند یا عیال
بگو و بهدانه در دم و در تخم بادام پیچیدم یا شربتی از نبات
و عرق نبات منده و غذای بنوماش و یا مغز بادام یا کدر
خروج خورد و مغز تخم کدو و تخم خضاری و طی اهریک
سه درم و مغز بادام یک درم و صغ الا و کثیرا اهریک دو درم
بگویند و سه درم از آن با شیره تخم تورک یا آب خیار کدو تناول
دل کنند و اگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد علامت
ادان

بیشک
بسته

ادانت که بول آنک اندک آید و او را حرقت
صغ نباشد علاج آن اطریفل تناول کنند و غذا نخورد
آب بشیره خشک دانه خورند و با بنجر و موسیر و جوز شقل
کنند و صب ارشاد و خردل و کندر هر یک پیچیدم و مغز
جوزده درم و معدن درم بگویند و با سیل بشیرند و بکنتقال
بخوانند **بزل** و اگر بسبب افتقاح عروقی بود آنک
اندک آید و اگر از اشتقاق عروقی بود نسبتا بسیار آید
و خون حریف تازه بود و بسبب ضرب یا سقط با تناول ادره
حریف یا سقیمه نیز حادث شود و علاج آن فصد با سلیق کنند
و قرض که با کل از بنی و صغ عربی اهریک شقلی یا نبات
سب تناول کنند یا سبکو و صغ عربی و با ورتک تخم
ریحان اهریک شقلی بریان کرده بر تخم بادام پیچیدند
و فرزند و غذا اساق یا بنوماش و مغز بادام بریان کرده
با فرج خوردند و از تناول اطعمه حریف و شیرینی و شربتی
اجتناب نمایند و از حمام و حرکات سخت و کوبش ششی
سدر

افتقاح

سریع احرار کنند و نشسته و کبریا و صغ عربی و کلنا و تخم
تورک اهریک در دم و مشاخ کا و کوهی سوخته پیچیدم بگو
و آب سبناق بشیرند و قرض سازند و شالی تناول کنند یا
کلنا و لیس و کل از بنی اهریک سه درم و کدر یا یک درم تخم
و تخم خیار و تخم تورک و کبریا و سه اهریک چهار درم بگویند
و آب سبناق الحل تناول کنند و اگر بسبب سبک عروقی باشد
علامت آن وجع شدید بود بول آنک اندک اندک آید و با
نشی شد و علاج آن بجموع علاج قهر کله و مثانه بود
شانه درم در مراض اعضا تناسل و اورام تشنیه
و اگر درم حار بود و موی یا صفراوی علامت آن تب و حرمت
لون و درم و حرارت و التهاب و تشنگی و صفه قاروه
باشد علاج آن فصد با سلیق کنند و جلابی از عصاره اجناس
اهریک ده عدد و نبات و در بنجین اهریک ده درم تناول
کنند و غذا بنوماش و مغز بادام خوردند و از درج و عس و
با قلا و آب کشیدند و در با تریک و کاشی و طبل بر درم
دختر بخورند

سکل قبرسی

طبل
سکه و ذوق

و خرقه بکلاب و هر که تر میکشند و بدان می نهند و تبیین
طبعیت بمطبوخ فولک کنند یا شرا بنجسته و در بنجین و مغز خیار
شیر اهریک ده شقال و چون مرض منقطع شود با بول
الک و تخم شبت بگویند و با سفیده تخم مرغ خا و کنند و اگر
درم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض بول
درم و رفاة آن بود علاج آن جلابی از ارزانه و
بنج مهک و کلنگین با کلقت تناول کنند و تبیین طبعیت
بمطبوخی که در و ترید و اینسون شد یا فی کنند بطبوخ
شبت و بنج مهک و تخم خوزه و ترب با قدری سیل
و مک و زره و از در با قلا و کندر و در تخم زیت یا حلیه و
و اکلیل الک و از در با قلا و با بون و خا سازند و اگر درم
سوداوی بود علامت آن علامت و کله و درم
و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از ارزانه
در ارزانه و بنج مهک و کلقت تناول کنند و تبیین طبعیت
بمطبوخ ایتمول و صب آن کنند و خورد و شبت و اکلیل الک

و نام

تخم خوزه و ترب با قدری سیل
و مک و زره ۵۰

رغین

و باد و وزر و بکار دارند و آنچه که نه کند و کاغذ و دست
چوب سر و خسته در استعمال کنند و اگر ساکن نشود فلان
داد و در کمال به نهند تا آنچه متعفن بود زایل شود بعد
از آن مرهم باء ملحه پهنند **حک** **خصیغ** و **قصب** **بیاض**
طاهه پخته که بدان حالی ریزد و عرق نیز پزند علاج آرد
که عصور اباب گرم بشوند و سفیده تخم مرغ و عرق کل طلا
کنند یا سرکه و کلاب و اسکرش و امیثاطا کنند
و اگر ساکن نشود ارسال علق کنند و آرد و در جرب استعمال
کنند و بفسد و زهرها را سفید کنند **سده** **بجرا** **قصب**
اگر بسبب شوره باشد که در آن مجری حادث شود و علا
آن حرقت آن مخصوص بود علاج آن فصد با لیمون
کنند و شوره تخم تورک با نبات بیاض اند و شاف ایض
در عرق کل در احویل چکانند و اگر بسبب غلط غلیظ باشد
در مجری باشد علامت آن سر بول پنه و حرقت و وضع
باشد و ببول اخلاط غلیظ برون آید علاج آن تناول

بر کسط

عین

و با بونده بکوبند و آب کربنما سازند و پدید و مرغ و
مغز ساق کاد در عرق زیت **عشقل** با هم بکذارند و در آن
بالند **عظیم** و **مغز اثین** و گاه پخته که خصیغ بزرگ
نه با وسط درم و نفع بلکه زبید شود چنانکه لسان بزرگ شود
علاج آن باد و پنه کنند که در پستان استعمال میکنند باید
که با بزرگ نشود کل اریمی و بزرگ النج و کوران و خرد
اسرب و آب کشینز و خرد مسک **سک** **سک** **سک** استر و اگر
خصیغ کوچک شود بر با لاجمه علاج آن بر اوست حمام و
آب شک و استعمال آرد و در پستان **سده** **سده** **سده** **سده**
قصب علامت علاج آن مجموع علامت است و درم
باشد و آنچه مخصوص بود پنه در درم جار عرس و کلنار و
درق کل و پوست انار و عرق کل فاد سازند و در درم پاره
با بونده و کلیل الملك و نام حطی و سرخا و در عرق ما بونده
قرب **قصب** و **قصب** آنچه طری پنه در درم است
و توتیا و شانه و کلنار و مس و خسته و اقلیمیا **قصب** **عرق**
و

عمل

شکل
سک استر
سک بلف
و زبان خراش
قربک است

کلی و بیدنا و ل کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و عقیده
کز و شلغم و پیاز با قهول تناول کنند و خام معتدل
در ریاضت معتدل و شراب ریحانی مفید بود و ترک طاع
در ریاضت کنند و اگر بسبب طبع منی پنه علامت آن
خافت بدن و بیوست و قلند منی **علاج** آن از سر
و گوشت های فریه و مار جمل و شکر و قلابا و حلواوی از
نشا سته و مغز بادام و فندق و مستق و همین قیبط از
مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون بسوز معجون فلاب
خوردن دانی معجون نیز مفید بود **صف** **سفت** **سفت** **سفت**
خصیغی الشلب هر یک درم شفاقل مغز پسته دانه و
با قلابا هر یک درم تخم کز تخم شلغم و تخم زیتون
هر یک پنجم تخم پیاز رده درم بکوبند و عمل پنه درم
درم از آن تناول کنند و اگر بسبب بردت آلت منی
باشد علامت آن بردت منی پنه در حالت خروج علاج
آن کلنار و کلنکین و شراب بالنگور و زنجبیل در پی و شاقول

بن حبه المخر است
بن قهوه

در اوقات پنه **علاج** **قصب** بسبب منی بود که عضلات
ادرا حادث شود **علاج** آن ترک ریاضت بود و تناول
اغذیه جیده الکبوس و استعمال نظولات ادیان که در شنج
استعمل است و اگر پدید و مغز ساق کاه و دم و کبر او
لعا بطنی در تیغ و در عرق بفته موم رنج سازند
در آن محامالند **نقصان** **باه** اگر بسبب از خای آلت
باشد **علاج** آن هر روز جلای از از امانه و کلنار تناول
کنند و غذا نخورد آب و نیزه خشک در انداختند و کبک صبر
زینق بسوز آرد و با ناره تقیه کنند و در عرق قط و فیری و زینق و عرق مالند
و اگر بسبب تقدم آفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربت
تودرنج و کلکول نبات و عرق کل و کاد زبایان و تودری ساج و خید تناول
کنند و غذا نخورد آب بکوبند بره و کبک و پسته و هر
از گوشت بره و لبط بخورند و جلای از قند و نشسته تناول
کنند و اگر بسبب ضعف بدن پنه علامت آن خافت
بدن و رفت منی بود **علاج** آن شراب سید کلا و زبایان و عرق
کل و پسته

را تیغ صغ صبر است
کوبیدن
تودرنج و کلکول

مرقی و کز مرئی تناول کنند و غذا نخورند با اینیون و
 کراویا و زعفران و در اجنبی خوردن و این چون تناول کنند
 سان العصاره تخم کزبر تخم شلغم و جرجر و قودری سح و
 هر یک بخورم فلعل سردم شقاقل چهار درم مغز کجک
 تا شقال ده درم بگویند و غسل بکنند و درم تناول کنند و اگر
 بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت
 انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم نوزک و کجک
 و شراب لیمو و ضدل تناول کنند و دوغ کاوشیرین نیز
 مفید بود و غذا از رنگ و لیمو و انار و غوره خوردن و اگر بسبب
 رطوبت آلات منی بود علامت آن رقت منی بود و بیاض
 و غلظ قاروره باشد علاج آن جلای از تخم کزبر و تخم شلغم
 هر یک سه درم و کلنگین ده درم تناول کنند و غذا قلابا
 مستعمل خوردند و در لطف و در لطف و در تخم هر یک سه درم
 و پنج مگ بخورم تخم پیاز و لیمون هر یک چهار درم خورد
 سفیده درم کجک مغز شفت درم بگویند و غسل بکنند

و شقال تناول کنند

یا صرا

یا جب الزم و جب فلعل و تخم شلغم هر یک سه درم بگویند
 و غسل بکنند و شقالی تناول کنند و اگر ضعف باه
 بود و سطل آن باشد که مدتی ترک کرده باشند او را باید تناول
 کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرد تخم مرغ و ماهی تازه
 و قلابا و جرجر و پیاز و کلنگ خوردن و قویب بر غرض ناروس
 بالند و یا لفضل و جلث و ضد بیست درم هر یک بخورم
 و اگر منی مغز پیاز و درم بگویند و شقال بگویند و با روغن
 یا ن پست درم دریا و ن با نند تا نیک بهم از منی
 شود و در فطن و خاصره بالند و نظر درت افروخت
 که منی این معنی بود و کجک و اگر نفع ضعیف بود و اگر
 حقه احتمال کنند ترک حله قریط کم گرفته و شلغم باه کرده
 هر یک پست درم خورد و کجک کم گرفته هر یک باه درم
 شت و سلی جرجر هر یک کمی تخم پیاز لیمون هر یک درم
 انجیره عدد موز طایفی ده درم بچشانند و در تخم جوز
 کفید و شیر تازه هر یک ده درم بر سر آن کنند و بکار دارند

جرجر زکک

بان شل لربینج زکک

بر سر آن کنند و بکار دارند **سرعت انزال** اگر ضعیف
 قوه ماسک باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت آن
 در رفتن منی بود و بی اراده بودن آید علاج آن شراب لنگو
 و کلنگ تناول کنند خود آید یک و کبوتر کجک بخورند
 و پنج و زعفران تازه و در اجنبی و اطراف کبر و مجونات
 حاره تناول کنند و زخم زکس و زنبق و با بوند و قویب
 و عجان و عانه بالند و اگر بسبب حرارت منی باشد علامت
 آن قدرت لدغ منی بود در حالت خروج علاج آن شیره
 تخم نوزک و کجک و شراب حاض و ضدل و آشپز
 که و تناول کنند و از زرد و زعفران حاره اقرار نمایند
در روستی و ندی اگر منی با احتلام و غیر آن بسیار دفع
 شود و اگر بسبب کثرت آن بود علامت منی منی بسیار
 بود و بی وقوع ضعف علاج آن فصد با سلیق کنند و تقبیل
 اغذیه که مستولدم و منی باشد و شراب غوره و زکک
 در بیاس تناول کنند و غذا عدس و کبر خورند و اگر

غذا

و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود و علامت ضعیف
 و لین نبض و قلت حرارت بدن بود علاج تقویت قلب
 باشد شراب حاض و لیمو و ضدل و سیب کلاب و زین
 کا و زبان و مغز ماعتله و اگر بسبب ضعف معده یا کبیر باشد
 تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر بسبب قلت لطف
 علامت آن سلا آغضا و کثرت منی و قلت نفیج بود علاج آن
 تناول او را با نند لقا خزشل خورد و شلغم و کزبر و پیاز و کز
 و انجیره جرجر و بن و سبتق بود و کوشنای بره و مرغابی و
 کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت بیست مزاج بود علامت
 آن تخافت بدن و صغره لون و قلت منی و بطور انزال
 باشد علاج آن هر روز رطلی شیر با ده درم زنجبین و ده درم
 بیاض مند و غذا کوشنای بره و زغال و کدو و خنای خوردند
 و زخم بنفشه و کدو و قویب و فطن بالند و این حقه استعمال
 کنند کوشنای بره و زغال بیست درم لیمون و سیب کلاب
 ده درم بچشانند و صافی کنند و زخم کا و وید ببط هر یک ده

بن
 قوده

المران

و کشنده و توک و عرق کل و سید در نیمه بنفشه و کدو و با
بیا میزند در قطن می مالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علا
آن ضعف و سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب ده شقال
با کلنا و کل ارشی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره
و ساق و زرشک خورند و کل ارشی اوقیا و طرائث
بگویند با کلنا بر قطن مالند و سب و پسته و بادام
ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب و کبکبک است هر یک سه درم
و سعد و شهدانه و انیسون هر یک دو درم و کلنا و ورق
کل هر یک درمی بگویند و سه درم از آن آب سرد تناول
کنند **کثرت شهوت** افراط شهوة جماع و قدرت بر
کثرت مجامعت و قلة ضعف از آن بسبب کثرت هستی و
استلاء بدن باشد و این معنی از آن جمله است که اکثر
مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند که در آن
تعطیل کنند اولاً فصد باید کرد و هر روز شیره تخم توک
یک سنجین و شراب غوره تناول کنند و تقوی فواکه و آب غوره
مخبر بود

طرائث مثل زطرت
که کلنا پند و قاج
بگویند کلنا عراقی
۱۶

مغذ بود و کسباج و لیمو سی و عس خورند و کاهو
خیار و ماست و دوف و فصل بپذیرد و قطعه سب بر وضع
کلید بستن بجا میست نافع باشد و کافور و کلنا و ضدل
بر کلیه طلا کنند و تخم توک و تخم کاهو و شهدانه و کشنده
تخم سداب بگویند و آب سرد آب پسته و سه درم از آن
آب ریاس با انار ترش یا دوف تناول کنند و گاه
باشد که بواسطه بیره که در او میوه و مجاری منی حادث شود
یا حکم که بسبب ماده و افع که در او فراطی از شهوة باز پدید
آید و علامات او آنست که هر چند جماع کنند شهوت
زاید شود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن
شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا انبوماش
و شیره مغز بادام خورند با غوره و تلیس و طبعش بلوغ
هلبله یا تقوی فواکه یا شربت و ترنجبین کنند و اگر به
سبب کثرت نفخ باشد علامت آن سختی نفخ است
تقدم تناول مسخضات بود و علاج آن تناول ادویه

باشد از آن فایده بگویند و آن بتدریج حادث شود و بازلین
آن زهرت باشد و با آن قرقره باشد و شراب قرقره بنا شده
علاج او آنست که لاجت باز خفند دست بر آن نهند تا
باز گردد یا در آب گرم نشینند و مسکه و عنبر و دست کنند
و جوز سر و اوقیا و کلنا و مرد و صبر و اهل و حفض و
اسرائیل و صغ الو و کرنازج و غری السمک و حفت بلوط
و پوست انار و ورق کل و ماز و مجموع یا بعضی بگویند و
آب مورد بپزند و بر موضع او طلا و نما کنند و بپزند
و سه روز یا هفت روز نکند بپزند و جوارش کونی و جوارش کندی
تناول کنند و غذا اقلا باء متوبله و مسطحه خورند و از عوصا
و لسیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه
استلاء اجتناب نمایند و اگر طوبی ماسی نازل شده
باشد از اراده فرو گویند علامت او آنست که تشمین
المس و براق و ثقیل بود و زردک شود و بول اندک و تلک
آید و این نوع قطعاً مراجعت نکنند علاجش آنست که

که کاسه نفع است مثل تخم سداب و پنجه کشت و انیسون و
غذ از شراب خورند و از بقول و فواکه اگر از نایب **عرق**
آن پند که در حالت جماع غایب کند و آن بسبب **شرخاء**
اعصاب تخلی روح بود و پیشتر کانی را حادث شود که
شعفی عظیم جماع دارند و لذتی معطر از آن با **علاج او**
آنست که پیش از مجامعت خود را بر خلاء عرض کنند و تا
غایب نکنند جماع مشغول نشوند و کلنا و کل ارشی و اوقیا
در اندام مورد هر یک سه درم و ضدل سفید نیم درم و صغ عرق
و کندر هر یک دو درم بگویند و آب سب بپزند و قرص سازند
و یک شقال از آن با شراب سب یا به تناول کنند و کلنا
و رامک و اوقیا و کل ارشی بگویند و آب مورد بپزند
و شیاف سازند و بردارند **فتق** عبارت از آن باشد
که بواسطه اشتقاق عشا یا صفاق یا اتاع مجرین
که از بالای انشین است جسمی نفوذ کند و بکس انشین
خود آید یا در عانه مجبش در و این جسم نافذ اگر امعا یا
باشد از

صفاق
پوست تلک بز پوست
۱۷

اگر آب بار بود بشکافند تا آب برهن آید و بعد از آن
شقی را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر خوب بلوط و خاکستر
شاخ کزنب و مسد و جوز سرد و مانزو و پوست انار و جفت
بلوط و آرزو و باقلا و فلفل و حب الفار و زیره و کبکین
مجموع یا بعضی برغز زیت غا و کنند یا حب الفار و فلفل
و پوره ازین هر یک در دم و کبکین کبوتر در دم و کون
یک در دم و آتش ده در دم و زرفت یک در دم و شنب در دم با دم
و زعفران زیت مرهم سازند و بمانند و کوارس کوفی و کند
تا دل کنند و جلائی ازین پنج نهک در ازبانه و انیسون
و کلفند بیاشند و در ازبانه و شاه بلوط هر یک در دم
و مسد و سیل هر یک در دم و تخم کز و تخم هر یک در دم
کوفته و بخت باد و صندال قند بیامیزند و در شکر و شکر
دل کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قرقر بود
و چون دست بر آن نهند زود باز گردد علاج آن
روز جلائی از تخم کرفس در ازبانه و انیسون و کلبکین
تا دل کنند

کرنه کلم است
شبت

تا دل کنند و کولت کبک و تپه و کبوتر صحرایی و کبک
بازیره و دار صبی خوردند و کوارس کون و شنب تا تا دل کنند
در این صوف نیز سفید بود تخم سداب و کز و کندا و کز و یاد
را زبانه و انیسون هر یک در دم زیره چهار درم پنجگشت
دو درم کبوتر درم از آن تا دل کنند و تخم سداب و خودند و
وج و زعفران و شیب و زنجبیل و کس فماد سازند و
رغز زیت و قط و نار دین و شت و بابونه و خیری
مانند و از اینها نقاضه احتراز کنند و موضع را از اینها نند
اگر ماده غلیظه بریزد و خصیه بزرگ و غلیظه کرد و از آن فرود
لمی گویند و علاج آن پنج علاج ورم صلب باشد
باب هشتم در امراض ورم او را در دم بسبب زهر
یا احتباس طم یا نفاس یا عسر و لاد است یا کثرت
مجموعت حادث شود علامت ورم حار صحرایی و زهران
و شکی و تلخی درین و سیاهی زبان و اختلاط عقل و
زهران و وجع قطن و سرعت و تواتر ترشش و عسر بول

یکوبند

و احتباس بر از بود علاج آن ضد بسلیق کنند و در آن
بنفشه و عناب با ترنبین کنند و غذا جو آب یا شیره
خشخاش و بنوماس و مغز بادام و ناف و زمار مار و جود
و باقی و عدس و خشی و بنفشه هر یک در دم و کافور و انگی با
کشتیز و در بازرنگ جلا کنند و با بون و خشی و بزرگ و کلیل
الک و در بازرنگ بچوشانند و در آن نشینند و بر عانه و قطن
رو باه و ترک حقه کنند تا ماده به تحلیل میرود پس اگر اعراض لازمه و وجع
اشتهاد کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود نگاه استعمال
منفجات باید کرد و چون منقرض شود شیره و تخم و شکر کون
بانیات تا دل کنند و درم را بلعاب بزرگ و عمل معده کنند
و اگر درم صلب بود و وی بود علامت آن نقل و صلابت
عانه بود علاج آن هر روز جلائی از تخم هر یک در ازبانه
و کافور زبان و مالنگو و نبات و کلفند تا دل کنند و بعد
از نفع تنقیه کنند مطبوخ اقیسوم یا حب آن و عانه و قطن
را بر غنچه قط و شت و زیت و خروج بمانند و پیه بر بول
لازم

تا دل
در دم اگر ممکن باشد
بلعاب بنگو و پیه در آن
و زعفران بنفشه و کافور و آب
رو باه و ترک حقه کنند تا ماده
اشتهاد کند دلیل آن باشد که ماده
منفجات باید کرد و چون منقرض
بانیات تا دل کنند و درم را بلعاب
و اگر درم صلب بود و وی بود
عانه بود علاج آن هر روز جلائی
و کافور زبان و مالنگو و نبات
از نفع تنقیه کنند مطبوخ اقیسوم
را بر غنچه قط و شت و زیت و خروج

بط و مغز ساق کاه و زعفران یا سبب و خیری با هم بیامیزند
و می مانند و مرهم با سلیقون یا داخلیون و زعفران کل سرخ
بکدازند و در دم چکانند **سرطان ورم** اکثر بعد از او درام
حاره حادث شود بولکله آنکه بکلی پاک نشده بنه و علامت
آن خرابان با وجع و صلابت بود و باید که از آن مطبوخ
نشسته آید علاج آن شکر پسته و کبکین و جمع باید کرد تا آنکه
تمام و شت و بابونه و کلیل الک و خبازی و ورق کزنب
و سلق و حله و بزرگ بچوشانند و در آن نشینند و را شیب و حب
الفار و زرنک و تخمه و تخم کزنب هر یک ده درم و بابونه و
اکلیل الک و خشی هر یک چهار درم بکوبند و با زعفران
بیامیزند و بر موضع نهند و تبیین طبیعت کنند تا این مطبوخ تمام
کلی بر سیاه شدن هر یک هفت درم تخم خشی و تخم کبکین هر یک
سه درم بنفشه و نیلوفر و ورق کل هر یک چهار درم عناب
عدد و زعفران عدد و سیساق پست عدد خیار زهر آوردم زعفران
بادام پیچیده بیاشند و سیاق بعضی و زهران و انیسون ورم حقه

نام سرسبز است
و این پنج صفت صحرایی است
و زعفران هر یک با زهره
و اگر شیب شود جلائی از
عناب و کافور و سیساق پست
عدد خیار زهر آوردم زعفران
بادام پیچیده بیاشند

کنند و غذای ساق یا نار دانه خورند و اگر در پنج و هفتاد
 پست انار و کلنا روکناج و جفت بلوط و دانه مورد با هم
 بسایند و بار خورند کل استعمال کنند و اگر کده از رجم بشانند زرد
 شراب بنفشه و شراب شمش با شیره رجم تناول کنند و اگر
 بمعاست تقیم بریزد و صوف انار دانه با شراب به تناول کنند
 و اگر در جمع رجم بغایت بود و پشم مردار سنگ باب کاسنی
 بسایند و بار خورند کل بفرجه استعمال کنند یا افیون و زرد
 و شیر در قران بکار دارند **شفاق رجم** بسبب بیخوشی
 مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب
 شدت و جمع طلق باشد علامت اوالت که در حاکم
 مجامعت حشفه بخون طوشت شود علاج آن شراب بنفشه
 و شمش تناول کنند و غذای بنفشه و شیره مغز بادام
 خورند و پید مرغ و پید لبط و مغز کاد و هر یک بنجدرم و
 روغن بنفشه در دم و زفت و موم هر یک سردرم در می
 سازند و استعمال کنند یا زفت و عسلک بطم در روغن

کنند **روح رجم** علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج
 دم بود و پیکر بان تشنگی باشد علاج آن فصد با سلیق کنند
 و شراب بنفشه و عذاب تناول کنند و غذای بنفشه با مغز
 بادام و شمش خورند و پست انار و جو بسرو و شبتالی
 دورق کل بگویند و آب صغیر در استعمال کنند و اگر
 آنچه از رجم آید سیاه و مشقن بود جلابی از رجم کاسنی و عذاب
 و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذای بنفشه و خود
 با مغز بادام بچشم خورند و شیره جو پهل درم و روغن سوسن
 و عسل هر یک ده درم و موم با سلیقون بچشم بندرم
 یا میزند و رجم را بران حقه کنند یا ماء الفسل و آر جلیه
 و عدس و کرسه استعمال کنند و اگر آنچه بیرون آید سفید و بی
 بود شراب بنفشه و شمش و شیره کاسنی و زنجبین تناول کنند
 دورق کل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بچشانند و نیم درم
 مرهم با سلیقون در آن حل کرده رجم را حقه کنند و اگر آنچه
 بیرون آید سفید است که لیم بود شراب سیب و در با کلاب تناول
 کنند و غذا

برون

کرسه و کلاب

که موجب نفخ شود و علامت آن ورم هاله و صلابت و
 وجع دند بود و علاج آن جلابی از رجم کرفس و رازیان و
 انیسون و کلقد تناول کنند یا جوارش کوفی شقالی
 یا شجرینا نیم شقال باب یا خواه بخورند و زره و بوره و قمل
 هر یک سردرم و آنچه دره عدد بگویند و با شیر بز برعانه
 طلا کنند و روغن شبت و یا بونند یا لند و شبت و زنجبیل
 و نستین و اکلیل الکک و مرزنجوق شیح و سداب
 بچشانند و در آن نشینند **احساس طشت** اگر بیخوشی
 رجم باشد علاجش کفشد و اگر بسبب لطمه دم باشد علامت
 آن کافت بدن و حضرت لون و تقدم استفراغ بسیار و
 با فراط بود و علاج آن تقویت قلب و صده کنند و زرد
 و صفرجات و اغذیه کثیره الغداء خورند و ترک ریاضت
 کنند و اگر بسبب غلظ دم بود یا خلط غلیظ یا سردی
 که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض
 لون و بطور بعضی و غلظت قاروره و قمل و زرد علاج
 و تغل نوم باشد

سوسن بکدازند و بر دارند **روح رجم** اخلطی سوداوی
 شود و انرا بحسب مس یا بهر دریا بنده و از آن طوطی شیر
 بردی دم آید علاج آن شقیق بدن پشم از سودا و تد بهین
 بر روغن زنجبیل و سوسن و از عروق و مردار سنگ و اقلیاء
 فصد و روغن بنفشه و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر نشود
 قطع باید که **روح رجم** عبارت از ازلت که زن از جماع
 نشود و هر چند مجامعت کنند شقیق زیارت شود و سبال
 خلطی حار بودی باشد که بدان موضع بریزد و موجب
 حالت شود علاج آن آب انارین یا تمزندی با نبات
 تناول کنند و غذا غوره یا ساق یا نار خورند و روغن کاد
 نیز مناسب بود و شقیق ببطوخ بملد زرد یا بطوخ فواکه
 بچکنند و رجم بچکنند و تم کاهم و شمش هر یک بنجدرم
 و کشتیزه درم بگویند و درم تناول کنند باب انار زرش
 یا آب سب و به زرش **نفخ رجم** بسبب سوء المزاج
 بارده باشد که رجم حادث شود و غذا ایستیک با روغن صمغ نتواند
 کرد و جو صمغ

برون

بچکنند و رجم بچکنند و تم کاهم و شمش هر یک بنجدرم و کشتیزه درم بگویند و درم تناول کنند باب انار زرش یا آب سب و به زرش

جلای از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلغند تناول
 کنند یا پرسیاوشان مشکطرا شیخ هر یک سردم و نبات
 ده درم و برنجاسف و تخم کرفس و کرب و رازیانه و کلغند
 الملک و نبت و اهل و سدایت بپوشند و در آن نشینند
 و بسا سه و سنبل و قزقل و قاقله قسط و جوز بویا و در چینی
 و فجاج از خربزه سوز و در آب بپوشند خیارچشم آبیست
 شود پس در کبک کنند و گرم بریاف و عانه نهند یا بگویند و یا
 سرکه طلا کنند و مشکطرا شیخ قسط و زبون و اسارون و
 حاما و صرل و جده هر یک سردم و تخم کرفس و رازیانه
 و انیسون هر یک دو درم بگویند و مشک دو حبه در روغن
 زیتیک بگذارند و ادویه بر ابدان بیاورند و بصوف پاره بر
 بردارند و اگر اجناس طشت بوی مطهری بود که مجاری را تنگ
 کردند فصد صاف کنند و استعمال ریاضات و کبکچین و کبکچین
 تناول کنند و زنجبیل و عاقر قرحا و مسیحه یا بس و عود و جاد
 شیر و اطفا و الطیب و کندر در مجمره آتش نهند و در زیر کبریز
 یا علیک العجم و جوی

یا علیک لطم و جاشیر و مقل و شونیز و خود سیاه بپوشند
کثرت طشت اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود
 علامت آن سمن و امتلاء بدن بند و اگر کثرت سیلان
 طشت ضعف و خفقان و صفرة لون حادث شود و تیر
 او آلت که حبس کنند الا وقتی که موجب ضعف است
 علاج آن فصد یا سینی کنند یا صافن و مجمر بر زیر پستان
 نهند و هر یابد یک شقال قرص که با یک شقال کل ارغزی
 با ده شقال ارغز کل چرب کنند و فرورزند و غذا اساق
 یا نار دانه خورند و اقا قیا و کندر و دم الاخوین و کرناج
 و مارو و رامک و کاغذ سوخته متاوی بکشند و
 باب مورد بپوشند و بصوف پاره بردارند و اگر بسبب
 رقت و حدت دم باشد علامت او تشنگی و صفرت
 لون و لهیب و حبس نفس و سرعت خروج آن است
 علاج آن یک شقال صغ عربی و یک شقال کل ارغزی شراب
 سبب تناول کنند یا قرص که با درت بر و کل ارغزی

درت بر تناول کنند
 یا صغ عربی و مارتنک و تخم
 برجمان هر یک شقالی و
 کلغند و کل ارغزی هر یک شقال
 شقال با صغ

و بالنگو و رازیانه هر یک سردم و مشکو درم بپوشانند
 و پنج شقال مجون خیار شیر در آن حل کرده بیاشانند
 و بعد از تنقیه جالب فی که گرفت استعمال کنند و
 کلغند و شکار هر یک سردم و طین مختوم و زیزه کرمانی
 هر یک نیم درم بگویند و آب ساق بپوشند و بردارند و اگر
 بسبب غلظت سودا بود که بواسطه قویات عروق گشاده آن
 علامت آن نخافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظت و
 سواد دم بود علاج آن شراب بالنگو و کا و زبان با
 گرم بیاشانند یا جلای از بالنگو و پنج هر یک و کا و زبان
 و نبات تناول کنند و غذا نخورد آب با شیرین مغز بادام
 خورند و بعد از تنقیه سهال سودا بمطهرخ انیسون و مجون
 بنجاح بکشند و بعد از تنقیه استعمال جابسات کنند
سیلان رطوبات از رحم این علت اگر بواسطه
 ضعف قوه غاذیه رحم باشد علامت آن صفرة لون و
 ضعف بود و آن رطوبات پویشند آید علاج آن شراب
 و بالنگو و رازیانه

و صغ عربی هر یک شقالی یا شیرین تخم تورک بریان کرده تناول
 و الشاقه کنند و اگر بسبب انفتاح و استخفاف عرقی باشد علامت
 او آن باشد که خون بسیار آید و بان انگذک و جوی بود علاج
 آن قرص کلغند و کل ارغزی و صغ عربی بریان کرده بار بسبب
 تناول کنند و کندر و صبر و عنبر و دوت هر یک سردم و تخم
 سیاوشان و کل ارغزی بگویند و باب مورد بپوشند و بر
 دارند یا مارو و شاخ کا و کوی و پوست بینه و کاغذ و ستره خرم
 و شاخ و کل مجموع سوخته با که با و اقا قیا و دم الاخوین
 و کل ارغزی بسایند و آب لسان الحمل بپوشند و بردارند
 و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند
 علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض لون و
 کسل و تهیج روی و جفن بود علاج آن جلای از بنج
 مهک و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
 نخورد آب با کبک و تیهو و زیزه و در ارغزی خورند و تنقیه
 بحب رایاره و ایاره جالیوس کنند یا ساسا بپوشند

و شراب

صندل و لیمو و سیب و به تناول کنند و فلا یا مستویه
و مرغ گردانیده خورند و معجون مغز و جوارزهای گرم
تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در روجع شود
استدلال آن کنند با ننگ پسته فویدان ملوث کنند
در آفتاب نهند تا خشک شود و معلوم کرد که گرم خط
غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرة لون
و حرارت و تشنگی و غلظت قاروره به علاج آن فصد صفت
یا با سلیق کنند و قرصه های تازه تناول کنند و حرمت
و جفت بلوط و ماز و بوضه بگویند و آب مورد آینه
بردارند و اگر صفا غالب بود علامت آن حمرة لون
باستفراغ و شدت تشنگی بود و به که آنرا منشی نیز بود
علاج آن آب انارین با سکر و ترنجبین خورند و طبخ
بمطبوخ فواکه یا مطبوخ مصله فواکه میکنند و بعد از آن
حالیست استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت
آن غلظت و سودا در طوبت بود علاج آن جلابی از آب
و کادریان

بلون

و کادریان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخورد
آب پاره خشک دار خورند و تنقیه بمطبوخ افیتون و
معجون بنجاح کنند و بعد از تنقیه صغ عربی چهار دم بر آن کنند
بارب بر بخورند و غذا اساق و کبک و نیمه خورند و خون
سیاوش و شادنج محمول در دم الاچین و کد با و به
و شب یانی و کلنا و تخم تورک و کل آنرا بگویند و سردم
از آن آب اساق یا ل الجمل تناول کنند و قشور کند
و پوست انار و زره مساوی بگویند و آب بریدند
در قطن و عانه طلا کنند **عقر و عسر** جمل زنی که تبین
نشود اگر بسبب برودتی باشد که موجب تکاسف قنات
عروق رحم شود بویکه آن منی برجم داخل شود و بعد
کرد و آنرا استعدا قبول صورت نباشد علامت
آن قلت و رقت و عدم صیغ دم طبت بود و در بر آید
ولون هتیش سفید بود و جن او صلب استفاوت علاج
آن هر در جلابی از زاریانه و با سکر تناول کنند و غذا نخورد

و سردارند و اگر بسبب یوستی مغرط باشد علامت آن زلال
بدن و قلت منی و یوستی فرج علاج آن شراب نشسته
خشک یا عرق کل و بید و بنگو و بارنگ تناول کنند
غذا آب گوشت بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام
و نه هین بر بخورند بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی
بود که موجب از لاق منی باشد علامت آن سیلان طوبت
رحم بود علاج آن جلابی از زاریانه و کلفه تناول
کنند و غذا نخورد اسفونند و تنقیه بدن کنند یعنی در مهال
و بعد از تنقیه سعد و کنند هر یک پست درم بپوشند
و هر روز درم از آن رحم را حفر کنند و مسیح یا به
ساذنج و زعفران بسایند بار غنچه ناردین بردارند و
مشک و سنبل خصیتی الثلب و شاره عاج و بول قیل
بزمغیبه بود و چون جماعت بکنند با ننگ زمانی بر
همان سیات بماند تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا
شوند از آنها برهم فشارند و زنی که بغایت فریب بود
بویکه شیره خشک دانه بعد از لقی تنقیه بکب ایا و حبیب
و بعد از تنقیه تریاق ارجه و تریاق فاروق و شراب بطوس
و جوارشات گرم تناول کنند و فلا یا مستویه و
واطحه که در آن تو بل بله خورند و رنج زین و قسط و نار
دین در قطن و عانه بالنه و استعمال فرز جات کنند زعفران
و عود و شب یانی و اساق هر یک دو درم بگویند و عمل بیاید
و بعد از ظهر معروف بردارند چند روز استولی انقعه خورند و زره
ماهی و زهره کرک و زهره سیر و انقعه خورند و در آن
بگویند و عمل بپوشند و بردارند و بعد از آن استعمال فرز بکنند
اگر جماعت اتفاق افتد استن کرد و اگر عقر بسبب
سوء المزاج کم بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک کرد آن
آن مخافت بدن و حمرة لون و غلظت بورد حیض بود و سیاهی
موی ز نار علاج آن شیره تخم تورک یا کچین و نبات تناول
کنند و غذا نخورد آب و زیره باج بگویند مرغ و بزغاله خورند
و به لبط و مرغ ای و ماکیان بگذارند و صغ بطن در آن حل کنند
از آن

فرز

بیای

و بردارند و اگر بسبب یوستی مغرط باشد علامت آن زلال
بدن و قلت منی و یوستی فرج علاج آن شراب نشسته
خشک یا عرق کل و بید و بنگو و بارنگ تناول کنند
غذا آب گوشت بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام
و نه هین بر بخورند بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی
بود که موجب از لاق منی باشد علامت آن سیلان طوبت
رحم بود علاج آن جلابی از زاریانه و کلفه تناول
کنند و غذا نخورد اسفونند و تنقیه بدن کنند یعنی در مهال
و بعد از تنقیه سعد و کنند هر یک پست درم بپوشند
و هر روز درم از آن رحم را حفر کنند و مسیح یا به
ساذنج و زعفران بسایند بار غنچه ناردین بردارند و
مشک و سنبل خصیتی الثلب و شاره عاج و بول قیل
بزمغیبه بود و چون جماعت بکنند با ننگ زمانی بر
همان سیات بماند تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا
شوند از آنها برهم فشارند و زنی که بغایت فریب بود

بر بیات رکیع با ادجاع کنند تا آبتن شود و علامات
سنی که مژگن بود آبتن که سفید و زنج و براق بود و کس
بر آن نشیند و بوی آن چون بوی طلوع و یا سمن بود و
علامت جبل آبتن که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن
سیان ناف و فرج و جی احسان کند و از جماع مستقر
بود و از جماع الم باید و از انزال نشود و حیض منقطع گردد
و غشای در کب و کسل و ثقل بدن و صدراع و دراز کردن
و تاریکی چشم و شهوة فاسده او را عارض شود و اگر خواهر
که تجربه کند عمل آتش ندیده بآب باران بخورد اگر بچند
سکیم حادث شود دلیل آبتنی بود و میر در اندر اگر طعم
و بوی آن از دهن بشنود آبتن نباشد و زنی که
پیشتر آبتن باشد روی او خسته و نشاط او بیشتر بود و
اشتهاء او صحیح باشد و در طرف راست ثغلی یا بند
بستان راست بزرگ شود **کثرت اسقاط** اگر زن
آبتن شود اما نتواند نگاه داشت و سقط شود و آن اگر
ببر عوارضی

دردار

بسیب عوارض خارجی بود مثل حرکات متعده و ضرب
و سقط از آن محتمل باید بود و اگر از اسباب داخلی باشد
اگر رطوبتی بود که از خضار فم هم کند علامت آن سیلان
رطوبت رحم بود از رحم و تهیج اجفان و کثرت بزاق
علاج آن شراب بالنگو و ماء الامول و شراب بزرگی
تناول کنند و قلیا یا منوبله و برنج و زعفران مرغی
با در جینی خورند و بقی عادت کنند و اگر حاجت با
بجیب تا و ایار ما تنقیه کنند و دواء المشک و شجرینا
تناول کنند و زربناد و در روخ هر یک دو درم و لو بو
و کربا و عود هر یک سه درم و شسته و سبیل هر یک نیم درم
بگویند و غسل بکشند و شقایق تناول کنند و چند
بیستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و ناسخ
و مستر و انجدان و فلفلان هر یک در می بگویند و شقایق از آن
تناول کنند و رحم را بغلیه و خلوق و در روخ برقی حقیقه
کنند و اگر کس قاطب سبب برقی غلیظ بود در رحم علامت

خلوق زعفران

استفاح عانه و زربانف و قرقره و نفع ماده و سوخه فم
و تادی از اطعمه نفاض بود علاج آن جلای از رازیانه و انیسون
و تخم کرفس و کلینین تناول کنند یا ماء الامول و غذا نخورد
آب باشه خشک داند و کبک و تهر خورند و زربناد و روخ
و حلینت و چند بیستر و مازو و طباشیر هر یک در می و
زنجیل ده درم و مشک دانگی بگویند و کبیل بیاضند و شقایق
تناول کنند و عانه و قبل بر روخ فیزی و زرشق و نار
وین چرب کنند و بیکر ز خورند و اگر اسقاط بسبب لغری
بود چنانچه از غذا او چیزی زاید نماند که غذا جین شود
علاج آن تناول از اغذیه بسیند بود مثل بر میه و غیره
و روغن کاه و کنگر و نه همین بار روغن بادام کنند و بعد از غذا
استحمام مفید بود و اگر بسبب اجتناس است بود زربکر
غذا ای جین میشود و چون محتسب بشد غذا او نشود و سقط
شود و علاج آن استعمال مدرات بود **عسر ولادت** اگر
بسبب فزونی زن و ضرر رحم و ضیق مسک و ضعف قوه
افزود

داغ بود علاج آن جلای از مشک و شمشاد و پسته
و نبات تناول کنند و نبات بر روغن بنفشه و زرشق و زیت
و پدید مرغ و ببط و مغز ساق کاه چرب کنند و با بو زیت
و زربنجش و اکلیل اللک و تمام و ورق کرب و زربکر
بگویند و در آن نشینند و به چند بیستر و کدش و زرشق
عطه آرند و چون عطه خواهد آید بینی و دهان بکند و بنا
قوه مدد دهد و جین بیرون آید و تمام آب و تر و خورد
کنند و اگر بسبب فزونی باشد در رحم و ناف و تریکاه و
بیش بر روغن بنفشه و ببط و مرغ و ساق کاه چرب کنند
و اگر بسبب هوای سرد یا برودتی بود که موجب نکاسف
فم رحم گردد و جام گرم برونند و در آب شسته و اگر بسبب
حرارت هوا بود بر روغن بنفشه و ضد لپی و کلاب سکیم
و لپیت را با لند و آب انارین یا تر کچن بیاضند
و اگر مضطرب در وقت چپ بگردند یا بسبب بران راست
بندد آسان بزاید و گویند اگر چهار مشقال ضایع بر روغن بنفشه

هر یک

بیشتر و بیاض مینه مفید بود **اجتناب ششم** **عین**
 اگر کج در کیم ببرد یا شمشیر بماند می کشند که برون آید تا
 موجب هلاک جانگردد و علامت موت چنین است
 حرکت از محسوس شود اطراف جانگردد و نفس او متروک
 بود علامتش است که جلای از شکله اشع و پریشان
 و اهل هر یک که درم و ترس و نوزده هر یک و درم و
 نبات ده مقال تناول کنند یا قند و جاوشیر و چند بیه
 در زهره کا دستاوی بگویند و یکدم از آن با سکر کرده
 بیاض مینه و طسه از آن بکنند و شونیز چنانچه گفته شد و
 در آن را بگیرند و اهل و زراوند و ترس و خوف و غم
 و زهره کا و بر شند و احتمال کشند و ششم الخظل و سطر
 سداب خفت هر یک که درم و هر یکدم بگویند و باره
 کا و بر شند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خاشاک
 و سکنجبین مساوی بگویند و جب از آن درم از آن
 فرو برند و پوست مار و سکرین کبوتر و دو کشند و اگر بدین
 ۲۸

۲۰۰
 تدبیر یا شاید دست ببرند و برون آزند و پیکر چنین را
 پاره باید کرد و این عمل خطرناک بود **اجتناب هفتم**
 اگر خون نفاس بسته شود جلای از تخم کفش و زراوند
 و پرسیاوشان و شکله اشع و نبات تناول کنند و احتمال
 فرجیات کشند چنانکه در اجتناب هفتم ذکر رفت
رحا علتی بود شبیه بچکل که از اجتناب هفتم طشت حادث
 شود علامت آن سقوط اشتها و تغییر لون و اجتناب
 طشت و انقباض فم رحم بود و حس حرکتی در کیم کشند
 همه انقباض غلیظه یا ریاح غلیظه یا درمی صلیب بود
 و فرق میان آن و عمل بدان کشند که پیش از وقت
 حرکت چنین محسوس شود و کیم سخت شده و بان سوز
 و قرقر بود و با استسقاء طبعی نیز مشتبه بود و فرق
 بدان کشند که در آن سوز خلق و جثت نفس شده و علا
 استسقاء نباشد علاج هر دو جلای از زراوند و تخم کف
 و تخم کثوث و انیسون و کلفنه خورد و چون گرم و بران
 ۲۹

اربعه و ماء الاصول در او مت نمایند **سوف** تخم کفش
 ده درم زهره در کیم خیسای ده درم ناخواه در نخیل و
 انیسون هر یک چهار درم بگویند و با مثل آن قند بیاض
 و در درم تا درم تناول کنند و غذای زهره باج با نخود
 آب با توایل خوردند **احشاق** رحم علتی بود شبیه بهرج
 و ششی و مبتداء آن اجتناب رحم بود بسبب آنکه
 منی در او غلیظ می شود بکیمی رویه مستحیل
 گردد و از آن بخار امتصاعه شود بقلب و ماغ رسد و
 صرع و ششی شود و این علت بدور و نوبت شده و اکثر
 زنان عرب را حادث شود یا بسبب اجتناب طشت
 حادث شود و تعفن آن علامت آن صفرت لون
 و اختلاط عقل و کسل و ضعف ساقین و مغز
 و تعاقب نبض شده و علیه احساس بخاری کند که از
 عانه نفع شود و ششی حادث شود و فرق میان آن
 و صرع است که چون افاقه شود از حالتی که بر وی
 ۳۰

۲۰۱
 واقع شده باشد خبر دهد و عقل بکلی فاسد نشد و علاج
 از این روان نشود و بخلاف صرع علاج آن در وقت
 حدوث و لکت قدمین و بستن ساقین و گرفتن
 منجین باشد و کلاب بر روی آوزند و صمغ در کوش
 او کشند و چون افاقه او نشود شاید طیب از او دور
 رند و چیزهای مشتمل نطق و کندی و قند و صند بیه
 و سیر و پیاز بپايند و عنبر و مشک بار نهند یا سیرین
 بیاضیند و فرج بدان بیالایند و هر روز جلای از زراوند
 و بالنگ و بیخ مهبک و کلفنه تناول کنند و غذا نخورند
 با شیره خشک و از زهره و طبیعت را به سنا و سکر نرم
 دارند و چون نفع ظاهر شود ایاری فیقر او مبر و تر بهر یک
 بگردم و حب انیل و غار بقون و انیسون هر یک نیم درم و
 ششم الخظل و عقل و صکر هر یک را یکی گرفته و بخته با آب
 از آن بر شند و حب از آن و فرودند و با یاریا و حب
 سقیه تمام کنند و بعد از تنقیه شود و بطوس و ماء الاصول
 ۳۱

و شراب نهستین تا دل کنند و از بقول و خوا که در اطعمه
بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بگویند و غسل آمیخته لعرف
بر دارند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و فرنگوش و مرکب
و خشک و شیخ و ورق غار بپوشانند و در آن نشینند و ناف را
بر غنیمت زکس و غام تدبیر کنند و اگر بسبب عدم مجامعت باشد
مجامعت باید کرد و اگر بسبب احتیاس طشت باشد فصدی باشد
یا حافن کنند و در آن را حین سعی کنند و تخم کرفس و ارمانه
و انیسون هر یک سه درم تخم نام و بزرگ هر یک دو درم بپوشانند
و با روغن بابونه و شبت هر یک بخورم بپاشند و در جم را بدان
حقن کنند و اگر علیه بگرند بغیر از روغن کرفس و دیگر
کنند و الله اعلم **باب در اراض مقعد و بواسیر**
زیادتی بود که در اخواه عروق مقعد حادث شود و آن است
صفتش تلول بود و آنرا تلول می گویند یا شبیه با کبوتر
سرخ بود و آنرا عیسی گویند یا مانند توت سیاه و آنرا
توتی گویند و مجموع آن یا داخل شرح بود یا خارج شرح بود
در آن جن

و خشک

یا شبیه

و از آن خون روان بنهد و شاید که از آن خون نباید علاج
مجموع فصد بلیق و حافن بنهد و اگر خون از بزرگ نباید
مثل بخورم و زیره کاو و آب پیاز و قند و روغن کرفس
زردالو و شفا و احتمال کنند تا خون بساید و وجه مسکن
شود و تدبیر طبعت بطبخ هیله بکنند و اگر سیلان دم
دلیل طبعت بنهد از اجس نباید کرد مگر وقتی که ضعف
از درون کبریا با رب سبب بخورند و غذا اساق با انار در آن
با مرغ و کبک **بیت** تر سب و کبریا و صدف مسخر و
کل از می هر یک دو درم هیله سیاه و اطله هر یک بخورم
تخم کنند تا درم بگویند و ده درم مقل باب کنند تا شسته
حل کنند و او در بدان بشنند و صفت از زرد و سرد در آن
آن بخورند **آخر** طراشیت کلنا جفت بلوط هیله سیاه
هیله اطله هر یک بخورم در آن زرد بگویند و مقل بخورم با
آب و روغن حل کنند و او در بدان بشنند و او درم
بخورند و اطر نفل صغیر و اطر نفل مقل سفید با سر و اگر قوی

دو درم

بغایت بنهد اکلیل الملک و بنفشه و خطی و خبازی و تخم شبت
بگویند و در آن کل بنفشه بشنند و در موضع نهند یا ورق کرب
بپوشانند تا مهر شود و با روغن کل و سفیده تخم مرغ و طسوجی
افسون بهم ساینند تا مری شود و احتمال کنند و اگر خواهند
که خشک شود پوست انار و جفت بلوط و جوار سرد و کندر مجموع
را کوفته و یک شانه در فر باب انگور بنشینند و در آن با سینه
و بر موضع نهند و بمقل و کندر و رانی شیخ و حرمل و پنجه کبر تخم
کنند و اگر بر ورق سرد و سرد یا در میان و مرغ و تخم لختل و پوست
انار و مار و مقل و پیاز و در کنند پزیره کرد و بهترین علاج
بواسیر است که قطع کنند یا داروی حار مثل فلاحیون
و دیک بر دیک بنهند تا منقطع شود بعد از آن سبب
و بد مرغابی و مرغ و مغز ساق کاو و کوبان شتر و روغن بنفشه
و کثیرا و خطی کوفته با هم آمیخته مرهم سازند و احتمال کنند
اصول مقعد اگر در می حار غیر بواسیر مقعد را حادث
شود علامت آن شب و حرقت موضع و وضع شدیدی بود علاج
آن مقعد

آن فصد کنند و عناب و اجاص و نبات را بکلیج
دهند و غذا بنوش و جو یا شیر یا مغز بادام خوردند و بنفشه
و خطی و خبازی و رو باه ترکیب بپوشانند و هانی کنند
و بار تخم کل بنفشه بپاشند و احتمال بکنند یا سفیده
تخم مرغ و روغن کل و طسوجی افسون با هم زنند و بکار دارند
یا سفیداج در می و تخم اقلیاء بنفشه دو درم با روغن کل و
موم مرهم سازند و احتمال کنند و اگر مرض مزمن شود مرهم
داخلیون بنهند **ناصور** قرصه خسته را بپزد و در ظرف امعا
مستقیم حادث شود و از آن صدید آید اگر غیر ناقد بود
بغشازند تا آنچه دور و با شتر برود آید و دم الاخرین و
سرمد و شب یاقی و کلنا هر یک چهار درم و جو و کندر
و غنیمت هر یک سه درم و زنجار نیم دانگ بر روغن
بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر ناقد بود قطع باید
کرد با همین با داروهای تیز و بعد از آن اعمال مرهم با تخم
کنند **شقاق مقعد** بسبب پوستی محفوظ یا کثرتش

لا بیخ درم کندر

ناقد یعنی نیا کرد

لمح

نقل یا بس بود علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین باب
کرم یا شمشیر و غذا بنده با کدو و کفاح خوردند و
طبعت را نرم کنند و مرهم شاد و مرهم نقل استعمال کنند
یا پدیده و مرغ و بز و منورساق کا و بار و غیره بنفشه آمیزند
و بکار دردیاز رده تخم مرغ و نقل از زرق در غنچه بسته زرد الوه
تلخ و کوبان ششتر مرهم سازند و از آب سر و موضعات احتراز
کنند و اگر با شقاق التهاب باشد کفاح را صاف بکند
کا فوردا کنی یا سفید تخم مرغ برزند و طلا کنند یا آب رو باه
تریک و کاشی و تورک و صغی و ضارزی بگیرند و با هم
و کثیر اورغنه بنفشه مرهم سازند و برهنند و اگر از دل خون
بسیار آید جاسات دم بکار دارند **استرخاء**
شجق است که ریح و غایطی را ادرت برون آید و
علاج بدنه باشد و اگر حدوث آن که **بسیار** یا شک بود کسر بود علاج
بسیار بنفشه و مرهم استرخاء
بهر حال برده علاج
این جلای از با لنگه و رازبان و نبات تناول کنند و غذا
نخود آب با شیر خشک دراز خوردند و قطن بر غنچه قسط
در زنی

علاج بدنه باشد و اگر حدوث آن که بسیار یا شک بود کسر بود علاج بسیار بنفشه و مرهم استرخاء

و زنبق بالند و شامسقم و ورق غار و تخم ترب با
و قسط و مر و جوز السرو و پوست انار و طی و از غنچه
شامه و در آن نشسته و معالجات فایده استعمال کنند
برو مقعد اگر مقعد بسبب استرخاء شرج برون آید
علاج آن است که چون دست برهنند باز کرده علاج او
است که جز السرو و افاقیا و جفت بلوط و ماز و بوجش
و در آن نشسته و مقعد باب سرور و آب لسان الحمل
الوده کنند و جوز السرو و افاقیا و ماز و دشور کفرو
صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند یا روغن کله درک
مالند و کفاح و کلنا و ماز و در آن مالند و غذا اساق
خوردند و از نبات و حام احتراز کنند و الله اعلم **باب**
نورده در امراض پست حدیث اگر فقه از فقه
پست از موضع خویش برون آید اگر کجاج مایل شود
از ارحاب کوبند و اگر داخل از ارقعس کوبند و اگر کجایی
مایل شود از التوا کوبند و سبک اگر ورمی باشد که در

عضلات فقار حادث شود و بواسطه ضعف فقه را از موضع
خویش زایل کنند و علامت آن تبخیم و وجع شدید و نقل
پشت و تشنگی و فارورده ناری و بطن عظیم علاج آن فصد
با سلیق و جلای از عناب و رده باه تریک و ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا کتکاب خوردند و تلبین طبیعت کنند
باین مطبوخ سنا و هفت درم بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی
بنج مهک هر یک درم رده باه تریک پنجدرم ترنجبین
نیم کوفته یکدرم جبار شتر و ترنجبین هر یک بازده درم و جمع
سکن شود و ورم زایل گردد و کفچه مقشر بیست درم و
ورق فرخ خوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده
درم باب کرم حل کنند و پدیده مرغ و بط و منورساق کا و و
هر یک سی درم بکارند و با هم بیا میرند و استعمال کنند
و فقرات بر غنچه قسط و نار دین بالند **ریاح** از پیس
این علت باشد که بسبب ریحی غلیظ حادث گردد و علا
ادانت که با او تب و تشنگی باشد و بعد از وجع پست پیدا
نورده

و چون

ریاح خراسه

شود و علاج آن هر روز جلای از انیسون و رازبان و بنج مهک
و کلنگین تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشک دانند یا
زره و دارچینی خوردند و تلبین طبیعت بمطبوخ سورجان
کند یا باین صبور جان و زره هر یک شقالی صبر قوطری
درمی حب انیل غار بقون انیسون هر یک نیم درم
مقل مصطکی هر یک نیم درم بکوبند و باب کرفس برشند
و حب سازند و این یک شربت است **صفت ماغالا**
صول بنج رازبان بنج مهک هر یک بیست درم بنج کبر
و بنج کرفس و بنج غافق هر یک ده درم و تخم کرفس
و رازبان و بنج و انیسون هر یک پنجدرم در چهارطل
آب بچوشند تا باز نیمه آید پس حافی کنند و باطل
بقولم آورند و بده درم از آن مدارت نمایند و بنج
و فرخ خوش و نام و بابونه و کلگیل الکک و فرخ خوش
نند و در حمام بر پشت بریزند و روغن فرخ و فرقات مالند
یا رنجیل چهار درم و خشک ده درم بچوشند و روغن شیر

و باز غسل بقوام آورند

بران ریزند چنانکه آب برود و رنج ماند و در پشت می ماند
 و اگر این مرض بسبب ضرب یا سقط باشد فقره را برقی باز
 بموضع خود برند و قط و کبر و سنبل و مرز و کب و سلیمه
 مساوی بگویند و باخل هم طلا کنند **ظهر** در پشت
 اگر از کثرت بلغم باشد علامت آن بیاض لون و قاره
 و بطی یعنی غلبه بلغم بود و بعد از خواب و استلا و نشاء
 دل بقول و فوکه بارده بهتر آید و درستی و ریاضت
 ساکن شود علاج هر روز جلابی از زرا زبانه و اینسون
 و بیخ مهک و کلنگین خورد و غذا نخورد آب باشیره
 خشک دانه و بعد از نفضی بمطبوخ سورنجان و حب
 تنفیج کنند و بقی عادت کنند و از نشاء دل فوکه و استلاء
 شب و جماع اجتناب نماید و رنج و قط و خیزی و
 با بون و در پشت باله و حیوانات چنگ جوش تا دل کنند
 و اگر وجع بسبب تعب و کثرت جماعت بود منبع
 سبب کند و احتمال تر و دوام معتدل و در پی برود
 بخته جوی در زرا زبانه
 کبر جوی است در کب است
 دانه رنج

بنفشه و زکس و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات
 معالجات آن گفته شده و گاه بهتر که در پشت با استلاء
 عروق اد بود و علامات آن حمرة لون پشت و حمرة
 و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن
 با سلیق باشد و نشاء و جلابی از زبانه و رو باه ترکیب
 و نبات یا آب لمانین و قمر مندی با نبات غذا
 بنوشد یا بیره بادام و پهنج و در مواضع بارده
 سکن شوند **بسیستم در امراض و اوجاع بای**
و نفوس و مفاصل و دالی غلغی است که عروق
 ساق و قدم فراخ شود و بیشتر بجان و جلالان و
 بای ایستادگان را حادث شود علامت آن ظهور
 رگهای ستر ستر باشد که رگ ساق و قدم بر آید علاج
 آن فصد با سلیق و جلابی از زرا زبانه ترکیب نشاء و
 نبات و غصاب و بیخ مهک خورد و غذا بنوشد و مغز
 بادام و بعد از نفضی تنفیج بمطبوخ اینسون و جلابی کنند

دانه الفیل دوالی

و بعد از تنفیج این عروق
فصل کنند

۲ و برقی باله تا باریک شود و از آری بران به چینه و چمک
 به بندند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و بای را ریاضت
 نقرائند **دانه الفیل** آن بود که ساق و قدم ترک شود
 رنگ آن تغییر کرد و شبیه بای فیل باشد و سبب آن ماده
 سودا می بود که ساق و قدم بر زد و علامت آن کموت
 لون ساق و حرارت آن بود علاج فصد با سلیق کنند و در
 اغذیه و لذیبت قی کنند و تلین طبع و تنفیج اینسون و
 آن کنند یا باین حب غله برون باریک و نیم الخطل هر یک
 و انگی و نیم تره مشقالی معال کبراصطک هر یک و انگی بگویند
 و بای را زبانه بشنند و حب سازند و بعد از تنفیج فصد فای
 مرکب کنند و پوره و آرد شیلیم و خاکستر کربن بای بر ساق
 طلا کنند و ساق را تا زانو بچسباید محکم به بندند و از اغذیه
 غلیظ و کثرت سستی و آونجین بای اجتناب نمایند و اگر
 بسبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد
 بی حرارت و کموت علاج آن جلابی از بیخ مهک و زرا زبانه
 و کلنگین

و کفند خوردن غذا نخورد آب بشیره خشک دانه و بعد از نفضی
 تنفیج بچینه و حب سورنجان کنند و بقی مدامت نمایند
 و بعد از نفضی اطریفل تا دل کنند و ثقل و زنجبیل و کندر صغیر
 هر یک سردم و قردمانا و کردیا هر یک چهار درم بگویند و با سلیق
 آن فصد بنمایند و در مشقالی می خوردند و جلابی از زرا زبانه
 و تخم اسبب بگویند و بسکه بشنند و برای طلا کنند و از اغذیه غلیظ و مقولات و زرا که
 بارده آخر از کنند صغیر
عرق الشاة و حی بود که از مفصل درک ابتدا کنند و از جلابی از زرا زبانه
 تا مشقالی
 تا انکتای پای برسد و اگر صمد شود و نخند را باریک
 کند عرج حادث شود علاج هر روز جلابی از اینسون و
 تخم کرفس و زرا زبانه و بیخ مهک و کلنگین خوردن و غذا
 نخورد آب باشیره خشک دانه و بعد از نفضی تمام تنفیج بمطبوخ
 سورنجان و حب آن و حب هر که صمد شد سورنجان
 و بابونه و ورق نمار و اکلیل الملک هر یک ده درم تخم
 سپندان پیچر دم بگویند و عمل پیچر دم در آب حل کنند و او
 و برابردان بشنند و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه

دانه الفیل دوالی

و در وقتی از این که در وقت
در وقتی از این که در وقت

در حاشای و صفت و حد و
بگویند در آن کشند و
در جام برین میزنند یا چگرس
و قنطور یون و پنج کرفس و فودن و عاقر قضا هر یک ده درم
و عصاره قشع الحماز و حب الغار هر یک پنج درم و بوره
ارمنی قنطرب و حب ارشاد هر یک درم بگویند و رفت در
درم و در کس زیت بیامیزند بگذرانند و ادویه بدان کشند
و طلا کنند و بیعی نمانند و اگر در جمعی زایل نشود
این حقه احتمال نماند حکم پس حکم دانسته است
سداب هر یک صفت درم قنطور یون بار یک سدوم پوت
پنج کرب پنجم حله و بزرک هر یک چهار درم زیره درم چهار
پانزده درم بوره پنجم انبکا و زک زیت و کس هر یک
پانزده درم سورنجان پنجم رازیان و مغز اودام مقشر هر یک
سدوم سنبل و کس ده درم قند شل مجموع بگویند و درم از آن
با آب سرد ستاول کنند و زحایم این مرض طول شود
بجسته و سهل وقتی مکرر تفرقه کنند و بر کس قط و نار دین و
ضری تدبیر کنند و اگر سادی شود و اع کشند **مفاصل و**
نقرس اما مفاصل المی پند که مفاصلهای دست و پای
اعراض

را حادث شود و نقرس مخصوص با کتای پای کعب
بود و سبب این را وجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد
بر آن و این ماده در تحلیل زود و زیرا که عضو عصبانی و ماده
غلظت و علامت ماده دموی و جمع فربان و حرارت کس
و استفاخ عضو بود و کشد و جمع مفاصل بسیار است که جای
براده تنگست و بدان سبب تندی شدید حادث میشود
و دیگر آنکه ماده از زود به تحلیل میرود و بواسطه صلابت موخ
و مجاورت و اثر آن باشد که ماده او مرکب شده از صفرا و
خلط دیگر بواسطه آنکه صفرا اخلاط رقیق و مستعد انصباب
گرداند علاج فکندند از جانب مخالف و جلابی از رو
بانه ترکیب و تخم کاسنی و نبات خوردند و غذای نوازش با شیر
مغز اودام و اگر تب پند جواب غناب و وضع و جمع بعد از
و کلاب و اجاب بگویند و اگر کس و آب کاسنی و آب
بستان از زود و نورک و پوست خشکشان طلا کنند و طبین
کشند مابین مطبوخ سناء کسکی هفت درم زربان ترکیب و

در وقت کل پنجم

عظمه صفرا نفعند اما کس کشند و در آن مبالغه نمایند چون در وقت
را و احتیاط
نگیند نیلوفر یا سرکه و آب کدو و چند سیر و بستان از زود
طلا کنند یا تخوان پوسیده سوخت با سورنجان و عدس تخم
خشکشان و در وقت خشکشان تخم کاهو خاد کنند و چون جمع
ساکن شود و حرارت مجلس باقی بود از در جو با قلی و طلی
بنفشه و اکلیل الملک و صندل خاد سازند و اگر ماده بلغمی بود
علامت آن بسیار قاروره یا غلط آن و بیاضی و
جمع بود و بسخنات تسکین یا که علاج آن هر روز جلابی
از رازیان و پنجه حکم و آنیسون و کلنگین خوردند و غذا
خود آب بپزیدند و در فلفل و زنجبیل و زعفران
خوردند و بعد از آن تخم کاسنی و کس و سورنجان یا حب
شیطیج یا این حب کشند بر سقوطی و سورنجان و زربان
بر کس با دام جرب کرده هر یک درم بوزید آن ما بپزیره
هر یک نیم درم تخم الخنظل دو دانگ تنک مندی دانگی و نیم
مقل و صطک هر یک دانگی بگویند و آب کرفس کشند
و حب سازند **حب شیطیج** هلیله زرد و زربان هر یک درم

الان فی المفاصل

سفینه

نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خبازی و خلی هر یک درم سورنجان ده
درم هلیله زرد و حبیه هر یک هفت درم مغز خباز شیرین پانزده درم
و اگر جمع بغایت بود هر وقت مثل پنجه لجاج و خشک سیاه
و آفتون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بر آن
ریزد و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت مجلس و صفه
لون و شدت و جمع و تشنگی و التهاب و مرغت بیض و صفه
قاروره علاج آن بسنجین و آب کرم یا تخم خبزه و آب
قی کنند و جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و غناب و روبا
ترکب و نبات خوردند یا آب انارین یا ترمه نباتات
و ترنجبین و طبین طبع مطبوخ فواکه در قرض بنفشه و شاه
تره و تخم کاسنی هر یک پنجم غناب ده عدد و بستان و الو
کیلی هر یک سبت عدد و عمر مندی و ترنجبین هر یک ده درم
خیار شیرین پانزده درم آب کدو ده درم در احتمال خاد آت
بارده کند مثل اردجو و سفیده تخم مرغ و زک و کل و خلی و
عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشکشان بلکه در وقت استناد
بکنز

ترنجبین ده

یا این مطبوخ کنند
سنبله هفت درم
بنفشه ص

و باید که تا جمع

ایاره فیقر اشقالی شحم الحظفل انیسون نانزواه کرم کرفس
 سکنبج مقل هر یک دانی شیطاج بندی خردل زنجبیل و ج
 هر یک نیم درم مقل باب کرم حل کنند و او در بکوبند و بدان
 برشته و حب زرد و این دو شربت بود و باید که در ابتداء
 قوی جنبانند هر که ماده رقیق وقع شود و غلیظ باقی مانده
 بستره و در هر روز صبح نصف درم و در وقت خواب
 و از فواید و اسرار
 و امتلاء ششها هر که
 آخر
 هر یک ده درم و اوق و صبر و زیره هر یک پنجم درم بکوبند و مخاد
 سازند تا بزرگ و مرورنگ و تخم کرفس هر یک نیم درم
 سلیخه مخاش مغز خشکانه هر یک درمی زنجبیل و زعفران
 هر یک نیم درم با روغن سوسن برشته **نظری** شربت و در وقت
 فرزندش حاشا خستر خوردند چند قوی بخوشانند و در وقت
 و فرود بطوس و تریاق کبر ساول کنند و اگر ماده سردی
 بود علامت آن صلابت و کمودت و شخه غلبه وقت
 و جمع و صلابت و بطون بعض بود و علاج آن هر روز جلای
 از بیخ مہک و کاد زبان و بانگلو و رازیانہ و نبات خرنوب
 و غذا خوردن آب پیچ
 خشک در آن خرنوب

و بعد از نفع بجز سورنجان یا حب شیطاج یا این حب تبقیه
 کنند **صفت** هلیله زرد و سیاه و صبر سقوطی و را
 زبانه هر یک درمی غفل و در زلفل و خردل هر یک نیم درم زنجبیل
 شیطاج و نمک بندی مقل هر یک دانی بکوبند و با
 کرفس برشته و این دو شربت باشد یا تلین یا تلین
 کنند **صفت** سنا شاهره هر یک هفت درم هلیله
 زرد و سیاه و کابلجی هر یک پنجم درم قنطاریون بار یک
 پنج مہک بانگلو و کاد زبان هر یک نیم درم سوزن طبعی
 ده درم هلیله آمله کطوفه و س هر یک چهار درم خار قوی
 نیم درم سورنجان شقالی بخوشانند و چون وقت فرود
 گرفتن بند افیتون نیم درم در فرود کتان بسته در آن
 اندازند تا دو سه جوش بزند پس فرو گیرند و هائی کنند در زنجبیل
 و خیار شنبه هر یک ده درم و ایاره فیقر یک درم در آن
 کرده بیاشانند و عاقره خا پنجم درم و ورق خار دره
 و قسط و مر و بوره ارمنی هر یک نیم درم و خرچهارم

بکوبند و بارون یا سبب طلا کنند در غشای کرم و تخمها
 و مغزهای مالند و اگر ماده این مرض مرکب شد علامت
 ماده حاره و بعضی علامت باردینه و علاج آن حب ماده
 مرکب شد **تقدیر** اگر مفاصل صلب و بسته شود
 چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلای از بیخ مہک و رازیانہ
 و کاد زبان با نبات خرنوب و غذا خوردن آب پیچ خشک در آن
 و بعد از نفع بجز سیاه و مطلوبهای مذکوره تسفیه کنند و موضع
 بر روغن کبجد و یا سبب و زیت و صبر و غ و ولط و مغز
 ساق کاه و ولعاب حلیله و زرنک و حلی یا لند یا کبجد یا
 فرزندش سخی کنند و طلا سازند و از نباتات و فواید
 و صوفیات و امتلاء شش و جامع و آب سرد و ساول
 اشیاء بارده و احتمال آن احراز کنند و بعضی مداومت
 نمایند و همچون آن و چوارشات حاره تناول کنند و اگر
 کوبند و با ای یا کفاری زنده در روغن پنجه بخوشانند و در آن
 نشینند مفید بود و احتمال انطولات و فواید است شربت
 و رازیانہ

و رازیانہ و اکلیل اللک و حاشا و نعام و ورق خار
 برنجاسف و شاسفم نافع بود و الله اعلم **مسئله سیم**
در حیات بدانکه حوی حرارتی غلبه شده که در قلب متعل
 شود و از آنجا بوی کطوش را تبخیر کند و در جمیع بدن
 را گرم کند و ضرر آن با فعال طبیعی لاحق شود و اجناس
 عالیه حوی ته است یکی حوی یوم دوم حوی دق **سیوم**
 حوی عفن زیراک ترکیب سیاه از ارواح و اعضاء
 و اخلاط است پس اگر حرارت او لا تعلق بروج کرد
 از آنرا حوی یوم کوبند و اگر منشبت با عفا شو حوی
 دق و اگر لاحق اخلاط شود حوی عفن و بیان هر یک در
 سه باب گفته شود **باب اول** در حوی یوم و آن حوی
 باشد که اولاً روح کم شود و پس از و قلب و شراشین
 بجمیع اعضاء منشبت کرد و در این تب از هائی باید
 سخن سارشت شود مثل ملاقات اش و کتاب
 و ساول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی

و شاید که این تب بکروز پیش نباشد و باشد که تا روز
 بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند اما آنچه از حرارت آفتاب
 باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت نفس و تشنگی
 جلد بود و علامت همی بوم تشنگی نبض مستقیم بود و در
 نبض و بول تغییر بسیار ظاهر نباشد و حرارت آن شدیدتر باشد
 و با آن خشونت زبان و تواتر نفس تشنگی و ابتداء آب
 و قالیغی بکشد و با آن علامات امتلاء عقیقه و علامت
 حیاتی نباشد علاج آنست که در مسکن بارده نشیند
 و خونس بکشد و صندل و کلاب بپویند و شربتی از ترنجبین
 با ترنجبین و نبات هر یک ده درم یکسپین پست درم
 با عرق کلب و بید با بصر و نبات منده و غذای کتکاب
 با اسفنج خورند و تغذای کباب و خیار که در اجاص و انار
 فر کنند و چون تب زایل شود بجمام معتدل روند و در
 بر غلبه نبضه و کد و کشند و بسیار کشند و اگر بکوبند
 او در حازه پند شراب صرف علامت آن تشنگی و این
 زبان

دخاير
يا شرب

و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی روی چشم
 و سرعت نبض و حمرة قاروره بود علاج آن جلابی از تخم
 کاسنی و غناب و اجاص و نبات بیاض مانند آب
 انارین و نبات پیره تخم کوزک و کچین و تلین طبعیت
 بنقوع فواکه کشند و شراب خورده در بسیار خورند و اگر
 بسبب غمی مغرط شد علامت آن حرمت و ناریت
 قاروره و غلبه پیرت و غم غلبه نبض و زردی روی
 و غر چشم علاج آن از الت عم کشند هر جلد که باشد
 و شربتی از شراب صندل و حاض با عرق کلب و بید
 تشنگی کشند و استعمال مشعومات بارده و اگر
 بسبب غم بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی
 چشم و غم نبض بود و پند که با آن غم نیز باشد
 علاج آن شراب زرنک و شراب صندل و لیمو و آب
 انارین و نبات خورند یا غوره و از خرما حرا کشند
 و اگر بسبب بخوابی پند علامت آن ثقل و خفان

هر که ام که خواهند
 و غلظت انار در ص

و کدربول و صغر نبض و صفة وجود بود علاج آن شربتی از شراب
 بنفشه خشکش با عرق کلب و بید بیاض منده و غذا جو با کد
 و اسفنج با پیره مغز بادام خورند و در غم نبضه و کد و در
 مانند و بنفشه و کد و اسفنج بپویند و اگر بسبب غم باشد
 علامت آن تقدم سبب دیست جلد و احسان خشکی
 مغر و ضعف نبض و بول رقیق مائی بود علاج آن تناول
 مرطبات و استعمال تدبیر و حمام بود و اگر اسهال مغرط بود
 جس طبعیت کشند بسفوف انار در آن و رب چنانکه
 گفته شد و اگر بعد از غشی پند علاج آن غشی کشند و تقویت
 بشراب صندل و حاض و بید و بسبب با عرق کلب و بید و
 کا و زبان و بکشتال مغر یا قوی بخورند و اگر بسبب صفت
 جلد و اندام بود که بکوبند قلت استمام یا ملاقات
 غبار یا اغسال با بید و تشنگی و موجب عطف حرارت و تولد
 تب بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمرة
 قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی
 و صابر

بسبب
پیدا

و غناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاض منده و بعد
 از فتور تب حمام و تعرق مناسب بود و اگر طبعیت حساس
 باشد بنقوع فواکه مطبوخ فواکه تلین کشند و اگر علامت
 غلبه خون باشد فصد کشند و اگر تب از تخم حادث شود قی
 کشند و طبعیت مطبوخ یا حقه نرم دارند و بعد از تنقیه
 استعمال کشند و معده را بر تخم مصک و بر تخم بید بالند
 و اگر بسبب خواب مغرط که سبب عدم تحلل بود علامت
 آن بطور امتلاء و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود
 علاج جلابی از تخم کاسنی و پنخ مرکب با نبات و غذا
 بنوماس با مغز بادام خورند و استمام و تقلیل ماکول بشرب
 کشند و اگر بسبب کثرت استمام و حمام کم بود پیره تخم کوزک
 با آب خیار که در کچین یا تخم سندی با نبات خورند و غذا
 کشکاب با کد و اگر کرام و نیز پند شراب بنفشه
 و نیلوفر تساول کشند یا سستان و غناب بنفشه و نیلوفر
 و نبات بجلاب سازند و اگر علامت غلبه خون بود فصد

بسبب
و نبات جلابی سازند

کنند در طبیعت محبت شد بتفوق فراتر بکنند یا بچین
و بنفشه برنی **باب ششم در رطوبت** آن بنده که حرارت
باعضا علی الخصوص قلبت تشبث کرد و موجب افساء
رطوبت کرد و حرارت آن تشبث کرد که حرارت
غریبه متعلق برطوبتی شود که در عروق صفار میجوید
آنرا متبرادگی گویند و اگر آن رطوبت را خالی کنند و تشبث
برطوبتی شود که اعضا بمنزله طلی است آنرا متبرانه گویند
و اگر این رطوبت را نیز تشبث کرد و اندر لایحه برطوبتی شود
که التیام اعضا بدان بنده آنرا متبرانه ثانی گویند و میوق
اگر بعد از خمی یوم و می غفنه و می اورام و سهال و خطاء
طیب و خلط و حیظ مریض را حادث شود در ابتداء
لمر واقع شود علامت ادالت که بنیض ضعیف با
ریک و حلب و متواتر بود و حرارت قوی و اضطراب
و کرب نباشد و چون غذا ساول کنند حرارت تشبث
ناید و بنیض قوی شود و چون از ابتدا سجا و زکند نخول

تبی

و اگر کتب بدین

و نهولت بدن و تشف جلد و جناف پوست شکم و گردن
ظاهر شود و کنگ روی و اعضا زایل شود و سر سخی و
روی و گردن باریک شود و کوس کوچک کرد و در بول
دو بینی بنده امید بران نتوان داشت اما در ابتدا علاج
بدری باشد و علاج او الت که در مسکن طبرده و سب
نشال و کنگار آبها مسکن سازند و بورق بید و کلد و بنفشه
خسندر و خیش کلاب و کافور پیش خود بنهند و در تریز
و ترطب که شنود هر روز شستی از شراب شنبلیله و خشیان
و صندل و شیره تخم تورک یا آب خیار کلد و بانبات صندل
و غذا جراب با سفنج و کلد و فروج کوچک و ما با لاجورد
خورند و سرطان و بزغال بغایت مفید بود و نه همین بر غن
بنفشه و کلد و کنگنه و از بقول کاه و کانی و تورک و خیار
و از نو که انار عذب و خشالو و سب و امرود و واحام
و زردالو و خمرزه و انکور خرنده و سینه و دیگر فضل کلاب
و آب پیمان افزون طلا کنند و از جاع و غولانی تشف

بکشند و

و از شراب حاره و مجففات احرار نایند و می کنند جلد
آب بنفشه که بنده خواب روند و تمام معتدل رفتن مفید بنده و بنفشه
داجان و برک بید و کلد و کنگنه مفید بود و صفرج بارده خورند و
اگر این تب بویطه سرد شرط حادث شود شراب بنفشه با شنبلیله
و عاب بکنو و بهدانه و عرق کل و بید خورند و تمام و نه همین
مگر کنند و اگر بسبب سهال حادث شود و بسبب طبیعت غرض
طباشیر و رب بکنند و این قرص نیز مفید بود **صفحه**
کل رومی شاه بلوط هر یک چهار درم و ورق کل تخم خیار کلد
و تخم حاض و طباشیر و صغ عربی هر یک درمی که با و دانه میوه
هر یک سه درم تخم تورک پیچیدم بریان کرده کافور یک درم و تخم
دو درم بکنند و با رب بکنند و شقالی تناول کنند
و باید که موقوف را از زهوی گرم و هوا ای بغایت سرد می
کنند و تقویت قلب بکنند و معده بکنند و براجت و
و دعوت و لیس و لعاب مایل گردانند و از زای غرض و
نغمات لذیذ و حکایات طیب و امثال آن استماع کنند و

استحال

و از زنی

و از حزن و غضب و جوع عطش نکه دارند و قرص کافور خورند
صفحه طباشیر ورق کل صندل سفید رب لیسوس هر یک درم
تخم خیار کلد و کلد و بهدانه مجموع مفتح هر یک پیچیدم صغ عربی
و تخم سده و کبر اهریک و دو درم تخم تورک یک درم کافور نیم درم
بکنند و بلعاب بکنو بکنند و قرص کنند و شقالی خورند
و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شنبلیله
و بدفعات اندک اندک خورند و اگر کوشش مرغ و کبک
و تبه و در ارج و سب و به و امرود و کانی و نوع در
قرص و انبسیق کنند و عرق آن بکنند و هر روز سبت درم
از آن تناول کنند عظیم مفید بود **و در شنبلیله**
سببوستی بنده که بر مزاج غالب شود بی حرارتی و اکثریت
بیخ را واقع شود و بهدانه که کثیر است فراغ و استحال برود
با فرط حادث شود و علامت آن ذبول و تشف جلد
بود و التهاب و استحال نباشد و طمس سرد بود و علاج
آن تخمین و ترطب بنده بمثل شراب کاه و زبانه شراب

بکشند

انار عذب و شراب سیبشامی و اغذیه کثرت الخذا
 مثل ابریسوم مرغ و لبط و زرد نه نم مرغ و آب کوبیده بره
 بزغال و حلزای شکر و شیر او احتمال خام معتدل و
 و حقه آه سمنه و مشومات معتدل مثل غیر ولادن و یاسین
 و زکس و سوسن و تده پهن بر غرض بنفشه بادام و پد مرغ
 کنند **ابن سینا در حیات عفت** و آن عبارت است
 تبی بنده که حرارت اول لاحق اخلاط شود و انرا کم
 کند و آن سخونت بقلب و روح منادی شود و پس سایر
 اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط شود خانی
 که انرا استعفن میگرداند یا نه اگر نیکو داند انرا از اسهول
 گویند و آن از غلیظان و سخونت خون حادث میشود
 اگر استعفن نیکو داند به بیم که تعفن او در خارج عروق
 یا داخل عروق اگر داخل عروق است از ان حیات
 لازمه تولد کند و اقسام او چهار است و اگر خون
 شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود حمره و اگر بلغمی بود شقه
 و اگر کبود

و شکر

و اگر سودا بود در ربع لازم و اگر تعفن در خارج عروق
 بود مثل سوده و کبده و طحال و مراره از ان حیات و ابره
 متولد شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن
 بسبب حرارت تب به تحلیل برود تب زایل گردد تا
 انگاه که ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود در ربع
 تعفن دم در خارج عروق در او درام بود و آن تب یعنی
 بود این انواع حیات عفته باشد اما حیات مرکب
 ترکیب آن یا از اجناس متعارفه بود و یا ترکیب
 حتی دق و حتی غلیظ یا از اجناس متعارفه بود و یا ترکیب
 غلبه لازم یا غلبه و ابره یا ترکیب آن از اجناس
 ان نوعی و احوال بود و ترکیب دو غلبه و در ربع
 بیان هر یک گفته نمود انرا تا بدانکه عفت بسبب
 غذای سردی الجواهر شد یا مثل قدیمه غذای که
 مستحیل بدی صالح نشود مثل کت و حیا یا غذا
 نیکو آنچه از داخل شود مستعد قبول عفت بود مثل

غلبه خالص گویند و اگر بلغمی بود
 بلغمی ناپیه و اگر سودا بود

ترکیب
 حتی صفراوی و حتی طبعی یا
 از انواع جنسی و احوال بود
 همچون ترکیب صمد

مثل قدیمه

فواکه یا عفت بسبب کثرت خلط و لزوم آن حیات
 شود **حی مطبقه** تبی بنده که از تعفن و تغیر دم در عروق حیات
 شود و آن در حقیقت **۱** متزایده یعنی ابرو در که بنفشه زیاد
 شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفت
 زیاد از تحلیل شده و این صف بدترین اوصاف بود او او
 آن بود که هر روز که بنفشه نقصان پذیرد و بسبب آنکه تحلیل از
 تعفن زیاد بود **۲** وید و او بیک حال بود نه زیاد شود
 و نه کم شود بسبب تساوی تعفن و تحلیل و باشد که این
 تب بحرته و سمام منتقل شود و اگر درین تب بنفشه سیاه
 و سبز و عین و استفراخ عروق و ضیق نفس و حمیه و غلظت
 قاروره و عظم کمر است و امتلاء بنفش بود و با این تب حمره
 نباشد و استناد بطریق غیب بکنند و علاج آن در روز اول
 تا سیوم فصد اکمل یا با سلیق کنند و اخراج دم بحسب قوه
 و احتیاج بدفعات بود و حیات و ترغیف نیز شاید
 از روز جلای از غناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا غیر
 مزی

مناقصه

برین ظاهر کرد و دلیل
 بود و علامت حی مطبقه
 حمیه و جرمه

و اگر چه

هندی یا ترنجبین و نبات خورنده و غذا کشاب و غناب
 خورنده و میان روز شربتی از نبات و عرق کل و سید
 بکلو ترنجبین کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و در سبک
 و لیمو مفید بود و طبیعت را محبتس کند از زرد و بنفشه فواکه
 و ترنجبین تبیین کنند و هر روز در زمان دربان بسکه و کلا
 بشویند و لعاب بکلو بهمانند در زبان مالند و در نیم و یا
 هشتم بهال طبیعت کنند با این طبعی سناء کبی بنفشه
 نیلوفر و تخم کاسنی و ورق کل هر یک پیچدرم غناب ده عدد
 سپاس پست عدد الوء سیاه ده عدد الوء کیلی یا زده
 عدد شیر شربت ترنجبین هر یک یا زده درم بهند و بنفشه
 خار شربتی و کنند و اگر احتیاج افتد این حقه احتمال
 کنند بنفشه نیلوفر هر یک تسدرم سپاس سی عدد جرمه
 کفی ورق چغندر کشته شکر سرخ و بنفشه بنفشه یک عدد
 درم آبکام پیچدرم و اگر با این تب سرخ بنفشه جلای از
 بنفشه و نیلوفر و غناب و سپاس و نبات خورنده و تبیین

و اگر علل ضعیف بنده الوء سیاه
 و الوء کیلی هر یک یا زده عدد
 تخم کاسنی و نیلوفر هر یک
 پیچدرم شربت ترنجبین
 هر یک ده درم بهند صمد

طبعیت بر بنفشه مرئی و ترنجبین و خیارشیر هر یک ده
 شقال کنند **سوفوس** از کثرت غلبان خون
 حادث شود و علامات او همین علامت بود و او از
 حی بر بوم اقوی است و از طبیعت اضعف علاج آن ضد
 و تبرید فقط و اقتصار بمزومات حامضه و اگر احتیاج
 به تبیین باشد به نفع خواک و ترنجبین کنند **حی محمد قتی**
 صفادی بود که ماده آن در عروق متعفن شده است و این
 تب لازم است و بطریق غیب است و اگر علامت آن
فشیخ و اضطراب و بی خوابی و خشونت و حضرت زین
 و صداع و هذیان و فرورفتن چشم و نبض سریع متراکم
 و تار و رده ناری بود علاج آن هر روز جلای از تخم کاشی
 و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات و غذا جو
 باشد و خشکاش خورند و اگر سر فریاد باشد میانهای روز
 سنگین و شراب حامض و لیمو خورند و اگر سر فریاد شراب
 خضکاش و بنفشه و تبیین طبعیت طبع خواک و نفع آن
 و اگر

۲۱۸

و اگر از مطبوخ سفیدی پند شراب در یک سقار چهل درم
 پاکنجین سادج خورند ده درم با آب برف و اگر سر فر
 باشد سنا بخورند بنفشه و نیلوفر و تخم کاشی و تخم خاکی از
 درم عناب ده عدد پستان پست عدد شیر خشک
 و ترنجبین هر یک باز ده درم و شحمیات بارده عمل کنند
 و اگر سوزانی باشد وقت خواب شراب خضکاش لقم کنند
 و در روز بفرین کوشند و بعد از تقیه شیره تورک بپزند
 تخم کاشی خورند و نفع زرد الو نیز مناسب بود و چون
 مفارقت کنند تقویت و تبرید شراب حامض و لیمو
 و ضدل کنند و مزوره از تمر سندی و الو کبلی و انار دانه
 و نارنج با فروج خورند **غیب خالص** تبی صفادی
 بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شده است و این
 تب قشوریه و ناقص بود و زمان سر آمدن آنک تب
 و مات که مرکب از دو غیب باشد و هر روز آید و علامت
 آن تشنگی با فراغ و غشیان و اضطراب و بی صفادی

سکینین

روزی آید و روزی نه روز
 ادا از چهار ساعت تا دوازده
 ساعت است و با این

و نبض سریع و تار و رده ناری بود علاج آن هر روز جلای از
 تخم کاشی و بنفشه و نیلوفر و نبات خورند یا آب اناری یا ترنجبین
 و نبات و غذا جو یا تمر سندی یا الو خورند و تبیین طبعیت کنند
 باین مطبوخ یا درم ساء کی ورق کل هر یک پنج درم
 بنفشه و نیلوفر و تخم کاشی تخم خاکی هر یک سه درم الو سیاه
 الو کبلی هر یک پست عدد ترنجبین و شیر خشک هر یک ده شقال
 یا این حد استعمال کنند ساء کی هفت درم ورق کل نیم درم
 بنفشه نیلوفر تخم کاشی هر یک سه درم عناب ده عدد پستان
 و اجاص هر یک پست عدد و سوس و جویم کوفته و حلی هر یک
 کفی بلباب و ورق چغندر هر یک کوشه خیارشیر و شکر
 هر یک ده درم و در وقت بنفشه ده درم شراب و در پاکنجین و
 شراب و نیلوفر یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از آن رسال
 و استخراج صفرا و شرب مزه و شل خیار کدو و شیره تخم کاشی
 کاشی یا شراب حامض و لیمو و ضدل و سکینین تناول کنند
 و اگر طبع جسی بنفشه نفع خواک و ترنجبین یا قوی جلای شراب
 و اگر

و عناب پستان

و سکینین تبیین کنند **صفت قوی کبشیر طبعی**
 ده درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کبوشی سردی و نیم
 کبیرا و صغ عربی و خشکاش هر یک نیم درم بکوبند و با لقا
 بنکوبند و قوی سازند و متقالی از آن تناول کنند
 و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریبیس و کبوشین
 و امثال آن با آب سرد و عرق کل و بید خورند و مزوره
 زردنگ و انار دانه و تمر سندی با فروج خورند **حی محمد قتی**
نایب و انرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغی بود که در
 خارج متعفن شود و این تب هر روز آید و عمر البر باشد
 خصوص که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان آن
 هفت ساعت بود و اکثر آن از ده ساعت و ایام
 آن است شد و در علامت آن ناقص و شدت سرما
 و کثرت بزاق و غشیان و صفرت یا بیاض لون پیچ
 روی و چشم بسته و زرد گرم نشود و تشنگی و شهامت باشد
 علاج آن هر روز جلای از تخم کاشی و پنج مہک و از زمانه

تناول کنند

عروق

و کلفتم خوردن یا سکنجین و کلفتمد و غدا جو خورد
 و از آنکه در ازبانه میانه روز سه مرتبه از نبات و عرق کل
 و کافور زبان و تخم شامسفرم بیاض شده و سکنجین ساج
 و بزوری و شراب لیمو و شراب کافور زبان و مالک و نیلوفر
 نیز شاید و وقت نوبت بطبخ نیلوفر و شبت و ترش بخ
 مهک و عمل اندک می کنند و چون نفعی یابد باین مطبخ
 نین کنند سنا و پنجدرم بیخ مهک با نلکو کافور زبان هر یک
 چهار درم و ازبانه فستین و تخم کاسی پوست بیخ که هر یک
 سه درم نیز بخراشیده و دو درم نارین درمی و نیم سوزن طلایی
 بازده درم کلفتمد درم خار شسته بازده درم سکنجین
 ده درم و اگر مزاج قوی باشد یک شقال آباره آسرای
 مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز بخوریک کنند
 باین حب تره پنجم کرس انیسون هر یک یک درم سکنجین
 دو درم غار بقول نیم درم بگویند و آب ازبانه بپزند
 و حب خسته ببلع کنند و تقویت معده بکلفتمد و ازبانه
 کنند و اگر

اده

فیقا

حیابنده پس

و قاروره غلیظ و کله ریشه علاج آن هر روز جلالی از تخم
 کاسی و بیخ کاسی و بیخ مهک و ازبانه و کلفتمد سنا و کل کنند
 و غدا جو بخورد خوردن بعد از نفع تام نین باین مطبوخ
 کنند سنا و سکنجین پنجم کاسی در ازبانه و بیخ مهک و دو
 کل و نرفته و نیلوفر هر یک سه درم سوزن طلایی ده درم غنا
 ده عدد اجاص پوست عدد ترنجبین خار شسته هر یک بازده
 درم و بعد از دو روز بقرص نخته یا تره درمی و تخم نیا و قوی
 تخم یک کنند یا چون خار شسته در آب گرم حل کنند و بسیار
 درین قسم نیندند و باقی علاج آن بجز علاج نایسته اما قرص غاف
قرص دایره سببی سوداوی بود که ماده آن در
 خارج عروق تقفن نیز بود این تب روزی آید و
 دو روز نه نوبت او پست و چهار ساعت باشد
 و باشد که دو روز آید و یک روز نه و از این معکوس
 گویند و تب ریح از سوداوی طبی یا از اخلاط خسته
 حادث شود و این قسم بعد از حیات عفته بند و شاید
 که ریح بعد از

و این قسم نیندند

قوی

بیم بود و در ازبانه بود و بعد از حیات

که ریح بعد از او دم طحال واقع شود و این بدترین بومی
 بود و علامت ریح آلت است که ابتدا با نفیض کند و کسر
 اعضا و سراه قوی و چون گرم کند که آراء آن با فراط نباشد
 و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن صرعه و
 غلط بول و تشنگی با فراط و زمانه که هر ق بسیار بود و
 از حیات مطبوخ و حیات او را حادث شود و آنچه از
 احتراق صفرا بود علامت آن لیب و فطرا و یکنی و این
 و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر ترشعی بود و بعد از حیات
 بلغمی حادث شود و آنچه از احتراق سوداوی طبی بود
 علامت آن سوء خلق و صلابت نبض بود و کدورت
 قاروره بود اما علاج این تب اطبا تا چهل روز معالجه
 آن مشغول میشوند و غذا زیره باج و زرشک و نخود آب و دیگر
 و نه جو خوردن و از تره سکنجین بزوری و ساج و کلفتمد
 اکتفا نمایند و از غده غلیظ و مولدات سودا مثل
 قندید و باد نبجان و مایه شور در بیخ اجناس کنند و اگر

در ابتدا غلبه خون باشد فصدرا کحل یا با سبب مفید افتد و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند و الا زود بینند و بعد از چهل روز بقیع ماده خول شوند و هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم کاشی در ازبان و کثوت و کله خود و سبب غلیظ و نیلوفر و بیلید و آله هر یک در موز طایفی با نوزده درم و ورق کل چهار درم بیلید زرد و کابلی و آفتیون هر یک در موشه تره و تره و اگر باشد درم تخم آن ترید و درم و عناب ده عدد و پستان سی عدد ترنجبین و مغز خیار شیر هر یک با نوزده درم و بعد از دو روز مطبوخ از آفتیون یا آن یا عجون نجاج یا شاه تره و بانگکو و سنا خوردن زرد اگر این ماده بیک سهل زایل شود اما اگر از احرار قضا باشد جلابی از بیخ مهک و کاکوزبان و تخم کاشی و اجاص و ترنجبین و نبات خورند و بعد از بیخ ملین کنند با بیخ سنا هفت درم بقیع و نیلوفر و تخم کاشی هر یک چهار درم و پوست بیلید زرد و پنجدرم موز طایفی با نوزده درم ترنجبین و خیار شیر

و کاکوزبان و ما در ازبان و کلقند تا اول کنند و غذا نخورند تا اول باشد و کلدانه خورند تا اول ترید و بعد از بیخ ملین طبعت کنند با بیخ مطبوخ سنا هفت درم بقیع چهار درم بانگکو و کاکوزبان صغیر

این یک درم

هر یک ده درم یا سنا هفت درم بانگکو و کاکوزبان هر یک چهار درم بقیع کنند و صافی کنند و عجون نجاج بیخ شقال در آن حل کرده بیاشانند با این صلب کنند پوست بیلید کابلی بسفاج مطبوخ و دوس آفتیون و ورق کل سرخ هر یک درم کنگر هندی کبیر هر یک دانه یک مصطکی نیم درم کتر ابا جصل کنند و آذوقه بگویند و بدان بپزند و حسب از نوزده علاج آنرا از احرار قضا بلغم بقیع جلابی از بیخ مهک و از زبان و تخم کاشی و کلقند و غذا نخورند با نوزده خشک دانند خورند و بیس طبعت با بیخ مطبوخ کنند سنا و کله بیلید کابلی و سیاه و آفتیون هر یک هفت درم ترید و درم رازیان و تخم کاشی و تخم کثوت و افستین مطبوخ دوس و بسفاج هر یک یک درم بانگکو و کاکوزبان هر یک چهار درم موز طایفی ده درم خیار شیر با نوزده درم و در شب ربع طریق الت که در روز نوبت اسهال کنند و بیخ خورند یا جان کنند که وقت نوبت معده

تا اول کنند

سرخ ده درم

آن بجموع علاج و در وقت ضروری باید استعمال مستحبات و ادویه تویید در وقت باید کرد و اعتدال لازم باشد **رقیب** و **سوس** و **سوس** آن باید که در آید و سوزند و سدس الت که بیک روز آید و چهار روز نه و سوس الت که بیک روز آید و پنج روز نه و این تنها از مواد غلیظه مستوله شود و شب ربع بقیع علاج آن لطیفه افلاک و اسهال سودا بود چنانکه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک یک درم و کنگر زرد و درم و بیک و بیخ ترب بقیع کنند و بیک درم کنگر ده درم عمل در آن حل کرده بیاشانند و بدان فی کنند و باقی علاج آن بجموع علاج ربع بود **رقیب** و **سوس** و **سوس** تیبی باید که در دروازه برود فی عظیم کنند در باطن ملس گرم بود و بان تشنگی و لایب نباشد و ماده این تیبی از جامی بود علاج آن هر روز جلابی از زبانگکو و رازیان و تخم کرفس و کلقند خورند و غذا نخورند با نوزده خشک دانند و بعد از بیخ شقیق خورند

خورند

خال بود و سهال در روز راحت کنند و طبعت بقیع نوزده و اگر بقیع شود مثل سنا و کنگر سرخ و ترنجبین و اجاص و موز طایفی ملین کنند و ماء الجین پاک بچین مفید بود و خوردن پیر با نوزده اندکی بسفاج بخته کنند و مرق آن تا اول کنند و اجاص نامترو و بیطوس و تریاق کبیر خورند و این عجون نافع بود و شبت و ربع هر یک پنجم درم نقل از بیخ حلیث هر یک درم ناخواه سیخ هر یک چهار درم بگویند و غسل بپزند و شقال تا اول کنند و رعایت طعام و کبیر بقیع زرد کنگر و ماء اول و کبچین بزوری کنند و بنیاید است که این تیبی بی خطاست اگر چه در از میکشد و اما نسبت از خدام و ما لیخولیا و برص اسود و جرب وضع و شقیق و سکت و فجاج اما در از میکشد چنانکه گویند تا دوازده سال نیمی باشد **رقیب** و **سوس** تیبی سوداوی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و بان ناقص و شعوره و عرق نبود و نوبت ربع استدا و کند و در باقی از مان فایده بود علاج

حال

این تیب

این بجموع علاج

کنند باین حبس سقوی ترب سفید هر یک در می غار بقون
 نیم درم مقل و انکی بگویند و آب را از آن تر بشند و حبس کنند
 و بعد در روز قرص و در دباوه شکفا این سنجین بر روی خورد و باقی
 علاج بجز علاج حقی بلغمی بود **سقوی یا سنجی** باشد که در پان
 بلکه بر دوقی پنجم حرارتی باشد شدید محسوس شود و ظاهر حرارتی نباشد
 با آن نشکند و لیسب و لفظا بطلیم بود و ماده این تب بلغمی اینج
 باشد علاج آن هر روز جلای از بالنگو و نیلوفر در از آن پنج
 مہک و کلقتند خورند و بعد از نفع تلین بمطبوخ جبار خورند
 یا باین مطبوخ سنا کی است درم بنفشه چهار درم و ورق
 کل بجز درم تخم کاشی سه درم تربید که درم بطوخ و درم سدرم
 غناب الوی سیاه و الوکیلی هر یک ده دانه در از آن ده و کا و
 زبان و بالنگو هر یک دو درم مغز خیار شنبه و سنجین هر یک ده
 درم مویر طایفی ده درم سکر شرف بجز درم و بعد از نفع کلقتند
 و اینسون خورند و یا از آن ده تخم کرفس و اینسون هر یک
 دو درم بجز شاند و با ده درم کلقتند سیاه سنجین **سقوی**
 ۱۲۰

در معال

بدانند حیات مرکب بقون ترکیب آن بسیار است چنانکه
 ترکیب ایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه و سنجین
 ترکیب حیات از صفا و بلغم بود و بسیار باشد که از آن قافله
 فی و ترکیبی نباشد و ترکیب با داخل بود چنانکه تبی
 باشد تبی و دیگر بلا سسر آن آید و با داخل باشد چنانکه تبی
 در عقب تبی بیاید و مشارکت بود چنانکه با هم آیند و با هم
 زایل شوند اما آنرا نامی ننهادند اند شط الغیب و غب
 غیر خالص و ترکیب آن چهار گونه بود زیرا که ترکیب از
 غب دایره بلغمی لازم بود یا غب دایره و بلغمی ایره
 یا محرکه و صفراء دایره و بلغمی لازمه علامت آن مستخرج
 باشد از علامت صفراء و بلغم و درین حیات اعتدال بود
 دور و زوئیت تب نشاید که در علامت لال با عرض علامت
 کند و فرق میان شط الغیب و غب غیر خالص است که در
 شط الغیب صفراء و بلغم مستخرج و مختلط نباشد و زوئیت آن
 متفرق بود چنانکه فرق و تمیز میان زوئیت هر یک توان کرد

۲
 ۷ و قافله
 دارد
 بلغم و ایره با محرکه
 بلغم و ایره با محرکه
 بلغم و ایره با محرکه
 بلغم و ایره با محرکه
 بلغم و ایره با محرکه

دور زوئیت صفراء بلغمی سنجین شد و تلق و مخاطب و نشکلی
 سخت شد و ناقص و شعریه اندک دور زوئیت بلغمی سنجین
 و ناقص سخت شد و حرارت و نشکلی که در دباوه غب غیر
 خالص صفراء و بلغم مستخرج شد و مختلط و فرق میان زوئیت
 هر یک توان کرد و هر روز زوئیت آید و زوئیت او از ده دانه
 ساعت زیاد بود و این تب غیر الی بود و از معالجات آن
 ملول نباید شد و سہلات قویته نباید داد که صفراء رقیق بود
 مستقر شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر
 علامت صفراء غالب شد هر روز جلای از پنج مہک و نیلوفر
 هر یک سه درم و اجاص ده عدد و نبات ده درم و غذا جو
 با اندکی نود خورند و بعد از نفع تلین باین مطبوخ کنند
 سنا و کی هلیله زرد و کابلی هر یک بجز درم بنفشه نیلوفر
 تخم کاشی در از آن ده و پنج مہک هر یک سه درم بطوخ و درم
 و بسفلاج هر یک چهار درم مویر طایفی ده درم اجاص و
 الوکیلی و غناب هر یک ده عدد مغز خیار شنبه با نژده درم
 ۱۲۵

مستی

تخم کاشی و
 تناول کنند

ترنجبین ده درم

بعد از خوردن

و بعد از خوردن زوئیت ترکیب باین قرص بنفشه کنند **صفت**
 بنفشه دو درم تربید هلیله زرد هر یک سه درم و اینسون نیم درم
 سقوی یا سنجی هر یک نیم درم مجموع را کوفته و آب برشند
 و با جلای از نبات خورند و اگر علامت بلغم غالب بود روز
 جلای از پنج مہک و در از آن ده و کلقتند خورند و غذا جو و نود
 خورند و پس اگر اخلاط مجرب کبد مایل شود و علامت
 آن نقل شربت سنجینی بود و علاج آن بمدرات کنند مثل
 اینسون و تخم کرفس و ناخواه با اجلاب هم کنند و اگر به
 مقهر کبد مایل شد علامت آن نقل محده و قی غشایک
 بود پس سہلات بلغم تلین طبعت کنند و بعد از نفع سنجین
 روزی و سواج با کلقتند خورند و قرص و در نینز نافع بود
صفت ورق کل ده درم سنبلیله پنج مہک هر یک بجز درم
 تخم خیارین و تخم کاشی هر یک چهار درم بگویند و آب برشند
 برشند و یک سفال پاک سنجین تناول کنند و اگر تمامی
 شود بقص غانت تحریک کنند و معالجاتی که در بلغمی

دایره ذکر کرده رفت بکار برد **حمیات مخملط** چنان باشد
که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد و علامت آن مخملط
باشد و درین تنها طریق الت که بر تخمین و حدس معرفت
و ترکیب و غلبه یکی بر دیگری و تعفن خارج عروق و داخل
آن حاصل کنند و علاج چنان کنند که گاهی استخراج ماده
بمسلمات ایند خفیفه و گاهی بسکین و تقویت مشغول
شوند و ماده که خطر آن پیش باشد اول استخراج آن کنند
چنانچه درستی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد
اگر اول بر دفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد اول صفرا
دفع کنند و اگر متساوی باشد معالجه مرکب کنند و در
تقویت طبعت کوشند **حمی غشی** تبی باشد که چون ابتدا
کنند غشی حادث شود و این بیشتر از ماده بلغم متولد گردد
و حد و شغلی بسبب آن باشد که سواد فام در مرتبه ترق
باشد و چون بلغم معده رسد بواسطه شدت حس آن و جفا
ورت قلب بر وجه غشی کرده علامت او آن باشد که بیشتر
ادوات

و تغییر دیگر

تب

ادوات بد و بلغمی آید و نتیج وجه و علامات بلغم ظاهر بود
علاج آن در حالت غشی بکتاب و آب سرد بر روی زنده
و اطراف بر بندند و حکم بر فقی می مالند و کسبچین باب کرم
بر بندند شاید که می کنند و در روز صلابی از تخم کاشی و رازانه
و کاه و ربان و کلغذ خورند یا تخم کرفس سردم بچوشانند و
یا کسبچین ساده بیاض مانند غذا جو یا خند خورند و تلین
طبعت کنند بدین حقه سنا و صفت درم رازانه قطره
باریک بخیسته نیلوفر بیخ مهک اریک سردم و ورق چند کرب
دسته سوس کفی خیار شیر یا زرده درم ترنجبین و شکر شرف
اریک ده درم مکه بوره و حلا ارضی اریک نیم درم شود
زیست و آب کامه اریک ده درم و اگر این تب از ماده صفرا
گرافی یا زنجاری حادث شود علامت آن عطش و کرب
و اضطراب بود بد و در غیب آید علاج آن هر روز آب
انارین یا تمهندی با نبات و ترنجبین خورند و غلبه کسبچین
با انار و تمهندی و تلین طبعت مطبوخ نو اگر یا تقویع آن
یا آب

بجز این

و ضدل و کلاب و کافور و عرق بید و ااقیا بر سینه طلا
و در استخراج اخلاط مبالغه نماید بلکه تدریج دفع کنند
تا بسبب ضعف غشی زیاد نشود **حمیات لیلیه و نهایی**
تب لیلیه آن بود که شب آید و روز را کند و بومیه آید و روز
آید و شب را کند و این بدتر باشد و غالب آن باشد که برقی
بکشد علاج آن کسبچین ساده و کلغذ یا جلای از تخم کاشی
خورد و بیخ مهک و نبات و غذا جو یا خورد و تلین مطبوخ
فواکه و چون جبارش بر کند و در زنجاری غذا شب خورند و
اما باید که مصلی تحقیقند بلکه بنوعی مناسب بود و در لیلی
غذا بر روز خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی بود
حمی و باغی تبی بود که در و با حادث شود و بر او آن باشد
که هوا و متعفن اخلاط مزاج روح کند و موجب تعفن
مطلوبات گردد و از آن حمی تولد کند و علامت آن با آن آ
که هوا منکد شود و باران کم آید و حیوانات ذکیته الحس
مثل لعلی و ۴۴ و خطاف بکر زنده و صفاح و حشرات
یا انار

تا و کند

بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل مار و حروب و موش بر
روی زمین آید و علامت این تب کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشک شدن و قوی سقوط آنها و غشیان و وضع معده
و عظم طحال غشی و عرق و بر از منتهن بود و علاج آن قصد
کنند و هر روز شربتی از تمهندی و نبات یا کسبچین با کلاه
باب سرد ترش کنند و شراب غوره و زرد شک و ریاساس
ضدل و لیمو و جاضر فید بود و غذا اساق و زرد شک و انار
با فرج خورند و تحلل جمومات و مملات کنند و اگر طویا
بدن بسیار بود تدریج بسکین مفید نیفتد تلین طبعت
و استخراج اخلاطی که در بدن بود اما تسکین بد حال بهتر
از تحریک بود و شوموات و جوارات استعمال کنند چنانکه
در ندرت فصول گفته شد **حمی حبه و جدری** بد آنکه ماده ایط
خواست و بسبب غلیان او حادث شود و بدترین ادوات
که سفید رنگ باشد و انبوه نبود و بدترین الت که سیاه
و سبز و انبوه بود و علامت ظموری جدری در و پشت

در سبب و ضدل
سرد لیمو و جاضر مفید بود
و غذا اساق و زرد شک

خاریدن بینی و نفس اعضا و عروق عین و مطراب و تشنگی
 و در دست چلق و ضیق نفس بود و ماده صغیرا بنده و او
 که بکلی ترا جردی بود و آنرا استوی بزرگ بشاید بلکه بایست
 راست بود و آلم او داشت که سرخ بود و در چشم نقش و در
 بود و بغایت بد بود علامت آن قریب بود و علامت
 علاج آن پیش از بیرون آمدن صعبه و ابله اگر سن معتضی
 باشد فصد کنند اما چون ابتدا بروز باشد نشاید و تحریک
 و تلین طبعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر و
 شکرک خوردند و غذا با عسل و عناب خورند و خود را
 گرم دارند و آب سرد نخورند و شکرک در فراش بریزند تا
 تمام بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتنی احتیاج نیست
 بلکه اشتیاق است و ترویج قلب مفید افتد و اگر بیرون
 آید بخیر و موثر طایفی و عسل بپوشانند و بیاض مند و
 خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر زرد و در کنند و ابله
 چون تمام بیرون آید کادرس در فراش بریزند یا کبوتر
 درون

بدوزند و کادرس در آن کنند و بر آن خسید و بچوب کردود
 کنند یا بچوب کزک بپوشانند و با کلاب بر اعضا بریزند و باوق
 کل سحق کنند و بر اعضا مالند و اگر کشنی بر حافی و چشم
 بچکانند و در عین اله نظر کنند و در صحت طبعت را
 تحریک نباید کرد و اگر بکستی بر طبعت غالب شود
 شراب بخت و نیلوفر آب کم حل کرده بیاض مند و
 و بخت در جراب اندازند و پیش ازین تصرف کنند
 و در تریه و تلطیف و مسمی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب
 ربیبی و غوره و لیمو و شراب کادی مفید افتد و الله اعلم
تدبیر ناقه چون تقاضای حلقی است میان تحت و فوق
 تدبیر او شکرک باشد مثل تدبیر احما و تدبیر مرض
 مرض پس باید که تقفد حال ناقه کنند و احوال و اعراض
 می که او را حادث شود مستفحص بشوند پس اگر در پیش
 او سستی و در فارور و غلط و صبح بپزد و صراغ و نقل
 سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن است

و عصاره شکرک
 عین اله سکی است
 یا هرگاه طبعت نرم
 تر عملی از طبعت نرم
 صحتی با جوانی است یا شراب
 و در در لنین طبعت غدا
 یا سرفه اندام و عاقل بر بیان
 کرده تا فلان کنند و زنی کادرس
 کشته صحرای ربیب یا شراب بر حمال

در این کتاب
 و در دست چلق و ضیق نفس بود و ماده صغیرا بنده و او
 که بکلی ترا جردی بود و آنرا استوی بزرگ بشاید بلکه بایست
 راست بود و آلم او داشت که سرخ بود و در چشم نقش و در
 بود و بغایت بد بود علامت آن قریب بود و علامت
 علاج آن پیش از بیرون آمدن صعبه و ابله اگر سن معتضی
 باشد فصد کنند اما چون ابتدا بروز باشد نشاید و تحریک
 و تلین طبعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر و
 شکرک خوردند و غذا با عسل و عناب خورند و خود را
 گرم دارند و آب سرد نخورند و شکرک در فراش بریزند تا
 تمام بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتنی احتیاج نیست
 بلکه اشتیاق است و ترویج قلب مفید افتد و اگر بیرون
 آید بخیر و موثر طایفی و عسل بپوشانند و بیاض مند و
 خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر زرد و در کنند و ابله
 چون تمام بیرون آید کادرس در فراش بریزند یا کبوتر
 درون

باشد مقدم دارند ما دم بلغمی که مخالط عضو بود بگوئد
 و اگر تمیز بود سلعه و دم سواد می بود که داخل عضو باشد
 و مستول بود بر طمان کوبند و اگر مولم باشد خنجر و اگر
 خارج عضو باشد اگر ظاهر بود صلابت کوبند و اگر ظاهر باشد
 غدد و آنچه از ماشه باشد و اگر عام باشد استقامتی و اگر
 خاص بود قیله ماسی و آنچه از ریح بود که مخالط عضو بود
 و لیمو بند تهیه کوبند و اگر مجتمع و صلب بود نفع کوبند و
 بیان هر یک گفته شود **و دم فلقونی** از ماده دم حاش
 شود علامت آن تمدد و ضراب و انشفاخ و تشنگی
 بود و رنگ دم سرخ باشد و بکسوت مایل بود علاج آن
 در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانکه در اول
 گفته شد و اگر دم در اعالی بدن بند از قیصال بکشند
 و اگر در سافل بند با سلیق و شراب بخت و نیلوفر و عناب
 تناول کنند یا آب انارین و نبات یا شیره تخم تورک
 و کسبین و غذا بخورند یا بنوماش و سخرادام و تلین

که بغیبی از مواد باقی است باید که بحسن تدبیر و معاوضاتی
 که ناقه از آن مبتلک نیاید مشغول شوند و بملیات غیر
 قریه و نقوعات بلین کنند و فرض طیار نیزم با کسبین
 سفید بود و چون چهار روز از رتب بگذرد فروج بدهند و
 بند ریج عادت بر آن کنند و چون دور دور بگذرد مزوره
 که مناسب علاج بند با گوشت های نیک خورند و از آنست
 و جمع و تناول سمنات اقرار نمایند و چون قوت بکند
 استحام مناسب بود و در بریدن آهن از حمام محافظت
 واجب دانند تا زهر او خوری زسد و الله اعلم **مقاله**
چهارم در اراضی که ظاهر بدن را حادث شود
شکل و وقت مناسب باب اول در اورام
 غلظت
 و دم انشفاخ و غلظتی باشد که بسبب انصباب ماده در اعضا
 ظاهر شود در این ماده یا خلط اربعه بند یا مایه یا ریح اما
 در دم که از ماده دم بند انرا فلقونی کوبند و آنچه صفادوی
 بود حرقه و آنچه مرکب بود حرقه فلقونی کوبند و انرا که غلبه
 باشد مقدم

طبعت بطبع خود که یا نفع آن کنند و اگر درم نه در شفا
بود یعنی در بعضی اعضا بر عکس مثل پس گوش و در بعضی
بمنه **بر آن** و اگر در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نشده
بود احتمال میردات و رادعات کنند مثل ضد کمال
و فوفل و افاقیا و کل ارثی و امینا و اکبشیر و کاهوستان
افروز و در احتمال رادعات هم نیز مبالغه نمایند و بعد از
سه چهار روز که مواد برز و مملات مثل بون و خطی درو
بآنزیک و حلبه و اکلیل الکت بارادعات بسیارند و چون
ماده رنجیده باشد مملات فقط احتمال کنند و اگر ماده جمع
میشود مملات با سفجات مثل بزک و مر و رکن **حلبه**
و انبیر و غیر احتمال کنند و علامت جمع شدن اشتداد
بآوردن نفع یا به سفج کردن انداد و به یا با آهن و علامت
نفع سکون و جمع بند و چون دست بر نهند فرود رود
بعد از آنکه سفج کرده داده بکلی سفج شود مردمی
بر حیاطش نود یاد **در مکه احتمال کنند اما اگر درم در سفج اعضا با کاهوستان**
بهره و نفع

ضربه و سقط باشد از فصد و تنقیه مرخیات مثل سوم روشن با
مملات احتمال کنند و قطعا استعمال مبروات و رادعات
کنند و ضعیفی از فلقونی است که از اشفاق و کلسکینند
داد است که درم مسقط نشود و نه به تحلیل رود و نه جمع
شود و اگر از آن فساد چه عضو پیدا شود عضو را بمانند
علاج آن قطع عضو بند تا دیگر اعضا سالم بماند و اگر
فساد نام نباشد حجامت کنند و نیشترهای عمیق فرو
نماید تا ماده سفج شود بعد از آن که سینه با کلاب طلا کنند
نخچه و رمی باشد که ماده آن صفراوی بود علامت است
که اوایل بسطح جلد بود و چون آن سرخی روشن بود و بر آن
باشد و چون دست بر نهند سرخی برود و چون دست
بر نهند معاد دست کند و آن نیشتر و حرقت و آلتها
باشد و علاج آن بمولعلاج فلقونی بند لیکن در نیشتر
باید کرد و در فلقونی تخفیف بیشتر **درم** و از آن زمان
کویند از ماده بلغمی حادث شود و آن درمی سیاه باشد و با آن

حرارت دایم نباشد و چون اشت بر نهند فرود رود
غایر همچنان بماند علاج هر روز جلای از پنج مکه در از بانه و
کلنگین و غذا خورد آب با شیره خشک دانه و بعد از نفع
تین طبعت کنند بجز ایاره و چون خیارشیر و مسهل
نیت بلغم دیره ارثی و نمک و سرکه بروم طلا کنند و کف
در سرکه خمیازه فاد سازند یا فستقین و صبر با سرکه طلا کنند
و سعد در عفران و ماژ و نیز مفید بود **سلسله** و رمی غلیظ بود
که از اخلاقی پشه و از عضوهای خارج بود و مقدار آن
از نخودی بطنی می باشد علاج تنقیه بدن بجز ایاره و
ایاره لوغایا و احتمال مردم و اخلیون و اگر به تحلیل نرود
نقد فیون بشکافند یا در ویه محترقه مثل فرقیون و ویک بر ویک
نهند چون سفج شود کیه که غلاف اوست بماند
آرند و در مکه طبعت بکار دارند **سرطان** درمی سوزا
وی بود علامت او آنست که در ابتدا که آید کوچک
بود و هر روز که آید بزرگتر شود و صلب باشد و آنکه حرارت
در مکه

در مکه آن محسوس شود در هر وقت سبز و سرخ مثل دست
و پای سرطان بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه
بدن کنند از سودا بمطبوخ اقیقون و غالیقون و کینا
حب نیز مفید بود **صفت** اقیقون یکدم برفا بچ
اسطوخودوس هر یک یکدم و نیم بیلد سیاه و کابلی هر یک
دری تک نعلی و آملی غالیقون نیم درم مجموع کوفته و نجته
باب کرفس برشند و حب سازند و در اول حدود
آن درم رادعات احتمال کنند و بعد از تنقیه مملات
رغوش کل و جری و مردم و اخلیون و اگر صلب شده و او در
از کند طبع از آن قطع کنند و اگر سفج شود و نوتیا مغسول
و طبع محتوم و کل ارثی و در ف کل متساوی بگویند و با
رغوش کل بر آن نهند یا سرطان نهی بگیرند و پنجا فند و بر
آن نهند و یا سرطان بسوزانند و بار غش کل احتمال کنند
و اگر این ورم زنی را حادث شود در درار طشت سستی نماید
خار ورمی بود مثل بر سلع اما او با گوشت آمیخته

و نوتیای مغسول

و متعدد بود و صلب
از سلب بود

باشد و شکافین متعذر بود و صلب تر از سلب بود
و بیشتر در گردن و بین ران واقع شود علاج آن تسفی
بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه داد
محلله استعمال کنند مثل مرهم و اخلیون یا آرد جو در ترس
با بول گاو که با آرد با قلا و آرد جو هر یک به دست درم و ایرسا
و زفت و شمع و پنبلیط هر یک ده درم ضد سازند و اگر
پرتلیل شود و شکافند و بعد از آن ادویه مله میه بکار دارند
ضاد آشنه که سینه هر یک هفت درم قشای الحار و درق فار
ما زو هر یک سه درم علك بظم چهار درم بکوبند و با بول گاو
استعمال کنند **آخر** بد جوک و راتینج و بول شتر ضاد سازند
و نوعی از ضاد زیر است که بر پوست نیک ظاهر نباشد
و این بدترین ضاد است که در علاج آن قطع نموده اما باید که
با احتیاط قطع کنند تا عروق و شرابین منقطع نشود
و بعد از قطع اگر بقیتی بماند فلا فیون استعمال کنند
و بعد از آن ادویه مله میه بکار دارند و **درم صلب**

۱۱

انرا سفید و س که بند او از ماده سودا یا بلغم غلیظه حاد
شود یا از وریدی حار که استعمال مبردات با فرط کرده باشد
و ماده متجز شده علامت آن صلابت و عدم وضع باشد
دلون آن همچون لولون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا بود
لون آن همچون لولون اسرب بود علاج آن تسفی بدن باشد
از بلغم و سودا و استعمال ادویه محلله مثل پیدمخ و بط و خروش
و رو باه و خرساق کما و قمل و زغون با لونه و فیری **ضاد** و آشنه و
بزرگ مرور شک خطنی هر یک ده درم صلب پیچرم انجیر
پست عدد با هم بکوبند و به نهند **آخر** مقل اشق جا پیش
پیشیر و رو باه با هم بکوبند و استعمال کنند **غده** از ماده
کوبند و فرق میان او و سلب است که در میان عضو
باشد و از اغلاقی نباشد علاج آن تسفی بدن باشد
از بلغم و سودا و مرهم را اخلیون استعمال کنند و بعضی انرا
بکوبند و قطعه اسرب را آن بندند و اگر کوچک باشد پیشیر
تا آنچه در رو باشد برون آید پس اسرب را بر آن بندند

و اگر در پس گوش باشد انرا فوخیلا کوبند و انرا بی کستر جلزون
دان نوعی از صدف است یا پیه بی نمک طلا کنند
طاعون ورمی بود که در اعضا غدیدی واقع شود مثل
خسبه و مری و بغل و بین ران باشد و حدوش آن از ماده
سسی باشد که عضو افسس کند و رنگ آن متغیر گرداند و باید
که از آن صدف و دم ترشح شود و علامت آن قی و غشایان
غشی و خفقان بود و **جگر** هر چه رنگ آن سیاه و
باشد قتال بود و درین ورم فصد کنند و تقویت قلب
مثل شراب حاض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری
بود و غذا نرس و کر خوردند و در حوالی خود برف و بچ و
برگ بید و بنفشه و کل بستان افزوز بر نهند و در مواضع
بارده ساکن شود و صندل و کلاب و کافور بپوشند و بر سینه
طلا کنند و در ورم هیچ طلا کنند و اگر آن موضع را اجابت
کنند و ماده جذب کنند و بعد از آن آب گرم بشویند
مناسب بود و نوعی ورمی که علامت او است که
بچون ضعیف

بچون ضعیف بر باد بود و چون است بر نهند فرور و درون
باز حال اول رود و محسوس گردد که در ماده نیست و اگر رنگ
باشد چون دست بر روزنه او در کنگه علاج آن جلای از تخم کاش
و سداب و رازیانه با کلقند یا نبات خورند و غذا نهند
با شیر خشک دانه و تو بل در آن کنند و بچم بر موضع کنند
بی شرط و زغون با لونه و سداب در آن با لند یا تخم کرفس
و انیسون و ما نخواه هر یک ده درم بپوشانند و صافی کنند
و زغون زیت بر سر آن کنند و بپوشانند تا آب برود و زغون
باقی ماند و استعمال کنند **دبیل و خراج** دبیل ورمی بزرگ
بود لولون او همچون لولون بدن باشد و صلب بود و بان و جی
نباشد و در ورم او و چشمه غریب جمع شده باشد و خراج است که
در ماده جمع شده باشد از اورام و بان حرقت و حرارت
باشد علاج آن تبین طبع کنند و استقراغ خلطی که غالب
باشد و منخجات بر ورم نهند تا فنج یا بد و بعد از فنج
شکر گردانند و مواد روئیه برون کنند و بعد از آن **درم**

تقیه مطبوخ هلیله و ش هره او از کوشت و شیرینی خراز
 نمانند و بادام تلخ و زرد چوبه هر یک بمبت درم بگویند و بچند
 مقل در مثل خربسایه میزند و قرص سازند و در وقت حاجت
 بار و عن کل و آب گاسنی بسایند و طلا کنند و عروق و پست
 انار و مردار سنگ و حیاض بر سفید بود و او پخته خشک کنند و بر آن
 همچو پوستی سفید پند ازاده سودا بود در غنچه بگردد و شیر
 زمان در پی کشته و آنرا بر کوه کوه سفید با نند و اگر غلیظ
 صلب پند با ستره بخراشند و علق بر آن نهند و صبر در دار
 سنگ بار و عن کل و کربسایه و طلا کنند یا فله فیون با
 سرکه طلا کنند و نوعی از سفید است که آنرا شمدی گویند
 و در آن سوراخها پند که در آن جزی همچو شمدی ظاهر بود و در آن
 رطوبتی همچو غافله کوشت آید علاج ادوات که در مجرای
 نهند تا آنچه در و نند بر آن آید و کل رزنی و مردار سنگ
 و در غنچه کل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر است که بغایت کج
 باشد بحدیکه بسیاری زنده کاغذ سوخته و اسرب سوخته و غیره در آن
 آید علاج آن تشقیه بدن کنند و آنرا با کوه رزنی و سرکه

هر یک سرد درم و کبریت یک درم بگویند و باخل غمر طلا کنند و
 سفه که در روی حادث شود کل رزنی و کافور و عرقان با
 کلاب و خل غمر طلا کنند **در اول** شه سفیره است که بغایت
 صلب پند و سبب حدوث آن غلطی غلیظ بود و آن از
 بلغم یا سودا بود علاج آن تشقیه بدن کنند مطبوخ انقیوم
 یا غار یقون و بشکل نبر با سرکه طلا کنند یا شیره انجیر خام
 یا فنجنگشت با سرکه و آنرا با این قطع کنند و اگر خواهند
 که قطع کنند فله فیون و دیک بر دیک نهند یا شمشان بر
 دزیره کاه و زنجبیل و تخم الخطل و نوت در دایره آب پند
 بسایند و آب شمشان طلا کنند و نوعی است که آنرا عسک
 گویند رنگ آن سرخ پند و اکثر روی و پشانی ظاهر شود
 آنرا به ورق مورد و آب شمشان طلا کنند یا صغ بطعم
 صغ الو و کوشش و کبریت و لوره با سرکه طلا کنند **بلغم**
 بشره باشد که مستخرج گردد و خشک را بشود و از آن صغ
 آید علاج آن تشقیه بدن کنند و آنرا با کوه رزنی و سرکه

حل راه
 با زردند طول و کلنا
 در استیج آن قبا بگویند
 خل ضرر و خشک کل طلا کنند

چریقه احتراز نمانند و مردم زنجار طلا کنند یا با این بخراشند و
 تا از آن خوبی بیاید پس مردم طمیه نهند **جرب** بشراتی بود
 که با آن حله و سوزش پند و آن از سودا و بلغم الح و اخلاط
 محرقه حادث شود بعضی خشک بود و امتداد نمانند و بعضی تر
 باشد از آن صغید آید علاج آن فصد کنند و هر ذره جلابی از
 عناب و سیان و بنفشه و تخم کمانی و بیخ مهک و نبات خورند
 و غذا بنوش و خورد و مغز بادام خورند و بعد از نفع تام
 مطبوخ هلیله یا صبر و تر پند بیاش مد یا این مطبوخ سنا عسکی
 هفت درم پوست هلیله زرد بچند مردم مرططافی ده درم شاه
 تره کوه بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم شستیم یک درم الوی
 سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سیان
 سنا عدد و بچوشانند و چون وقت فرود رفتن شد آفتون
 هفت درم در خرقه کمان بسته در آن انوار نند تا بچوشند
 پس صافی کنند و صیاس بر بیست مردم و تر پندی پانزده
 درم بر سر آن کنند و بیاشانند و شامره با هلیله زرد و

طلا کنند یا مقل و زردند و زنجار و مویز در استیج
 مسادی بگویند و عمل هر که طلا کنند **قوبا** بشره خشک
 باشد که در اعضا ظاهر شود و بدن و گرد و رنگ او سیاه
 باشد یا سرخی تیره و مردوی آن پوستی همچو کلبوس مای
 باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تشقیه بدن از سودا
 و اخلاط غلیظ بکنند و آنرا به هلیله زرد و صغ الو و صبر و
 و رغنچه کل طلا کنند یا عسک بطعم و صغ الو و کبریت یا رغنچه
 زیت و شمع مردم سازند و بالند یا به بیط و مرغ و بن و رغنچه
 بنفشه بالند یا مورد و مغاش با سرکه طلا کنند و در ابتدا
 از جرت دندان صیام و رغنچه کند مفید بود و چون خرمن
 شود و تر دانا و مویز هر یک ده درم و اریس و کبریت زرد
 هر یک پنج درم نمود و بشکل نبر هر یک شش درم بگویند و با سرکه
 طلا کنند و از مولات سودا و اطو غلیظ احتراز نمانند
توشیه بشره بدن پند که از اخلاط محرقه حادث شده شود
 اکثر روی پند علاج آن تشقیه بدن کنند و از اشیا چاره
 هر چه

خردل
 خردمانا شل بپزند
 و کله با سفید مایل بپزند

چریقه احتراز نمانند و مردم زنجار طلا کنند یا با این بخراشند و
 تا از آن خوبی بیاید پس مردم طمیه نهند **جرب** بشراتی بود
 که با آن حله و سوزش پند و آن از سودا و بلغم الح و اخلاط
 محرقه حادث شود بعضی خشک بود و امتداد نمانند و بعضی تر
 باشد از آن صغید آید علاج آن فصد کنند و هر ذره جلابی از
 عناب و سیان و بنفشه و تخم کمانی و بیخ مهک و نبات خورند
 و غذا بنوش و خورد و مغز بادام خورند و بعد از نفع تام
 مطبوخ هلیله یا صبر و تر پند بیاش مد یا این مطبوخ سنا عسکی
 هفت درم پوست هلیله زرد بچند مردم مرططافی ده درم شاه
 تره کوه بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم شستیم یک درم الوی
 سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سیان
 سنا عدد و بچوشانند و چون وقت فرود رفتن شد آفتون
 هفت درم در خرقه کمان بسته در آن انوار نند تا بچوشند
 پس صافی کنند و صیاس بر بیست مردم و تر پندی پانزده
 درم بر سر آن کنند و بیاشانند و شامره با هلیله زرد و

طلا کنند یا مقل و زردند و زنجار و مویز در استیج
 مسادی بگویند و عمل هر که طلا کنند **قوبا** بشره خشک
 باشد که در اعضا ظاهر شود و بدن و گرد و رنگ او سیاه
 باشد یا سرخی تیره و مردوی آن پوستی همچو کلبوس مای
 باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تشقیه بدن از سودا
 و اخلاط غلیظ بکنند و آنرا به هلیله زرد و صغ الو و صبر و
 و رغنچه کل طلا کنند یا عسک بطعم و صغ الو و کبریت یا رغنچه
 زیت و شمع مردم سازند و بالند یا به بیط و مرغ و بن و رغنچه
 بنفشه بالند یا مورد و مغاش با سرکه طلا کنند و در ابتدا
 از جرت دندان صیام و رغنچه کند مفید بود و چون خرمن
 شود و تر دانا و مویز هر یک ده درم و اریس و کبریت زرد
 هر یک پنج درم نمود و بشکل نبر هر یک شش درم بگویند و با سرکه
 طلا کنند و از مولات سودا و اطو غلیظ احتراز نمانند
توشیه بشره بدن پند که از اخلاط محرقه حادث شده شود
 اکثر روی پند علاج آن تشقیه بدن کنند و از اشیا چاره
 هر چه

خردل
 خردمانا شل بپزند
 و کله با سفید مایل بپزند

چریقه احتراز نمانند و مردم زنجار طلا کنند یا با این بخراشند و
 تا از آن خوبی بیاید پس مردم طمیه نهند **جرب** بشراتی بود
 که با آن حله و سوزش پند و آن از سودا و بلغم الح و اخلاط
 محرقه حادث شود بعضی خشک بود و امتداد نمانند و بعضی تر
 باشد از آن صغید آید علاج آن فصد کنند و هر ذره جلابی از
 عناب و سیان و بنفشه و تخم کمانی و بیخ مهک و نبات خورند
 و غذا بنوش و خورد و مغز بادام خورند و بعد از نفع تام
 مطبوخ هلیله یا صبر و تر پند بیاش مد یا این مطبوخ سنا عسکی
 هفت درم پوست هلیله زرد بچند مردم مرططافی ده درم شاه
 تره کوه بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم شستیم یک درم الوی
 سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سیان
 سنا عدد و بچوشانند و چون وقت فرود رفتن شد آفتون
 هفت درم در خرقه کمان بسته در آن انوار نند تا بچوشند
 پس صافی کنند و صیاس بر بیست مردم و تر پندی پانزده
 درم بر سر آن کنند و بیاشانند و شامره با هلیله زرد و

طلا کنند یا مقل و زردند و زنجار و مویز در استیج
 مسادی بگویند و عمل هر که طلا کنند **قوبا** بشره خشک
 باشد که در اعضا ظاهر شود و بدن و گرد و رنگ او سیاه
 باشد یا سرخی تیره و مردوی آن پوستی همچو کلبوس مای
 باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تشقیه بدن از سودا
 و اخلاط غلیظ بکنند و آنرا به هلیله زرد و صغ الو و صبر و
 و رغنچه کل طلا کنند یا عسک بطعم و صغ الو و کبریت یا رغنچه
 زیت و شمع مردم سازند و بالند یا به بیط و مرغ و بن و رغنچه
 بنفشه بالند یا مورد و مغاش با سرکه طلا کنند و در ابتدا
 از جرت دندان صیام و رغنچه کند مفید بود و چون خرمن
 شود و تر دانا و مویز هر یک ده درم و اریس و کبریت زرد
 هر یک پنج درم نمود و بشکل نبر هر یک شش درم بگویند و با سرکه
 طلا کنند و از مولات سودا و اطو غلیظ احتراز نمانند
توشیه بشره بدن پند که از اخلاط محرقه حادث شده شود
 اکثر روی پند علاج آن تشقیه بدن کنند و از اشیا چاره
 هر چه

خردل
 خردمانا شل بپزند
 و کله با سفید مایل بپزند

وسایه و کالی و تخم شادریه و بجز قوی هر یک در می سقرنیا
برای کرده نیم دانگ مقلی و آبی بگویند و با آب شادریه حساب کنند
و بعد از آن جگر را با او و نیم جعفر طلاء کنند و در آن کربیت
بچند درم مویز جردمانا هر یک ده درم بگویند و با هر که طلاء کنند
آخر زینق مقبول و خزر زهره قسط فقه کنوش زهره کرمی
مساوی بگویند و با روغن کمل و کرکه طلاء کنند و بوزن مغسول کربیت
کنندش خزر زهره و قسط و حشا و زرا و نند سیفرا تک بگویند
و با روغن کمل و دانه کرکه طلاء کنند در حمام بعد از آن با آبی
که در آن ورق مورد و سوسن جوشانیده پهن بشوند و بعد
از آن صندل و کلاب با لند و اگر جگر سخت باشد هر روز
استحمام کنند و تدریجاً روغن بنفشه و کدو کنند و با دانه تخم
و مر و حشا و مردار سنگ هر یک درم و کچنر بنجیرم بگویند و با
روغن کمل و قخل هر طلاء کنند **کتاب اعضاء** بسبب بخار
حاره و اخلاط مراری از اغذیه حادث شود علاج آن فصد
کنند و نفوق فواکه یا تمر مندی و ترنجبین و نبات خوردند

ایلیمای

و روغن بنفشه

در روغن بنفشه و کدو در اعصاب مالند و کلاب محل خرد آید
سلق و جازری در اعصاب مالند و هر دو شربتی از ترنجبین
هندی یا آب انار ترش و نبات با کچنر و عرق کمل و
بیدیا آب سرد خونند و تلپین برون بطبخ فواکه یا نفوق
آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آنساب قرار
نمانند و مورد و شب یالی بچوشند و موضع را بر آن بشویند
و صندل و ورق سوسن و مردار سنگ بگویند و در آن مالند
یا مردار سنگ و دانه کرمی با کلاب بسایند و طلاء کنند
یا ورق کمل و نوشادر و سعد و سبیل بسایند و با لند با توتیا
که مانی چهار درم و قنقل یک درم بگویند و بکلاب بسایند و ورق
سازند و در وقت حاجت بسایند و در آن مالند و کنگر
و نفیق زردالوبوی عرق جوشانند و اگر را ایستخانی و
آشنان پای بسبب فریبی سفید شود فصد با سلیق کنند
و ازراطم حریره و شربتی اجرا از نمانند و در آب سرد نشینند
و اگر وقت مس مقضی بود کل ریشی و مردار سنگ و کلاب و

در روغن بنفشه و کدو در اعصاب مالند و کلاب محل خرد آید
سلق و جازری در اعصاب مالند و هر دو شربتی از ترنجبین
هندی یا آب انار ترش و نبات با کچنر و عرق کمل و
بیدیا آب سرد خونند و تلپین برون بطبخ فواکه یا نفوق
آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آنساب قرار
نمانند و مورد و شب یالی بچوشند و موضع را بر آن بشویند
و صندل و ورق سوسن و مردار سنگ بگویند و در آن مالند
یا مردار سنگ و دانه کرمی با کلاب بسایند و طلاء کنند
یا ورق کمل و نوشادر و سعد و سبیل بسایند و با لند با توتیا
که مانی چهار درم و قنقل یک درم بگویند و بکلاب بسایند و ورق
سازند و در وقت حاجت بسایند و در آن مالند و کنگر
و نفیق زردالوبوی عرق جوشانند و اگر را ایستخانی و
آشنان پای بسبب فریبی سفید شود فصد با سلیق کنند
و ازراطم حریره و شربتی اجرا از نمانند و در آب سرد نشینند
و اگر وقت مس مقضی بود کل ریشی و مردار سنگ و کلاب و

و توتیا و حنا سوخته و پوست انار ساوی بگویند و بر آن افشا
و اگر آن موضع متفوح شود بسبب عرق بسکه و کلاب بسایند
و شب یالی و کزنجبیل بگویند و بر آن افشانند یا آب سرد
حلا کنند یا مردم زرد چوبه مالند و اگر بوی سرنا خوش شود
تقیه بدن بچسب اباره و قرص بنفشه بکنند و ورق سرو و
مردار سنگ و جوز سوخته و کندر بگویند و با آب سرد طلاء کنند
و **اسلام** با **سبب نوم و جراحات و قروح** جراحی تفرق
اقصالی باشد که لخم را حادث شود علاج او انست که انرا
از غبار در روغن مومی و ضوی و امثال آن نگاه دارند
تا جزی در آن نیفتد که مانع التمام باشد و از اجناس رسیده
که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود با بیدیه و کزنجبیل
غایرند و زور را نش مجلیه و جعفر اشمال کنند مثل کندر
و صبر و عنبر و پوست و زعفرانند و توتیا و اگر در آن و خضر و
سرخ بسیار باشد این ادویه جعل بشوند و احتمال کنند و بید
کنند در آن کنند تا از جگر پاک شود نگاه زور را و مردم
بسته اشمال

ایریا

بسته اشمال کنند مردمی که گوشت بر ویانند کندر غنچه
ایریا هر یک دو درم و مردار سنگ سردم بگویند و با مردم زور
مردم سازند **زوروی** خون سیاوشان غنچه زور
مساوی بگویند و در آن بزیند **جراحات عصب** جراحی
که بر عصب واقع شود اگر بطولی باشد اسلم بود علاج او
که از هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و از زور بنفشه زیت
می مالند و بیدیه تا دو سه روز بگذرد و از جدوت درم
ایمن شوند بعد از آن فریبون و زیت و شمع مردم سازند
و می نهند و اگر مستورم شود قند بنجیرم قلع قدیس یک درم
زنجبیل مردم توپال مس ده درم قشور کندر زیت درم شبت
سی درم با یکطل سکه سخی کنند و می درم شمع بان حشم
کنند و در دیک سسلی مردم سازند و اشمال کنند و او در
بارده قطعا بکار نبرند و اگر این جراحی موجب شنج
شود عصب را قطع کنند تا داغ مسازی نشود و در وقت
داغ کنند و فقرات بر روغن بنفشه و پدیدم و خمر ساقی کاو

بسته اشمال کنند مردمی که گوشت بر ویانند کندر غنچه
ایریا هر یک دو درم و مردار سنگ سردم بگویند و با مردم زور
مردم سازند **زوروی** خون سیاوشان غنچه زور
مساوی بگویند و در آن بزیند **جراحات عصب** جراحی
که بر عصب واقع شود اگر بطولی باشد اسلم بود علاج او
که از هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و از زور بنفشه زیت
می مالند و بیدیه تا دو سه روز بگذرد و از جدوت درم
ایمن شوند بعد از آن فریبون و زیت و شمع مردم سازند
و می نهند و اگر مستورم شود قند بنجیرم قلع قدیس یک درم
زنجبیل مردم توپال مس ده درم قشور کندر زیت درم شبت
سی درم با یکطل سکه سخی کنند و می درم شمع بان حشم
کنند و در دیک سسلی مردم سازند و اشمال کنند و او در
بارده قطعا بکار نبرند و اگر این جراحی موجب شنج
شود عصب را قطع کنند تا داغ مسازی نشود و در وقت
داغ کنند و فقرات بر روغن بنفشه و پدیدم و خمر ساقی کاو

بسیار
بسیار
بسیار

بمانند و اگر جراحی بر سر واقع شود و بنواهی فتاد و داغ رسد
علاج آنست که صوفه بزیت بیلا بینه و بر آن نهند و دو سه روز
بگذرانند از روزم این شوند بعد از آن در دست استعمال کنند
جراحات معروف جراحی که بر جوف شریان و در بر واقع
شود علاج آنست که خرقد بسکه و کلاب بیلا بینه و در جراحی
آکنند و اطراف جراحی به مبردات قویه طلا کنند و مازو
بسوزانند و بجل غر آتش زار برش نند و بسایند و بر جراحی
افتانند یا سنگ کج که اگر اجسین گویند و غبار آنها
با سفید بینه بسایزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند
و بر آن نهند و بر بینه **روح** بسبب جراحات و جراحی
منفصلی حادث شود و چه یک از زهر آید اگر تنگ بود از راه
گویند و اگر غلیظ بود از راه خرگوش گویند علاج او آنست که اگر
سرخ و قوی بسیار بود نلیس طبعت کنند بحسب خلط و
قوت و حاجت و از گزشت غذا و اطعمه مرطبه اصرار کنند
و او در محلیه و مخففه مثل مردار سنگ و زرنچوب و در قوی
دور است

بسیار
بسیار
بسیار

و پوست انار و کلنار و درم بنبر و درم هم استعمال کنند و اگر قرص
در اعضا حله به زوروری از صبر و مر و کلندر و خون سیاوان
استعمال کنند و درم مردار سنگ بکار دارند و اگر دای قرص
سنگ بپند بفتله مرهم بدور ساندند **ناصور** قرص بپند که گفته
شود و اندمال بنیزید و در انرا غوری بپند و قهران فراخ
بود و گوشت آن سفید و سخت شده و در ام از آن رطوبت
روان بپند علاج او آنست که بپند بکنند بشراب تر کنند
و به زور و راصفر بیلا بینه و در آن کنند یا کلاب بکلا و فحاشتر
رز بنشیند و اگر سفید شفته بکافند و گوشت بای روی
زایل کنند یا این یادار و بای اکمال یاداع کنند **باب**
چهارم در کسر وضع و حرق و مانند آن که تفرق اقبالی
بود که عظم را حادث شود علاج آن اولاً فصد کنند و نلیس
طبعت کنند و عظم را محکم به بنزند و اگر از نلیس فاش
کنند بکشا بند و آب گرم بر آن ریزند و عصاره بسکه و کلاب
تر کنند و بر آن نهند و بر بنزند و چون دو سه روزی بگذرد

مغاث مثل بیخ طبعیت
۲۴۱

از جای رفته بپند باز بجای خود می نهند و مورد و غشا
و خطمی سخی کنند و باز در خم مرغ طلا کنند یا ورق کرم
و سرود و بید و کل و کشر خطمی و کل از منی و ماش و ضدل
و اکلیل الکل طلا کنند و اگر با آن ورمی بپند فصد کنند
و ماش و مغاث و کلنار و افاقیا و فوخل به سفید بپند
طلا کنند **ضرب و سقط** اگر با آن تفرق اقبالی نباشد
باش و مغاث و جردا مثل آن طلا کنند و اگر ورمی
باشد فصد کنند و نیم درم نمایی **باب** کرم بخورند یا راس
و طین مخموم و ملک هر یک نیم درم بر سر خود آب کنند
یعنی خود جوش نیده و بخورند و اگر ضربه و سقط بر واقع
شود البته فصد کنند و نلیس طبعت بکنند و کلاب
در شخم کل بسر مانند یا ورق کلنار و مورد و پوست انار
در کلاب و سرکه بپوش نند و با آن کرم بکشند و طلا کنند
و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن طرف حادث شود
قرص که با و قرص کلنار یا رب به تناول کنند یا کلنار و

و درم نباشد مغاث و مورد و کل از منی و افاقیا بر آن
طلا کنند و اغذیه از منی مثل باجه و دهر نیش و تخم مرغ خورند
و اگر با کرم ورمی بپند مندل و آب کاشی و کشنده طلا کنند و
بر بینه نند و اگر از آن خون آید کلندر و مورد و خون سیاوان
بگویند و بر آن آفتانند و اگر استخوان پاره شود و در گوشت
چدا شده بپند بیرون آرند و اگر متصل بگوشت بپند نیک
باز جای خود نهند و به بنزند و معالجات جراحی بجای آید
خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید و مغاث
او آنست که مفصل از جای خود بگردد و حرکتی که او را
میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را بر فرق
باز بجای خود بر بندد و بعد از آن سکین و جع و از آنست
کنند و فی آنست که مفصل از جای خود برود یا بیرون
نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان
کرد **و اما** المی است که عارض عظم شود فی آنکه تفرق اقبالی
حادث شود و علاج امر آنست که عضو بر فرق بمانند و اگر
از جای خود

و ن

و کثرت و احراق سودا حادث شود و مزاج و بیشتر
 شکل اعضا را متغیر گرداند و پشه که فساد آن بحدی
 که اعضا از هم فروریزد و مانند متفرق شود و آن علت
 چون مستحکم شود بر آن ممکن نباشد و سبب علی این
 مرض حرارت مفرط و سوء المزاج کبد پشه و سبب مادی
 این اغذیه سودا می باشد علامت ابتداء خدام حمرة
 لون بدن پشه خصوص روی مایل سیاهی و کمبودت
 حرارت عین و ضیق نفس و جسته صوت و بارک بزرگ
 موی و ریختن آن و مشتق عرق و ضیق نفس و خوابها
 پایله و سطر شدن لب و ظهور غده در اعضا و ترقید
 ناخن علاج آن در ابتداء فصد و دامن و الکلیین
 و رگ پس کوش بکنند و خون چندان برود بکنند
 چنانچه بغشی انجامد هر روز جلای از بیخ نیلوفر و تخم
 کاسنی و بانگور یک تدریج با نبات و ترنجبین هر یک
 ده درم سادول کنند و غذا بخورد آب و بنوشاش پشیره

آن شود یا بسبب ^{بهموم} یا در امی رود که ماده آن سستی
 پس اگر کشند که رنگ عضو متغیر میشود و نفازه او زایل
 میگردد ابتداء ^{بغض} متغیری پشه از ابفوض و افاقیا و ورق کل
 و کل امی و صندل و رگ طلا کنند و فصد و قی کنند
 که در مقابل آن عضو پشه در مواضع بارده ساکن نشوند
 و ضیار که در اعضا پیش خود بنهند و کاه و کاهی و ضیار
 و ضیار که در سادول کنند و علامت تعفن آنست که عضو
 کثیف شود و مسترخی گردد آن زمان ادویه آکا که تمایل
 کنند تا گوشت متعفن زایل شود و پاک گردد آن زمان
 مرهمی که گوشت بر ویانند استعمال کنند و اگر تعفن زایل
 نشود داغ کنند و اگر بهیج معالجه بنشیند آن عضو قطع
 کنند تا دیگر اعضا سالم بماند **باب بیجم در جذام و**
امراض جلده جذام علتی بدست و سرست از آن
 حضرت مولی الله علیه و آله در کتب فرموده است فرس الجذوم
 کما یفرس الاسد و این مرض را دلاسه نیز گویند و آن از غلبه
 و کثرت دمام است

بغض
 آن
 یا جهت ارسال
 غلبه کثرت
 کثرت آن پشه

و کاهی و ضیار مناسب افتد و در مواضع حاره مرطبه مسکن
 سازند و از جامع و ساکن بارده احراق کنند اما این علت
 چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و سهال بودنی
 در بهفته و در نسبت و بدن را بدین ادویه طلا کنند که بریت
 و سطر هر یک ده درم و ورق صنوبر جب العار هر یک سبت
 درم بگویند و آب و ورق جوز طلا کنند **آخر** از وی فصد
 مویزج هلیله سیاه سوخته بلیله مساوی بگویند و با سرکه طلا
و علامت بر آن پشه که سهوسه از بدن ایشان جدا
 شود **آخر** سفیدی پشه که در بدن ظاهر شود بسبب ضعف است
 مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارده که آن عضو حادث
 شود علامت او آنست که نرم و تران و سفید بودنی
 که بر آن رسته پشه هم سفید پشه و گوشت آن هم سفید بودنی
 موضع از دیگر پشه پاره فرو تر پشه و اگر سوزنی در آن
 بجای خون رطوبتی سفید برود آن بعد علاج آن هر روز جلای
 لولا نیسون و بانگور در از نبات و تخم کرفس و کلینکین تا اول

و مغز بادام و سفناج خورند و بعد از نفع تام بمطبوخ بلیله
 با تر بد و اقیقون یا مطبوخ فاروقون یا پاره و تخم الخطل علیین
 طبعت کنند و بعد از هفته که از تنقیح بگذرد ماء الجین با وی
 سفوف بیاشامند هلیله سیاه و کابلی هر یک پنجم درم فاروقین
 سه درم بسفناج و اقیقون و مطبوخ دوس و کادو زبان هر یک
 چهار درم نمک نغظی و سنگ لاجورد هر یک درم نیم بکنند
 و سه درم از آن شوی پشه و بعد از تنقیح مکرر استحام کنند
 و با بونه و شبت و بنفشه و اکلیل الملک بپوشانند و اندک
 بر آن می شویند و در غنچه بنفشه و کدو و بادام می مالند و پشه
 رو باه و خرس و بط و مرغ و مغز ساق کاه نیز سفید آ
 و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغال و مرغ و پایک و شیر و آبی
 تازه خورند و صوازش سته و قند و روغن با لم نیز سفید
 بود و ترایق از بهر و ترایق فاروق احیاناً سادول کنند
 و گوشت اشعی و عفری که در آن اشعی مرده پشه و شیرینی
 که جران و سنج رنگ بود عظیم سفید بود و از بقول مثل کاه
 و کاهی و جفا

برص

و غده انوراب با تراز بل خوردن و بعد از نفع استراغ بلغم
 حب اباره کنند یا این حب هر سه قطری تریه خید ما ای
 اباره فیقره ایک درمی تخم حنظل و مقل و مقل ایک در انگی طبع
 نفعی را یکی حب لیلیم درم مجموع بگویند و باب کرفس بشیند
 و حب زنده و بعد از آن که فرود برند شریکیم گرم از شکر سیا
 شاشند و بعد از تنقیه طریفل کبر و مشرود و لیوس تناول کنند
 و زرنیخ و آتش و خردل و شونیز و شیطخ و کبریت و پرست
 پیچ کبر و عاقر قرحا و کندش طلا کنند و زفت و نقطه سفید
 و خربق سیاه و درم و مینوج و تخم ترب و بصل الحار نیز سفید بود یا درودیه
 مستقر مثل زرنیخ و عمل بلا در دنا فسیا و تخم ترب کبر
 کبر و ما زربون با سرکه طلا کنند و اگر سفید بفتند آب
 ما ز طلا بکنند و پس آب نایج و بعد از آن حب حیدر
 و سردر آب پوست اما بچوشانند و طلا کنند تا رنگ آن
 زایل شود یا روئاس و نیل و حب حیدر ایک درم
 پوره و کبریت و دردی حمره ایک چهار درم با سرکه طلا
 کنند این

با سرکه
 و خربق سیاه

^{بعض}
 کنند **بهرق** سفیدی باشد که بسبب رطوبتی محرق
 که طبعت از ادفع کند و بهی زود زایل شود بخلاف
 و علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و با ندانم
 راست نه و چون سوزنی در زنده خون بر آید و موی آن
 موضع سیاه پند و اگر شکل آن مدور باشد علاج آن هر روز
 جلابی از زاریانه و بانگکو و طلقه ساد و طلا کنند و بعد از نفع
 ارمال طبعت بمطبوخ ترب و غاریقون کنند و می کردن
 نیز سفید بود او و تیک در درجین اگر رفت طلا کنند و اگر
 چیزی دور شد با ناله و بعد از آن تخم حنظل و قطور یون
 باریک طلا کنند سفید افتد **بهرق اسود** نشانه سیاه
 باشد که در بدن ظاهر میشود بسبب صفراوی محرقه و این
 سفید مجذام پند و علامت او آنست که چون آنرا با ناله
 چیزی همچون سبوس از آنجا جدا شود و رنگ او بایل بجمعه
 بود علاج آن در ابتدا سفید کنند و تلین طبعت بمطبوخ
 اقیقون و حب آن کنند و آتام و ترتیب بدن کنند

بعد از تنقیه
 و در آن وقت
 از جهت سیاه
 در آن وقت
 طلا کنند
 سبوس را
 سبوس را
 سبوس را

و پرست پیچ کبر و حمرل و خربق سیاه و شیطخ و زراج و کبریت
 و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود که بروی افتد و
 مایل پند بسیاری و آن بسبب حراره و اخلاط سودا باشد
 علاج آن فصد با تلین کنند و تلین طبعت بمطبوخ اقیقون
 و غاریقون و حب اباره و بعد از تنقیه تخم خربزه و هر چه
 و قط و پوره و فلفل و بادام تلخ با آب معصر طلا کنند
 یا پنخ نی و تخم ترب و هر چه هر یک درمی و کندش نرم
 بگویند و با سرکه طلا کنند یا ارد با قلی و عدس و پوست تخم
 مرغ و شیخ کوفته و شان بگویند و با آب گرم طلا کنند
 و اگر مستحکم شود فلفل و قط و پوره و پنخ سوسن هر یک
 سه درم و تخم ترب پیچدرم بگویند و با سرکه طلا کنند و شبی
 رنگ کنند و روز دیگر با می که در آن سبوس در سیاه و شان
 جوشانیده پند بشویند یا زریق به حنا بکشند و بادام
 تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند **خیلان و برش** و برش
 خیلان خالها باشد و برش فقط ای خورد و سیاه بود که بر
 افتد و غش

افتد و غش قطعه سیاه سفید و گاه پند که همچون کلفت
 شود و بسبب خال دم محرق که از فرط ت عروق خارج
 و حبس کرد و بسبب برش غش دم بود ایشی بود علاج
 آن فصد و ارمال طبعت بود و بعد از تنقیه با دو تیک در
 ذکر رفت طلا کنند و اگر خال باد و تیک زایل نشود بسوزد
 یا بسوزن در و برزند تا خون پروان آید و بیهک و کرک
 بشویند و بعد از آن او و تیک کوره طلا کنند **باداشنام**
 محرقی قیج پند که شبیه بلون مجذوم که در روی ظاهر شد
ببس احتیاس شمارات که از دم متعاده شود علاج
 آن فصد کنند و ارسال علق و تلین طبعت بمطبوخ اقیقون
 و تربید و آنرا با آب گرم و سبوس بشویند آب سرد ترستند
 و از مسکنی بارده احتراز نمایند **آثار قروح** و ابله و غیر آن
 اثری که بر بدن از ابله و قروح جانم مردار سنگ بر تو کل
 پرورده و اگر در خود در پنج و پنج بی و آن جوان بر سیده
 قسط و تخم خربزه با آب با قلی طلا کنند

و اگر زمین بود
 و آب گرم بسوزد
 زمین نباشد
 با سرکه
 طلا کنند
 با سرکه
 طلا کنند
 با سرکه
 طلا کنند

اما خفة و سیاهی که بسبب خرد و قطعات شود و بعد از
سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و پوره ارضی با
و اگر چون در زیر پوست سر طلا کنند یا تاب بخورند بشوند و عکس بطم طلا کنند
مشور و کافور و خون برون **ادام** که به نیلی و مداد و اشغال آن کرده بشود و خزانند
کنند پس پوره طلا کنند
زایل شود آب گرم و بوس و پوره بسیار بالند و عکس بطم
عیال طلا کنند و هفت روز کنند پس آب گرم و عکس و سرکه
بشوند و باز همان طلا کنند یا پوره و کندش و صغ الو با
سرکه طلا کنند یا سوزنی در آن بنزند تا خون از آن بیاید
و عکس سوده بالند و بعد از آن پوره و عکس بطم طلا کنند
یا مرم زنگار یا دیک بر دیک به نهند تا موضع مجروح
پس مرم های مدینه نهند **شنج جلد** که اگر توب
سرم شنج شود و در آن جوهرها پیدا شود بسبب طاقان
آفتاب یا استفراغ از دماغ یا اغتسال با آب شور
علاج آن اغذیه و ترش مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه
و کدو و شیر زنان در پستی کنند و بر سر بالند و بنفشه و نیلوفر
و زنجبیل

خشکیش بپوشانند و بر بدن بشویند و لعاب بکوبند و خطمی
طلا کنند و اگر با آن حرارت و خارش بود بسبب آن
امتلاء دماغ بشود علاج آن تنقیه دماغ کنند بکب ایاره
و حب بنفشه و اشغال آن و کدو و بعد از تنقیه او بر سر بالند
استعمال کنند **تقشر جلد** که پوست بشوره بغایت خشک
شود و از آن چیزی چون سبوس جدا شود و بسبب آن
خطمی سوداوی بود علاج آن هر روز جلایی از بنفشه و نیلوفر
و کادو زبان و بنج مهک و ترنجبین تناول کنند و غذای بنو
باش مقشر و خود با شیره مغز بادام خورند و بعد از آن صغ
اسهال طبع کنند باین طبع و هلیله زرد و کابلی و سیاه
هر یک بنجیدرم سنا هفت درم بسفاج و ترید و ورق کل
نیلوفر تخم کمانی بنج مهک هر یک سدرم هلو و دوس چهارم
الوی یا هویسپان هر یک پست عدد غناب ده عدد مغز
خیارشیر و ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطب
درن بماء لجن و کزنده آنحام و در بدن بر کوبند

زنجبیل
بنفشه
کدو
شیر زنان
سبب ترکیدن
عین فواید
و بعضی
کباب ترکیدن

و کدو و بنفشه و مغز ساق کادو کنند و از اغذیه عظیمه و موعده آ
سودا احتراز کنند و درین مرض اهلان نه نمایند با بنجیدام
ناخامه **باششم در امراضی که تعلق جموی دارد**
خزاز سبوسه باشد که در سر حادث شود بسبب بخارات
که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد کرد و علاج آن تنقیه
بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر با خطمی سفید
و برکت چقدر روکچید و آرد قلی و اندکی پوره بشویند یا سر
بتراشند و بر روغن کل و اندکی سرکه بالند یا زهره کادو و طیان
قیمولیا یا سرکه طلا کنند **داء الثعلب** علقی است که
موی بریزد و اگر پوست نیز با وی جدا شود داء اللحمی گویند
و حدوث این مرض از ماده رودیه باشد که در میناسبت شعر
استقرار یابد و غذای از سوی مع کنند و این ماده اگر از دم
بمخرق باشد علامت آن حمرة لون و سرعت نبض و غلظت
قاروره علاج آن فصد کنند و شراب غناب و آب انار
تناول کنند و موضع را آب زو فاع تر خرقه و درشت بالند
یا پیاز عضل

یا پیاز عضل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از
باغم حمره باشد علامات آن غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدن
بجب قوقایا و طبع ترید و غایقون کنند و غرغره بخورد
و سکنجبین عینضا مفید بود و موضع را بجم الخضر او پوت فندق
سوخته و پیاز عضل و بادام تلخ و جب البان طلا کنند و
اگر ماده سودا بود تلکین طبع کنند و مطبوخ اقبیون و آرد
دوس کنند موضع را با سیر و پیاز بالند و کبریت زرد و خردل
و فرقیون و بنج نی و خاک سترسم بز و برنجاسف سوخته با
روغن زنبق و نار دین طلا کنند و اگر از ماده صغرا بود عکس
آن صغره موضع و سبوس و قشغ جلد آن بود و با آن
تلخی دوان و کنگ بود علاج آن هر روز موضع را با سبلیق
و برکت بسید و سبوس بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند یا شویبا
یا مطبوخ هلیله یا شانه هره و بنشین و بعد از تنقیه موضع را
بخرقه و درشت بالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا
کنند یا شنج سوخته یا حنظل و جرسوخته و کف دریا بکوبند

عادت

و بارنج زینق بالند و اگر پیشتر و گرت و فرس با سر که بست
و طلا کنند سفید بود و اگر سرگس در آن موضع بالند موی
برویدند و داء الخیر را همین علاج بود و در آن تدبیرین به
رنگین بنفشه و گد و مناسب بود اما اگر زینق موی بسبب
شام پشم رخنه استعمال نکنند و پوره و زهره کا و شیخ خفته
و نمک و قیصرم سوخته بالند یا شیخ فی اوسته خرما و سوسن مجموع
سوخته بار خرم زینق طلا کنند **انتشار شعر** گاه پشه که
موی بسبب قلت غذا و نقصان بنارارت و خانی بریزد
چنانچه در نفاست و سئل و وقی و علامت آن تقدم آب
محلله و مقاسات امراض بود و علاج آن تناول اغذیه جیده
الکیوس کثیره غذا بود و تمام خوشتن موی مخطمی و گرت
بید و مرد و رنگ و تدبیرین بر خرم بنفشه و اگر بسبب ضیق شام
بود و پوهط بپس و کثافت جلد علامت آن وجودت و غلظ
شعر و موی بقوت بر توان کند علاج آن مداومت تمام
و تدبیرین بر خرم بادام و بابونه کنند و بادام سوخته و شیخ خفته
بارنج

بارنجت بیایند و طلا کنند و اگر ضیق شام بسبب طربت
بود علامت آن وقت و سرعت انتشار بود و چون موی
بکشد بی آنکه قوت کنند جدا شود و علاج آن کثرت تمام بود
و گرت موضع بخرقه و زشت و بعد از دگ بر خرم سف
و شیخ و بادام تلخ بسوزانند و با زهره کا و پوره طلا کنند
و از اغذیه مرطبه و لیسیات احتراز کنند و تو ابل و طعام
کنند و اگر بسبب مخطمی و سخته شام موی بریزد زهره کا که بخاری
که ماده موئیت متفرق شود و علاج آن استعمال رخنه آمله
و مورد و هیلده و مار و پشه تا جلد کثیف گرداند **صلع**
آنست که موی سر را ایل شود و آن اگر در پیری بود علاج
پدیر نشاند و اگر در اول خویش بود هباب و علاج همچنان
باشد که ذکر رفت **شیب** سفید شدن موی بسبب
حرارت غریزی و کثرت باخم پشه و وقت آن بعد از جهل
سال بود و اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند از
باخم و هر هفته فی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز کنند و قلا یا استوبله

جوانی

و قلا یا مرید و کوشش برشته و لک و تیره و کورت و کوشک
و کوشت های سکاری سفید بود و اجناس اطریض و هیلده مری
تناول کنند اما چون سفیدی تمام نماند و خضاب استعمال
کنند چنانچه گفته شود **شفق شعر** اگر موی شکافته بود
بسبب کثرت بیست تمام سفید بود و رخنه بنفشه و گرت
و لعاب بنکو و بهدانه و مرد و رنگ طلا کنند و اگر با فرط
بوده پشه تنقیه بدن از زردا بیاید کرد **باب غصم**
در آنچه تعلق بر شسته حفظ شعر اگر خواهد که موی دراز شود
پورق کبچد و گد و بشویند و رخنه مورد و بار خرم غار مالند و
مورد و کل و آمله بگویند و بروی بریزند و اگر موی ریش و ابرو
کم باشد یا در بر آید حسب الغار و حبه الخضر و بنفشه و درم
تلخ بسوزند و در آن موضع بالند تا پسر گرت و خرم سفید
سوخته بالند و اگر خواهد که موی بر عانه و بغل بر نیاید چون
بسیج سفید یا بنفش یا خایه مورد چه طلا کنند یا آفتون
و بیج و آب کاهو بالند و اگر خواهد که پی ستره موی بسبب
الکلیفه

آهنگ سفید آب نژده طللی و خاکستر زرد و زینق بر یکیت
درم و کل مخطمی ده درم بگویند و با آب گرم طلا کنند تا بید که
پیش از آنکه طلا کنند و پس از آن موضع را بر خرم کل بالند
یا آهنگ پانزده درم و زینق سه درم بشویند و جو نیک سخی
و طلا کنند و بعد از آن آب با قلا بشویند و اگر خواهد که
موی جعد شود و مرد و رنگ ده درم مازو و آمله هر یک پنجم
بگویند و آب مورد طلا کنند یا حله و آمله و ورق سرو
و کرما زج بگویند و بروی مالند و اگر خواهد که موی بارکین
شود بار دجو و با قلی و تخم خرنه بشویند و اگر خواهد که سیاه
شود و سده جهل درم و صابون درم بسایند و بر خرم سفید
و آب گرم بسببشند و را کنند تا خمیر شود و شب بروی
مالند و با مداد آب سرد بشویند **آخر شقایق** و کل با قلی
سخی کنند و رخنه شیره بر سر آن کنند و در آفتاب بنند
و هر روز سه نوبت می ساینند تا ده روز بگذرد و بعد از آن
در موی مالند بهار چون مقل بر سو و بسایند و بار خرم زینت

از خرم زینق در آن موضع
در موی مالند بهار چون مقل
بر سو و بسایند و بار خرم زینت

یا غایب

در موی مانند آخر جوز سرد در سر که جوشانیده دو از نه درم
 مازوی در زیت جوشانیده برسیا و شام و شیلیانی و اقا قباد
 آله هر یک شش درم مس سرفته پوست جز تر هر یک درم
 بگویند و با آب بپزند و با نند و اگر چنان نماید که چرت است
 و کلاه را چرکین کند یعنی حادث باید کرد و بعد از آن اطفال
 تناول کنند و سر آب دریا و آب تک و پودنه بشویند یا بپزند
 و نوشا دریا مازو و مورد و بلوط و جوز سرد و آب بپزند
 و سر بدان بشویند **حفظ بشو** اگر خواهند که روی پاک
 سفید گردد هر با بادکوبه چینی یا شرا بپوشانی با کلاب
 تناول کنند و گوشت های سبک با پیاز ترند و از اغذیه
 غلیظه و حریضه احتراز نمایند و از دباغی و نخود و جو و ترس
 و مغز بادام تلخ هر یک ده درم و کثیرا بپزند بگویند و سر
 بپزند و در روی بالند یا بیخ نی و تخم خوزه و پوست کس
 و شام در اندرون خیار که در پرورده مشاوی بگویند
 و با آب چهل کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود **حفظ**
 کلبه

در موی مانند
 آخر جوز سرد
 در سر که جوشانیده
 دو از نه درم

گوشت بره و شیر بز و پیاز و سیر و جز و اشال آن تناول
 کنند و آخام کنند و روی آب گرم بالند و اسپندراج و
 بر صامی دگک در روی مانند **فادون** اگر بپزند
 مزاج طحال یا کبد بنده علامت آن ضعف این اعضا
 بود علاج آن تقویت آن عضو بکنند و اگر بسبب غلبه
 فضلات بود همچون برقان علاج آن کفتر شد و اگر بسبب
 کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانچه از
 کثرت اکل بادامجان و کرنب و اولون حادث شود و از
 تناول اغذیه حاره صفت لون و از راهای بد و اکل
 طین همچنین لون متغیر شود و علاج او آنست که از راهی
 که موجب آن تغییر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا
 و استعمال حمام کنند و از دبه مجلیه مثل تخم خوزه و سیوس
 و زرد باقلا و نخود و بیخ نی و شام در روی بالند و اگر
 بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت که با بود اغذیه
 حسن الکیوس کثیرا اغذاتناول کنند مثل گوشت بره

و بزغال و مرغ و ماهی تازه و زرد تخم مرغ و انکور و زبیر
 و قبیله و هلیله پرورده و اطفال تناول کنند و از زیت
 و نعب احتراز کنند **فادون** و آن تغییر از عرق آب
 و سب آن ۲ حدت و عفونت اخلاط است و معنی است بر آن
 شیر مر اخلاط را چون حرکات جماع و تا غیر غسل جنات
 و تناول آن چیزی که از خاصیتی بدهد در حرکت مواد
 رویه بظا هر بدن همچون سیر و پیاز و ترند و خوردن حلیه
 و حلیت و انجیران و جرجیر و انجیم به آن باشد
 علاج آنست که هر در شربتی از ترندی یا آب
 انارین با نبات یا کبچین و عرق کل نیل یا آب سرد
 تناول کنند و تبین طبیعت بطبوخ فواکه یا تقوع آن
 مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز
 نمایند و مورد و لب جامی بپوشانند و موضع را بدان
 بشویند و صندل و ورق سوسن و مردار کسک بگویند
 بالند یا مردار کسک و اندکی کافور با کلاب بسایند
 و طلا کنند

و طلا کنند یا ورق کل و توتیا و سعد و نیل بسایند و بپزند
 یا توتیا که را می چهار درم قر نفل یک درم بگویند و بکلاب
 بپزند و قرص سازند و در وقت حاجت باز بسایند
 و بان بالند و کنگر و قطوع زرد الوبوی عرق خوش کنند
 و اگر رایحه سفید و کپشان پای بسبب فریبی تغییر
 شود فصد با سلیق کنند و بطبوخ هلیله تنقیه کنند و از
 اطعمه حریفه و شیرینی احتراز نمایند و در آب سرد نشینند
 اگر دقت و سن مقتضی بود کل ازین و مردار کسک
 و کفنا و توتیا و ضار سوخته و پوست انار مای بسایند
 و بران افشانند و اگر آن موضع متعرق شود بسبب عرق
 تیز بسکه و کلاب بشویند و لب جامی و کزناج بگویند
 در آن افشانند و یا آب مورد طلا کنند تا مرهم زرد چوب
 بالند و اگر بوی سرنا خوش شود تنقیه بکلیله و قرص
 بنفشه کنند و توتیا و ورق مورد و مردار کسک و جوز
 سرد سوخته و کندر بگویند و با آب مورد طلا کنند و اندک

بمعاینه الامور **مقاله پنجم** در ذکر زهر و علاج
آن حیوانات زهر دار و دفع آن مشتمل بر چهار باب
است **باب اول** در زهر و علاج آن همچنان که
معرفت نافع واجب است با احتمال گشته معرفت ضار
واجب است تا از آن احتراز نمایند پس هر که خایف
باشند از آنکه او را زهر دهند باید که شراب از دست
برگس نورد و بر کسکی و نسکی در جائیکه توام باشد
حاصل حاضر شود و جدا تر زهر درین پیشتر و زودتر
باشد و باید دانست که زهر در ترشی ما و شیرینها
و خربای حریف و مالج و چیزیکه بوی آن تیز باشد
و تند کسی را که این توام باشد باید که هر روز در
انجیر خشک بخورد و مشرد و دیطوس و تریاق کبیر
و تریاق لرزه با خود داشته باشد و احوال خوردنی از
دست همه مردم چنانکه نشانه خورد و نبوید و بدست
نگیرد و در زهر دخت مای بزرگ و شبانه لخلق و کلام
نخسید در آن

ضر

نخسید و در آب و خربای روان مثل زعفران و
دوشاب و کرک و خراب احتیاط کنند پس بخورند
و بد آنکه تاثیر زهر با کیفیت بود و تا کمال بود مثل بخار
یا سخن و ملب بود همچو فریون یا مخدر و غیره همچون
انسیون یا مسد و همچون مراد رسک یا بجهر یا همچون
تائیر کند پیش مرارات بود کسی را که زهر داده باشد
باید که قطعا جرئت نکنند و فی کنند و معده را پاک
گرداند و شیر خشک بخورند و سعی میکنند که معلوم شود که چه
زهر بوده است تا علاج کند و بد بوی دهن و بقی استند
لال نوزاد کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده و
حرقت و لدغ و التهاب و تشنگی و خشکی دهن و دلیل
آنست که زهر جا برده است فی کنند و در غدهها و ام
دوخ کاو و قرص کا فور هر کدام که باشد بر سر کنند
و بیاض منه و خیار و کاسی و خیار کرد و شفا لوفور
و صندل و کا فور و کلاب بر جگر طلا کنند و تریاق
مخترم

کحل یا بجهر یا کمال
و اینجور از زهر همچون
در ارادت بود

ترکیب اشخاص الغار و طین
مخترم

و طین مخترم هر یک که درم اریسا و درم بکوبند و بریت
باشند و متفالی از آن بخورند و این حقه بکار دارند
صفت نیلوفر بنفشه هر یک که درم عناب و عدد پستان
پست عدد سیوس و جویم گرفته هر یک بقی و زعفران بنفشه
پست درم و اگر سبب و ثقل و جهود اعضا و زبان محسوس
شود مانند کباب که در دود است شراب کهنه با سیر و سداب
بیاض منه و تریاق لرزه و دیطوس متفالی بخورند یا فو
و فلفل و عاقر قضا و قردمانا و قسط و سداب هر یک درمی
و حلیش چهار درم بکوبند و سبل برشند و متفالی بخورند
او بدیهه با سوم مغا و گشته سگوف با قلی و اهل و برنج با سف
و کوش را سوزنگ کرده و کربن خرکوش و تخم شلغم و سیرا
و خبازی و دار چینی و مغز خرکوش و آب و ورق سیبیل لرزه آ
و بد آنکه زهر با معده بی بود همچو زیتون و مراد رسک و سفیداج
و زعفران و مرکب موش و زنجار و براده آهن و زرنج و آهک
و زاج و شب یا حیوانی بود همچون زهر اریح و ارنج بوی
نخسید در آن

صاف

بمخترم
دربخ زهره افخی و پکنک و ماهی سرد و شکر و زعفران
و یا نباتی بود همچون پیش و قرون السبل و لبان
یستوعات ما زربون و شونیا و بلادر و خرنبره و خرمن
ترید زرد و سیاه و غار بقون و انیسون و پنچ و جز زانل و
شکران و ککات و کندش و خرفای که گرفته **مخترم**
زیتون انچه مصعد بود قاتل شمه و از شراب آن در دستکم و
امعا و سه مال دم و ثقل لسان حادث شود علاج او
که تخم شنبلیله و تخم ترب بچوشانند و با زردی غسل بیاض منه
و فی کنند مکر و اگر با آن سحج پند سونف طین بار و زعفران کل
و شیر داغ کرده بخورند اما زیتون شسته قاتل شمه و لیکن
در دستکم از علاج آن فی و زهر شراب کهنه پند و اگر زیتون
در کوش کسی ریزد و موجب تشنج و اختلاط عقل و وضع پند
بودند پند آنست که بکپای پایسته و سر را میل دهد بری
چونه و زعفران کم در کوش چکانند و بکنندش عطسه آرند و
اگر بدین ما بیرون نیاید میلی از زهر خاص در کوش کند و

سرد و ضیق نفس و خناق و خرد غشی حادث شود علاج
 هر دو کنند بطبع ترب و شبت کمال و پوره و بعد از آن
 زرده بیض با فلفل و نمک و مرق مرغ فرخوردن و آهسته
 و فلفل و دارچینی پشیراب سفید بود **کاه** آنچه سیاه و طا
 و کوی بود در آنچه را که آن کریمه بود قائل بود و اعراض ضیق
 و ضیق نفس و قولنج غشی و عرق سرد بود علاج آن قی
 کنند با آب ترب و خوند و کنجش و پوره و بعد از آن شراب
 صرف یا آبکامه بخاری بیاشامند و تریاق اربعمه و قهویا و شنبلیله
 و جوارش فلافلی و کوفی با شراب بخورند **کس** خزه کفچه کسب بونی کجیا کفچه
 چون بخایت فشرده بشند و سرد شده باشد از آن هر صده و خناق
 حادث شود و قائل باشد علاج آن قی و شقیه معده باشد
حوانات ذراعی یک ذروح قائل باشد و از آن
 و جمع شانه و ورم قصب و عانه و بچید کیم حادث شود
 بول نیاید و اگر آید خون باشد و گاه باشد که سنج غشیان و
 اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی با ریح کفچه

کثیر و بعد از آن شراب ریجانی تناول کنند و ریح زیت و نارنج
 در بدن بالند **سیرج** اعراض او بچون اعراض جز ماثل باشد
 علاج او آنست که کله از آن که خواب رود و موسی سرش بر یکسند
 تا مستقیم شود و ریح کفچه و نمک و آب گرم بیاشامند
 قی کنند و ریح کفچه و نمک و آب گرم **شکران** از شراب آن
 خاق و برد اطراف و نقل بدن و نارنجی چشم حادث شود
 علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و میوه
 گردمانا و انجدان نیز با شراب سفید بود و ریح کاه و آب آهسته
 تناول کنند و حکم را بار کفتم تفهیم کنند **عنب الثعلب سیاه**
 رو باه ترک سیاه موجب کمودت لون و خرد غشی زبان
 و خواق و قی و سنج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن شیخ
 یا شیر بز باسل بیاشامند و بادام تلخ نیز سفید بود و خوردن
 مرغ خورند **کفچه** هر که بسیار خورد در دار و سرد و اختلاط
 عقل و بجهت صوت غشیان و سکر غشی حادث شود
بزر قسط هر که بسیار خورد در جن و قوت او ساقط شود و در
 کرد و غنی

نمایند **سنگ** بارد از خوردن آن ماهی سرد و خفوی
 که در جای نمکین نهاده باشند و قولنج و ضیق نفس غشی
 و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از
 قی تریاق اربعمه و شنبلیله و فلافلی و شراب سفید بود
مراره افغی زهر قائل است و معالج آن سفید است
 اما قی الجله متواتری بکنند بشیر و نمک و آب گرم و بعد
 از آن تریاق کبیر و شرد و بطوس و باد زهر و در آن سنگ
 بخورند **مراره غمر** زهره پلنگ قائل است اما اگر تریا
 دل آن ساعفت بگذرد اندیشه توان داشت اعراض
 آن قی کرائی و یرقان و بوی جبر از بدن و بوی شای
 آن آید علاج آن قی متواتر باشد بعد از قی طین مخموم
 پنجدرم صب الغار پنجدرم بنیر یا نه آهویست نرم و تخم
 سداب و مرهمیک درمی بگویند و عمل بشیرند و در قبال
 تناول کنند **مراره کله آبی** مقدار عدسی قائل
 باشد علاج آن ریح کفچه و بادار چینی و جنطیابا می

آب گرم و بعد از قی بیشتر با لعاب بهدانه و شکر باغ ترک خوردن
 یا مسکه تناول کنند و مرق و ریح بادام و پیه لبط و زرده
 و عمل سفید بود و ریح کفچه کل سفید و تخم مرغ بزنند و در احمیل
 چکانند **وزغ** و **حربا** از تناول آن قی در ردل حادث
 شود و تریاق قی پشیر کفچه و آب گرم و بعد از قی بطبخ
 شبت و ریح کفچه و شمال معالجت ذراعی **ضفادع**
 از اکل آن خناق و نارنجی چشم و کمودت لون و در دار
 و حرقت حلق و اختلاط عقل و تشنج حادث شود علاج
 آن قی کنند با آب گرم و بعد از آن بکام زرد و عرق کنند
 و بدن را ریح کفچه و نارنجی و زرشق بالند **شواء**
مخوم چون گوشت بریان میکنند باید که سرد یکت باشد
 تا هوای آن زرد که اگر پوشیده دارند از اکل آن همیشه و سهل
 و اختلاط عقل و سبات حادث شود علاج آن قی کنند
 و بعد از آن رب سیب و پیه با طین مخموم بخورند و معالجت
 همیشه بجای آورند و در آن روز از جام و خوراک آهتر از
 نمایند

زیت

هر یک شقالی و پیز مایه خرگوش هر یک نیم شقال بخورند
طرف ذنب ایانک سرد نباله کاد کوهی ز هر است و از آن
 غشی و کرب حادث شود علاج آن قی بود و بعد از آن شندق
 خوشق تناول کنند **دم التور** اگر کسی خون کا و تازه
 بخورد در اخلاق غشی حادث شود علاج آن بجمع و مسهل
 باید کرد و قی کردن درین تشایه و ادویه که در دسترسند
 در معده مفید بود تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کنب
 و حلیمت و پوره و خاکستر خوب انجیر و لطف و پنخ
 انجدان و پیز مایه خرگوش با شکر که و شیر بز مفید بود
عرق دو اب از شرب عرق چهار پاپایان مخصوص است
 تورم در روی و زبان و سیلان عرق منق از زرب بغل
 حادث شود علاج آن قی کنند با یک گرم و خرگوش بکند
 بعد از آن تریاق و طین محسوم تناول کنند و شراب
 روغن کل نیز مفید است **لبن فاسد** شیرینی که
 متغیر شده باشد اگر کسی بخورد و دوار و ایضه و پیچیدن شکم
 حادث شود

تورم کاد

در شیر انجیر

یا فوئج پنجم با حرف
با سرکه ص

زیت و نمک

کند تا علاجی که خاص بدان باشد استعمال کنند چنانچه گفته
 خواهد شد **لذخ حیات** مار با انواع است و بدترین
 آن ارضی است و علامت کزیدن مار امانت که از موضع
 کزیدن خون آید بعد از خون صدید و تورم شود و بر یک او
 سبز گردد و خشک دهن و التهاب و عرق سرد و قواش
 غشی و رخش و فواق و عسر بول حادث شود علاج او
 آنست که سر جراحت بیشتر فراج کنند و محجمه بر آن
 نهند و مضمضه بشراب ریجانی بکنند و بعد از آن آرد
 چدایه مثل سیر و پیاز و پوره ارمنی و زفت و جادویه
 و فرقیون بدان موضع نهند مفید بود و اگر خرگوش
 بر میان کرده بشکافند گرم بر آن نهند مفید بود و اگر
 آن عضو قطع توان کرد چنانکه گشتی به قطع کنند تا
 دیگر اعفا سالم بماند و تریاق فاروق و شر و دیطوس
 و تریاق ربع و افامی تناول کنند و سیر و پیاز و کندن
 با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم کشت و تخم قنقل
 اگر کاد در

ز غش کل و نگاه
مصحف کند و در آن
نخایند و در آن

اینست که

اگر کاد در

حادث شود علاج آن قی کنند و روغن نارودین گرم کنند
 و در معده بالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت
 آن غشی و عرق سرد و ناقص بود علاج آن شقالی
 پیز مایه خرگوش با و قی شکر که کهنه بیاشامند **با روغن**
 در کزیدن حشرات و تدبیر آن اگر کسی را چیزی بکند و
 نداند که چه بوده است باید که بالای موضع کزیده را محکم
 بر بندد و محل زخم را بکشد و بعد از آنکه مضمضه بکند
 و روغن کل کرده بشند و یا محجمه بکنند و اگر جمع بقا
 بود و حجامت و ارسال علق بکنند و سرکین باز و کبوتر
 و فودنه و کبریت و خاکستر خوب انجیر یا بول و سرکه
 در آن موضع طلا کنند و طریقت و پوره ارمنی و سیر
 حمرانی و پشکل نیز و خر میاں و مشکطرا مشع و حلیمت
 نیز مفید بود و تریاق کبر و ربع و شر و دیطوس تناول
 کنند و زیت و نمک و پوره ارمنی و افامی که
 ظاهر شود اگر نتوان داشت که کدام نوع بوده است

زیت و نمک

از عرق عقرب عقب ماده بزرگتر و زین است
 بشود اگر زین عقب خفقان و هتفا و بدن درودت
 اطراف حادث شود و گاهی حساس را کند و گاهی حس
 لیب علاج اولت که بالای موضع را بزنند و آن را
 بکنند و عقب را بکوبند و بر آن موضع نهند یا حلیت
 و سر و عاقر قرحا و غرضند که بزرگ و کبریت و نمک
 و علق بظلم بر آن طلا کنند و گویند اگر گوش یا صفعی
 زنده بگردد و بدویم کنند و بر آن موضع نهند مفید بود
 انجیر خام و لعاب بزرگ و خطمی با نمک و عصاره
 سداب و بادروج و پنخ حنظل و عصاره جنه قوی
 نیز مفید بود و پنخ استین و کبر و زراوند و گاهی بری
 بکوبند و بسبب بپزند و جوی را دو دانگ و دیگر از اجزا
 دانگ بدهند یا سیر و جود هر یک ده درم سداب حلیت
 و در هر یک پنجم بکوبند و با انجیر بپزند و سد درم بپزند
 و در دمانا و حلیت و سعد و بادروج و کینج شراب
 مفید بود

حنظل

درد در کمر و زانو
 دانه بزرگ
 مفید بود و از او ویه مفتحه خصوص کرفس احراز نمایند
 و گویند اگر کسی کرفس خورده باشد مفیدت بد و زرد شدن
 الحوت النوبیدی نوع العقارب مختلفه مخلصه در آن کوبند
 و موضع ملذوع در آن آب نهند یا فاذر بر جوانی یا ماه
 فزین بوق کاو زبان بسایند و بر آن موضع نهند شراب
 صندل و حامض و عرق کمانی و عرق کاو زبان بر شربت
 بخورند و غذا نمود آب و مرغ و تریاق اربعینم منقال
 فرودند و قدری بر موضع لغ عقب نهند و لوسی
 از عقرب است که از اجاره میگویند و آن عقربی جزا
 باشد و دنبال بر زمین میکشد و زهر آن کم باشد
 آن در نوای اسوار و خورستان و کسک بسیار پیدا
 بگردد بعد از بگردن از آن ناد خلاصی نهند و اطل
 انجی فی الحال معالج آن بخیف کنند و فی الحال شیر
 بیاشمند و موضع را بجمه مض کنند بجنبه سیر
 فیون طلا کنند و حوالی آنرا بکوبند و سیر که طلا

ماله و کینج شراب مفید بود
 این عصاره را اصل است
 کینج را بسیار است و کینج
 کینج را بسیار است و کینج
 کینج را بسیار است و کینج
 کینج را بسیار است و کینج

و این تریاق بدهند کاشنی برک کبر و حنظل نا و خستین و
 کثیر خشک مساوی بکوبند و در آب بپزند و در دم با
 شراب سیب ترش بدهند و اگر از آن التهاب شدید حادث
 شود شراب فواکه یا برف بدهند و اگر خفقان عارض شود شراب
 سیب و قوی کافور بدهند و اگر طبعت محسوس شد حقه کنند
 اگر زبان متورم شود فصد عرق زیزبان کنند و با کاشنی و
 سکینین غرغره کنند و غذا غوره و انا خوردند **نیمش تریاق**
و عنکبوت رتیلا نوی از عنکبوت است و بر نقطه های سیاه
 باشد و نزدیک دهن او دو شاخ بند که بدان بگردد و او را
 مات و بدترین آن مری پند و آن شیر است بر پروانه
 و بعضی سرخ پند یعنی سفید و بعضی زرد علاج کزین رتیلا
 است که موضع را بکنند و بجام روند و آب کم بدان ریزند
 و موضع زخم را بر نمک و فاستر چوب انجیر و قلیه و دانگ
 تصفیه کنند و شویز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تساول
 کنند **صفت** طفل زراوند ناردین ایر سا عاقر قرحا
 دوزانه

بوی خشک و

و بعضی سیاه

و دوزانه کمانی پوره ازین سر اندازد تا مایه کوش و از جوی
 میوه جیبیان سلطان نهدی مساوی بکوبند و آب کبر
 بپزند و در دم تساول کنند و از زین آن ریاح و قوا فر
 شکم و تشویه و پروت اطراف و انقشای قضا
 شود علاج اولت که بجام روند و عرق کنند و شویز و
 سداب هر یک پنجم با شراب صرغ بخورند و نوعی از
 عنکبوت است که از عنکبوت گویند سیاه و پای کوناه
 بود از زین او حکه مومض و سیاه شدن آن و حلی مطبقه
 حادث شود و زهر او حار بود علاج آن فصد کنند و عمر
 مندی و نبات با آب خیار کدو و سکینین تساول کنند
 و تلین طبعیت مطبوخ فواکه یا نقوع فواکه بکنند و اگر آن
 موضع متفحش شود تنه بر فرقه کنند و اگر تحفص شود با آن
 جدا کنند و نوعی دیگر است که آنرا نهد گویند و آن عنکبوت
 سفید بود و بر نقطه های سیاه پند و پای او بیات
 کوناه پند و مگس کیر و از زین او حکاک حادث شود

دخول بوز پند

آن را بجنف و در غنچه کل طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بچینند
 و در آن بریزند و نوحی دیگر است که قوالم او بسیار در از بود و از
 کزیدن آن وجه معده و قی محسوس بول و فو لنج حادث شود علاج
 نفع آن همچون نفع رتیل بود **قلمه النسر** حامیت همچون
 قرادی خورد و از کزیدن آن رطاف و نفث دم و بول دم فاش
 شود علاج آن ربیب و پیر باب برف کنند و شیره تخم تورک
 در آب کاهو و کاشی و خیار که در بیاضانند و طین مختوم و جدار
 با شیر سفید بود و موضع سدر آباب ضد سرخ و فاد و زهر طلا
 کنند **زناجیر** زنبور با نوع است بعضی بزرگ است و کسرا و سیاه
 بود و بعضی شبیه بلون نارینه و این دو صنف بدترین زناجیر
 باشد و بعضی کوچک است و علاج کزیدن زنبور است که صفت
 سعد اید بیشتر و سوزن فراخ کنند و صفت کنند و شراب
 غوره و ربیب و لیمو با عرق کل بید بیاضانند و آب کشین
 و خیار که در بیاضانند و موضع را آباب جناری و باد روچ
 و رو باه رنگ یا در قی آب بنگ یا انجیر و سرکه و یا آب غوره
 کل بدم کسرا

علاج

تناول

کاهو

طلا کنند

و کل یا سرکین کاهو با ورق کبچ طلا کنند و کزیدن نخل که
 کسرا کبچ است و زنبورهای خورد اسلم بند و عمل نیش
 در حضور مار کنند **عصا به** بسیار سی که یا سکو بند چون بکند
 اندامهای خورد و بار یک سیاه در کزیدن را کند و تند است
 که دندانهای او بیرون آورند و گویند قشیرا بر شیم در آن
 می مالند دندان بد و زرد بیرون آید و یا خاکستر در غنچه
 آن نهند تا بیرون آید و موضع زخم کنند و در آب گرم نهند
 و تریاقی که در کزیدن رتیل ذکر رفت خوردند **سام ابرص**
 نوحی از زغره است و او کوچکتر است و بر نقطه های سیاه
 بود و در مواضع خراب می پند و او زنبور چون بکند دندانها
 در حضور مار کند علاج او آنست که پاره قشیرا بر سر کاردی بچیند
 و در موضع مالند یا زرقطونا و صغ خاک کنند و شبانه روزی
 بکند از آن و بعد از آن برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید در آن بانند
 و باقی علاج آن همچون علاج کزیدن مار باشد **سالمه را**
 نام است شبیه بعضی چهار پای دارد و دناش کوه تا بود

کسرا کبچ
 طابو ریت چون مار کند
 چمن بر دندانها او در آن
 که اگر جاماند و صغ بماند
 ایزد (۱۲)

کزیدن رتیل استعمال کنند **باب سیوم در کزیدن**
آدمی و جاپایان اما اگر آدمی محور مزاج بود و کزیدن
 باشد کزیدن او بدتر بود علاج او آنست که زیت بر آن
 موضع مالند و او با قلا مسکه یا بیخ زرا یا نه غسل یا یا زول یا عکس زرا
 نهند که طلا کنند و اگر متورم شود و در آن مسکه و قند
 و زیت و پید و شمع مرهم سازند و بالند **غض شید**
پلنگ کزیدن و جراحت چنگال این حیوانات نیز از آن
 دایرسا غسل طلا کنند و اگر متورم شود و در آن مسکه
 و قند و زیت و پید و شمع مرهم سازند و بالند **غض شید**
پلنگ او را خاکستر زرد بادام تلخ و سرکه و نمک و بیخ زرا
 زبانه غسل بر آن نهند و از کزیدن و جراحت این حیوا
 نات بزراوند و ابرسا غسل طلا کنند و بعد از آن بکند
 بشویند و مرهمی از ابرسا و زنجار غسل و چرک نقره و
 تو بال نخاس مس و شمع و زیت مالند **غض کرک**
 در آن موضع مسکه مالند و پوره ارضی با سرکه طلا

عکس زرا
 زبانه غسل
 شمع و زیت مالند

و گویند که در آتش افتد آتش را بپرانند و سوزد و از کزیدن آن
 حرقت شدید و وجع و التهاب و وزم زبان حادث شود
 و علاج او آنست که موضع را بچیند بجهت کرم موش کنند
 و شیر ابلعاب بکند و بدانند و پشیره تخم تورک با روغن
 کل بنفشه تناول کنند و مسکه و مرق های چرب خوردند و غسل
 در آتینج نیز سفید بود و گوشت سفید و خایه سفید است
 نهند **الاربعه و الاربعون** هزار پای است و زرد
 او سرکه و نمک طلا کنند و نوحی از او است که او را در
 باشد و چون فرود در حضور آنگند و خود برینفتد و حرکت کنند
 علاج او آنست که او را بکوبند و بر رو نهند و زراوند و جیطیان
 و پودر کبک و پوست بچ کبر با شراب بخورند **صفا دع انچه**
 بحری است کزیدن آن سهل است علاج او همچون زهرهای سرد
 بود اما آنچه بری است سرخ بود و از کزیدن او ورمی عظیم ظاهر
 شود و گویند بر جبهه و بر مردم افتد و اگر نتواند نفع بدند و سخت
 رساند علاج آن تریاق کبر مشرود و میطوس خوردند و مطبات
 کزیدن رتیل

موضع

رسید



و نای سیاه موضع کزیدن از ارجاع و بوره ارمنی طلا کنند
 و نمک و سرکه در آن بمالند و چون پاک شود پدید مرغابی و کلبه
 کوهی به نهند و اگر به تمساح بدست آید بهتر باشد و باقی
 علاج همچون علاج کلبه کلبه **غرض سستوار کزیدن**
 کرب و جیمی حادث شود بسیار و خود نه با شو نیز و کنگه خاد سازند
 در دهن گیرند چون در دهن مار اندازند مار میزد **طریق**
رب از شاخ و آب ترب و بادروج عقرب بگزیند و در
 کردن بعقرب و کبریت و سبب فرور زنج و پدید زور زنج
 کا و آب حلیث همین خاصیت دارد و اگر مسیح و زنج
 و بشکل کوسفند و پید کا و با هم سایزند و بر در سوراخ عقرب
 دو کنند عقرب بیرون آید و اگر بنج ترب پاره کنند
 و بر سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید **طریق و برانیت**
 اگر حنظل با سواب کوشند در در خانه بریزند یک مهر ۲۰ و اگر چوبی بر پید خاکی سیاه
 و از کرب و ورق خرزهره و کیلو اش بگزیند **طریق و پید**
 اگر چوب و ورق سرو و برک جوز و شو نیز مورد و کبکی

در خانه برینتی

یک در آن صبح شود

غرض راسو اگر کسی راسو کز سیر و پیاز بخورد و خاد
 کند و اگر پوست را بکنند و بر آن موضع بنهد و جمع ساکن شود
 و الله اعلم **باب چهارم** در دفع احوام و طرد حشرات
 و بهایم اگر کسوسنبر و خود نه و فنجنکشت در خانه و نیز
 مرقد به نهند احوام بگزیند و تخیر بچوب زروانار و پنج نمک
 و قند و خود نه و قتل و کسینج و حلیث و جب الغار و نشه
 و قردون و **طریق افساد و جواخ حیوانات** همین خاصیت
 دارد و نگاه داشتن لعلق و طرد و کس و مرغابی و خاکی
 و گاه کوهی و کوسفند کوهی و راسو کرب در خانه مفید بود
 و اگر رسیانی بمقطنان آلوده کنند و کرد مرقد بگردانند پنج
 آنکه بدان

یا کرسه و زنج خاکی

کشف کوسفند و ما در طرف

ورق ازاد و خشت و خرزهره و صیغ بهایم را بکشند
 اگر سگ و گاو و خوک خربن سیاه بخورند بزمین و حانق
 کیامی بنده که پلنگ را بکشد و حانق الذئب که با می
 که گاو را بکشد و بادام تلخ و خرزهره رو باه را بکشد و گاو
 از جای یک منصل بنده بگزیند **شوم و دوم و ادویه و اعجاز**
دانشمند بر دو معالجت معالجت اول
 در ذکر بعضی از ادویه مفرده و اغذیه شتمل بر هفت سیاه
اب اول در تجلیع ادویه و تا شیر آن بد آنکه هر چه یک
 در بدن آنرا تا تیری از کیفیات بنده چون دارد بدن خود
 از حرارت غریزی او متاثر کرده و اگر در بدن تا تیری زیاده
 از کیفیات که بدن را محال بنده بگذرد چیزی معتدل
 گویند و اگر در کیفیت زیاده تا تیر کند اگر آن تا تیر محسوس
 نشود آن کیفیت در درجه اول بنده و اگر محسوس شود اما
 مضر نباشد در درجه ثانیه بنده و اگر مضر رساند لیکن
 مملکت نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه بنده و اگر اضرار

نکته از آن

و خفا
 کاه و کبریت و در حنظل دو کنند پیش بگزیند و اگر آفتاب
 حنظل و شو نیز بپوشانند و در خانه بریزند همچنین بود و اگر
 بدن بر غش ترب بمالند پیشه بر آن نقشند **طریق عمل**
 مورچه از مقاطیس و زلفت و حلیث و زهره کا و دو
 کبریت و قطران بگزیند **طریق و اب** اگر زنج در شیره
 حل کنند و به نهند تا مگس نخورد و بگزیند و اگر زنج دو کنند
 طرد زنبور اگر سبب کبریت همچنین بود و از روی کدش بگزیند **طریق و اب** اگر سبب
 و دو کنند زنبور کزید و کلنگ و کشته خشک و خود نه بسوزانند و شمشیر بگزیند و اگر بوی
 و زیت سیاه بنده چون زنبور برق خاد و دو کنند خافس بگزیند و اگر آفتاب و خود
 بر آن نقشند بزمین **طریق و اب** در میان جامه بریزند شپش در آن نیفتد
طریق قتل موش اگر مردار سگ و خربق و بندر البنج
 و پنج کرب و بصل الغار و مرک موش و حش و زعفران
 و این هر کدام که باشد در جزی کنند که آن موش بخورد و میزد
 و اگر موش را خایه بکشد یا گوش و دم به بریزد و با کشند
طریق و اب از بوی سداب را بگزیند **طریق و اب**
 ورق ازاد

یا پوست بکشند

آن بملک رسد در چهار بعد پنهان چنانچه ادویه سستیه در بیاید
 دالت که تا شرم شاید که در خارج پند و در داخل نه چو
 پیاز که خاد آن مغز است و اکل آن نه بویکس این همچون
 سفیداج که اکل آن خامل بود و خاد آن نه و شاید که تا اثر
 خارجی در امضاد تا اثر داخلی او بود چو شکر که در داخل
 تبرید و تغلیظ کند و در خارج تحلیل و جدا کند بعضی ادویه
 را قوی مختلف بود و شاید که قوت آن چنان مستحکم
 باشد که آتش آنرا به تحلیل نبرد همچو ذهب و شاید که آتش
 آنرا به تحلیل برد اما بطبع تحلیل نبرد و هیچ کدام زایل نشود
 و شاید که طبع آنرا به تحلیل برود لیکن بغیر زایل نشود همچون
 عیس که بطبع قوت مجله او به تحلیل برود و قوت قابله
 باقی ماند و شاید که قوت او چنان ضعیف باشد که بغیر
 زایل شود همچون گاهی که مفتح و مبرد است پسین قوت
 تفتیح و لطیف او به تحلیل برود و تبرید باقی ماند و چون
 ادویه مفرده بسیار است معرفت کیفیت و خاصیت آنرا از قوت
 استخوان

همچون مایه که در او
 قوت تا به تحلیل نبرد
 و بطبع

است و ذکر آن بر تطویل می انجامد بزرگ بعضی ادویه که
 احتیاج به استعمال آن بیشتر است گفتنی نماید **دو آنجه**
 در درجه اول از حرارت بیشتر کند با بون و فستین و فندق
 اسفند مغز است و پوست ترنج خود و فاشتر اطوف و درک
 آینه که رسد بزرگ لادن شاهتره **دو آنجه** در درجه دوم
 از دشته که بوره اذخر ابرسان سمن اظفار الطیب **دو آنجه**
 جعد از چشمان حله فراسیون کند سلیمه نام صغیر
 چند قوی است **دو آنجه** در درجه سیم از دشته که
 شونیز بچای سفید و رازبان و در آن و شیخ و حب بلبل
 قرنفل و ستر و فودنه و غیره خشک و حد و قط شک و زرد
 مرزنجوش مسکط اشبع اقحوان اسارون ملخ اهل کردیا
 جوز انیسون حرمل زربناد افیتون کرفس رومی زرد فاق
 خشک همانرا از اندزیره و زنجبیل و زعفران و کبریت شیخ
 انکشت چند بیدستر و ج دارچینی دارنفل پیاز حاشا ابریز که است
 جطیلاناسقونیا درونج **دو آنجه** در درجه چهارم از دشته که

بزرگ که رسد بزرگ
 لادن شاهتره
 سمن اظفار الطیب

دو آنجه در درجه سیم از دشته که مر حاشا کما در بوس ضد
 کلنا که در حاض سوسن کل سرخ زنجبیل دارنفل هزار چشمان
 درونج و دم الاخرین جعد بلبلان ابرسان اسارون
 اند سوسن بچای سفید فنجکشت اقحوان انجیره حنظل
 حبه بلبلان اقیل **دو آنجه** در درجه چهارم از دشته
 مشر که اهل سقونیا سریش شتر اقا قیاری آن اسون
 قرنفل افیتون بلوط تک چند بیدستر دارچینی قط زرد
 صبر و مانا ستر و ج زرد فاق خشک فودنه زرد اند ما زو
 قراسیون فرنج خشک سماق زربناد همانرا زیره ناخواه
 سدر کبک کرفس مرزنجوش کبر مسکط اشبع تک **دو آنجه**
 این کندش مقلق مونج مایران خردل فلفل سرد است
مسملات صفا اشیا که صفا بر اند بلبله زرد
 تمهیدی ترنجبین بنفشه فستین سقونیا بلبلان اصاصی
 شاهتره صبر کل سرخ زنجبیل مسملات بلغم ششم حنظل
 قنطاریون نا بزرگ غار قیون حب انیل ترید حرمل بچای
 حاشا

حرف کندش مونج مایران فلفل خردل سرد است
ادویه که در درجه اول از بروت مشر کند و بلبله آمد
 بلوط خیار شنبه بلبله اند اجاصی بچای سفید
 سرخ **دو آنجه** در درجه دوم از دشته که کلنا زربناک
 بر زرد الو بنکون الحمل دم الاخرین حاض **دو آنجه**
کلاه مازو و صندل **دو آنجه** در درجه سیم از دشته که
 کلاه مازو و صندل کافور **دو آنجه** در درجه چهارم از دشته
 ساکونین حاض زرد کافور کاه **دو آنجه** در درجه چهارم از دشته
 که جز زمانل افیتون بنک سیاه **ادویه** که در درجه اول
 از طوبت مشر کند الو خود بچای کاه و زبان مغز
 خیار شنبه **دو آنجه** در درجه دوم از دشته که ترنجبین کور که
 بنفشه بنکوزرد الو فاشتر **دو آنجه** در درجه سیم از دشته که کاه
 و فطر **دو آنجه** در درجه چهارم از دشته که
ادویه که در درجه اول از دشته که مشر کند از خرفندق
 بلبله زعفران آینه با بون جبهه الحضر اقیل پرسیاوشان
دو آنجه در درجه دوم از دشته که مر حاشا کما در بوس ضد
 حاشا

ضروع که بیدار بگردید مسهل بلغم بود قرطم که خشک در آن گویند
 خیار شیرین که فلوکس گویند با تر هندی مسهل بلغم بود **مسلمات**
سودا اشیا تنیکه سودا براند هیلله کابلی و سیاه
 کمی و با نلکو اقیسون و اسطوخودوس حجر الاثرورد و برفنج
 غاریقون کثوث جب انیل آله **سقیات** تخم ترب
 و برگ ترب و کندش و کنگر زرد و فربق و موزنج و تخم
 پرت و تخم خرزه و تخم جرجیر نمک اندی لوبیای سرخ
آب کدو و تر و ماء العسل و تخم مازنیون بوره سنگین
 و گویند اگر بیخ از زعفران را بپوشانند و آب آن بپاشند
 قی تمام آورد **مفتحات** که سده بکشید تر مسهل از
 شاهتره غاریقون رازیانه انیسون قنطاریون فستق کک
 قردمانا اسطوخودوس عود فاوانیا اقیسون جنطیان قرآن
 زیره ایرسانا نخواه حاما هلیون دارچینی زعفران زرد
 کرفس زرد اند کبابه کرسه حاشا کثوث هرمل **ماطفا**
ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظه کند اهل اقبل
 جان برکت

حاشی که اسطوخودوس جب البان اقحوان انجبه بوره چند
 بیدستر فردل قرطم سیر اذخره بختکشت با بوند در چینی جده
 و ج زوفا خشک قط سقره قردمانا فودنه زرا و در حرف حاشا
 هرمل کادریوس سکنطرا مشیح ایرسانا نام سداب نخواه کینج
 عاقرقرا **مزرات** ادویه که در رابول و چینی کند اهل
 اقحوان تر مس شوینز انیسون رازیانه انجدران قنطاریون
 برنجاسف قردمانا فودنه قط کبابه پرسیا و شان چند بیدستر
 فراسیون عروق عود فاوانیا جنطیان نا نخواه جاویه
 تخم کز در چینی جده سداب سداب سداب سداب نام زوفای
 خشک سکنطرا مشیح کرفس کما در یوس جبه الحضر **مفتحات** مزنجوش
 ادویه که حصار بریزاند اساردن برنجاسف صغ الکونم
 خرزه خشک پرسیا و شان نخود سیاه حجر الیهود بادام تلخ
 کینج رازیانه **قابضات** ادویه که طبعست را بریزد
 برنج بلوط باقی جز سر و بیج کادریوس اذخره کک مورد
 غیرا کلنار دم الاضون زعفران و زرد و ورق زرا مرده و کبابه
 طن سبب آن کیمت

مسطک که با طین مختوم کند که در انار دین ساق عدس
 تخم شامسرم پارتنک بنق **حلاط** ادویه که غلط
 و صلابات را تحلیل ببرد کادریوس کبر حاشا زرا و اندوج
 اکلیل الملک خرزه هزار جشان جده جاوشه اشق
 پرسیا و شان اقبل با بوند و ماه بریک برنجاسف اذخر
 باقی اساردن اقحوان خطی زفت صغ بلغم لادن نام
 سوسن تر مس قشای الحمار غار قنطاریون فستق کک
ملیات ادویه که صلابات را نرم کند اصطک بزرگ
 را تخم سفید سعد رخسار ضروع و نینب پریط پیریغ مغز
 باقی کاو و کوسن زفت صغ بلغم **مفتحات** ادویه که
 ادراک و صلابت بفض دهد اکلیل الملک بزرگ زعفران
 ایرسا کرب صغ بلغم لادن تر مسع انجیر موم خطی مرور
مفتحات ادویه که نفخ درج را بشکند و تحلیل ببرد
 انیسون اقیسون سبب بختکشت جاوشه کز زرد
 دار فلفل حاما زیره زرا و اندنا نخواه کند زرشا در کرفس
 کرویاسد بار

شم حقل

کرویاسد اب صغتر سعد فلفل قردمانا **مفتحات** ادویه
 که عضواریش کند و بسوزاند اقبل زرنج زجاج سرخ و سبز
 حرف البان بیوتعات سرکین کبوتر آهک قط سبب
 فرقیون صابون سداب فودنه اسن قنطاریون
ریح ادویه که تسکین و جمع کند پریط تورک سفیده اقیون
 تخم مرغ بیخ بیروج کبرانشتر صغ اسفنج **ادویه**
 سرکان کند و خواب آرد و کاهوشب اقحوان زعفران حاما
 تقاح مر و شقایق اصطک شامسرم **ادویه** که گرم
 و کوش بکشد برنج کابلی افستین زوفای خشک
 کرویاسد فودنه قنطاریون زعفران و ورق شقالو کرفس
ادویه که متع رعاف و نفث است و اهل دم کند انجدران
 زرشک بادروج بلوط سد کلنار دم الاضون تخم کک حش
 کل ارمنی که با کافور کند رسان العمل زیره مسطک نفثاع
 نشاسته به مازو قنطاریون رپوند شادانه جز اسر و کینج
 بزرنج **ادویه** که قروح را منهدم کند کلنار انجدران صغ

ذراغ بلبل

الو غنر و روت استخنج درق بلوط دم الاغین زفت زرا و
 سان الحبل زیره ابر صبر طین مختوم **ادویه که فروج و**
 و سنج پاک کند اهل زفت و نمک انکامه ابر شل زنج
 حب طیان **ادویه که گوشت زیاد از فروج زایل کند غنر و**
 ایشان یک مردار سنگ توپاکیس توپال مس هدف و فیه
 زنگار **ادویه که فروج را خشک کند توپاکیس** **ادویه که**
 است فرما سوخته ایک شسته **ادویه که** **ادویه که**
 یا قوت و مفرجات بود که با توپو لاجورد کا و زبان بر سبب امرد
 کوشین خشک بلبل شریطین مختوم زرنباد زعفران دارچینی کل
 سوی زرین سرخ درونج هلیله بند بانگور بادروج تمزندی انار شیرین
 ضد لین ریاس شقاق قاقله قره فستق زرنقوه عود و
 نفع سوسن سعد سینی فرنج خشک فاد انیا نام نیلوفر موز
 اسطوخودس اترج ابر شیم آمله بهمنین بسفنج جدو ارنار
 نارنج پوست ترنج **ادویه که** سفوی معده پند پوست ترنج
 آمله بلبله بانگور جزویا دارچینی هلیله کل سرخ زرنباد و طبل
 کند ارجا

کند که دریا مصطک مشکطرا مشیح نفع سعد سینی ساق
 سفجل قرنفل قره قاقله از فرسازج هندی **مقویات**
 کند اشنة اطفا الطیب حب البلسان جزویا ذرین
 حمانا گوشت مصطک نار دین قرنفل قره غافت **ادویه**
با پیس کز جبر هلیون حب الخضر کرس کند حب اللم
 با قلی عه نخود لوبیا قره خولجان دارچینی بسیار طغوزه
 ذندق فستق کبر اطحیت قط زرننا و خضیا الثعلب
 شقاق زنجبیل سورجان سقنقور بید کبر کبک کبک
 منخر کبک بزه بیز مایه شتر شمش انکورا خیر طرب
 نار جیل مغز بادام مغز جوز والله اعلم **باب دوم در جبر**
کندم کرم و تریت بدر جراد اول نان او بهترین مانها بود
 غذا تمام نیکو دهانک تنک غذا کمتر دهد و در سرد کرد
 بخلاف کرده و نان ما برن غذا تمام دهد و در کور اول طبع
 فری کند اما سده آرد و معده را مضربه **جبر سرد و خشک**
 است بدر جراد اول و غذا کمتر کند دهد و دست جو قاضی

و مبر بود و کشکاب مبرود و مرطب بود **برنج خشک است**
 بدرجه اول و در حرارت و برودت او خلاف است و از غذای
 لطیف بسیار دهد و زو کوارد و او را با زعفران در غنچه تا
 پزند یا با شیر و شیرینی خورند **کادوس زرد** با روغن و پیاس
 غذا انک دهد و قابض پند مصالح ایشان شیر و روغن بود
عس بار و یا بست است کسکین و تخلیط خون کند مطلق
 و گرم آن قابض بود آنرا با جعفر خورند **با قلا** بار و یا بست
 بود غذا انک دهد و آب اول لطیف بود و در حلق و امراض
 را مفید بود اما نفاخ بود و مصالح آن کک و حبه **سجود** حار
 رطبت غذا بسیار دهد و تقویت باه و او را در تقویت کند
 و صفای لون و تسهیل بدن پدید آرد و سیاه و سرخ کرم تر باشد
 در درازان بیشتر **لوبیا** فریبت است پهنود و در دراز اول
 قویتر بود **بنو ماش** بار و رطبت است و کیموس مجرب بود
 و تسهیل کرم و سرخ را مفید بود و نوزاد را مضرب بود و صلح او غنر
 بادام پند **کنجد** حار رطبت است و بر کوارد اف و غذا کند
 و معده را اینان

و معده را زبان دهد اما دفع بیوست کند و فربهی
 آرد و قوت باه دهد و مصلح او شیرینی است **خشخاش**
 بار و رطبت است بحال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف
 باه را نافع بود و آنچه پند مخدر بود و سیات آرد **بزرک**
 حار رطبت است نزله و حال را مفید بود و قوت باه دهد
دانه حار یا بست و مجفف و مضع بود شسته باه ضعیف
 کند و سلس البول را مفید بود مصلح آن شیرینی بود **قطر**
 خشک دانه پند حار یا بست بود و سهل بلغم پند و با دارا
تخم بجان حار یا بست بود و مفرج و قوی قلب بود و دراز
 رعاف را باز دارد **با پیس** و **لحم** و **البان** بهترین
 گوشت است گوشت کوسفند است و خصی بهتر از نقل بود و کراو
 بهتر از ماده و بسیار مو بهتر از انک سو و چراگشده بهتر از
 معلوف بود گوشت کوسفند حار رطبت است و گوشت بره را
 رطوبت پیش بود و گوشت میش را حرارت و رطوبت کمتر
 گوشت بزغال سرد و تر بود و گوشت بز سرد و خشک بهترین

بزرگه یک گوشت کبش بنایت بر پشه گوشت کاه
 سرد خشک و غلیظ بود گوشت کوسا معتدلست و زود
 ترهضم شود و گوشت شتر کرم و خشک است بهترین آن خروا
 و گوشت کوسه که کمی کرم خشک است هر دو را بیشتر بنایت
 است کرم خشک بود و گوشت خرگور کرم و تر است غلیظ است از با توایل خوردند
 و گوشت خرگوش سرد و خشک است و قابض است و گوشت کاه و کوهی
 سرد و خشک است و غلیظ بود و اول آنکه از در اجناس ناپید
 و گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروا
 رطوبت کمتر بود و گوشت کبوتر کرم و تر بود و مقوی باه بود
 و مرغابی و بط کرم و تر پشه کبک و کبک و فاخته و دراج
 و کلنگ کرم و خشک پشه و مقوی باه بود و ماهی تازه
 و تر پشه و دیگر کارد و ماهی شور کرم خشک و قیل بود **شیر**
 شیر مرغابی مناسب مزاج آن حیوان بود بلکه از طبع شیر
 کاه و چرب تر و غلیظ تر و شیر تر است بعکس این و شیر معتدل
 و شیر ممش چرب تر از بود **نسیک** حار رطوبت تبیین کند
 و در آن

نوده در فلاج را
 مضر است و گوشت
 است کرم خشک بود

و فریب گرداند و معال خوشوت را مفید بود و خوش کرم تر از او
 باشد **بزرگ کرم** و خشک و قابض بود **سرسبت**
 سرد و تر پشه و سنگین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود
 مصلح او نمک و نفع بود اما آنچه شیرین پشه سینه را
 بود و تر طیب بدن کند **دوغ** تر پشه کند و قابض پشه
 و غذا از نیک دهد **بیضا** خایه مرغی مناسب مزاج او
 بود و بهترین خایه مرغ خانگی پشه خصوص زرده نیم تر است
 که غذا اتمام دهد و تقویت باه کند و سفید و سفید غلیظ و
 اخلاط پشه و پشه کبک و کبوتر مقوی باه پشه **سب**
چهارم در فواک شیرینی انکور حار رطوبت و خون نیک
 از و حاصل شود و فریب کند و قوت باه دهد و بهتر آن انکور سفید
 باشد که پوستش تنگ پشه و آنچه در دست روز از جبین آن
 گرفته پشه نفع آن کمتر پشه و در آن انکور کرم خشک پشه طبع
 سرد و خشک است سوخته سوخته مایل پشه معده و جگر آرد
 دارد کشش از و لطیف تر است **عززه** سرد و خشک است

مصلح بزرگ کرم
 کرم معده ملافه دهد و قابض بود
 مصلح بزرگ کرم
 کرم معده ملافه دهد و قابض بود

سرد و خشک است و از آنکه کرم آرد
 و پوست او سرد و خشک پشه

سکین صفرا و جس معده و جگر را سود دارد **انجیر کرم**
 تر بود و غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف باغم و
 تقطیع اخلاط را در ربول کند و شپش پیدا آرد مصلح آن
 جزو بادام بود و در رطوبت کرم بود **انجیر**
 بس و قصب کرم و خشک است و مقوی معده و کبیر و قابض
 بود رطوبت کرم و تر بود تقویت باه و معده و دماغ و تبیین
 بدن کند و غذا بسیار دهد مصلح آن بادام خشک پشه بود در
 کرم و خشک پشه مقطع باغم و مقوی باه و مانع برودت بود
 و از سود آن نولد کند مصلح آن کبچین پشه **سرسبت**
 سرد و خشک بود و سنگین صفرا و تبیین و دفع خار و مصلح
 و خشک کند **سرسبت** کرم و تر پشه و مقوی قلب و مفرج
 بود و دفع معال کند و مجاری پاک گرداند **انجیر** سرد
 خشک پشه و مقوی معده و سک صفرا و دفع عطش بود
 و اگر با شحم بریفشارند سهل هضم بود **سرسبت** بارزایان
 است و مخرج مقوی معده و دفع حار و قابض بود و
 تولید قوی کند

قصب
 است

ع

تولید قوی کند و آنچه شیرین پشه با معتدل اقرب بود
سرسبت معتدل و مقوی قلب معده و مفرج و
 مانع عفونت بود و با هموم مقاومست کند و آنچه ترش
 باشد دفع نفع کند و قابض سرد و خشک بود **امردود**
 بارز یا بس است از سبب و به غذا پیش دهد و در راکند
 و تقویت دل و معده و تسکین عطش و غشیا نیکند
شفتالو بارز رطوبت است و دفع حرارت و خشکی
 کند و دیگر کارد و مولد صیانت عفت و باغم پشه **زرد الو یا**
 رطوبت است دفع حرارت و بخرد تبیین صفرا کند اما در معده
 فاسد شود و خون بد از و حاصل کرد **الو یا** بارز رطوبت است
 تبیین کند و معده را مضر پشه **فرا سبیا** الو یا کوکوبند بارز
 یا بس بود آنچه شیرین بود که کیلاس پشه تبیین کند و آنچه
 ترش بود معده را مضر بود **سرسبت** بارز رطوبت است سنگین
 عطش و خون و دفع خار کند و در معده فاسد شود و معده را
 مضر بود **سرسبت** معرفست است ان حار یا بس پشه پشه

کرم

را خوش کند گوشت آن حار رطوب بود غذا بسیار دهد
 و دیگر کارد حاض آن بارد و یابس بود تقویت معده و بل
 کند و شیخ خفکان غشی و غلیان صفا بود و تخم آن حار
 بود متقاومت با جمیع سوسم کند و پوی ترنج و دفع مغز
 و باکند **لمو** لطیفتر بود و خواص آن همین است و پخت
 آن اگر در پیشانی مانند دفع صداع خاری کند **نارنج** درخت
 و خاصیت چون ترنجست **زیتون** آنچه نارسیده بود بارد
 و یابس است و مقوی معده و آنچه رسیده بود بجزارت یابل
 بود و اعصاب و ادجاج مفصل را مفید بود **جوز** گرم و خشک
 و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده است
 و آنچه تر باشد حار رطوب بود **جوز هندی** یابس است
 لیکن حرارت آن بیشتر از سیب است بود آنچه تر باشد حار
 بود و مقوی باه و دفع برودت است و آنچه کهنه بود گرم است
 بکشد **فندق** حار رطوب است غذا آنکند دهر و تقویت باه
 و دفع مغزت زهر باکند **بادام** حار رطوب است غذا بسیار
 ۲۸۰

درست آن است
 مانند دفع در کت
 می خازر و دفع
 صداع کت
 نارجیل است و حار و

دهد و منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی
 بود و آنچه تلخ باشد بر سیب است مایل بود و شیخ و مقلح و دافع
 فضول بود **سستی** گرم و خشک است و مقوی باه بود
 و سعال بلغمی و کزیدن هوام را مفید بود و پوست آن
 معده و دافع غشیان بود **بوم** گرم و خشک بود و مقوی باه
 و کرده است اما معده و طحال را مضرب بود و آنچه **غیر** بارز
 یابس است و مانع اسهال و قوی بود **بنج** کناره است بار و یابس
 بود و فایده او قبض و تبرید است **عناب** بقولی معتدل
 در کیفیات اربعه بقولی بارد است بدرجه اول معتدل در
 رطوبت و بیست و غلیظ است سینه و ریه و غلیان و دم
 مفید بود و حبس و غلیظ کند **سیب** بار و رطوبت
 و تقویت معده و کبید و قلب کند و سبب طش و منع قوی
 اسهال کند و سد و بکشد **خرزبه** آنچه شیرین بود گرم
 است و اوراد و سرعت امداد و تقویت باه کند و آنچه تر
 باشد بار و رطوب بود و تولید رطوبات مصلح **خرزهر**

در در مقوی معده بود شیخ
 در در مقوی معده بود شیخ

سکنجبین است **کلیل** بارد و یابس است مقوی معده و مانع
 قوی و مسکن جفا بود **خیار و خیاره** بارد رطوب اند و پختن
 آن تقویت قلب و مانع کند و تخم آن در پشه معده را مضرب
هندوانه بارد رطوب است تب محرقه و جگر گرم را مانع بود معده
 را مضرب بود مصلح آن شیرینی بود **فی منکر** حار رطوب است
 حلق و سینه و سعال را مفید بود و اوراد و تقطیع بلغم کند و ک
 بدان قوی کند دفع باغم کند **فندق** حار رطوب است تنقیح الا
 سینه و مشابه و مجاری کند و مولد صفا بود و خشک آورد **فان**
 مقوی باه است باد و بلغم را مفید بود **بنات** از همه لطیفتر بود
ترنجبین معتدل است در حرارت و برودت و رطوب است
 بر ریه و دم سعال خشونت حلق و امراض ریه و آلات
 را مفید بود و ساهل صفا و دافع عطش است **شیر خفت**
 در حرارت از ترنجبین کمتر است و در بلغمی بیشتر **کرانجین**
 حار رطوب و مقوی معده و مقلح بلغم بود و تنقیح مجاری کبد
 کند و باد شکند **سوسن** حار یابس بود بهترین آن عمل
 سکنجبین

سفيد خورش بوی فایده آن جلا و تقطیع بلغم و مانع برودت
 بود و مغزش احداث بخونت و تولید صفا بود مصلح آن
 عموضات **خشک کنجین** حار یابس است فایده آن
 همچون فایده عمل بلکه اقوی و در کسر ریاخ و افتتاح خروج
 نافع بود **باب الحشم** در بقولی کامو بارد و رطوب است
 و خشک برتند و زود هم خورد و خون نیک از آن متولد
 شود و خراب آورد و منع نزل کند اما چشم را مضرب بود
کاسنی بارد بود مایل بر سیب است و دفع خشک و سبب
 صفا و کسر حرارت جگر کند و نماند منفع بود **اسفنج**
 بارد رطوب بود غذا نیکو دهنوز و دکنزد خشونت حلق را
 مفید بود **کرب** حار یابس است آب آن سهل مد آ
 و بلین آلات و صدر و مانع خار و جرم آن قابض و مفسد
 و مولد خون بر مصلح آن گوشت فر به **سستی** شبیه
 اسفنج است و بارد رطوب است قفتیح سده و تلین طبع
 و منع یرقان کند **بقلة الحنقا** نوزک باشد و اثر بقلة

مبارک نیز گویند بار در طبیعت و دافع تشنگی و حرارت بود
 الزهباب و تب محرقه را مفید بود و باده را مضر بود
زنجبوش حار یا بیست محلل و مفتوح سده بود و بخار
 آن کزین غریب را مفید بود **بالنگو** حار یا بیست محلل
 مقوی قلب و فرخ و مانع خفقان و مایه تولید و دافع بوی
 بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند **تره سورا**
سانی نوعی از دست مقوی معده و دافع بلغم بود
انغنا حار یا بیست مقوی معده و کبد و مانع قی
 و اهل بود و گرم بکشد و تقویت باده کند **طرخون** حار
 یا بیست تشف رطوبات کند و آلات صدر سینه را
 در جرح و ذوق باطل کند **سیند ان** حار یا بیست
 اورا بول و طشت کند و معده را مضر بود **کرفس** حار یا بیست
 مفتوح و مبر و مقوی معده بود صبح را مضر بود **کشت**
 بار و یا بیست تقویت دماغ و منع بخارات کند خفیف
 و معده گرم را مفید بود و باده را مضر بود **کندها** حار یا بیست
 مقوی صفت

مقوی صفت و مطع بلغم بود و صداع آورد **سداب**
سعد و شبت کرم و خشکند تقویت معده کنند و بادها
 بکشند **خلغ** حار رطوبت مقوی باده و بصیر بود و آلات
 صدر و مفصل و نفوس را مفید بود غذا نیکو دهد **کر**
 حار رطوبت غذا بسیار دهد مقوی باده و مطع بلغم بود
 و در اربول کند سینه و خلق را مفید بود اما در بیکوار دردی
 الکیموس بود **ترت** حار رطوبت آب آن مقطع
 و لطیف بلغم و مفتوح و مقوی اشتها اما جرم آن در کوار
 در و سغرض و مضمی بود **چقندر** در طبع او خلاف است
 کبد و طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتوح بود بواسطه
 بوقیته که در دست آمداری الکیموس بود **بیار** حار
 رطوبت مقطع بلغم بود و آلات صدر را پاک کند مقوی
 باده باشد و در دفع فرباب و هوائی نظیر است **سیر** حار
 یا بیست باد بکشند و در اربول و تلبیس طبیعت کند
 و تقطع بلغم و محسن لون بود و مقادیر با سوسم کشته شود

و چشم را مضر بود **کنکر** حار رطوبت و تقویت باده و سینه
 و مجاری و آلات **تقطیع** بلغم و بوی بد بود
 خوش کند **ریاس** بار یا بیست بکین صفا و حرارت
 و تشنگی و منع غشائی و بخارات و اهل کند مقوی معده
 و قلب **په کدو** بار در طب بود و ترطیب دماغ کند و
 طبیعت نرم کند و معده را از زیان دارد **بادخمان** مختلف
 الاجز است آب آن حار یا بیست مطلق است و جرم
 آن بار و یا بیست و قابض مقوی معده بود و مفرش
 فسادون و احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را
 زیان دارد **کبر** حار یا بیست محلل بود و عرق آن محال
 راه مفید بود و در اربول طشت کند و گرم بکشد و تریاق سوسم
 باشد و آنچه محلل بود سده طحال را بکشد و بلغم از معده
 زایل کند و آنها آورد **باششم** در تو ابل تمک حار
 یا بیست و تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت
 مضم کند و کثرت اعمال آن مضعف باده و بصیر بود **سکه** بار
 یا بیست

یا بیست بود قمع صفا و منع عفونت و تطفیه حرارت
 و تسکین دم و دفع تشنگی کند اعصاب مبر و در امضر بود
فلفل حار یا بیست و جگر و معده را تقویت کند و بادها
 بکشد **زنجیل** حار یا بیست بادها بکشد و رطوبات
 زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سوسم کند **داریچی**
 حار یا بیست تخفیف و لطیف اخلاط و تقویت معده
 و تفتیح مسام کند **زیره** حار یا بیست بادها بکشد و بلغم
 را از اربول کند مقوی معده **شاه** حار یا بیست
 رطوبت معده کم کند و جگر و کده را و مجاری بول را مفید
 بود و در اربول کند **زعفران** حار یا بیست تقویت
 و جگر و تفریح و شرف لون کند معده و دماغ را مضر بود
شونیز حار یا بیست قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصاة
 را از اربول کند **کشتی** حار یا بیست و قابض و
 و مانع بخار و صداع بود و قی و جشا صخر را مفید بود
 و از زیان حار یا بیست بادها بکشد و سده بکشد با

باب بیستم در ریاضین و طوبی کل سرخ سردو
 خشک است و قوی اعضاء باطن بود و بوی او قوی
 قلب و دماغ بود **سوسن و سیرین** حار یا بسند صرع و
 لقوه و فالج را مفیدند **شاه اسفوم کرم** خشک است
 از بوی آن خواب خوش آید دل و دماغ را قوت دهد **سوسن**
 معتدل است و مایل بجمرات و صدراع بارد و سده دماغ
 را مفید بود و چشم را روشن کند **بنفشه نیلوفر** ماز در طبع
 صدراع کرم را مفید بود **مورد** یا بس است رطوبت موی را
 کند **سنان افروز** بارد یا بس است صدراع را مفید بود
 و صفرا و تشنگی برنشاند و کزین عکسوت را مفید بود
شک حار یا بس بود و قوی دماغ سرد و قوی قلب
 و تریاق زهرنا بود و ذین تیز کند و خفقا ناز دارد
عنبر کرم و تر بود در رطوبت و بسوت معتدل و قوی دماغ
 و حواس و مفتح بود **عود** حار یا بس است مفتح سده و قوی
 قلب و دماغ و مفتح بود و خاشیدن آن بوی دماغ خوش کند
 خوردن آن

خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض شد **غالیه**
 مفرحت بوئین آن سکوت و مروع و صدراع با
 رد را مفید بود و فساد آن ادرام حلب را مفید بود و ذین
 کند و **سنان** در هم را خفید بود و ادرام حلب را مفید بود
 بود در کینه و احقان بدان اوجاع هم را مفید بود **صندل**
 بارد یا بس است خفقا و حمیات حاره و جگر کرم و صدراع
 کرم را مفید بود **سنبل** حار یا بس بود و قوی معده و
 دماغ و مفتح سده و اوجاع طحال دیر قانرا مفید بود
لادن حار یا بس است موی پرویاند و چون بخورند ادرام
 بول کند و جنین میت بیرون آرد و بلغم زایل **زریناد**
 کرم است بر صمیم و در رطوبت و بسوت معتدل بود
مقاله دوم در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب
 مشتمل بر بیست باب **باب اول** در کیفیت ترکیب
 ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق که کسکه تر
 کیب ادویه میکند باید که ادویه یک تا سه خالص کند

صفت غالیه
 حار است و قوی
 اعضاء باطن
 بود و بوی او
 قوی قلب و
 دماغ بود
 و چشم را
 روشن کند
 و کزین
 عکسوت را
 مفید بود

و از آن زمان و حاشا کک پاک کند و ادویه که آنرا بساید
 جدا جدا بگویند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بگویند و بپزند
 وزن هر دست گردانند و در آن با هم بپزند تا
 آب میخته شوند و اگر بپس میکنند عمل خوش طبع خوش
 آب نهند و کف بکنند و ادویه در آن میان ریزند و یک
 در هم بزنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف مملو باشد و سرف
 پوشانند تا سرد شود و تا هفت روز یکبار زمانی سرف
 بر میدارند تا بخار آن برود و از فساد و غلیان این شود
 اگر قوی سازند اگر در آن صمغ پند بپوشانند و ادویه بر آن
 بپوشانند و الا باقی آنکه چند ادویه بهم ملصق شود
 و قوی سازند در ساقه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز
 آنرا با گردانند تا گردانند و اگر مطبوخ تره نیکین مثل عتاق
 و الورا بشویند و گیاه تا و تخمها پاک کنند و اول چوبها و ساق
 نیم کوفته در دیک ریزند و بعد از آن تخمها و بعد از آن فواکه
 و در عقب آن گیاه تا بپزند و بپخته و نیلوفر و برسیاوشان و
 شکوفا در

شکوفا در آخر هم باید ریخت و اگر اقیون و طوبی کنند
 آنرا در ظرف گتان بپزند و در وقت فرو کردن در دیک اندازند
 پس بپوشانند و در ظرف ریختند و جبار شنبه بپوشانند
 باب کرم حل کنند و بعد از آنکه مطبوخ را فرو کردند و صافی
 کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سرد اوج مثل ایاره
 و تر بند و سورجان و قهونیا آنرا بگویند و بپوشانند و ساند
 و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشانند یا کچکچران مطبوخ
 بردارند و سرد اوج کوفته در آن ریزند و بیاشانند پس
 در عقب آن مطبوخ بیاشانند **و اگر** تخمی چپ بریان کنند
 در ظرف تو یا تا ده را یک کرم کنند و از آنش فرود آردند
 و تخمها در آن ریزند و در هم میزنند چند آنکه بوی آن بدند
 پس فرو کردند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل و حجر لاجورد
 و نوشادر و اشغال آن در آن بگویند و با بس پخت کنند
 پس را کنند تا فرو نشیند پس آب از او ریزند و خشک کنند
 و بعد از آن بسایند و عمل ادویه حجری را مثل سدر کرات و

صفت شکوفا
 حار است و قوی
 اعضاء باطن
 بود و بوی او
 قوی قلب و
 دماغ بود
 و چشم را
 روشن کند
 و کزین
 عکسوت را
 مفید بود

و ادلیما و حشبت صید برین طریق ^{بچند} گفته شود بشویند
ادویه که نباید سوخت مثل سلطان و بسند و کبر باد کوزه
نارسیده کنند در کل کردند و در تور نهند و بشویند و در طار
اول دست و پای چه کنند و حکم بشکافند و آب نمک
خاکستر چوب رز بشویند و بعد از آن آب فالح بشویند و
انگه استعمال نمایند و اگر در جواب نرند بگویند و در ویک
اندازند و اگر خوردند که آب کینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم
شود چند آنکه نزدیک بگذارد حق باشد پس بردارند و در آب
قلی اندازند و بعد از آن بسیند و صدف و شیخ را چون
بسوزانند در کل کردند و در تور نهند و عقرب که بسوزانند
زنده بگیرند و در ظرف مسین نهند و سر آن تخم حمله کنند
و اگر مس بسوزانند از آنکه سازند و هلیله و بلیله و آمله را
بجوشانند و صافی کنند و آب که در ویک مسین بجوشانند
و آن صفای مس را گرم میکنند و در آن آب می اندازند
تا بپست و یکبار چنین کنند و بعد از آن فرود گیرند و بپزند
شده بعد از آن

دور نرند

شده بعد بردارند و باز بر سر آتش نهند و قدری بول کاو
در آن ریزند و پست یکبار دیگر آن صفای را گرم کنند و در آن
اندازند و رسوب این را با آب رسوب هم کنند و بسیند
و فولاد را هم چنین بسوزانند اما سوختن نقره چنین بود که
نقره را بسوزان بسیند و بعد از آن در آب نمک بجوشانند
و کفچه آهنین زنند تا محترق شود و اگر بسوزد اندکی کربت
زرد در آن اندازند که سوخته شود و رسوب را هم چنین بسوزانند
و اگر زرد بسوزانند از آب سوزان باید بسیند و باره سرب نیز با
آن بسیند تا آب نیست شود پس در آن کسند و بسیند
اما مقدار تریاق و بقای قوه ادویه در وقت استعمال
زیرا که تاثیر قوت این مرکب بلا معرفت بعد از این بطور
رسد تا سی سال قوه او در تریاق بود و بعد از آن خوین
باشد اما نقصان پذیرد تا بیست سال بر سر آنکه چون
محتاجی کبار بعد از تریاق نوبت خوین در استعمال

و با هم یکبار نهند
سوزانند و آب
در کفچه آهنین
بپزند و بسیند
یا بیست سال

آن در سوم داد و نیه قتاله و نشس هوام و افغانی کنند و
و تریاق غره و مشر و دیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند
و قوت او بیست سال با باشد و قرص افغانی و اندر خون
و عضلی بعد از دو ماه استعمال کنند تا دو سال مشر باشد و فلوشیا
رودی و فارسی و بر شش بعد از شش ماه استعمال کنند تا
آن تا سه سال باشد و در داء المشک و ختچوش و ماده الحیوة
و اعط فیلات از دو ماه تا سه سال نکور بود و صوبه حاجین
و جوارشات مثل بچون خیار شنبه و شرباران و غیره فی الحال
که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیک شد و قوت خوین
تا دو ماه نیک بود و قوه قرص تا شش ماه و مرهم چنین بود
در قوه تا تا مستغیر نشد استعمال توان کرد یکس چون بوی آن
مستغیر شود هیچ کار نباید الا در خون پستان و در میانی خرد
استعمال توان کرد که نه شود بهتر بود اما شرب در روی که بسازند قوت آن
فی الحال تا چهار سال باقی بود و طبع که بپوشانند استعمال توان کرد
و چون ده ساعت که از او بگذرد ضعیف شود اما استعمال
انفاق بر آن

و تاثیر آن

تریاق بدان کنند و کسی دواء سهل قوی مثل سقرینیا
و شم الخنظل بخورد و بعد از آن نیم درم تریاق بخورد اگر
سهال بعد از آنکه ابتدا کرده چند منقطع شود تریاق
نیکست و یا نیم درم بخورد و خوس دهند و مار و آبی
یا یکی از هوام قائله بر وسط گردانند اگر خوس نبرد
تریاق بقوه بود و الا ضعیف یا خوش بود و تریاق
استعمال کنند تا قوه و ضعف آن ندانند اما مقدار از
ساول آن در کزین مارا فی و کلب کیمتقال و در کزین
عقرب نیم مثقال و در کزین زنبور دانگی و نیم با سرکه
و یکسکه در ابی سم خورده چند نیم مثقال تا یک مثقال بخورد
و کسی را که در کسینه و حال خرفه باشد یا در دعو
و ادعا و حشا و شهوة کلبی و نافض نوبت بود و
دانه بخورد و در استسقا مثقالی و در سهال و خروج
امعائیم درم آب ساق و در ضیق نفس دانگی و نیم با
سکنجبین عسل و در خدام مثقالی با آب اقیسون

نضعف و قوه تریاق
ندانند استعمال نباید
پس
کسی را که صبح
و نفعه بود تا نیم
با سرداب و کسی
فولنج بعد از نیم درم بخورد

و کا زبان در حصه کلیه و مشا نهیم **مشقال** یا کرس
 در روضه دانی و نیم با شراب و در ضعف شیره کلبی که مشقال
 با شراب و در احتیاس طشت که مشقال یک کله اشبع و سی که
 قولنج بود نیم درم با سداب **باب دوم** در تریاق **تریاق**
کبر و آنرا تریاق فاروق نیز گویند و تریاق جلیل القدر
 و عظیم المنفعت شیره و مقادمت باز هر با و ادویه های
 قابل کند و معوی دل و دماغ و کبزه و قروح امحاء و هاله و نفث
 الدم و بوی هر مویض و قولنج در در محدوده و تسقاء و گرم شکم
 و صداع و صمم و ادرا بول و طشت کند و ضعف کبد و بصر
 و جذام و برص و هرق و اوجاع مفصل و جمع امراض
 سوداوی را مفید بود **صفت** اقراض فصل چهل و نهم
 مشقال قرص افغانی و قرص اندر و خون هر یک بیست و
 چهار مشقال در لفظ و الهه هر یک بیست و چهار مشقال
 نیم شلغم بری و سیربری در جینی و ورق کل ارسا غا **مشقال**
 رب السوس رخنه بلسان هر یک دوازده مشقال **مشقال** غفران
 الحنظل ابرو

مشقال
 و بفر
 و نفل

زنجبیل رویند فطر اسالیون فطافلیون فودن جلی خرازی
 قط مر اسطوخودوس نفل ایض نفل بود کند کنگر
 مشکطرا اشبع فقاخ از خر صغ بطم سلین سبل الطیب
 هر یک شش مشقال جده سید ساید کخم کرس سیسالیون
 حرفه پاپلی کاوریوس ناخواه کا قیطوس عصاره کبسته
 التیس نار دین سبل روی اقلیطی شیخ جلی مرد
 سادج مو جنطیانا تخم رازنا طین محتوم زاج حرق
 حمانا و ج حب لیسان فودن صغ عربی قرمانا انیسون
 افاقیا هر یک چهار مشقال سکنج چند سیر تر بادا و در
 دو قوتی مشقال البه و جاشیر فطر یون مار یک زرا **مشقال**
 هر یک دو مشقال عسل کف گرفته ده رطل شراب کجانی
 عتیق ترطل و نیم آنخم کوفتی شیره بکوبند و صغ و عصاره
 بخمیسانند و ادویه کوفته بر غننه بلسان طوط گردند
 و در کرس و شراب بر شند و در ظرفی نقره یا صیجی کنند و ظرف
 مخلوط سازند و هر دو روز بر آن بر میدارند و بعد از آن مشقال

مشقال

بهار صید کنند از هر زمینی که از آب دور باشد و از کسانها
 و زمین شور و نزدیک آب شور صید کنند و در روز پنج
 سردارم دارس اقرار کنند زرد و دنبال او مقدار
 چهار انگشت بیکد فوجده کنند و بیدارند و باقی ما
 پوست بکنند و بشکافند و پاک بشویند و در یکی کوره
 نهند و آب در در زیند و نمک ششای شبت در آن
 اندازند و بخوشانند تا متهرا شود و گوشت و استخوان از
 هم جدا کنند و گوشت خالص در باون سنگین شیک کنند
 و باربع آن کفک بیاغیزند و باهم بسایند و با آن مرقق کنند
 و دست بر غننه بپایان جرب کنند و قرص سازند و
 در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر روی آن
 و چون در روز اوقی نماید در ظرفی آب بکنند و **مشقال**
تریاق الغده و الغده هم حکمی است و فاقیم مقام
 تریاق که پیشه **صفت** حمانا مر سبل هندی سادج
 کک ما مینا ق نفل رویند در جینی قهولیا ق ط جنطیانا

مشقال
 و گفته اند که غزه نام

قرص اشقیق
 در بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی
 دوازده سال **قرص اشقیق** و آنرا ابن عسقل نیز گویند
 و طریق او است که عسل تازه در زمان حریف که ورق او
 حل شود و خمیر کنند و بریان کنند پس از خمیر ترشون گیرند
 و آب آنرا سحقی کنند و با هم جدان دقیق کرشند بیاغیزند
 و بشراب بر شند و دست بر غننه کل بکنند و از آن قرص سازند
قرص اندرون مصطلک دار شیشگان قصب الذریر سلیمیه
 فو اسارون عود بلسان قط حمانا افغانی هر یک شش
 مشقال کچمشه فقاخ از خر رویند سلیمیه در جینی هر یک دواز
 ده مشقال افغانی بیست مشقال بکوبند و جرب بریزند و بشراب
 کجانی یا بنیدن نمون بریزند و دست بر غننه بلسان باره
 کل جرب کنند از آن قرص سازند **قرص افغانی** افغی چوب
 ماده شقر سه پهن حاصل کنند و ماده بر ابدان بداندند که
 او را چهار نیش بود و نر را دو نیش و جوا آنرا بدانند
 که بغایت شکر بود و سرد است و چشم او سخی بود و باید که در
 ۱۴۰

قرص اشقیق
 در بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی
 دوازده سال
 و طریق او است که عسل تازه در زمان حریف که ورق او
 حل شود و خمیر کنند و بریان کنند پس از خمیر ترشون گیرند
 و آب آنرا سحقی کنند و با هم جدان دقیق کرشند بیاغیزند
 و بشراب بر شند و دست بر غننه کل بکنند و از آن قرص سازند
قرص اندرون مصطلک دار شیشگان قصب الذریر سلیمیه
 فو اسارون عود بلسان قط حمانا افغانی هر یک شش
 مشقال کچمشه فقاخ از خر رویند سلیمیه در جینی هر یک دواز
 ده مشقال افغانی بیست مشقال بکوبند و جرب بریزند و بشراب
 کجانی یا بنیدن نمون بریزند و دست بر غننه بلسان باره
 کل جرب کنند از آن قرص سازند **قرص افغانی** افغی چوب
 ماده شقر سه پهن حاصل کنند و ماده بر ابدان بداندند که
 او را چهار نیش بود و نر را دو نیش و جوا آنرا بدانند
 که بغایت شکر بود و سرد است و چشم او سخی بود و باید که در
 ۱۴۰

تا دل کند

چندان عمل بریند شربتی که بمقال **تریاق الانفع**
 تریاق الانفع قویج و فالح و لقوه و در خلاء و اختلاف
 اخلاط سده و کبیر و اورام حاسه و در عونات و حج
 معده و امعاء مفید و در جبین را از اسقاط نگاه
 دارد و روشنی چشم کند و خوبی باه و نفست صحه بود
 و در متورمی آنکو کند و دفع مغز است که کند **صفت**
 فلفل ایض فرنجشک فاشرا هر یک ده درم مرافین
 حب الفار هر یک هفت درم جنطیانا زرد و نطویل
 زعفران جرد و انصل هر یک چهار درم ناردین عاقوقها
 فریون هر یک دو درم چند بیدتر بکبیرم بکوبند با س
 چندان عمل بریند و بعد از شش ماه احتمال کند **شیر**
دیطوس از تریاق های بزرگ است و منافع بسیار
 دارد **صفت** سلیمه قرنفل فلفل سفید و سیاه سورانی
 جده سیربری و قو اکلیل الملک جنطیانا روغن بنفشه
 هر یک از اینها در مویون مقل هر یک هفت درم آرد

هر یک دو درم شغال فجاج ادر عماره لحیه التیس
 مقل ازرق هر یک است شغال عاقوقها ازبانه کبریت
 خام تخم شبت اسارون فردمانا فریون ناردین شکوفه
 دروکل با طلا تخم کرفس کوبی و قو اقبیون سبیل
 و صغی هر یک است شغال کزرا خشکی شل سفید فلفل سیاه
 هر یک سی شغال بذر البیج بیت است شغال سلیمه در
 کل قرص اندر خون هر یک نه شغال تخم دراب یک شغال
 دانه ترنج ساق شامی هر یک دو شغال روغن بنفشه
 بیت و چهار شغال فجاج فو چهار شغال و نیم عصاره
 قیوم است شغال ورق ترنج سیزده شغال اسنجه
 کوفتی بنفشه بکوبند و صغی با در شراب حل کنند و با سینه
 ادر و عمل بریند و بعد از شش ماه نیم شغال تا یک شغال
 تا دل کنند **تریاق اربع** تریاق اربعه زهره اوبادای
 غلیظ و صرع و لقوه و برقان و خفقان را مفید بود
 جنطیانا حب الفار زرد و نطویل هر یک هفت درم آرد
 جنطیانا

نظر اسالیون کوش
اسلیون

در سینه است
نظر اسالیون کوش
نظر اسالیون کوش

چند بیدتر جاوشیر هر یک دو درم زرنبا و دروچ عقوبتی
 روغن بنفشه هر یک چهار درم چکانه نقد شده ترکیب کنند
 و بعد از شش ماه شغالی بخورند **تریاق** که دفع ضرر کند
 انجیر خشک پنجاه درم ورق سد اب خشک سی درم سیربری
 بیت درم نمک ده درم هر را بکوبند و با انجیر سیاه بزنند
 و سه درم تا دل کنند تا خیزی **انجیر** زرد و نطویل و
 مدحج هر یک درمی و نیم اسلیون مر سندان زیره
 هر یک درمی شونیز پنجم درم جنطیانا سه درم سد اب
 دو درم بکوبند و عمل و اب جرم بریند و شغالی
 تا دل کنند **باب سوم در مرقیات مفح معتدل**
 کو لونا سفید سه عود خام کاو زبان هر یک ده درم کربا
 تخم کاسنی کشنیز هر یک پنجم درم ضدلین طباشیر هر یک
 است درم فرنجشک اقبیون درق کل هر یک شش درم
 دروچ عقوبتی زعفران عنبر هر یک دو درم ساوج سندی
 زرنبا با نگو خشکی شش بیفت کل از می هر یک چهار درم کافور

هر یک چهار درم
 و سقفور اسلیون و ج نو سکیج هر یک درم سبیل کند
 خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس ادر قطریسا
 لیوس کا قیطوس قنده دار فلفل عصاره لحیه التیس چند
 بیدتر جاوشیر ساوج سینه هر یک است درم مرو زعفران
 غار ایون زنجبیل دار چینی کزرا هر یک دو درم سد اب دو درم
 آفتین ناردین طین مختوم مصطک صغی عربی فردمانا قطری
 اسالیون ایون بذر البیج درق کل مشکط المشج تخم ازبانه
 هر یک پنجم درم ادر و بر بکوبند و صغی با در شراب حل کنند و عمل
 سه چندان آن ادر و بریند و شغالی بعد از شش ماه بخورند
بزرگ دارو شش است بر تریاق و منافع بسیار دارد
صفت زعفران بذر البیج سفید هر یک شش درم فلفل سفید
 دو درم اسلیون فریون هر یک بیت درم سبیل مسیله
 هر یک دو درم درم ساوج قرنفل هر یک چهار درم لولونا
 نونش در تخم سد اب بری مسک کافور قاطله دار چینی سلیمه
 هر یک درمی تخم سندان عاقوقها در فلفل هر یک چهار درم پنجم
 جنطیانا

سبیل و کوش

و عکال بنظم
فتق

بیت درم

نفع آوردن قوه دل

یکدم مشک نیم درم بکوبند و بشراکت برشند و شقایق تان اول
کنند **مفح باقوتی** لؤلؤ ناسته است درم بد چهار درم
یا قوت رانی دو درم با لنگو ضدل سرخ بهمس سفید کل چشم
ر بوند چینی هر یک دو درم زر شقایق حجر لاجورد و شقایق
و نیم نعل عقیق که با نیلوفر زر شک کشتیز نیم کاشی نیم کل
عود پوست ترنج کاو زبان بهمس سرخ کا فور عنبر اشتریک
سدرم طباشیر ضدل سفید و ورق کل هر یک پنجم درم ساوج
زریناد و روغ هر یک در می و نیم مشک نیم شقال ارشیم
سوخه یکدم آله هبله کابلی هر یک بیست درم کلاب قند
هر یک یکمن شراب سبب و آب انار شیرین
ترکیب کرده هر یک بیست درم پنجا کدرم است گفته در میان جو نهند شربتی
ضعف دل خفگی
سور روغ
بود

آماج در آب سوز خیسانیده خشک کرده پانزده درم
مجموع کوفته و بخته بمسل بشینند **مفح باره** ورق کل
طباشیر بهمس سفید کاو زبان هر یک در می کشتیز خشک
ضدل هر یک نیم درم نیم تورک نیم خرم خیارین و کدو هر یک
دو درم زر شک کشته دانه سدرم لؤلؤ ناسته که با سدرم هر یک
داکی بکوبند و بشیره قند برشند **آخر** خفقاں کرم را
سفید بود بد لؤلؤ که با کاو زبان کل ارشی هر یک دو درم
مسک یکدم قند ده درم بکوبند و بشراکت برشند
آخر خفقاں سرد را نافع بود کاو زبان در روغ هر یک
شش درم زریناد سدرم بکوبند و بمسل برشند **آخر**
ضعف قلب خفقاں خوشی را سفید بود صطک دار چینی
دار فلفل تمام فرنجشک با در روغ ساوج هر یک پنجم
کشتیز خشک سنبل هر یک سدرم که با لؤلؤ طباشیر
هر یک دو درم و نیم با لنگو است درم مسک یکدم زعفران
نیم درم بکوبند و بمسل هبله برشند **دواء الشک** جلو

صفت هر فرستاد
هر یک بیست درم

خفقاں و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را سفید
بود زریناد در روغ بهمین ساوج سنبل قاقله قرقره نقل
چند بیست شش هر یک در می لؤلؤ ناسته که با سدرم نیم درم
سقاوی کرده هر یک در می و نیم زنجبیل دار فلفل هر یک نیم درم
مسک داکی بکوبند و بمسل بشیره قند برشند **دواء الشک**
مفح خفقاں سوداوی و سوء المزاج قلب را سفید بود
و ریاح احشا و صغ صیانرا و روغ بوبت معده را نافع
افند سنبل هر مسک ساوج هر یک دو درم زعفران ناکواه
نیم کرفس هر یک چهار درم ریوند چینی شش درم چند بیست
در می و نیم **نوشه اردو** مقوی قلب و معده و کبد باشد
و فرخ نفس و بون بود و بوی دمان درنگ روی نیکو کند
صفت ورق کل شش درم سدرم پنجم درم زعفران قرقره
زریناد و روغ چینی قاقله هبله جزوا بسا سه هر یک دو درم
مسک نقل اساردن سنبل هر یک سدرم بکوبند و بشیره
دالیکر کل در زهر طلی آب بکوشانند تا با شش آید پس خفقاں

کنند و با دروطل قند بقولم آردند و آردیه کوفته در آن
رزند و خوب بسوزندند **فلو نیای رومی** قو لنج و
و خفقاں و او جاع کبد و حال را سفید بود زعفران پنجم درم
فلفل سفید بزر لنج هر یک بیست درم افیون ده درم
قطر اسایون سنبل هر یک چهار درم نیم کرفس سدرم ساوج
نیلوفر عاقر قرقصا جلیان فریون هر یک در می بکوبند
بر روغ پسان ملوث گردانند و بمسل سدرم آن آرد
برشند و بعد از شش در می بخورند **فلو نیای فارسی**
خفقاں و قولنج و او جاع رحم و کثرت عظام را نافع بود
صفت فلفل بزر لنج هر یک بیست درم افیون ده
درم زعفران پنجم درم سنبل مر عاقر قرقصا فریون هر یک
دو درم چند بیست زریناد در روغ هر یک نیم درم لؤلؤ ناسته
مسک هر یک نیم شقال کا فور داکی بکوبند و بمسل بزرگ
آرد برشند و در می بعد از شش ماه تادول کنند **باب**
چهارم در معاجین و اطریقیات **سجود بخاج** مسهل

خز کند و
سرخ

مسلم بود و اخلاط غلیظه بنه ایله سیاه بلیله املد
 ده درم بسلج و افیتون و الحودوس تریه هر یک پنجم درم
 بکوبند و عسل برشته شربی بکشدنقال بنه **مجموع تریه** قوت لایح
 یکشاید و در دینت و بادار امفید بود **مصفی** سقونیای
 یکشقال تریه ده شقال خربز با قافله زنجیل در جینی قرفزار
 مشک قرفنقل فلفل هر یک درمی شکرده شقال مجموع بکوبند
 و عسل برشته شربی پنجم درم **مجموع خربز** تریه پنجم درم
 بنفشه ده درم ملک بندی **مجموع** رب السوسفت درم راز
 یانه و انیسون و مصطک هر یک دو درم و نیم عسل خیار شربز فایند
 پنجاه درم روغن بادام صند درم او دیر را بکوبند و عسل بچایند
 برشته **مجموع خربز** کلید و مشانه پاک کردانه و ادرا
 بول کند نیم خربزه و خیارین و کدو و مجموع معشر کنند و جب
 کا کبج هر یک پنجم درم بکوبند و با نه جدان او دیر عسل
 شربی یکشقال بنه **مجموع عقرب** کلید و مشانه راز
 حصاة و رمل پاک کردانه **صفت** عقرب سوخته تدرم
 نیم

و نیم جطیا نایک درم و نیم زنجیل یک درم فلفل در فلفل هر یک
 دو درم پنج کا کبج پنجم درم چند بیستر چهار درم بکوبند و
 برشته شربی و انکی بنه **مجموع حلیث** تسبیح
 و کزیدن عقرب رتیلار امفید بود حلیث فلفل فروق
 سد اب مساوی بکوبند و عسل برشته شربی یکشقال
 بود **مجموع کا کبج** قروح کلید و مشانه را امفید بود
 البیج تخم کرفس رازانه هر یک تدرم جب کا کبج تسبیح
 و پنج عدد کتر اچار درم بکوبند و عسل با می پنجه برشته
 شربی یکشقال بنه **مجموع شربز** ان قوت لایح و نفع معده
 و امحار امفید بود زنجیل قرفزار جینی جزیرا مصطک
 قرفنقل سلیمه سنبل قافله حب لبان هر یک چهار درم
 و نیم سقونیای تدرم تریه جیب التلیل هر یک یک تدرم
 شکر سفید بنه تدرم بکوبند و با نه جدان او دیر عسل
 بیامیزند و شربی دو شقال بنه **مجموع فلاسفه** و انرا
 ماده الحیوانه کوبند و مقوی قلب و آلات منی بود و بغم

سند
 خربز با قافله
 شربز

پنجاه درم سقونیای
 پنجم درم

سند
 سقونیای
 ناهفت شقال
 بود

کا کبج هر یک
 پنجم درم

حدیث انکورد

حب انیل تخم زیت

صلب کبدر امفید بود ورق کل چهار درم سکن آس
 اصف درم کوفته و پنجه عسل برشته شربی یکشقال بود
مجموع الراه در دینت و ریاح را امفید بود و قوت لایح
 یکشاید مصطک و فلفل قرفنقل زنجیل جزیرا سقونیای
 زیره سد اب بنه پنجم درم بکوبند و عسل برشته
 شربی شقال بنه **مجموع وج** دمه و سیلان شک
 امفید بود **وج** حلیث زنجیل رازانه مساوی
 بکوبند و عسل برشته و شقال تساول کنند **مجموع الراه**
 منی بقراید و قوت باه و ده کلید و مشانه و دماغ را تقویت
 کند و رنگ روی نیکو دارند **مجموع** مغز بادام حیزر جلفونه
 حب الزم فندق فستق و نار حلی و حلی کش و تودوری
 ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم
 سنج و سفید کبک و تخم کزبرج و تخم سار و تخم و است
 ده درم پنجاه درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم
 و بنه زنجیل و زور فلفل کا و زور فلفل و زور فلفل و زور فلفل
 ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم
 و زور فلفل و زور فلفل و زور فلفل و زور فلفل
 ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم
 و شقال تساول کنند **مجموع بیاض** زور فلفل فراج سرد

دریا ح و اد جاع پشت و مفاصل دفع کند و رنگ دردی
 و بوی دهن خوش کند و عقل بفرزاید فلفل در فلفل زنجیل
 در جینی بلیله امله شیطاج زر اذن مدراج اصل با بونه جلفونه
 جوز بندی خصیبه الشلب هر یک ده درم مریطانی
 سی درم مجموع را کوفته و عسل تدرم جدان او دیر برشته
مجموع برشته او جاع قوت لایح و درم و نهان را امفید
 اصف درم فلفل سفید و سیاه هر یک بست درم زور
 البیج افیون مصری هر یک ده درم و عفران پنجم درم قرفزار
 سنبل عا قرفزار هر یک یکشقال بکوبند و با صد و پنجاه درم
 عسل برشته و در ظرفی ایکنه کنند و بعد از چهار ماهه شقال
 بخورند **مجموع حلیث** وجع و برودت کبدر امفید بود
 و سده بکتاید ملک سلیمه سنبل سادج بندی لایح
 جطیا نایک درم زعفران ناخوانه تخم کرفس مصطک
 هر یک تدرم عود قرفنقل هر یک نیم درم بکوبند و با شکر جدان
 او دیر عسل برشته شربی یک درم بنه **مجموع درم** او درم
 صلیب کبدر امفید بود

ریند جینی لک شول هر یک
 نیم تدرم عفران هر یک
 نیم درم صند

ابور
 عفران و زور فلفل

لا مساوی تساول کنند
 نادر شقال

و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال در دم را سفید بود و قوی و
 حیض بکشد و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و باد و با بکشد
 و سده بکشد و ضیق نفس و اوجاع سینه و صداع و صرع
 را سفید بود **در سقوی** درم غازیون درم غازیون درم
 زعفران در چینی و چ مصطکی حبیبان و زعفران در چینی
 فلفل در فلفل حبیبان مر فجاج از هر جاما هر یک دو درم
 موکها در بوس ایتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیمه
 سقویا هر یک شش درم سنبلیله درم و نیم مجموع بکوبند و غسل
 تدریجاً در وید بر بشند و بعد از شش ماه تداوم کنند **مجموع**
سورجان اوجاع نفوس و مغفل و عرق النسا
 سفید بود **در سورجان** سفید شش درم بوزیدان ما ایند
 پوست کبوتر که را می شیطج هر یک دو درم پوست بلیله
 زرد هفت درم تخم کرفس رازانه ورق خا فلفل سفید
 نمک هندی سقر هر یک درم و نیم ورق کل مجوده زنجبیل
 هر یک درم تربید مجبوم زعفران بادام هفت شقال غسل صدف
 درم

درم شربتی بکدم تا چند درم **مجموع** **بلاوری** غشه
 و فالج و سکت و صبح امراض بارده را سفید بود زنجبیل عاقر
 قرحا شربتی قط فلفل و ج هر یک ده درم و ورق سداس
 حلیط حبیبان اما فوریون زراوند حب الغار صندل
 شیطج هر دو هر یک بکوبند و عمل بلا در پنج شقال او و بکوبند
 و غسل بر بشند شربتی شقالی **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 بارده در ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء الامعاء قوی و
 بول و اوجاع اسهال را سفید بود چند بستر ایتیمون در چینی
 اسارون دو قوی فلفل در فلفل قط قنده هر یک شش
 درم زعفران نیم درم بکوبند و غسل بر بشند و بعد از شش ماه
 نیم شقالی تناول کنند **اطریفل کبر** ریاح بوسید
 برودت معده را سفید بود و رنگ روی نیکو کند و باه
 بیقراری **در** بلیله سیاه و کابلی و آمله و فلفل و در فلفل
 هر یک درم زنجبیل بوزیدان بسا شیطج شقال تو
 دری سرخ و سفیدان العصاره کوبند خشک شش هفتین

چهار شقال
 سفید بود
 پوست کبوتر
 زرد هفت
 نمک هندی
 هر یک درم

بکوبند و غسل بر بشند شربتی چهار درم **بند** **مجموع** **بلاوری** غشه
 را سفید بود بلیله کابلی بلیله آمله زنجبیل قنبلی
 بکوبند و غسل بر بشند شربتی شقالی **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
در اشربه و لغو قات و کسکشیات **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 حیات صفراوی و سعال و ذرات الخشب و ذرات الصدا
 را سفید بود و بلیله طبعیت و در را بول کند **در** **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 تازه یکم در چهارم آب بپوشانند و صافی کنند و هر یک
 اب را در خون قند بپوشانی نهند و بقوام آورند **شراب**
نیلوفر مبر و مرطب بود و صداع و سعال گرم و حیات
 صفراوی را سفید بود و صفت آن همچون صفت شراب
 بنفشه است **شراب غلبه** درم و ما شرا و درم و
 جدری را نافع بود **در** **عنا** که کانی یکطل در چهار
 رطل آب بپوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند
شراب **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 بدتند **در** **بند** **سورجان** **مجموع** امراض

بکوبند و غسل بر بشند
 را سفید بود
 بکوبند و غسل بر بشند
 حیات صفراوی
 تازه یکم در چهارم
 اب را در خون قند
 نیلوفر مبر و مرطب
 بنفشه است
 جدری را نافع بود
 رطل آب بپوشانند
 بدتند

هر یک درمی بکوبند و بر غنم بادام ملوث گردانند و غسل
 در معده شربتی دو درم **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 و بوی بر بپوشد و بلیله آمله مساوی بکوبند و بر غنم بادام ملوث گردانند و
 غسل بر بشند و شقالی بخورند **اطریفل** **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 و بخارات معده را سفید بود **در** **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 و کثیر خشک است وی بکوبند و غسل بر بشند و شربتی شقال
 باشد **اطریفل** **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 بلیله کابلی بیت درم بلیله آمله هر یک ده درم برنج کابلی
 با نرزه درم شیطج سعد سادج زنجبیل هر یک پنج درم بفتح
 اطلو خودس هر یک هفت درم قط سردم غازیون شش
 درم مصطکی انیسون قر قفل جز بویا هر یک دو درم فلفل
 در فلفل نارنگ هر یک چهار درم بکوبند و غسل بر بشند
 و چهار درم تناول کنند **بند** **سورجان** **مجموع** امراض
 در راز و کله و درانه زکشد
 در شش کابلی بنفشه درم شش استیمون ایتیمون بلع فلفل
 خردل سفید تخم الخنظل سعد اسن هر یک درم
 بکوبند و غسل

بکوبند و غسل بر بشند
 در معده شربتی
 و بوی بر بپوشد
 باشد
 بلیله کابلی بیت
 با نرزه درم
 اطلو خودس هر یک
 درم مصطکی انیسون
 در فلفل نارنگ
 و چهار درم
 در شش کابلی
 خردل سفید تخم
 بکوبند و غسل

بکوبند و غسل بر بشند
 را سفید بود
 بکوبند و غسل بر بشند
 حیات صفراوی
 تازه یکم در چهارم
 اب را در خون قند
 نیلوفر مبر و مرطب
 بنفشه است
 جدری را نافع بود
 رطل آب بپوشانند
 بدتند

پرون آورند و در نون سنگین بگویند و بچوش تند و صافی
 کنند و با قند بقوام آورند **شراب سیب** مقوی قلب
 و معده و مفرج بود و قوی و سهال را باز دارد و آنرا هم
 چنین ترتیب کنند **شراب انار** صداع و تشنگی بشفاف
 و قوی صفراوی را مفید بود و مقوی معده است آب انار نیز
 بکینند و با قند جدا نکه مذاق را خوش آید بقوام آورند
شراب درو جمیات صفراوی را مفید بود و در
 عطش و تلخین طبع کند و در قی کل شیخ تازه صاف کند و در
 و یک شبانه روز بکشد و در نون آب یکبار بر سر آن ریزند و بچوش شد تا طعم
 بمالند و در رنگ و بوی کل آب دهد پس صافی کنند و هر یک آب را
 در ظرف جدا چینی نهند و بقوام آورند از شراب درو
 مگر گویند و در سهال فایده او پیش بود **شراب**
فراگ مقوی قلب و معده و جوش بود و قوی صفراوی را
 مفید بود **شراب سب زرد** و سب زرد و زرد و زرد و زرد
 مساوی بگویند و آب بکینند با قند بقوام آورند
 سهال صفراوی

سهال صفراوی و جمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی
 معده است **شراب ریاس** را بگویند و آب آن بکینند و با
 بقوام آورند **شراب توت** او جاع خلق را
 مفید بود و آنرا چنین سازند **شراب خشی**
 سعال و نزله و قه سینه و ریه و سرد را مفید بود
 را بگویند و در ظرف گنجان بپزند و در یک سنگین بچوش نهند
 و مردم پرون آورند و بدست می مالند تا شیر آن پرون آید
 پس با قند بقوام آورند **شراب لیمو** معده و قلب را
 مقوی بود و صفرا و تشنگی نند قند را جلاب سازند و
 بقوام آورند و زمانی فرد گرفتن آب لیمو در آن ریزند
 آنقدر که احتیاج باشد و بپزند پس فرو گیرند و شراب صافی
 و نارنج را نیز چنین سازند **شراب ضدل**
 مقاصری را بسوئان بسازند و پنجاه درم از آن در
 کلاب شبانه روزی بخیماسند پس با شش نرم
 بچوش شد و بدست بمالند تا نیمه از آن پدید صافی کنند

در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیداری

بیاکینند قند بقوام آورند **شراب فناع** شراب سیب
 منقعت است سده بکشاید و رقان و حرارت کند
 مفید بود و در رابول و نلین طبع کند **شراب**
 تخم کاسی بازده درم تخم تخم بازده درم و در قی کل
 درم ریونده چینی درم مجموع را نیم کوفته در ظرف نهند و در
 در و یک اندازند و بچوش نند تا با چهار انگ انگار گاو
 قند بقوام آورند و اگر بعد از آن بقوام آید ریونده کوفته را
 بر آن ریزند و بپزند تا قوی بود **شراب بزوری** است
 پوست پنجه کاسی پوست درم پوست پنجه رازیانه ده درم
 پنجه کرفس پنجه درم تخم کاسی هفت درم رازیانه پنجه درم
 تخم ده درم مجموع را نیم کوفته در ظرف آب بچوش نند
 تا با بکینند آید و با بکینند قند بقوام آورند **شراب غوره**
 آب غوره بکینند و بچوش نند تا با چهار انگ آید و دو
 درم فر نفل در و اندازند و با قند بقوام آورند **شراب**
 انجبار

انجبار سهال رموی و نفث الدم و نرف
 الدم را مفید بود و کبده و معده را تقویت دهد **صفت**
 انجبار رفت شغال قرط پنجقال ضدل سفید و
 هر یک چهار شغال ضدل را بسوئان بسازند و باقی را
 بگویند و بچوش نند و با بکینند قند بقوام آورند **شراب اسطوخودوس**
خودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود **ص**
 اسطوخودوس بر سیاوشان هر یک ده درم عود الصلیب
 پنج مکه کا و زبان رازیانه تخم کرفس تخم ظمی هر یک
 پنجه درم سیستان سی عدد مونز طایفی پوست درم بنفشه
 و در قی کل هر یک هفت درم در شش رطل آب بچوش نند
 تا با بکینند آید و با رطل قند بقوام آورند **شراب آفری**
 صم و سده و داغ را مفید بود **ص** اسطوخودوس ده درم
 بسفایچ پنجه درم بانگو کا و زبان همچنین قند سیال رطلی
شراب آستین سقوط اشتها و ضعف معده را
 مفید بود آفستین صد درم در رطل آب بچوش نند تا

در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیداری

بیاکینند قند بقوام آورند
 منقعت است سده بکشاید و رقان و حرارت کند
 مفید بود و در رابول و نلین طبع کند

بارطلی آید و صافی کنند و به درخیز کرده و بریان کنند و آب
آن بکشد و ثلث رطلی و شراب غسل هر یک نصف رطل جمع
با هم قند کنند و بقوام آورند **شراب بخت جوش** جهت
معهده و کبد و باه را در رویش و مفاصل و فجاج و لقوه و
کسر ریاح و ادرار بول مفید بود آنکو شقی صدمین گوشت
بره بسیار فریبست من در رو یک کنند و میجوشانند و عودده
زعفران و مصطکی و خولجان و جز بویا هر یک پنجم رطل و قند و آب
اندی و زرنبا و سغد هر یک سدس و زنجبیل و دارچینی و
عاقوق را و سبیل هر یک در می مجموع نیم کوفته در یک کنند و در یک
اندازند و میجوشانند تا گوشت نهد شود و بعضی بالنگو قناع
نیز میزنند و لحاظ آن کس را بدست میماند و می افشانند
و بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و مشک و دو دانگ شکر
یکمخال در رطلی کلاب گل کنند و بر سر آن ریزند و با پنجه قند
بقوام آورند **مشک** میبضعف معده و کبد و فی و شکلی
را مفید بود بر رسیده را پاره کنند و از دانه پاک کرده
در اول چوبین

شراب بخت جوش
آب
کبابه

در ناون چوبین یا سنگین بکوبند و پست من از آن آب
بگیرند و ده من شراب صافی بستانند و نقل به شانه زوری
در آن بپوشانند و صافی کنند و آن نقل را با آب بپوشانند
چنانچه در آن طبع طی نماند و بریزند و آن آبها را با هم بکشد
در رو یک کنند و قند و در دم و قاقاق صغار و کبار و زعفران
ریشه و دارچینی هر یک سدس مصطکی و زنجبیل هر یک در می
بلخور سازند و در یک کنند و در رو یک اندازند و هر دم بست
می مانند تا گوشت آب و در پس برون آورند و بقوام آورند
و یکدم مشک در کلاب گل کرده در آن ریزند و نزنند **ا**
ربوب ربوب فو که چنان بنده که آب آن بکشد و
بی شیرینی بقوام آورند **رب اجاص** التهاب
حیات و سیسوت طبع و عطش را مفید بود الوی سیاه
آب بپوشانند و صافی کنند و آن آب صافی بپوشانند تا
بقوام آید بیشتر ربوب بدین طریقه سازند **کبچین** و **دج**
حیات حاره و شکلی معده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم

سنگین میجوشانند تا نماند
پس دیگر بار بسالانند و با پنجه
قند بپوشانند در رو یک سنگین صغ

ادویه را

کند سرکه سفید رطلی یا نیم رطل آب بکشد قند یا بل بقوام آورند
سکچین بزوری بار استقاء سوسه المزاج سوسه القیه
و حیات حاره را مفید بود **ص** تخم کاشی پنجم سدس تخم
بازره در دم پوست پنج کاشی ده در دم پوست پنج رازبان پنجم سدس
نیم کوفته در رطل آب و رطلی سرکه بپوشانند شانه زوری
بعد از آن بپوشانند و نقل برت بالند و صافی کنند و با پنجه
قند بقوام آورند **سکچین بزوری** حار سده بکشاید
و ادرار بول کند و معده را از نفیلات پاک کند تخم کرفس و
رازبان و کاشی و کشت و انیسون هر یک پنجم سدس پوست
پنج رازبان و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافق ربون چینی
هر یک سدس درم چنانچه گفته شد با زرن **سکچین بزوری**
معتدل تخم کاشی و رازبان و کرفس هر یک سدس تخم
بازره در دم پوست پنج کاشی هفت درم پوست پنج رازبان پنجم سدس
سکچین غصلی کسر عشق و امراض ربو و حال و سینه
بکشد و طحال و فجاج و لقوه بلغمی را مفید بود سرکه غصلی ده
در اول چوبین

شراب بخت جوش
آب
کبابه

شراب صافی و در غل سمنه در رطلی کنند و زنجبیل و رازبان
و انیسون و حلیت و عاقوق را و خود و سدس و فلفل
هر یک ده درم تخم کرفس و زیره و قرد و ما هر یک پنجم سدس تخم
کوفته در میان آن ریزند و هفت در آفتاب نهند بعد از آن
صافی کنند و نگاه دارند **سرکه غصلی** غصیل را بکار و
چوبین پاره کنند و خارج و داخل آن پاک کنند و یکم از آن
با ده سرکه شفت روز در آفتاب نهند **سکچین رمانی**
حیات محرقه و معده و کبد را مفید بود آب با زرن پنجم سدس
زرشک یا غوره یا ریسیاس یا سرکه بچسب از ادت بکنند
کلاب سی درم با هم بیامیزند و هر یک از آن را یکم قند
بچاشنی نهند و بقوام آورند **سکچین ربونده** او جاع و
کبد را مفید بود و طبعت نرم کند **ص** ربونده چهار درم درم
غار بقون نرید بس فجاج تخم کاشی هر یک هفت درم زنجبیل
یک درم و نیم کوفته در چهار رطل آب بپوشانند تا با دور رطل آید
و با چهار رطل قند بقوام آورند **لعوق سپندان** اسعال

سنگین میجوشانند تا نماند
پس دیگر بار بسالانند و با پنجه
قند بپوشانند در رو یک سنگین صغ

ادویه را

بلغی را مفید بود قطع بلغی کند صب از شده درم پنج هر یک
 چهار درم رازیانه انیسون هر یک سه درم نیم کوفته در دو و طبل
 آب جوشانند تا بطلی آید و بار طلی عمل بقوام آورند **لغوی**
چهار سل و قروح ریه را مفید بود صمغ عربی فافله هر یک
 شش درم شسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر چهار درم جلفوزه
 هفت درم تخم خیار هفت درم قند شفت درم بکوبند و بار طلی
 عمل و مپت درم زخمونه بادام بیاضینند **لغوی** حله سیال
 و شونت طلق و صخره را مفید بود صمغ عربی کثیرا شسته
 انیسون هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مغز هر یک یک درم
 حله چهار درم قند شفت درم بکوبند و در میان طلی نثره قند کنند
لغوی فصل سعال رطب و در بورا مفید بود فصل ریان
 کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفا هر یک در می بکوبند
 و در میان طلی عمل کنند **لغوی** جلفوزه قروح ریه و نفثه
 و سعال بلغی را مفید بود جلفوزه شسته کثیرا ایرسا صمغ عربی
 هر یک ده درم بزرک بریان کرده فرمای دانه پرول کرده هر یک

پنج مپک

مفاد درم

باش بندی تخم خیار هر یک هفت درم پرسیاوشان سیازنی
 هر یک سه درم مویزطابی ده درم انجیر ده عدد در رطل آب
 جوشانند تا با نشتی آید و بار طلی قند بقوام آورند و بخورد
 ایلهود بکوبند و بان بیاضینند **آخر** سده و برودت کبد و طحال
 و برودت معده و سفا و حمیات بلغی را مفید بود پوست تخم
 کرفس در رازیانه هر یک هفت درم پنج اذخر قفاح اذخر هر یک یک درم
 معطر و سنبل هر یک در می نیم لک عود بلک هر یک دو درم باد
 آورد و عافت پوست تخم کبرافشتین و ورق کل هر یک سه درم
 مویزطابی پست درم انجیر ده عدد در دو نیم آب جوشانند تا با نشتی
 آید و با یک نیم قند بقوام آورند **کلفند** مقوی معده و دفع بلغی
 بود و ورق کل سنج یکیم در دست بالند تا پزمرده شود و یکیم قند
 جلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و هر گاه که کم
 میشود باز قند بریزند تا چهل روز بگذرد و کلنگین نیز بخوبی
 سازند **شسته** کسر شسته نیک بالند و نیم مزه از آن را
 بکیم نثره قند بر کنند و در آفتاب نهند **سوی** مقوی قلب
 و معده و در سبب

در وقت از غایت از آن
 کندن و شستن عملی از آن
 بود ص

و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد پوست بکند و در
 یک سنگین باشیره قند با نشتی نیم جوشانند و به مربی
 رازیانین سازند اما از باره کنند و از نرون آن پاک
 کنند **بادام** مربی سرفه و نفقان باه را مفید بود و
 بادام مغز در دو شب جوشانند و در ظرفی کنند **بیلید**
درده معده را تقویت کند و دفع بخار و ریاخ بود
 و تقویت بفر کند و ذهن تیز گرداند و امر افری سودا و بر امید
 بود هلیله کالمی صد عدد در ظرفی کنند و آب و خاکستر
 رز بر سر آن کنند و هر سه روز آب و خاکستر تازه میکند
 و بعد از ده روز بشویند و در یکی سنگین با کفی جویم کوفته
 میجوشانند تا جوخته شود آنگاه هلیله پرول آورند و در
 با میل سودا خنک کنند و در ظرفی جینی یا کاشی نهند و کل
 کف گرفته یا بشیره قند بر سر آن ریزند و بگذرانند و بعد از
 پست روز باز عمل بر آن ریزند و یکبار جوشانند
زنجبیل پرورده زنجبیل را پست روز در آب شسته شود آنگاه باره قند
 و دیگر گذرانند بعد از آن عمل
 اول دو نیم جوشانند تا غایت
 آید و بعد از چهل روز در آن

۱ و اول آن بود که در
 ۲ بخار صحن باره کنند ص
 ۳ و در روز را کنند پس درون
 ۴ آورند و در کل جوشانند
 ۵ و در روز را کنند
 ۶ و در روز را کنند
 ۷ و در روز را کنند
 ۸ و در روز را کنند
 ۹ و در روز را کنند
 ۱۰ و در روز را کنند

در آن جوشانند آب شقی شود و در ظرفی کشند و عمل بر سر آن میزنند
 تا برورده شود **مری شقاق** باه بیفزاید و کله و مشانه را
 مفید بود و شقاق در روز در آب جوشانند و جوشانند و در آن
 آرد و پاشیل جوشانند و در ظرفی ریزند **مری مرقی** معوی
 معده و مفرج پند ترنج را باره کشند و ترشی از آن بیرون
 و بعضی پست را نیز بکشند اما اگر پند بهتر بود در دو یک سنگین
 با آب عمل جوشانند تا آتیه آن نیت شود پس در ظرفی کشند
 و عمل بر سر آن ریزند **جوز مرئی** معوی باه بود جوز تازه که
 هنوز خشک نشده پند بستانند و پوست خاج و داخل از آن
 بار کشند و عمل جوشانند و در ظرفی کشند **باب هشتم**
 در جوارشات **جوارش غلبه خفقان** و سوء الهضم و او
 جاع رجم را مفید بود و قافله صفار و کبار بسیار در آن
 هر یک چهار درم زنجیل و در فلفل قرمز و قنفل و عرقان هر یک در
 درم هشتاد و نسیب مسطک هر یک دو درم جوز بود یا پنجم درم مسطک
 یک درم بکوبند و بریزند و عمل برشته باد در میان قند بقوام آورد
 ریزند و در آن

ریزند و بر سر آن تخمه آهن کشند و در آن شقی پند جوشانند
سفر علی سمل معوی معده بود و قولنج بکشاید
 با دبا بکشند به رسیده یک رطل باره کشند و در دو خوش خل
 خمر یا شراب جوشانند و بعد از آن بکوبند و بیفتارند و
 صافی کشند و با دو رطل عمل بقوام آوردند آنگاه زنجیل
 و در فلفل و دارچینی هر یک دو درم هیل و قافله و عرقان
 هر یک درم مسطک پنجم درم تخم نیاده درم تربیدی درم
 بکوبند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرود
 گیرند و بر سر سنگی یا تخمه که برای این کار پند پهن کنند
 بعد از آن که از آنرا جیب کرده پند و بکند از آن تا خشک شود پس
 بکار دبا باره کشند و در آن پنجم شقی پند **آخر** به رطل در
 خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار
 درم از آن با یک درم تخم نیاده و نیم درم فلفل و نیم درم زنجیل
 بکوبند و عمل برشته باد در آن یک درم پند **سفر علی قاصی**
 ضعف معده و فی و اهل را مفید بود به رسیده دو درم کوفته

نحوه ریزند

بکوبند و با شیر قند یا سبیل بیامیزند و در آن پنجم شقی پند
آخر سنبلی تخم کرفس انیسون مسطک هر یک درم
 عود سه درم بسیار قند هیل کابلی قنفل و خشک
 هر یک درم و نیم جوز بود یا یک درم ما حور سه درم و در قنفل
 قصب الزریره هر یک دو درم **جوارش بسیار** برود
 معده و سوء هضم و ریاح غلیظ و بوی بر را مفید بود
 بسیار قنفل قرمز قافله صفار و کبار زنجیل و دارچینی
 و در فلفل اسارون هر یک پنجم درم فلفل و درم **جوارش**
مصطک برودت معده و کبد و ریاح غلیظ و سیلان
 لعاب الزرقان را مفید بود مسطک هفت درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آوردند و بر سر آن
جوارش کونی کونی حیات بلغمی و سوداوی
 و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود **مری زیره** خشک
 که مانی شبانه روزی در سر که خیسانند و در سایه خشک
 کرده بریان کرده چهل درم از آن با ورق سدر و فلفل
 و زنجیل هر یک سی درم و بوره از منی ده درم بکوبند و با

در خل خمر جوشانند چنانچه مهران شود پس صافی کشند و با کوفته
 بقوام آوردند و زنجیل و فلفل و در فلفل هر یک چهار درم و نیم
 کرفس و ناخواه هر یک درم و در عرقان دو درم بکوبند و با
 آن بیامیزند چنانچه کوفته **جوارش مرئی** قولنج و او جاع
 معده را مفید بود بوره از منی زیره که مانی فطر اسالیون
 زنجیل و فلفل هر یک دو درم و نیم تخم نیاده بریان کرده پنجم درم
 مغز بادام هر یک سداب هر یک ده درم بکوبند و خراشیک پند
 بیرون کرده پست درم در خل خمر شبانه روزی جوشانند و پند
 نازل شود پس بیالایند و پاشیل بیامیزند و او بر بدن برشته
 و شرابی پنجم شقی پند **جوارش کافور** ضعف معده و سوء
 استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود فلفل جوز بود یا زنجیل و در آن
 بسیار نارنگ خشک قنفل کافور زعفران مسطک
 بکوبند و عمل برشته باد **جوارش عود** تقویت معده و از آله
 رطوبت و بلغم کافور صفار و کبار قنفل و دارچینی زنجیل
 و در فلفل زعفران هر یک درم عود فلفل هر یک نیم درم
 بکوبند

در

بسته و در حال مغول را مفید بود کندر کلنا هر یک دو درم
 میل دو درم سنبل چهار درم اینسون شونیز ترید هر یکی
 دو درم عمل بدوزن او دیر شربی پیچیدم **آخر** کندر شفت
 درم نفل دار نفل هر یک ده درم زنجیل خونیان هر یک
 دو ازده درم جزویا نفل میل هر یک پیچیدم سنگ نمد درم
جوارش فلاقی برودت و ادجاع معده و سوء هاضما
 و جث حامض و شهوت کلیه و ریاح غلیظه را مفید بود و در ار
 بول کند نفل سیاه و سفید و نفل هر یک بیست درم محمود
 ده درم جاما سنبل هر یک چهار درم زنجیل شکر گرس سنج
 اسارون سیسالیوس هر یک درمی بگویند و بعل بر شند
 شربی دو درم **بهد با بضم** در فرجی می اهل و غیره
قرص طیار نرم طبعیت نرم کند و صیانت مخوف و
 سعال و تشنگی را مفید بود **قرص** طیار دو درم زنجیل
 مغز تخم خارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صغ
 عربی خشک سفید کبر اهریک نیم درم بگویند و بلعانیست

بسته و در حال مغول را مفید بود کندر کلنا هر یک دو درم
 میل دو درم سنبل چهار درم اینسون شونیز ترید هر یکی
 دو درم عمل بدوزن او دیر شربی پیچیدم **آخر** کندر شفت
 درم نفل دار نفل هر یک ده درم زنجیل خونیان هر یک
 دو ازده درم جزویا نفل میل هر یک پیچیدم سنگ نمد درم
جوارش فلاقی برودت و ادجاع معده و سوء هاضما
 و جث حامض و شهوت کلیه و ریاح غلیظه را مفید بود و در ار
 بول کند نفل سیاه و سفید و نفل هر یک بیست درم محمود
 ده درم جاما سنبل هر یک چهار درم زنجیل شکر گرس سنج
 اسارون سیسالیوس هر یک درمی بگویند و بعل بر شند
 شربی دو درم **بهد با بضم** در فرجی می اهل و غیره
قرص طیار نرم طبعیت نرم کند و صیانت مخوف و
 سعال و تشنگی را مفید بود **قرص** طیار دو درم زنجیل
 مغز تخم خارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صغ
 عربی خشک سفید کبر اهریک نیم درم بگویند و بلعانیست

بسته و در حال مغول را مفید بود کندر کلنا هر یک دو درم
 میل دو درم سنبل چهار درم اینسون شونیز ترید هر یکی
 دو درم عمل بدوزن او دیر شربی پیچیدم **آخر** کندر شفت
 درم نفل دار نفل هر یک ده درم زنجیل خونیان هر یک
 دو ازده درم جزویا نفل میل هر یک پیچیدم سنگ نمد درم
جوارش فلاقی برودت و ادجاع معده و سوء هاضما
 و جث حامض و شهوت کلیه و ریاح غلیظه را مفید بود و در ار
 بول کند نفل سیاه و سفید و نفل هر یک بیست درم محمود
 ده درم جاما سنبل هر یک چهار درم زنجیل شکر گرس سنج
 اسارون سیسالیوس هر یک درمی بگویند و بعل بر شند
 شربی دو درم **بهد با بضم** در فرجی می اهل و غیره
قرص طیار نرم طبعیت نرم کند و صیانت مخوف و
 سعال و تشنگی را مفید بود **قرص** طیار دو درم زنجیل
 مغز تخم خارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صغ
 عربی خشک سفید کبر اهریک نیم درم بگویند و بلعانیست

تر نفل کافور زعفران مساوی بگویند و بعل بر شند شربی
 بود **جوارش شریان** برودت معده و کبدر امفید بود و
 تولنج کشید و طبع را نرم کند شطح زنجیل نفل دار نفل زرق
 قاقله صغائر ننگ و نفل ساوج لبسته مصطک و در جیبی سبل
 سلیخه صندل شکر گرس را از زانرا اینسون هر یک شکر درم اینسون
 ترید هر یک دو ازده درم سقمونیایک درم قند شفت درم بگویند
 و بعل بر شند شربی بکمال **آخر** زنجیل در جیبی شطح
 مصطک ناخواه نارنگ یک فیروا هر یک سه درم سنبل نفل
 دو در قاقله نفل دار نفل جزویا اینسون هر یک دو درم آویز
 حب النیل هر یک ده درم بفتح شش درم ترید دو درم سقمونیایک
 ده درم فانی شفت درم شربی چهار درم تا چهار شقال **بهد**
جوارش کندر وضع و برودت و ضعف معده را مفید بود **وص**
 نفل دار نفل جزویا هر یک سه درم کندر بازده درم
 زنجیل خونیان هر یک دو ازده درم شکر سفید مثل تمام او در
 بگویند و بعل بر شند **آخر** سلسل نفل و برودت معده و عدم
 استها و اسهال

تر نفل کافور زعفران مساوی بگویند و بعل بر شند شربی
 بود **جوارش شریان** برودت معده و کبدر امفید بود و
 تولنج کشید و طبع را نرم کند شطح زنجیل نفل دار نفل زرق
 قاقله صغائر ننگ و نفل ساوج لبسته مصطک و در جیبی سبل
 سلیخه صندل شکر گرس را از زانرا اینسون هر یک شکر درم اینسون
 ترید هر یک دو ازده درم سقمونیایک درم قند شفت درم بگویند
 و بعل بر شند شربی بکمال **آخر** زنجیل در جیبی شطح
 مصطک ناخواه نارنگ یک فیروا هر یک سه درم سنبل نفل
 دو در قاقله نفل دار نفل جزویا اینسون هر یک دو درم آویز
 حب النیل هر یک ده درم بفتح شش درم ترید دو درم سقمونیایک
 ده درم فانی شفت درم شربی چهار درم تا چهار شقال **بهد**
جوارش کندر وضع و برودت و ضعف معده را مفید بود **وص**
 نفل دار نفل جزویا هر یک سه درم کندر بازده درم
 زنجیل خونیان هر یک دو ازده درم شکر سفید مثل تمام او در
 بگویند و بعل بر شند **آخر** سلسل نفل و برودت معده و عدم
 استها و اسهال

تر نفل کافور زعفران مساوی بگویند و بعل بر شند شربی
 بود **جوارش شریان** برودت معده و کبدر امفید بود و
 تولنج کشید و طبع را نرم کند شطح زنجیل نفل دار نفل زرق
 قاقله صغائر ننگ و نفل ساوج لبسته مصطک و در جیبی سبل
 سلیخه صندل شکر گرس را از زانرا اینسون هر یک شکر درم اینسون
 ترید هر یک دو ازده درم سقمونیایک درم قند شفت درم بگویند
 و بعل بر شند شربی بکمال **آخر** زنجیل در جیبی شطح
 مصطک ناخواه نارنگ یک فیروا هر یک سه درم سنبل نفل
 دو در قاقله نفل دار نفل جزویا اینسون هر یک دو درم آویز
 حب النیل هر یک ده درم بفتح شش درم ترید دو درم سقمونیایک
 ده درم فانی شفت درم شربی چهار درم تا چهار شقال **بهد**
جوارش کندر وضع و برودت و ضعف معده را مفید بود **وص**
 نفل دار نفل جزویا هر یک سه درم کندر بازده درم
 زنجیل خونیان هر یک دو ازده درم شکر سفید مثل تمام او در
 بگویند و بعل بر شند **آخر** سلسل نفل و برودت معده و عدم
 استها و اسهال

ببرند شربتی متقالی بند **آخ** ورق کل سرخ ترنجبین
 هر یک شش درم طباشیر کزهر یک دودرم فستق
 سه درم بکوبند و آب ترنجبین بپزند **فرض** طباشیر معقل
 حیات حاره و عطش را مفید بود طباشیر زردنگ ورق کل سرخ
 هر یک درمی و نیم تخم خیارین و کدو و کاه و کاهنی و تورک
 و ضدل هر یک نیم درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنکو
 بپزند **فرض** طباشیر کزهر یک ورق کل سرخ نیم تخم حاض
 شش درم طباشیر چهار درم نشسته صغ عربی هر یک درم
 بکوبند و بکلاب بپزند شربتی یکمقال **فرض** صغ عربی نیم
 حاض بریان کرده نشسته هر یک دودرم ورق کل سرخ نیم
 طباشیر ساق و زردنگ کل از می هر یک درمی و نیم **فرض** زردنگ
 کبر حیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود عصاره
 زردنگ و مغز تخم هر یک سه درم ورق کل ترنجبین هر یک
 شش درم تخم کثوث زب النوس طباشیر تخم کاهی مصطک
 سنبل غاف روناس لک ربونده چینی هر یک دودرم
 زعفران بکوبد

در لب

زعفران بکوبد بکوبند و آب ترنجبین بپزند **آخ** زردنگ
 بیادانه پانزده درم تخم کاهی تخم خیارین هر یک سه درم ورق
 کل سرخ درم ربونده چینی سنبل هر یک درمی بکوبند و سکنجبین
 بپزند **فرض** کبریا نقت و زرف دم را مفید بود
 خشناش سفید مصطک کبریا هر یک دودرم زعفران
 دودرم بکوبند و آب بپزند **فرض** کبریا زهمال و
 زرف دم را مفید بود سلیمه طیب تخم صغ عربی ستاوی
 بکوبند و آب کلنا بپزند **فرض** پنجه کشت آسده
 کبد و طحال را و عسر بول و امراض بلغمی را مفید بود
 افستین تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ
 منسوی بکوبند و آب قراح **فرض** سازند **فرض** سنبل
 اجرام کبد و معده را مفید بود قفاح از خر سلیمه ورد
 ربونده قصب الزیره سنبل هر یک سه درم زعفران انیسون
 قسط فلفل هر یک بکوبد مصطک مقل هر یک دودرم شربتی
 یکمقال **فرض** در حصیات بلغمی و صفراوی را مفید بود

دودرم کبریا زهمال و زرف دم را مفید بود
 سلیمه طیب تخم صغ عربی ستاوی
 بکوبند و آب کلنا بپزند

ورق کل سرخ غاف درم عصاره غاف طباشیر سنبل
 ربلسوس هر یک درمی بکوبند و آب بپزند **آخ** اوجاع
 معده و حیات بلغمی را مفید بود ورق کل سرخ درم
 پنج مہک چهار درم سنبل بکوبد **فرض** در کبریا اوجاع
 معده و کولنجیم و استفراغ بلغمی را مفید بود **فرض**
 در دودرم عود سنبل مصطک سلیمه قفاح از خر دار صنی
 افستین هر یک بکوبد پشرا بپزند شربتی و **فرض** مقال
فرض در صغیر حیات حاره و وجع معده را مفید
 بود و فواق کل یازده درم سنبل بکوبد و نیم مصطک ام صغیر
فرض ربونده **فرض** ربونده حیات مزمنه امراض کبد و طحال
 را مفید بود ربونده چینی شش درم روناس لک هر یک درم
 تخم کرفس انیسون عصاره غاف هر یک دودرم بکوبند
 و آب بپزند **فرض** کافور حیات حاره و ورق را
 مفید بود ورق کل سرخ درم صغ عربی طباشیر هر یک
 چهار درم مغز تخم خیار کدو و تخم تورک و پنج مہک هر یک
 درم است درم

فوق

سرخ

است درم نشسته درم زعفران دودرم کافور نیم درم
 بکوبند و بلعاب بکوبند بپزند **فرض** سہل خضرا و بلغم
 بود و صداع و درم را مفید بود بنفشه دودرم تربد بکوبد
 پنج مہک بکوبد هلیله زرد نیم درم سقونیای بریان کرده
 نیم دانگ بکوبند و آب بپزند و این شربتی بند **آخ**
 بنفشه دودرم تربد و پنج مہک هر یک سه درم بکوبند و آب
 بپزند شربتی سه درم بند **فرض** کاکنج قروح کلیه
 و شانہ را مفید بود تخم کرفس شاه دانج هر یک شش درم
 را ازمانه دودرم زعفران حب الصنوبر تخم حاض مغز
 بادام انیسون هر یک سه درم حب کاکنج پست و پنجد
 تخم خیارین مقشر بست درم بکوبند و آب را ازمانه
 بپزند شربتی متقالی بند **فرض** حشمتی قروح ریه
 دودرم را مفید بود ورق کل صغ عربی هر یک چهار
 درم نشسته کبریا پنج مہک هر یک دودرم زعفران
 دودرم خشناش سفید و سیاه هر یک سه درم را مفید بود

سہل خضرا

بگذرد **قرصی** که سیل و نفث دم را نافع بود کل از می
 نشسته کل سرخ هر یک شش دم سرطان سوخته ده دم
 کبر ابطا شتر شادخ هر یک پنجم دم پنج مکه تدرم بگویند
 و باب کا در زبان برشند شربتی ده دم **آخر** تخم ضایق
 مقشر پنجم تخم نوک پنج مکه هر یک چهار دم طبا شتر
 سرطان سوخته هر یک دو دم نشسته کبر هر یک در می
باب هشتم در حبس **جایاره** تقیه دماغ کند
 از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکت و سیل و غشاوه را ببرد
 بود **جایاره** فیقر اثر به حکمت انبیل هر یک در می
 غاریقون انیسون هر یک نیم درم تخم الحنظل یک مکه شربتی
 دانگی و نیم بگویند و باب رازیان برشند و این شربتی با
حب زوب او جاع معده را در امراض دماغ و
 ظلمت عین را نافع بود هر سقوطی پست درم
 پوست بلیله زرد ده دم کل سرخ پنجم درم کبر اصطل
 سقمونیا عفران هر یک تدرم بگویند و باب قراح
 برشند شربتی

برشند شربتی دو درم **حب شیبار**
 هر سقوطی تدرم تریب صطک پوست بلیله زرد ورق کل
 هر یک در می بگویند و باب برشند شربتی مثقالی **بند**
توقایا هر سقوطی صطل عصاره انستین هر یک دو درم
 سقمونیا تخم الحنظل هر یک در می بگویند و باب شرس
 برشند شربتی یک مثقال **حب ص** او جاع نفوس و مفصل
 و فالج و تقوه را مفید بود و تقیه دماغ و معده کند از بلغم
 هر سقوطی یک مثقال تریب بکدرم حب انبیل غاریقون
 انیسون هر یک نیم درم تخم حنظل ملح هندی هر یک دانگی
 و نیم مقل و کبر هر یک دانگی بگویند و باب کرفس **حب زوب**
حب سورجان مفصل و عرق لئنا را مفید بود در
 سقوطی تریب سفید ما این همه هر یک در می سورجان
 یک مثقال کبر تخم الحنظل هر یک دانگی حب انبیل غاریقون
 هر یک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم بگویند و باب
 کرفس برشند و این شربتی **بند** **حب اطو** در **دوس**

در این شربتی
 پنجم درم
 در این شربتی

صرع و البجولیا و امراض بلغمی و سردای را مفید
 بود بلیله زرد و کابلی هر یک پنجم درم تریب هفت درم هر
 سقوطی شش درم کوط خود و سقون سفاحی غا
 ریقون هر یک درم تخم الحنظل یک درم و نیم قرفل و زرد
 هر یک در می بگویند و باب برشند و حب سازند شربتی
 تدرم **بند** **حب مثل** بواسیر او جاع مقعد را مفید
 بود بلیله سیاه و بلیله دانگ هر یک دو درم بگویند و مقل
 شش درم در آب کشند تا حل شود و او را در آب برشند
 شربتی دو درم **بند** **حب غافت** حیات بلغمیه و
 سردایه را مفید بود هر سقوطی بلیله زرد عصاره
 غافت متساوی بگویند و باب برشند شربتی یک مثقال
 بود **حب کینج** تولج و او جاع امفا و بواسیر را مفید
 بود و حب کینج تخم کرفس عنبر زرد و بلیله
 زرد هر یک پنجم درم تریب شش درم تخم الحنظل تدرم بگویند
 و باب برشند شربتی تدرم **بند** **حب اقیقون** کبر
 صداع بار در امراض

حب کینج
 تولج او جاع امفا و بواسیر
 مفید بود و حب کینج
 کینج تخم کرفس بگویند
 باب برشند شربتی تدرم

صداع بار در امراض مفید بود و تقیه دماغ از بلغم کند بلیله کا
 شش درم آله انستین غاریقون سقمونیا هر یک تدرم
 انیسون پنجم درم **جایاره** فیقره تریب هر یک هفت درم قرفل
 یک درم تخم کرفس اسارون انیسون هر یک دو درم بگویند
 و حب برشند شربتی یک مثقال **بند** **آخر** تریب دو درم
 هر سقوطی حب انبیل هر یک در می تخم الحنظل سقمونیا
 هر یک دو دانگ بگویند و حب برشند شربتی یک مثقال بود و باب برشند
حب قشون مسهل سودا بود اقیقون دو درم غا
 تریب خراشیده بر غنجا بادام چرب کرده و کوط خود و سفاحی
 هر یک در می بگویند و باب رازیان برشند و این شربتی با
جایاره سفاحی هر یک ده درم اقیقون تدرم غا
 ریقون **بند** **حب کینج** کینج شربتی تدرم
 تولج کینج کینج و بادام کشند و طبعت نرم کند رخیل قرفل و حنظل
 دارچینی دار فلفل نارنگ مصطلک هر یک در می و نیم سقمونیا
 تدرم جمع بگویند و کبر برشند و حب سازند مقدر از خودی

پنجم درم
 در این شربتی

هر یک جوی از آن بومی ۲۴ سال کند **صفت شیطنج** اوجاع سفلی
 و لقوه و فالج را سفید بود و طشت بکشید **صفت** تربیده در دم صبر
 طری پست درم زنجیل خردل سفید شیطنج و ج هر یک دو درم
 فلفل دار فلفل عاقر قضا هر یک درمی فانیله چهار درم هر یک جدا جدا
 بگویند و باب کندها بشنند شربتی سه درم **صفت ایاره**
 اعلال سرد معده را سفید بود ایاره فیکراشش درم بیلید زرد
 چهار درم مگک هندی دو درم و نیم بگویند و باب کرفس بشنند شربتی
 دو درم و نیم پسته **صفت** تربیده ایاره فیکرا هر یک درمی مگک هندی
 نیم درم سخونیا دانگی شحم الحظیل دانگی و نیم بگویند با آب بشنند
 در این شربتی پسته **صفت** سعالی که از حرارت بود سفید
 بود مغز بادام مقشر تخم خیارین نشاسته صمغ عربی خشیخمش
 هر یک درمی رب السوس دو درم باقی سردم بگویند و بلغا با
 بکوبند و حساب زنده و در زیر زبان بنهند **صفت** سعالی را که از
 برودت بود سفید پسته مغز بادام تلخ پسیا و شان الراجحی
 تخم کرفس بیخ را زبانه ستاوی بگویند و بلغا با بکوبند
 جوی

مقشر

۳۱۱

صفت که بوی دامن خوش کند جز بویا فاقه فونلی قونفل کافور
 در جوی خولنجان هر یک درمی بگویند مگک دانگی بکلاب
 حل کنند و او بیاید آن بشنند و حساب زنده **صفت** تربیده
 درمی تربیده فنجک سنبلی قونفل کبابا بشنند **صفت** تربیده
 درم مگک یک درم **صفت** در ایارجات ایاره فیکرا
 سرد معده و قولنج **صفت** اوجاع سفلی و فالج و لقوه
 سفید بود مسطک زعفران حبیبان سنبلی اسارون سلیمه
 در فلفل در جوی عمود بلبان هر یک دو درم صبر سقوی چهار درم
 مجموع بگویند و با هم بیایزند و یک مثقال از آن تناول کنند
ایاره جالینوس جمیع امراض بار در امفید بود شحم الحظیل
 غاریقون بصل الفار بریان کرده شش سخونیا مغز غاریقون فرغیون
 هر یک شانه درم بسفنج انیسون خربق سیاه مقل کادریون فرغیون
 سلیمه هر یک درم هر یک کینج زرد و نطویل فلفل سیاه سفید
 در فلفل در جوی جا و شیر چند بیستر فطراسالیون هر یک چهار
 درم بگویند و دو مثقال از آن شربتی پسته و جوی نهند با دیگر مقل بسفنج انیسون کادریون
 و سلیمه بنویسند و باقیات

سعالی که از حرارت بود سفید
 بود مغز بادام مقشر تخم خیارین
 نشاسته صمغ عربی خشیخمش

سعالی که از سردی بود
 سفید پسته مغز بادام تلخ
 پسیا و شان الراجحی تخم کرفس

و صبر هر یک چهار درم اضافه کنند شربتی یک مثقال است **ایاره** لوغاً
 تنقیه بدن از فضلات غلیظه زرد کند و کتفه و فالج و لقوه و صمغ و جدام
 و داء الشعب و داء الغیل را سفید بود و اوجاع سفلی و برص و هین
 و صفح و هم و دوار و تغییر عقل و دوسواس و امراض کلیه و شان را سفید بود
صفت شحم الحظیل بخورد بصل الفار بریان کرده غاریقون سخونیا ها
 و ج خربق سیاه سیربری مو فارغیون فراسیون جعه فلفل
 و سیاه در فلفل زعفران در جوی بسفنج کینج چند بیستر فطرا
 سالیون زرد و نطویل عصاره فستین فرغیون سنبلی جانا حطیانان
 درم هر یک دو درم انیسون کادریون مقل صبر سقوی هر یک درم
 بگویند و بصل بشنند شربتی چهار مثقال بود با جلای از انیسون
 و بسفنج زرد و نطویل سلیمه کابلی و کادریون و کادریون **ایاره**
روفس داء الشعب را سفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند
صفت شحم الحظیل کادریون هر یک پست درم صبر سقوی پنج درم
 خولنجان ده درم کینج جا و شیر هر یک شش درم فطراسالیون
 زرد و نطویل فلفل ابیض سلیمه در فلفل در جوی زعفران زنجیل
 جعه هر یک

زنجیل

جعه هر یک دو درم چنانکه گفته اند سانه شربتی و مثقال با چهار
 بود **ایاره** ارکا غالیس امراض زرد و دوار و صداع و اوجاع
 و جرب و کلیب و تشنج و قولنج را سفید بود شحم الحظیل پست درم
 درم فراسیون بطور خود و سخونیا فلفل در فلفل خربق سیاه کادریون
 هر یک پست درم بصل الفار بریان کرده مغز فرغیون زعفران حطیانان
 فطراسالیون شش جا و شیر هر یک ده درم جعه در جوی کینج
 سنبلی زرد و نطویل جلی زرد و نطویل هر یک دو درم بگویند و بصل
 بشنند شربتی چهار مثقال پسته بعد از شش ماه و اگر جرب کلیب
 تناول کنند پنج درم سرطان سوخته با او بیستیم کنند و اوجاع شکم و
 را با آب سداب و صمغ کلیه را با آب کرفس **ایاره** شحم الرئیس
 خربق سیاه یک درم شحم الحظیل مثقال صبر پنج درم بلغ هندی درمی و نیم
 غاریقون مثقالی حجر ارنی نه مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقال
 زنجیل و مثقال جع اما اسارون حاشا حبیبان سقوی تخم کرفس
 دو و نیم تخم کزهر هر یک سه درم کادریون ده درم تخم شامیسم تخم فنجک
 با نلکو تخم اترج نخاع هر یک دو درم انیسون درمی و نیم بگویند و

و بعد برشته و شربتی بکمال شد بعد از شش ماه **ایاره که مقوی**
 و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود **ششم** الحنظل و درم
 کادریوس سلینجی قنقل سفید و سیاه هر یک دو درم هر جز مغز هر یک
 درمی تخم نیش درم چهارده افستین دو درم بکوبند و معی برشته
 شربتی چهار درم مفید شد **باب دهم در سفوفها** سفوف نازک
 درانه ضعف معده و اعصاب و کلی و فی و اسهال را مفید بود انار درانه بریان
 کرده پانزده درم زیره کرمانی در سه که خیسانیده و بریان کرده فروب
 ساق درانه و دلیست کنار شاه بلوط **نهم** بریان کرده هر یک پنج درم
 بکوبند و با هم بیاورند **آخر** انار درانه و درم بلوط ساق درانه مورد
 زیره و صوف و تنبوست کنار کشین بریان کرده فروب هر یک
 سگ را یک هر یک دو درم و نیم **سفوف مقلیا** اسهال و
 مضع و زحیر و ضعف معده و کبد را مفید بود حرف بریان کرده
 سی درم زیره و صوف و درم بزرگ تخم کند نا هلیله سیاه درانه
 جوشانیده هر یک پنج درم مصلک دو درم مجموع بکوبند و مشقالی باب
 درانه سفوف طبعی **سرفوف** اسهال و سحج را مفید بود بنگور درانه
 تخم سرفوف

بوی این
 ایاره
 سفوف

آرد کتینو

تخم شامسفرم مجموع بریان کرده نشانه صفح عربی کل روشنی است تخم حاض
 ده درم بکوبند و برنج نیمه جرب کنند و با کلاب بخورند **سفوف ساق** پنجم
 اسهال و تشنگی را مفید بود **ص** ساق انار درانه زرشک بر
 بریان کرده هر یک ده درم درانه مورد پنجم خرزوب سی درم جمع
 عربی کنار هر یک درمی بکوبند و مشقالی بخورند **سفوف ساق**
 مقوی معده و حواس بود زرشک و ساق بریان کرده بخورند
 زنجبیل آرد کتینو هر یک ده درم بکوبند **سفوف بزور باد**
 بشکند ناخواه کرد یا انیسون تخم کرفس هر یک دو درم قنقل
 قانطاریون زنجبیل درانه قنقل هر یک نیم درم قند سبت مشقالی
آخر استما آورد و زرشک و روی نیکو کند و زمان استن
 را مفید بود زرباد و تخم کرفس هر یک یک درم ناخواه کند
 هر یک سه درم ضد سبت نیم درم زیره کرمانی دو درم کبچره ام
 قند سبت و درم **آخر** سرعت خروج منی را که از حرارت
 بود مفید بود بنگور درم تخم توک سدرم یک درم بکوبند و
 مشقالی بخورند **آخر** لدغ عقرب را مفید بود رو بوند چینی

زرا و نه طول پنج کبریا و قرصا هر یک ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد
آخر نفوس و وجع مفاصل را مفید بود سور بخان ده درم قند پنجم
 زعفران دانگی **آخر** اوجاع و ضعف معده را نافع بود نفع فاقده
 سنبلیله و خرزوب هر یک دو درم مصلک تخم کرفس و ورق کل کبر
 هر یک سه درم بخورند سگ اذخر هر یک درمی بکوبند و شربتی سه درم
 بخورند **آخر** خرافی که از امتلا بود زرا کل کند فطراسالیون سعد کون
 هر یک سه درم **آخر** سده و صلابت طحال را مفید بود **ص** تخم کاسی
 که نازج هر یک پنج درم تخم زنجبیل یک درم و نیم بکوبند و سه درم بخورند
 با مطبوخ فواکه مسهل **باب یازدهم** در مطبوخات و لغو عفت
مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه را مفید بود و جماعت
 حاده را مفید بود **ص** سنا کی هفت درم پنجه پنجم درم تخم کاسی
 نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سیستان الوی سیاه الو کلبی
 هر یک سبت عدد تمزندی ده درم ورق کل چهار درم زنجبیل و خیار
 شنبه هر یک پانزده درم **مطبوخ بلبله** مسهل صفرا بود سنا پنجم
 پنج هر یک سه درم بلبله زرد و کالبی هر یک هفت درم تخم کاسی نیلوفر پنجم

لدغ
 مطبوخ
 سفوف

سه درم سورین طلایی ده درم عناب ده عدد سیستان الوی
 سیاه هر یک سبت عدد خیار شنبه و زنجبیل هر یک پانزده درم
مطبوخ افیتون مسهل سودا و اخلاط سوزنده و اراض
 سوداوی را نافع بود سنا سبت بلبله زرد پوست بلبله
 کالبی و ورق کل افیتون هر یک هفت درم پنجه نیلوفر تخم کاسی
 هر یک چهار درم بالنگو کاذبان بلبله آله اطوخود و سن سفنج
 پنج هر یک تخم کثوث شامره هر یک سه درم سربه دو درم سورین
 طلایی ده درم مجموع را غیر از افیتون در پنج رطل آب کهنه
 تا با دو رطل آید و در وقت فرو کردن افیتون در ظرف کتان
 بندند و در آن اندازند تا دو سه جوش بزنند پس زنجبیل پانزده
 درم و خیار شنبه سبت درم در آن حل کنند و صافی کنند و
 بیاض مانند **مطبوخ غار فیهون** مسهل سودا و تخم غلیظ
 باشد پوست بلبله زرد ده درم پوست بلبله کالبی و بلبله سیاه
 هر یک هفت درم بلبله آله هر یک چهار درم سورین طلایی ده درم
 الوی سیاه ده عدد کاذبان بالنگو غافط اطوخود و سن

در دم بسفنج نیم کوفته دو درم غار بقون یک درم ایتیمون ده درم
آخر پوست هلیله کابلی و سیاه و عمر هندی هر یک ده درم هلیله کابلی
 غافق استین کا و زبان با نگو هر یک چهار درم الو سیاه هشت درم
 مویز طایفی پست درم سنه و کی هفت درم کطوخ و دو کاه
 قیطوس سفنج هر یک سه درم ایتیمون هفت درم بومش نند
 صافی کشنده غار بقون و صبر سقوطی هر یک درم ملح لفظی هر
 لاجورد هر یک دو درم شمش الحظیل دانگی و نم سکره درم بر سر آن
 ریزند و بیاشمند **مطبوخ خیار شنبه** اخلاط رقیق و مفراغ
 دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم عمر هندی مویز طایفی هر یک
 با نرزه درم الو سیاه غناب هر یک ده عدد و ورق کلنج
 درم خیار شنبه با نرزه درم **مطبوخ زرد فاذات الجنبه** و اوجاع
 صدر و کول را مفید بود سنه و کی پنجم درم غناب ده عدد پستان
 پست عدد اخیر سفید ده عدد مویز طایفی با نرزه درم پنجم هر یک
 سه درم بر سیاوشان تخم خطلی زرد فاذاتی هر یک چهار درم تخم
 نیم کوفته شش درم سکره درم **مطبوخ سور بخان** اخلاط مخرفه
 و بلغم

و بلغم لاج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود سنه و کی هفت
 درم پنجم هر یک سور بخان رو باه و نیک هر یک پنجم درم بر سر آن
 تخم کاشی بنفشه هر یک سه درم انجیر و غناب هر یک ده عدد
 پستان پست عدد کلفند خیار شنبه پنجم هر یک ده درم
مطبوخ که حیات مخرفه و ذات الجنبه را مفید بود سنه
 بنفشه هر یک پنجم نیلوف چهار درم غناب ده عدد پستان
 تخم کاشی و خبازی هر یک سه درم شیخه تر پنجم هر یک
 با نرزه درم **نقوع صبر** صداع حفرای را مفید بود استین
 ده درم صبر سقوطی شش درم مگوبند و با سر رطل آب گرم
 در ظرفی کشند و دور در زرد آفتاب می نهند و شب در جای می
 گرم نهند و بعد از آن روز صافی کشند و پست درم از آن با
 ده درم در غناب با دام بیاشمند **نقوع هلیله** مهمل صفرا
 بود و صداع گرم را مفید بود پست هلیله زرد ده درم الوی
 سیاه غناب هر یک پست عدد پستان سی عدد عمر هندی
 پست درم بنفشه تخم کاشی تخم کاهو هر یک سه درم خیار شنبه ده درم

رازانه تر فعلی
 بندن هر یک
 فرجنگ عدد درم

مطبوخ

سی عدد

نافع بنه

ترنجبک ده درم در سر رطل آب گرم پستانه روزی بخشد نند
 رطل از آن بیاشمند **نقوع قواک** مهمل صفرا بود الو سیاه
 الو اکیلی هر یک پست عدد غناب ده عدد عمر هندی پست درم
 زرد الوی خشک سی درم ترنجبین و نبات هر یک ده درم در
 یکم آب بنفشه **نقوعی که ادرار بول و طشت کند** تخم
 خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازانه هر یک ده درم
 و نیم مگوبند و با سر رطل آب در ظرفی کشند و سر روز در آفتاب
 نهند و چهل درم از آن بیاشمند **آخر** بقایات امراض حاده
 را مفید بود و عروق را از نفول پاک کند الوی سیاه پستان
 هر یک سی دانم مویز طایفی پست درم عمر هندی سی درم تخم کاشی
 و کوشک کینز نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کشند و آب بر آن
 ریزند و سر روز در آفتاب نهند و شب در جای گرم نهند و بعد
 از آن روز صافی کشند و چهل درم از آن با ده درم نبات
 یا ترنجبین بیاشمند **باب روزه در حقه** با حقه که
 در امراض حاره آفتاب کشند انجیر ده عدد غناب پست عدد پستان
 سی عدد

سی عدد سنه هفت درم جو نیم کوفته ده درم سیوس خشک هر یک کفی
 بنفشه پنجم درم تا بنشیند و صافی کشند و سکره درم در آن
 حل کنند و آب گامه و روغن بنفشه یا کیندر بر سر آن ریزند و در
 کشند **حقیقه** که وجع پست و قولنج را مفید بود جلبر زرد کیندر
 ده درم غناب پنجم هر یک ده عدد پستان پست عدد خطلی و
 خشک با بونبشت هر یک کفی ناخواه رازانه هر یک ده درم
 در چهار رطل آب بخوشاند تا بپشت آید صافی کشند و بیازند
 کا و وصل هر یک ده درم بیامیزند و آفتاب کشند **حقیقه که حیات**
 حاده را مفید بود و حقیقه نیم کوفته خطلی بنفشه هر یک کفی غناب
 ده عدد پستان مویز طایفی هر یک پست آن روغن کیندر و
 و ترنجبین هر یک ده درم مگوبند و پسته زرد و پنجم
 نقرس و مفصل را مفید بود شاه تره قیوم زرد و پنجم
 قنطربون و ورق سپندان صغر سور بخان حاشا هر یک ده
 درم تخم الحظیل مازنیون هر یک نیم درم روغن کیندر پست درم
حقیقه که قولنج را مفید بود خشک با بونبشت
 روغن کیندر و کول هر یک ده درم
 بیامیزند و آفتاب کشند

و لوزه یک درم و نمک دو درم
 و نقل نیم درم و عسل درم
 کیندر هر یک ده درم

حقیقه در دم و امراض حاده
 مفید بود و نقل این کیندر
 هر یک پنجم درم جا و صبر صندل
 هر یک درم ناخواه رازانه
 تخم کرفس سیالیوس هر یک ده
 درم حد خشک شبت با بونبشت
 هر یک ده درم و پنجم درم در رطل
 ریزند و بخوشاند تا بپشت آید
 و صافی کشند و با روغن کیندر
 روغن کیندر و کول هر یک ده درم
 بیامیزند و آفتاب کشند

هریک کفی جلوه هفت درم کندم سید انجیر خشک دانه مجموع نیم کوفته
از هر یک ده درم رازبان نیم کرفس از هر یک درمی سوس حطی قطور
یون از هر یک پنجم از هر یک عدد سداب تر سوسن از هر یک ده درم
عمل رخسار خیزی و رخسار زینق و انکام هر یک ده درم بوره
ارشی بکشتال سکنج بکدرم جاوشیر نیم درم **حقیقه که کسج**
و قروح امعا را مفید بود پست کنار بلوط هر یک ده درم
کنار دانه مورد و ورق کل هر یک پنجم درم ورق مورد دوازده درم
بجوشانند و آب مسان الحمل یا زرده درم بیضه بریان کرده درم
بارنخن کل ده درم برینند و افاقا بکدرم بسد کاغذ سوخته هر یک
ورمی نشسته بریان کرده دم الاخرین هر یک نیم درم عصاره
لجینه التیس نیم درم بکوبند و آن هم کنند **حقیقه که قولنج** ریحی را
مفید بود شحم الحنظل بکدرم قطور یون باریک پنجم درم ورق
سداب فودنه هر یک شش درم سخته پنجم درم بجوشانند و
کنند و عمل ده درم جذب پنجم درم سکنج و جاوشیر هر یک نیم درم
بان هم کنند **حقیقه که با بون شست** هر یک ده درم سداب خشک دانه

سویک یا به این

سوسن زره سید انجیر هر یک هفت درم سکنج سه درم مقل
چهار درم شحم الحنظل بکدرم بوره نیم درم انکام ده درم رخسار
زیت یا زرده درم **حقیقه که امراض حاده** رانا فوع بود عتاق
ده عدد پستان پست عدد بیضه چهار درم انجیر ده عدد
خطمی سوسن از هر یک کفی بجوشانند و آب چقدر سی درم روغن
کچم ببت درم انکام ده درم بان هم کنند و استعمال کنند
باب سیزدهم در شفا و فرزند شایانی که قولنج
بکشد یا جذب ستر زهره کا و بوره قنار الحمار متساوی بکوبند
و شیا ف سازند **آخر** بوره نمک بندی شحم الحنظل متساوی
بکوبند **آخر** ریاح غلیظ را مفید بود زهره کا و بوره **حقیقه که**
بکوبند و بکسر سنج برینند **آخر** که محوری فراج را مفید بود
و در عقب سل که تقصیر کند بکار بریند ترنجبین پنجم بوره
ارشی حاویون خطمی نمک از هر یک دو درم بکوبند و بکسر معقود
برینند **آخر** که قولنج بلغی را مفید بود سکنج مقل شحم الحنظل بوره ارش
متساوی بکوبند و بکسر برینند **آخر** که در حیات و امراض

قنار الحمار از هر یک دو درم

سوخند هر یک درمی زره دو درم جذب ستر نیم درم **فرزجه**
ریاح را مفید بود شحم شست و کرفس سداب قنده سکنج
زره حاناق طمیه ساید سنبل ملک الانباط اشق حنظل
متساوی بکوبند و باره شست و با بون استعمال کنند **فرزجه**
که دم طشت را باز دارد شب بمانی نیم درم افسون بزر الیچ
از هر یک دانگی **فرزجه** بردار سنگ زاج کلنا رطلین مخموم و گل
ارشی سرمد بکوبند و شافر سازند و بردارند **فرزجه** که فرج
را گرم دارد و مازز یون شحم اسبست بکوبند و بر رخسار زینق
بیامیزند و بردارند **فرزجه** که فرج را سنگ خشک کند سنگ
و عفران و خراب نجیسانند و حرقه های گنان در آن اندازند
تا آن آب بخود چینه خشک شود آنرا پاره پاره کنند در وقت
حاجت پاره آنرا بردارند پیش از جماع **فرزجه** که فرج را
تنگ کند فجاج از هر یک درم ماز و درم بکوبند و حرقه
شراپ تر کنند و بدان بیالیند و خشک کنند و پاره پاره
از آن بکار دارند **فرزجه** که رطوبت فرج را باز دارد ماز و

بکوبند و با بون
برینند

سوخند هر یک درمی

حاده بکار دارند نمک بندی بوره خطمی متساوی **آخر** که زجیر و
رفتن از مسعد باز دارد مر افسون کند زعفران متساوی بکوبند
و با کینه برینند **آخر** افاقا قنار بزر الیچ صفعی بریان
کرده هر یک درمی بکوبند و با بون برینند **فرزجه** که حصی براند
بکشد یا در اوجاع رحم که از بروت پشه نافع کند مقل قند هر یک
دو درم جاوشیر اشق زعفران جذب ستر هر یک درمی مصطک میوه
رخسار سوسن و با بون و غار پدمرغ و بط هر یک سه درم صمغ را
بجوشانند و بعد بکشد و باقی بکوبند و با هم بیامیزند و بصوفه درازند
فرزجه که احتشاق رحم را مفید بود پدمرغ و بط زعفران سنبل
حما هر یک درمی رخسار مسان و سوسن از هر یک سه درم ششم درم
فرزجه که رفتن خون را مفید بود مر افاقا قنار یون لادن عفران
کاغذ کل ارشی متساوی بکوبند و با بون الحمل بیامیزند **فرزجه**
که دم طشت باز دارد کل پوست انار و مورد و کسج طلع بجوشانند
و با عصاره لجینه التیس شمال کنند **فرزجه** که ضعف رحم را مفید
بود حب مسان رخسار نار دین هر یک سه درم قنقل جز بویا گنان

فرزجه که فرج را
مفید بود مر افاقا
قنار یون لادن
عفران کاغذ کل
ارشی متساوی
بکوبند و با بون
الحمل بیامیزند

شحم

بجوشانند

تخم حاض هر یک دو درم سرخسب الحیدیه هر یک نیم درم بکوبند
 و جفت و کلنا ز بجوشانند و ظرف بدان تر کنند و بدین ادویه
 لایند و استعمال کنند **باب چهاردهم** در روغن باد و روغن نار
 وین منافعه بسیار دارد و جمیع اوجاع و امراض بارده را مفید
 بود و شرب و خاداد اوجاع اندرون را نافع بود و آفتاب
 رم را و اوجاع رم را و در احلیل چکانید و شانه را
 قصبه زرد سره و ورق غار سعد و بک ساذج از خراسان
 اهل مورد قد مانا مرزنجوش هر یک بیست درم بکوبند و در روغن
 کنند با شراب و آب خندانکه بر سر آن بسته و پنج رطل بود
 و قرفل و میوه نیم کوفته کنند و با آب و شراب و این روغن
 صافی بجوشانند پس صافی کنند و روغن بدک شصت درم بان
 حکم کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن قسط**
 مقوی عصب بود و اوجاع بارده را مفید بود قسط قرف
 اشته ایرسا میوساج هر یک ده درم مجموع را نیم کوفته
 کنی در آن

شبی در سرخسب اند و در روغن رطل آب بجوشانند تا با نیمه آید
 و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند
 آخر قسط ده درم سلیمش درم و ورق مارا خود درم
 کوفته شبی در شراب رطلی و نیم خیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد
 بر سر آن کنند و بجوشانند تا شراب بره و آب صافی کنند
روغن مورد موی را بر ویانند و تقویت کند و ورق مورد تازه
 دو از ده تخم بکوبند و در ده خیم آب بجوشانند و روغن کنجد در روغن
 نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن باقی بماند پس صافی کنند
روغن بابونه با بونه تازه بشویند و در سایه خشک کنند
 و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند
 و روغن فستقین را هم چنین کنید **آخر** با بونه سرخسب
 یکیم در چهارم آب بجوشانند تا با یکیم آید و صافی کنند و روغن
 روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن شکر** و روغن
 کل تازه یکیم با دام مقشر یا کنجد مقشر چهارم در یکیم کنند
 و در زیر فراش نهند تا ورق کل خشک شود آنگاه با دام را

در روغن باد
 در روغن نار
 در روغن کنجد
 در روغن باد
 در روغن نار
 در روغن کنجد

روغن بکیند و این را روغن کل با دام بکوبند و بعضی رطلی و ورق کل
 بیست بمانند و با یکیم روغن کنجد در شیشه کنند و با قناب نهند
روغن سفید تازه یکیم با روغن باد چنانچه گفته شد
 ساز دهند و روغن نیلوفر و سرخس و شقایق را نیز چنین کنند
روغن کدو کدو را پوست بچراشند و مغز آن در کسند و بکوبند
 و آب آن بکینند و چهارم از آن آب با یکیم روغن کنجد بجوشانند
روغن مصطک ضعف داورام معده را مفید بود و صلابات
 نرم کند یک رطل مصطک در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
 تا آب برود و روغن بماند و بهتر است که مصطک بکوبند و با روغن
 بجوشانند تا کدو اخته کرد **روغن آله** تقویت و تسویه شعر کند
 آله پوست بیخ صنوبر ساری نیم کوفته در آب بجوشانند و صافی
 کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در
 آفتاب نهند **روغن غار** داء التعلک اوجاع بارده را مفید
 بود و ورق حبش در روغن شیره بجوشانند و در ظرفی کنند
 و هفته در آفتاب نهند **روغن خشک** عسر یول و در روغن و
 در آن

در کرده را مفید بود و در روغن شکر چهارم درم در رطلی
 آب بجوشانند تا با نیمه آید و در رطلی روغن کنجد بر آن ریزند
 و بجوشانند **روغن زنبق** امراض بارده را مفید بود
 کل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند
روغن یاسمین و خیزی **و آخر** **روغن** هم چنین کنید **روغن سوسن**
 اورام تبخلیل برود و صلابات نرم کند سلیمه قسط حب
 ایوان مصطک هر یک ده درم نیم کوفته با سسی عدو کل سوسن
 آسمان جونی و ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در
 ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز استعمال کنند
روغن سداب بر دوت کلیه و شانه و رحم و آفتاب
 و ریاح را مفید بود نیم من ورق سداب در چهارم روغن کنجد
 و چهارم آب بجوشانند تا روغن باقی بماند و روغن زنجبیل
 نیز چنین کنید **روغن کدو** کدو را پوست بچراشند و در روغن سداب
 حاما مار و قسط هر یک سه درم لاون یکدرم زعفران یکدرم
 نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا با نیمه آید و صافی کنند

قرفل قرف هر یک یکیم
 زعفران سه درم و نیم

در باقیم رطل روغن زیت بپوشانند **آخر** خایه مور تم که فکس
 تخم چغندر کل شقایق پوست جوز ترسیاوشان مساوی
 بگویند چنانچه گفته شد **روغنی** که بواسطه و امراض بارده را
 مفید بود مقل ده درم آتش و جواهر شیر سلخاج حبیبان مغز
 بادام تلخ هر یک پنجم نیم کوفته در چهار رطل آب بپوشانند تا
 بارطلی آید و بارطلی روغن کبچد بپوشانند **باب** **بانه درم**
در حرطات عطوسیات و غراغره و سنونبات
 سحوطی که سر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهور و غم
 یا نیلو و شیر زمان مساوی با هم بیا مینزند و در بینی کشند
آخر صداع گرم را مفید بود طباشیر و کورم نشسته کافور هر یک
 نیم درم بگویند و با روغن بنفشه برکشند **آخر** صداع بارد را مفید
 بود چند بیدستر جاب و شیر زعفران زهره که مساوی بگویند
آخر فالج و لقوه را مفید بود صبر و شونیز بوره مساوی بگویند
آخر جدار مفید بود در فلفل ما میران شیطنج هر یک درمی
 مسکط اشبع فنجک کشک هر یک درم بگویند و با روغن کبچد برکشند
 عطولی که

لاون

دلقوه

عطوسی که لقوه و فالج را مفید بود تخم الحنظل فلفل
 دوس چند بیدستر کندش مساوی بگویند و در ظرف کتان
 بپوشند **آخر** شونیز ده درم چند بیدستر تخم الحنظل هر یک
 درمی کندش و صبر هر یک دو درم مز زنبق سرد **آخر**
 کندش فلفل زنجبیل عاقر قرحا بوره نوشا و جردار چینی هر یک
 خرق سفید چند بیدستر مساوی بگویند **آخر** سبب صرع
 را مفید بود خرین سیاه مز زنبق هر یک ده درم شانه
 کندش شونیز تخم کل هر یک پنجم درم کانی فلفل دار فلفل
 هر یک درم **غزغره** که فضلات از دماغ بیرون آید عاقر
 قرحا زنجبیل دار چینی دار فلفل هر یک یک درم خردل فلفل هر یک
 چهار درم انار دانه پنجم بگویند و با کبچد سلی بیامینند و بدان
 غزغره کشند **غزغره** که خناق و ذکوه را مفید بود عدس
 کفی عناب ده عدد رو باه ترکیب یک درم بپوشانند و با ده
 درم آب شونیز بیامینند و رب توت ده درم در آن حل کنند
 غزغره که ذبح و خناق را الفنج دهد و منجر گرداند کسی درم

رب سیس

سرطان مجموع سوخته زرا دانه درم هر یک چهار درم نک
 اندرانی سوخته درم بگویند **سنونی** که بوی دهن خوش
 و له سخت گرداند و دندان پاک کند تخم چوب زکوفته بلبل
 را زنی زبده البحر هر یک ده درم عاقر قرحا کبابه تخم زنبق درم
 شنبلیلی ده درم قرفل یک درم سماق چهار درم **سنونیکه** نشه
 سخت گرداند و رطوبت از راز ایل کند کلنا خود نکل سوخته
 هر یک ده درم نوشا در دو درم مونیج سه درم مازد یک درم
سنونیکه قروح نشه و سیلان خون از آن باز دارد درم نک
 هر یک سه درم نوبه التیس طبع مخموم اهل هر یک یک درم دار چینی خود نه هر یک ده
 نیم درم **سنونیکه** پودنه ده درم شب یمانی پنجم درم **سنونیکه**
 دندان متحرک را سخت گرداند شاخ کاکو کوی سوخته ده درم
 بکبک سوخته پنجم درم زعفران هر مصطلک سد اب هر یک دو درم
 ساق کلنا هر یک درمی **سنونیکه** بن دندان سخت کند
 تخم صرد که مانع بوره ارضی زبده البحر مساوی **سنونیکه**
 در دندان آتیکه از برودت بود مفید بود فلفل ده درم بوره

سرخ بکوبید
سوفته

سبل

فخم

شیره خمیر ترش ده درم مر و شک پنجم درم **غزغره** که سقوط
 لهاه و اداج حلق را مفید بود شست ورق کل عصاره لولیس
 در ماء العسل بپوشانند و بدان غزغره کشند **مضمضه** که قلاع را
 مفید بود کثیر خشک عدس هر یک دو درم طباشیر یک درم بگویند و
 با کبچد بیامینند و بدان مضمضه کشند **مضمضه** که عفونت لثه و
 دودرم دهن را مفید بود شب یمانی مازو هر یک یک درم تخم کل چهار درم بگویند
 و با ماء العسل بیامینند **مضمضه** که نقل زبانه را مفید بود زنجبیل عاقر
 قرحا فلفل خردل مساوی بگویند و با آب گرم و سرکه بیامینند **مضمضه**
 که در دندان را مفید بود ورق غار یا حب الغار و سرکه بپوشانند
 و بدان مضمضه کشند **سنونی** که جگر دندان را پاک کند شاخ
 کاکو کوی سوخته زبده البحر هر یک پنجم درم نوشا در از هر مصطلک
 هر یک دو درم و نیم شاه دانه یک درم عاقر قرحا سه درم بگویند و
 بمسواک در دندان بالند **سنونیکه** دندانیکه سیاه شده با
 پاک کند قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم سادج دو
 درم مازوی سوخته شست درم **سنونی** صدف شاخ کاکو کوی
 اطلان

زبده البحر کف دریا

بوره ارضی شش درم عاقرقوس موینج زنجبیل هر یک چهار درم
آخر شش درم هر یک دو درم نمک یک درم بگویند و بر دندان
 شش **آخر** موینج نیم درم شش قط **آخر** که قلع ایشان کنیز شش
 یانی و ممتسوی بگویند و بر آن نهند چنانچه بدندانهای دیگر
 نرسد و زمانی صبر کنند که بر آید **آخر** شش درم اطراف دندان
 فرود برند و زاج و ماز و موینج و شب یانی و در زلف بکشند
 و بشمع کافوری و قطران بکشند و بدان نهند **آخر** عاقرقوس
 در سر که خیسند چهل روز و بعد از آن نیشتر در حوالی دندان
 فرود برند و این دو را بنهند **باب ششم در اطلیه و قنادا**
و نظرات طلائی که کلف غموش را مفید بود پوست بینه
 و ایشان بآب خربزه پرورده آرد جوینج بی پوست عدس آرد
 با قلی فوفل زرد البحر ما میران خود با دام تلخ مساوی بگویند
 و آب ترب و شیر و خزان بکشند و طلا کنند **آخر** مس
 با قلی خرمخود کرسنه تخم خربزه هر یک چهار درم قسط با دام تلخ ایری صندل
 مساوی بگویند و آب ترب و شیر و خزان بکشند و طلا کنند
 طلائی

طلائی ترسین با قلاج خود کرسنه تخم خربزه هر یک چهار درم
 قسط با دام تلخ ایری صندل زرد البحر زرد آهن درم
 هر یک دو درم فلفل تخم ترب کندی هر یک درم فلفل کشت
 غنچه و ت هر یک درم و نیم بگویند و آب سوس بکشند
طلائی بهق سفید را مفید بود زنج ده درم کندی
 شیطج هر یک پنجم بگویند و بر غنچه زیت بکشند **طلائی**
 که بر صیاب بر شیطج خربق سیاه پوست تلخ که تخم ترب
 روناس خردل مساوی بگویند و با سرکه و آب سرد طلا
 کنند **طلائی** بهق سیاه و سفید را مفید بود کندی
 خربق سفید موینج سفید نیل هر یک ده درم شقایق کلب
 درم روناس شیطج خردل مازنیون تخم ترب شمش الحنظل
 هر یک شش درم بگویند و با سرکه بکشند **طلائی** جرب
 مفید بود کبریت فلفل مراد رسک چرک نقره زراوند
 خربزه مساوی بگویند و ز سبوق در زیت بکشند و با
 با هم بیا میزند و طلا کنند و در آفتابش ساعت را کنند

سر کتیک

شقایق

پس آب ایشان بشویند **طلائی** جرب و قوبا را مفید بود
 زرنیخ اقلیمیا زمر صبر افاقا قاضی صندل صندل
 کل ارضی بگویند و با کشته بکشند **خادیکه** اورام حاده کبک
 مفید بود ضد لیس با بونه اکلیل الملک هر یک سه درم ورق گل
 فوفل بنفشه آرد جو هر یک چهل درم بگویند و بر غنچه کل بکشند
 و بر آن نهند **خادیکه** ضعف کبد و استخار مفید بود سنبل و
 مصطکی استین جرجوض فیل زهره لادن هر یک دو درم
 عود چهار درم بگویند و شمع ده درم بگذارند و ادویه بدان بکشند
خادیکه حرارت قلب و کبد را سکن کند شمع سفیدی درم
 رخم کل و غنچه هر یک بیست درم با هم بگذارند و در ماون کنند و
 با کلاب و آب بزرک و آب کشته و گاهی و بسان ۱۱۱ فرود ز خل
 خمر نیک بپزند و بر آن موضع نهند **خادیکه** صلابت طحال را
 مفید بود مقل ازرق بیست درم آشق ده درم با قلا ترس
 کرسنه اکلیل الملک جلیب بزرک با بونه سنبل هر یک پنجم
 بگویند و رطلی اینچ در سر که بپوشند تا حل شود و این ادویه بدان
 بکشند و ادویه

بکشند و اندکی روغن زیت و با بونه با آن ضم کنند و در طلا
 معده طلا کنند و اگر آسق در خل خمر بگذارند و طلا کنند
 و دو ساعت بگذارند **آخر** اینج سیاه پنجاه عدد و سرکه
 و قسط چهار درم با دام تلخ ده درم پنجه که برده درم بگویند و با
 خیری و آن سرکه و اینج بکشند و در حال خلوه معده طلا کنند
 و دو ساعت بگذارند **خادیکه** نعرس و او جاع متفصل را
 مفید بود بنفشه ضد مفید مغز خطمی بنگوار و جو بوزجان
 مساوی بگویند و با روغن کبک و سفیده بینه و سرکه بکشند
خادیکه سلیمیه سلیمیه اگر برم معده نهند قی آورد و اگر بر
 ناف نهند هم مال آرد و اگر بر زانو نهند آرد را بول کند و پشت
 طشت کند برنج کابلی نشاء الحمار هر یک سه درم خربق سفید
 مراد رسک هر یک چهار درم پید پنجم درم دروی زیت
 درم شمع پنجم با هم بیا میزند و استعمال کنند **خادیکه** کرسنه
 و خلع را مفید بود مغز کالی ارضی هر یک بیست درم
 خطمی هر یک ده درم افاقا پنجم بگویند و با سفیده بینه

و دو ساعت بگذارند

طیغ
 و قلا ترسین

بکشند

بپوش خشمش ورق کل بابونه هر یک کمی بچوش نند و سر بر
 فرو آورند و بر سر ریزند **نطولی** که صداع بارده را مفید بود
 بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت **نطولی** که صداع درم نام ورق
 غار شیخ هر یک چهار درم **آخر** مایه بویار امفید بود بختیله
 خطمی ورق بید ورق کاه بخاری روبا ترک تخم خشمش
 کل سفید بابونه هر یک پیچرم پستان پست عدو بچوش نند
 مسر به بخاران برارند و آب صافی آن پاده درم **نطولی**
 بر سر ریزند **نطولی** که صداع ریجی را مفید بود بابونه اکلیل
 الملک تخم گرض رازیانة **نطولی** که صداع ریجی را مفید بود
 بچوش نند **نطولی** که قولنج و سر بول و ریاح بارده را نافع
 باشد خشک بابونه اکلیل الملک شبت جبر روبا ترک
 خطمی رازیانة مسوس بنفشه پوست خشمش هر یک کمی بچوش نند
 دوران نشینند **بایض** **در او دویه عین** که کابینه
 نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق غشا و راه امفید بود
 و مقوی بصر شد و طوبت عین زایل کند و تیتای هندی

بپوشند **آخر** ماش و مخات خطمی کل از منی صبر هر یک ده درم
 شب مانی دهن کند رسک زعفران هر یک پیچرم بگویند و
 باب مور و بپوشند **آخر** ماش لادن کل از منی هر یک ده درم
 زعفران سردرم بگویند و آب کز و مسر و کلاب بپوشند
خادی که پستان بر حال خود بگذارد و بزرگ نشود آرزو
 دوع سوخته متادی بگویند و بسکه بپوشند و هر ماه سه روز
 بیایي طلا کنند **خادی** که شیر از پستان کم کند دردی
 مسر که اکلیل الملک آرد با قلی ماسه فودند **بپوشند خادی**
 که درم پستان را مفید بود با قلی جو حله خطمی کعک هر یک ده
 درم زعفران پیچرم بگویند و سفیده تخم مرغ بپوشند
خادی که مسخر را مفید بود زنجار اشق زراوند مقل خردل
 زاج متادی بگویند و بار خوخ کندم و مسر که غسل بپوشند
خادی که مسخر مندر را مفید بود یک سوخته زاج سوخته
 و زرد چوبه مردار سنگ زراوند **نطولی** که مسر
 در کام گرم را مفید بود بنفشه تخم کاهو هر یک پیچرم نیلوفر
 در مسخری

سورجک

سورجک
 ریش لمانند
 و قطنی و زرد
 بپوشند

بپوشند **طمانت و شوق**
 بپوشند زرد چهار درم عصاره مایه پیچرم نیک بپوشند
 تا همچون غبار شود **بایض** **صغیر** اقلیمیا زرد زرد
 هر یک ده درم مس سوخته پیچرم سفید اج نمک اندرانی
 نوت در جده نفل دار نفل هر یک دو درم قر نفل
 اشته هر یک درمی **روشنایی** سبل و ظفره جوید
 و بیاض و ظلمت و دمه و عشا را مفید بود ش و نج
 مغول مس سوخته اقلیمیا سفید نمک هندی بوره ارسی
 زنجار دار نفل هر یک چهار درم نفل سفید و سیاه بپوشند
 هر یک شت درم صبر سبل قر نفل هر یک چهار درم و نیم
 زنجیل بلیج هر یک دو درم زعفران نوت در هر یک
 درمی **آخر** شانه مس سوخته اقلیمیا سفید مایه هندی
 بوره زنجار نفل اسود و ابیض دار نفل زرد البهر
 هر یک سه درم صبر سبل قر نفل زهرک درمی و نیم زنجیل
 مسک هر یک دو درم زعفران نوت در هر یک درمی **آخر**
آخری مس سوخته شانه هر یک پیچرم نفل دار نفل

ششم حنظل

ساج

توبال مس سوخته لؤلؤ ناسته بد ساوج اقلیمیا صبر سقوی
 سلطان بجزی زعفران سبل هر یک دو درم شانه نج مغول
 شش درم نفل سفید دار نفل نوت در هر یک درمی و نیم مسک
 دانگی کافور نیم دانگ **آخر** اقلیمیا زرد زرد تیا سر سلطان اندر توبال
 شانه صبر شمس محرق شانه مغول نفل سفید و سیاه دار نفل
 نوت در هر یک درمی **توتیا** اقلیمیا صبر سلطان بجزی زعفران
 سبل هر یک دو درم شانه شش درم نفل دار نفل نوت در
 مسک کافور **آخری** اقلیمیا زراوند توتیا صبر سلطان مس سوخته
 توبال مس شانه مغول هر یک درمی و نیم مسک دانگی **بایض**
کبر سبل و ظفره و دمه و حله عین را مفید بود اقلیمیا
 هزار اقلیمیا نقره زنده البهر هر یک ده درم مس سوخته بانه
 درم نمک اندرانی ساوج هندی سفید اج ریاح نفل دار
 نفل چند بیدستر سبل اندر هر یک دو درم قر نفل بکر درم صبر
 سقوی عصاره مایه پیچرم اشته نمک هندی
 هر یک درمی مایه بران نوت در زرد چوبه هر یک سه درم پست
 بپوشند زرد چهار درم

سورجک
 ریش لمانند
 و قطنی و زرد
 بپوشند

زعفران شخم الحفظل هر یک نیم درم زنجار هر بوه ازنی
 هر یک درمی اقلیمیا زرد و درم **کحل زعفران**
 تاریکی و خاریدن و آب ریختن چشم را مفید بود زعفران
 سنبل هر یک دو درم فلفل دانگی و نیم درم فلفل بکدرم شود
 نیم درم ماز و شکر درم کافور نیم دانگ **کحل الجواهر معوی**
 بهر بود اند هفت درم قریشیا پنجم اقلیمیا و آب
 مغسول به لؤلؤ ناسفته هر یک سه درم زعفران نیم درم شنج
 دو درم **کحل ساج** تقویت عین کند و غره بر ویاند سر
 شش درم مار قشیشا چهار درم اقلیمیا و آب دو درم
 زعفران و سه هر یک نیم درم ساج بکدرم فو شنج قیاحی
 لؤلؤ دانگی و نیم **کحل بنفجی** ظلمت و حله دو درم را مفید
 بود شانه دو درم خون سیاوشان و فلفل سنبل هر یک
 و دانگی مس سوخته ماز و هر یک درمی ساج دو دانگ
 سنبل و در فلفل هر یک نیم درم **کحل نوسل توتیا**
 بیاض را از ایل کند زرد البحر اقلیمیا و آب سبکین سوسار
 ابلان ازنی

مرجان قریشیا سلطان بحری هر یک چهار دانگ
 پنجم شانه لؤلؤ ناسفته هر یک نیم درم توتیا و سندی
 زنجار نوش و در فلفل و در فلفل سنبل و در فلفل هر یک دانگی و نیم
 ما میران نک سندی هر یک دو دانگ **کحل اغریب**
 و قروح را مفید بود توتیا سه درم اشدر درم توبال مس بکدرم
 و نیم شنج سوخته لؤلؤ اقلیمیا زرد اقلیمیا فوره هر یک درمی
کحل رمادی معوی بصرو ناسف رطوبت بود و هر چه
 و سبل را نافع بود اشدر توتیا سندی توبال مس سوخته هر یک
 چهار درم ما میران بکدرم **کحلی** که سبل را مفید بود بکوت
 هلیله زرد زنجیل هر یک پنجم درم فلفل سفید دو درم نوشادر
 بکدرم شانه مغسول ده درم **برود صم** حرارت چشم
 و سبل و سلاق و و معده را مفید بود توتیا کرمانی بکوت
 هلیله زرد و زرد چوب هر یک پنجم زنجیل و در فلفل هر یک
 دو درم ابلج ما میران هر یک دو درم بکوت و آب غوره
 هفت روز هر روز بنده از آن خشک کنند و بسایند **امر**

دو درم زرد زنجیل
 و در فلفل سنبل
 و در فلفل هر یک
 و در فلفل هر یک

توتیا زرد چوب هر یک ده درم هلیله زرد زنجیل هر یک دو درم
 و نیم نک سندی بکدرم **برودیکه حرارت عین** را سکن
 کند اقلیمیا و آب چهار درم توتیا سندی سه درم هر یک نیم درم
 بسایند و بکلاب و فلفل هر یک سه درم و در غره کنند و میشویند
 دی مانند بعد از آن خشک کنند و باد و دانگ کافور سخی کنند
برودیکه زرد را مفید بود ساج سندی مس سوخته اقلیمیا
 انیسون نشسته هر یک هفت درم صغ عربی سی درم اقلیمیا
 چهل درم سفید ساج شصت درم بسایند **برود اسودا و جاع**
 چشم را مفید بود انیسون ده درم کافور دو درم سک بکدرم
 زعفران دو دانگ هر پنجم مس سوخته درمی اقلیمیا و آب
 پنجم صغ عربی چهل درم توتیا سندی فلفل قریشیا هر یک
 درمی سه درم پست درم نبات دو دانگ حوض جبه کلنا ساج
 هر یک دانگی **برود کافوری** کافور توتیا کرمانی مغسول
 پنجم کافور و صبه **برودیکه** بیاض و زرد را مفید بود اقلیمیا
 شانه درم سفید ساج دو از ده درم انیسون کرا صغ نشسته
 ابلان درم

هر یک دو درم غنر و شسته درم **ذرد اصغر کرا و جاع**
عین را که از رطوبت بود مفید باشد غنر و شسته درم
 پنجم درم مامیتا دو درم صم شخم کل زعفران هر یک نیم درم انیسون
 چهار دانگ **ذرد ابض** زرد چوب سندی را مفید بود و غنر و شسته
 پنجم نشسته دو درم نبات صغ عربی هر یک درمی **ذرد اصغر**
صغیر زرد صبیان و ریاح و و چونج را مفید بود غنر و شسته
 ده درم شیاق مامیتا دو درم نشسته چهار درم ذرد اصغر
 کپرسه درم با هم بسایند **ذردیکه** زرد را مفید بود اسودا
 اقلیمیا و صغ هر یک ده درم شانه مس سوخته هر یک سه درم مغسول
 و نیم کترایش درم سه درم زرد چوب هر یک دو درم صغ عربی
 چهار درم انیسون نیم لؤلؤ ناسفته زرد البحر نبات نشسته
 هر یک چهار درم **ذردوری** که موعه و ظلمت و حله را مفید
 بود و آب را زبانه پنجاه درم فیل زهره و زهره کلنگ کلنگ
 و بیک هر یک سه درم مس کافور هر یک نیم مثقال بسایند
 در آب را زبانه پرورده کنند تا خشک شود پس سخی کنند

ذرد اصغر کرا و جاع
 زرد چوب سندی
 زرد چوب سندی

ذرد اصغر
 زرد چوب سندی

مکایا برادر امفید بود غنزدوت پرورده نشسته نبات متساوی
 بسایند **اکثر قروح عین را مفید بود** شاد و نج مغول کوه
 بسد توپال برنج مس و خفه اقلیمای ذهب هر یک دو درم
 سر بر قشیا زنده البحر هر یک درمی **دروری** که قروح عین را
 مفید بود شاد و نج مغول شیخ سوخته هر یک ده درم پوست بینه
 شتر مرغ شسته بخورم **دروریکه بیاض** را مفید بود سرطان
 بحری اقلیمای ذهب سر کین سوخته شیخ سوخته زنده البحر
 متساوی الاجزا بسایند **شیاف قیصر** ظفره را مفید بود
 شاد و نج دوازده درم صغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلع طار
 سوخته زنجار هر یک شش درم افیون دو درم و نیم بکونیند
 و باب را از آنه بسایند و شیاف سازند و در سایه خشک کنند
 و بوقت حاجت پسر سنگی با آنند و در چشم کشند **شیاف**
دینار خون و حج و حرارت و طرا را مفید بود اقلیمای ذهب
 اسفیداج هر یک ده درم تیرام هر یک پنج درم بسد کوه خون
 شان هر یک چهار درم مس سوخته زعفران نشسته هر یک دو درم
 از او بر کلام

زرد چوب بیک درم زرنج سرخ نبات افیون افاقیا هر یک نیم
 درم بکونیند و باب بسایند و شیاف سازند **شیاف مر آرا**
 ظلمت و ضعف عین را مفید بود غنزدوت صرد و غنزدوت
 هر یک دو درم زهره کفتار زهره کبک رغنخ بلک هر یک درمی
 بسایند و باب سد شیاف سازند **آخر** زهره کلنگ
 شبوط و عقاب و باز و کبک و سیاه چل کرده متساوی
 بسایند و دو درم از آن با تخم چهل و کینج و افیون هر یک
 درمی بسایند و باب سازند از آنه بسایند **آخر** زهره عقاب
 و باشته و ردباه و خمکس و شباط متساوی بکونیند و باب
 را از آنه بسایند **شیاف** و زنجار و سیاه چل و بیاض
 را مفید بود کل زنگار سادج هر یک درمی و نیم اقلیمای
 دو درم اشق کینج و انفل هر یک نیم درم اشق کینج را
 بچوشند و باقی بکونیند و بدان بسایند **شیاف آرد**
 و حج و سیل را مفید بود اسفیداج چهار درم صغ عربی کترا
 هر یک درمی افاقیا مغول پنجم سبل افیون هر یک

چهار درم نیم درم **شیافی** که درم عین و درم و درم
 نافع بنده و حرقت و سیل را مفید بود اقلیمای ذهب اسفیداج
 افیون مس سوخته صغ عربی هر یک چهار درم کونیند نشسته
 هر یک درمی و نیم افاقیا مغول است و چهار درم بکونیند و باب
 ردباه هر یک بسایند **شیاف ابینی** حرقت است و ابتداء
 رمد را مفید بود صغ عربی نشسته تیرام هر یک دو درم
 اقلیمای خفه درمی اسفیداج شش درم بکونیند و اسفیده تخم
 مرغ بسایند **شیاف آخر** رمد را مفید بود شاد و نج مغول
 شش درم مس سوخته چهار درم بسد کوه که با سرنج هر یک دو
 درم صغ عربی کترا هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران
 هر یک نیم درم صغ نجیسانند و باقی بسایند و بدان بسایند
آخر حرب و سلاق و سیل را و استرخاء جفن را نافع
 بود شاد و نج شاتر زده درم زنجار دوازده درم قلع طار
 سوخته شش درم شب یانی دو درم مس سوخته چهار درم
 بسایند و بشرا بسایند **شیاف اخضر** بیاض
 از او بر کلام

از او بر کلام زنجار درمی و نیم اسفیداج اشق نشسته صغ عربی
 هر یک درمی بکونیند و باب سد بسایند **آخر** حرب و سیل
 بیاض و آثار قروح و شاد و رمد را مفید بود اقلیمای خفه
 افیون هر یک درمی اسفیداج صغ عربی زنجار اشق هر یک
 دو درم اشق نجیسانند و لا درم کوفته بدان بسایند **شیاف**
اصفر غشاده و ابتداء آب را مفید بود غنزدوت
 شیاف مایشا هر یک شش درم مر بوق از منی طفل
 سفید هر یک چهار درم زرنج سرخ دو درم زعفران درمی
 و نیم **آخر** غشاده را و سلاق را مفید بود و خره بر و نیم
 و صغوی بر سر پند اقلیمای ذوق افاقیا هر یک پنجم درم و زنجار
 دو درم افیون هر یک نیم درم صغ عربی زنجار هر یک
 چهار درم اتمد کدرم **شیافی** که در ابتداء رمد مفید
 بود و حج ساکن کند شیاف مایشا هفت درم زعفران
 افیون صغ عربی هر یک دو درم تیرام غنزدوت
 هر یک چهار درم چند بیستر درمی بسایند و باب بسایند

و شیا ف سازند **باب ششم در مردم ما و در مردم**
 خنازیر و او را مصلیه را بخلیل بر مردار سنگ ده درم
 بسایند و با بخت درم روغن زیت بچوشند پس لباب طبع
 بزرگ و خطی هر یک پست درم بر سر آن بریزند و میجوشند
 تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و بر هم میزنند تا آنرا استانی حال
 شود **مردم کافور** گوشت پرویان و درش خشک کنند شمع سفید
 سفیداج هر یک دو درم روغن کل چهار درم کافور دانه ای سفیده
 تخم مرغ درمی با هم میزنند **مردم با لقیون** گوشت پرویان
 زفت را تیغ شمع هر یک پنجم درم قند چهار درم بازیت
 بگذارند **آخر** مردار سنگ خون سیاوشان غنچه روست بر او
 مخرج هر یک پنجم درم زفت روی را تیغ شمع هر یک پنجم
 روغن کچند باز درم **مردم زنجفر** خنازیر و سراطین را
 مفید بود مردار سنگ پنجم درم قند آنی هر یک ده درم عک
 بطم شش درم شمع ده درم زنجفر چهار ده درم بازیت یازده
 کچند مردم سازند **مردم حل** قروح را خشک کند گوشت بر باد
 مردار سنگ ده درم

نوع از صاف
 طریق مردم کافور
 است شغال روغن کفتر
 کم که چهار شغال مردم سفید
 کافور را در روغن انار
 دو و شغال سفید شمع را
 سایه غلظت نماید در قوت
 نامر ناخ است

در مردم کافور
 در مردم کافور
 در مردم کافور
 در مردم کافور

مردار سنگ ده درم بسایند و دو درم زرد چوب بسایند و با
 خم کنند و بزنند **مردم زنجار** گوشت زاید را بیل کنند و قرحه را
 خشک گردانند عک بطم را تیغ هر یک پنجم درم زنجار و دو درم
 بارغخت زیت بسایند **مردم نوره** آمله و حرقت آتش را
 مفید بود آمله بشویند و بارغخت زیت بسایند **آخر** آمله
 شست جمل درم تخم چغندر و کرب و شمع هر یک سی درم
 روغن کل پنجم درم **مردم رسل** او را مصلیه و خنازیر و سراطین
 و طاعون را مفید بود شمع را تیغ نقل از روغن مردار سنگ
 هر یک چهار درم جاوشیر زنجار هر یک دو درم قند
 درم زردان و طول مس هر یک سه درم آنچه کوشتی بسایند
 و باقی بزیت بگذارند و مردم سازند **مردم سفیداج**
 گوشت پرویان شمع ده درم روغن کل پنجم درم بگذارند و
 سفیداج ده درم با آن بسایند ضم سازند **مردم قلقطار**
 قروح فرشته و سراطین او را مصلیه را مفید بود بر کوهک
 و زیت هر یک رطلی مردار سنگ پنجم رطل قلقطار جمل درم

بازیت و کوهک هر یک
 چهار درم
 مردار سنگ ده درم
 زیت پنجم درم کوهک
 قند

در مردم کافور
 در مردم کافور
 در مردم کافور
 در مردم کافور

آب کند ناده درم **مردم** که حرقت آتش را مفید بود
 خبث نقره سفیداج قیمو لیا پوره سول روغن کل سفیده
 با هم بزنند **مردم** که گوشت زاید برود او را مصلیه بگذارند
 خبث و آب جوش نیده با هم چندان صابون در آن
 بسایند و بارغخت آن زرد چوب بسایند **یک درم یک**
 دو ایسی اکمال بود و عفونت و آمله و گوشت زاید را
 زایل کند زنجفر سنج زرد هر یک شش درم مرد درم
 آمله آب نرزه باز درم زنجار یک درم بسایند و با جل
 خربزه شند و قرح سازند و خشک کنند **دروری** که
 گوشت زاید بود آمله آب نرزه باز درم زنجفر سنج
 و زرد قلقطار هر یک دو درم کند را قلیما قف فریق
 سفید هر یک سه درم بسایند و نگه دارند **آخر** آمله پنجم
 زاج و دو درم قلقطار توپال مس مردار سنگ جبت
 رصاص هر یک شغالی **دروری** که نوا صبر و قروح
 را مفید بود غنچه روست درم الاخوین مس و کوهی زرد درم

در مردم کافور
 در مردم کافور
 در مردم کافور
 در مردم کافور

با هم بسایند **مردم شادنج** ترخ و شقاق و قروح فرج و
 را مفید بود روغن کل و غنچه هر یک شش درم شمع شش درم
 سفیداج عصاره لجنه الیس و نه مغسول کل از مینی هر یک
 دو درم ایون محری پنجم درم **مردم** که گوشت پرویان و قروح
 رطبه را مفید بود که خشک گردانند مردار سنگ شش درم کلندر
 و میخنجق سه درم زرد چوب خون سیاوشان تیغ کوفته شیبانی
 اقلیمیا قند هر یک درمی با شمع و زیت مردم سازند **مردم**
مردار سنگ مردار سنگ ده درم بسایند و باقی درم
 بچوشند پس کند روغن و غنچه روست و خون سیاوشان و
 زفت هر یک ده درم بسایند و با آن بسایند **مردم** که
 احراق و قروح مقعد و کربک و دواب را مفید بود مردار سنگ
 یک درم سفیداج پنجم درم بسایند و شمع و روغن کل بسایند
 و چون از آتش فرو گیرند سپیده تخم مرغ با آن بزنند
مردم که بواسیر را مفید بود شمع سفید و کوبان شکر که اخته
 هر یک پنجم درم زفت روی دو درم فطر اسایون درمی
 آب کند ناده درم

آب کند ناده درم

کوشت بر ویاند و قروح خشک کند جوده درم کند کلنا هر یک
پنج درم **ذره در یک** خون باز دارد و جراحات خشک کند
عنزروت دم الاخری کلنا کند **ذره در یک** زخم شسته و کاز
را مفید بود و خون باز دارد و مرصه عنزروت دم الاخری زنجار
را پنج مساوی **ذره در یک** قروح را مندمل گرداند و مرصه کلنا
زرد و زرد **سرخ مشول** اقلیماء مشول مساوی **آخر** مرصه کلنا را حور

باب نوزدهم در جلادات مسنات

حلوا بیکه تقویت دماغ کند و فریب گرداند و ناقه را مفید بود
قند یکم با چهار یکی آب در یک کنند و بچوشانند تا منعقد
گرد پس بر آردند و بکوبند با دام مقشر کوفته در آن ریزند و ریزند
دو بر شسته پس کنند تا خشک شود **حلوا بیکه** کرده و باه
تقویت کند رطبی از کفیدر با یکم رغن کما و بریان کنند و
رطل غسل و پست درم کلاب و یکدرم زعفران و رطلی آب
با هم بپایزند و بر آن ریزند پس خشکش و مغز فسق در آن
ریزند و فرود گیرند **آخر** از کفیدر یکم در رطل آب جوده درم
کلاب و یکدرم

کلاب و یکدرم رغن کفیدر یکم بچوشانند پس درم قند بر سر آن
ریزند و بپایزند **تخصیصه** **تمر بند** مقوی باه بود و در
خوب دانند بر آن کرده و درم با دهنه آب بچوشانند تا محل
شد پس فرود گیرند و بپایزند و بپایزند و بارطلی قند و
رطلی غسل و یکدرم زعفران بچوشانند و کلهک خورد کرده
و پخته اند که باید در آن ریزند و با یکم رغن کفیدر بر آن
دو جزو با دام فسق مجموع مقشر کرده در آن میان
سمن مغز بادام فسق قند فسق بن جلفوره کلهک

بکوبند و غسل بپوشند و هر روز مقدار پست درم تاسی درم
بچوشند **سفوفی** کف بکند با دام فسق مقشر یکم کفیدر
خشکش هر یک پست درم کسلا درم فانیه مثل جمع
بکوبند و پست درم تناول کنند **سمن** کما و برین
را مفید بود و خودشان روزی در شرباب بنده سی درم
از آن با برنج سفید شسته و خشکش و کندم و در مقشر
و یکسات و قند هر یک سی درم با دام مقشر بنده درم

بکوبند و هر روزی درم تا چهل درم در شرباب بنده و بخورند
و بجام روند **آخر** بخورد با قلی حرفه خیر ناخواه هر یک درم
کسلا چهار درم زرد کمانی فلفل هر یک درم بکوبند و با مثل آن
آرد جو سفید بپوشند و بنان بپزند و با شیره قند حوسا زرد
آخر مغز خمر کندم بهمن قرنها کفیدر خشکش کما با هر یک
سه درم بکوبند و با آرد کندم و شکر بپایزند و هر روز پست درم
از آن با برنج و رغن حوسا زرد **سمن** از آن که از
اکل طبعی حادث شود پخته شده پس باز در خشکش کما و برین
بکوبند و با برنج حوسا زرد و بعد از آن بجام روند **حقه**
که فریب کند کلهک همیشه فریبستاند و بکوبند و نیم رطل و نیم و دو رطل
سرخ و خورد و برنج شسته و کندم هر یک دو رطل و نیم کوفته کنند
و بچوشانند تا مجموع خمر شود و بچاه درم از آن آستانی کنند
با رغن بادام و جو هر یک ده درم بپایزند و آستالی کنند
بعد از آن که دفع را از کرده باشند و بخواب روند و در مایه بیخ
نوبت چنین کنند که هر چه فریبی کرد **باب بیستم** در

مستوفات و حلاله

مستوفات و حلاله کاغذ سوخته شاخ کادو کوهی عنزروت
کلنا خون سیاوشان کند زراج قلفطار صبر آقا قیامار و
سوخته شب بانی هر یک درم کاغذ و انلی بکوبند و در مایه
و مند **آخر** پوست پسته سوخته آقا قیاموت انار کاغذ سوخته
دو درم بکوبند و با آب شور بپوشند و قندل سازند و در مایه
آخر کاغذ سوخته آقا قیاموت شب بانی کاغذ هر یک بندم زراج
را مک لسان الحمل مازوی سوخته بکره بازت نند هر یک درم
عصاره لیمه التیس بریاج سوخته هر یک نصف درم کشیدند
سوخته پست درم بکوبند و با آب لسان الحمل بپوشند **باب سی**
کوهی که فی صفراوی را باز دارد و زردنگ انار دانه ساق
کلنا رطبا شیر ورق کل دانه غوره هر یک درم پوست فسق
نیم درم بکوبند و مشغالی باب سیب یا به خوردند **دیگری** که
فی بلغم و سوداوی باز دارد ورق کل چهار درم زردنگ درم
فخاع پوست فسق مصطک عود خام سنبل سعد قندل و
فرنج خشک زرد کمانی در سر که خسا بنده هر یک درم

نمید بگویند و در دم از آن با میوه بخورند **دیگر که** فی و میوه را
 در رطلی است **مفید بود** از آن در شش ده درم مصلح نفع هر یک درمی ۲
 با سینه و بر سر آن ریزند و بخورند **آخر یک** قند و نقل سعد درمی
 هر یک ده درم کز آنج ماز و پوست انار کندر هر یک پنجم افیون
 بگویند و منقالی بخورند **آخر** فلفل صغیر و کبار و نقل هر یک
 پنجم افیون و انکی بگویند و بر آب برشته شش کلام
باشد **ادویه** که ستهای کل خوردن قطع کند زیره
 که مانی ناخواه انسون تخم کرفس هر یک ده درم فلفل
 دو درم و نیم قند زیره کرمانی در که خیس شده هر یک درم
 قند سی درم بگویند و چهار درم تا پنجم بخورند **آخر مصلح**
 و درم عود خام درمی زیره کرمانی نیم درم بگویند و باده درم
 کلنگین بیامیزند و بدو نوبت بخورند **ادویه** اگر بوره
 ارمنی بر غصه با بونه حل کنند و در بدن مالند عرق بیاید
 و آب نی سکر نیز خین بود **آخر** عاقر قرحا در روغن کبجد
 بجوشانند و ببالند **آخر** زنجبیل و آب سیر و پیاز و اگر مازو
 کوفته با روغن کبابی

کوفته با روغن کل در بدن مالند به بند **آخر** کل ارمنی در آن
 روغن کل بر ورده بسایند و آب مورد در بدن مالند عرق
 با زرد **آخر** کلنا مورد مازو و مسای آب غوره ببالند
آخر کل ارمنی در روغن بگویند و با روغن مورد ببالند **ادویه**
حل بهمن سرخ کثیر است قور زهره کا و نخلکاو زربادو
 در روغن هر یک منقالی توکوناه سفید خردل سفید هر یک نیم مثقال
 بگویند و با سل برشته و سه روز سیاهی هر روز منقالی بخورند
 و بعد از آن مجامعت کند موجب حل شود **فرز** مقل چهار
 درم روغن بسان دو درم جاوشیر پنج زکس هر یک درمی
 عمل شود با هم بیامیزند و بصوفه بردارند **آخر** نیز مایه
 و سکن ادر و مافی و زعفران و عود هر یک درمی بگویند
 بعسل برشته بردارند **آخر** زعفران حاما سنبل اعلی الکک
 هر یک سه درم ساج ده درم قردمانا هفت درم پید بط و تخم مرغ
 و شمع و روغن سنبل هر یک دو درم پخته به هم بیامیزند
 و بعد از ظهر بردارند **بخوریکه** نافع بود موسی خرگوش سداب و خون

در بدن مالند به بند **آخر** کل ارمنی در آن
 روغن کل بر ورده بسایند و آب مورد در بدن مالند عرق
 با زرد **آخر** کلنا مورد مازو و مسای آب غوره ببالند
آخر کل ارمنی در روغن بگویند و با روغن مورد ببالند **ادویه**
حل بهمن سرخ کثیر است قور زهره کا و نخلکاو زربادو
 در روغن هر یک منقالی توکوناه سفید خردل سفید هر یک نیم مثقال
 بگویند و با سل برشته و سه روز سیاهی هر روز منقالی بخورند
 و بعد از آن مجامعت کند موجب حل شود **فرز** مقل چهار
 درم روغن بسان دو درم جاوشیر پنج زکس هر یک درمی
 عمل شود با هم بیامیزند و بصوفه بردارند **آخر** نیز مایه
 و سکن ادر و مافی و زعفران و عود هر یک درمی بگویند
 بعسل برشته بردارند **آخر** زعفران حاما سنبل اعلی الکک
 هر یک سه درم ساج ده درم قردمانا هفت درم پید بط و تخم مرغ
 و شمع و روغن سنبل هر یک دو درم پخته به هم بیامیزند
 و بعد از ظهر بردارند **بخوریکه** نافع بود موسی خرگوش سداب و خون

بشاری طاقت نمی دارند بدان محتاج بهند افیون
 پنجم شش سیاه ده درم در رطل آب بجوشانند تا
 با رطلی آید و نیم رطل کندم پاک بجوشانند تا آب خشک شود
 تمام پس کندم را خشک کنند و منقالی از آن هر یک درم بگویند
 پیوسته و بخورند **آخر** خشخاش سیاه تخم کابو هر یک
 پنجم زردالنج دو مثقال بجوشانند و هانی کنند و با قند
 بقوام آورند و منقالی از آن سکر بود و اگر شکر در شراب
 بجوشانند بخوردند و چون خواهند که اخلاقی بشود و شست
 بجوشانند و بدهند یا از آن به شراب بجوشانند و بدهند
 و اگر از آن مسادی شود تریاق اربعه یا تریاق کبریه بدهند
 و اگر خواهند که مست زود بشیاز شود سکر که کهنه با کلاب
 بدهند یا دوغ کا و برف یا شربتی از شراب غوره
 برف سرد کرده و اگر چهار روز مان در شراب بنیاسانند
 از آن شراب هر کس را بدهند و شش شراب کرد و اگر
 یکس خشک شده داغی بسایند و در میان شراب کشند

دار ششخاش مسوی بر غصه کا و برشته و در مجره آتش بند
 و نیز بر کبرند **آخر** زرنیج جوز سر و میوه جوج با زرد
 هر یک پنجم جب الغار شش درم بگویند و شراب کهنه کشند
 و جوشانند و بعد از ظهر بدان تخم کبکند **ادویه** چون استعمال
 چنین مسقط نشود و زرباد در روغن مازو چند بستر خلقت طلب
 هر یک درمی زنجبیل ده درم قند و زرده درم سنگ نیم مثقال
 و بعسل برشته و دو درم قند و منقالی بخورند **فرز** که درین تا
 نافع بود فیطافلیون شش هر یک دو درم افیون نیم درم فلفل هر یک
 درمی بگویند و بعسل برشته و پیش از مجامعت بردارند **بخوریکه**
 در استعمال آن است لال جویند بدان که زن آبستن خواهد شد
 یا نه کندر حبس بسان هر یک دو درم و نیم میوه قند و اگر جنی هر یک
 درمی سنبل چهار درم ساج نیم درم بگویند و برشته و حبس زرد
 و در مجره آتش زنند و در زیر کبرند اگر بوی و بخار آن از دهان
 بینی بیرون آید آبستن خواهد شد **ادویه** که سکر پخته
 و گاه پخته که جهت اخراج بیگانی یا داغی یا ششی که در حالت
 بشاری طاقت

بشاری طاقت نمی دارند بدان محتاج بهند افیون
 پنجم شش سیاه ده درم در رطل آب بجوشانند تا
 با رطلی آید و نیم رطل کندم پاک بجوشانند تا آب خشک شود
 تمام پس کندم را خشک کنند و منقالی از آن هر یک درم بگویند
 پیوسته و بخورند **آخر** خشخاش سیاه تخم کابو هر یک
 پنجم زردالنج دو مثقال بجوشانند و هانی کنند و با قند
 بقوام آورند و منقالی از آن سکر بود و اگر شکر در شراب
 بجوشانند بخوردند و چون خواهند که اخلاقی بشود و شست
 بجوشانند و بدهند یا از آن به شراب بجوشانند و بدهند
 و اگر از آن مسادی شود تریاق اربعه یا تریاق کبریه بدهند
 و اگر خواهند که مست زود بشیاز شود سکر که کهنه با کلاب
 بدهند یا دوغ کا و برف یا شربتی از شراب غوره
 برف سرد کرده و اگر چهار روز مان در شراب بنیاسانند
 از آن شراب هر کس را بدهند و شش شراب کرد و اگر
 یکس خشک شده داغی بسایند و در میان شراب کشند

همین عمل کند و اگر سبب و مثل هر یک متقالی و شب یانی
 و شیخ و کعبه کج و در از آن هر یک متقالی سوخته با هم بپزند
 و آب را از آن بکشند و بر جلیل طلا کنند و بگذرانند خشک
 شود با هر که مجامعت کند موجب سی بود و عمل در زنجیل اگر بر
 فقیه باشد همین عمل کند و اگر اسفنداج و ما میران و دوزان
 پلنگ سوخته و سر کبک کبوتر و زهره خرگوش و پنهان سوخته
 هر کدام که باشد و انگی با بند و زنی بخورد در موجب و چینی
 کرد و اگر بالنگو و کا و زبان و کوه و ما میران و مرما خورد و
 و ستر فارسی و عود خام و بسد هر یک متقالی بگویند و نواب
 سبب شامی بپزند و متقالی بنا شناسی را که عاشق باشد
 بخورد عشق از او زایل شود و اگر پهن سبب و طایسفر و
 بستان افروز و تخم نام و کثوت و فنجکشت و قراسون
 و فادانیا و قیوم و کندش هر یک متقالی بگویند و آب ضایعی
 بپزند و قرص سازند در سایه خشک کنند و نیم درم از آن
 بسایند و کسی دهند که عاشق نباشد عاشق و مخزون کرد
 در این

در این معلق در فلان

و اگر معلق و خراطین بگویند و مار و عنبر بکنند بر زر طلا کنند
 بعد از آن که بسیار مالیده باشند بزرگ شود و اگر قصب
 بچینی و شرب مالند و بعد از آن زفت رومی بارون
 یا سبب طلا کنند همین بود و اگر عاقر قرحا و درم با ده ام
 آب غسل بسایند و زر طلا کنند همین عمل کند و اگر سبب
 ترش در آفتاب بنهند تا کم شود و خرفه چند در آن اندازند
 و بر میکیند و زر در می نهند و چون خشک میشود دیگر برای آن
 بر آن می نهند و مکر چنین کنند و زر بزرگ شود و اگر عود
 و سجد و مورد در آن و قرفل و را مک هر یک در می
 مشک و انگی بسایند و صوف بشارت تر کنند و باین
 ادویه بیالایند وزن بخورد در فرج را رنگ کند
 و اگر سنگ و سنگ و زعفران و در شراب ریجانی بپوشند
 و خرقه بدان تر کنند و آن بخورد در فرج را گرم کرد
 و اگر کباب یا حلیت در دای گیرند و آن آب قصب
 مالند موجب لذت جماع شود و اگر قفل و زنجیل و قنونا

سبب

و باین

با غسل بزرگ مانند همین عمل کند و الله اعلم بحقایق
 و الحمد لله رب العالمین و صلوات الله علی محمد و آل جمیع ما قام
 رسید کتاب مستطاب موسوم بکفایه مصوری در بوم جمیع
 مردم شهر جهرات علیه السلام حرره العبد المذنب الی الله
 کافه مؤمنه اقل اساتذ سید زین العابدین و در بوم شهر
 میرزا سید علی حسینی کفریس رحمة الله علیه خواند و عاظم الله
 رزقکم همیشه که کارم بیاد کار نوشته من این کتابت
 و کرده این خط این کتابت بیت در عالم
 بکارها در قهر خویشان بجهت یا کار
 بسم الله التوفیق من الله تعالی
مستور العمل است بمانند یا کار
 طریق آنست که پنج چینی خوبه سرخ رنگ می کرده تازه
 که مطلقا گرم خورده نباشد و سنگین باشد نه بود که بلبه
 بود و زرانه و آزادی و پارای بزرگ باشد باین صفات
 پنج اعلا اختیار کنند و هر روز است متقال شش دانگی از
 این بخورد

این پنج بکشند بعد از آنکه از آنرا شنیده باشند به سنگینی است
 کار دو آنچیز از آن ریزه شده به بقربال بیرون کرده باشد
 چرا که ریزه آنرا در یک بپوشند پیونزد و آب پنج چینی
 را فاسد میسازد پس آن است متقال پنج را با دو آب
 پاک بوزن تریز در یک سنگین یا سفال که چرب نبوده باشد
 و لوده بچینی یک آب را متغیر سازد شده باشد و بزرگ باشد
 که کنجایش چهار بسیار داشته باشد و بپوشند تا به چهار یک
 بوزن مذکور بیاید و سرد یک را پیش از جوش نیدن
 سرپوش سفالی یا کاسه یا دیگی سنگین دیگر که کناره
 آن موافق باشد بکناره دیگر بپوشند و در حوالی آنرا
 بخیر محکم کنند که در وقت جوش نیدن بخار از آنجا مطلقا
 بیرون نیاید و بر بالای سرد یک سنگ سنگین بگذارند
 پس باقی است است بهیمه خشک آنقدر بپوشند که سه
 چهار یک بماند و طریق دانستن این که چه وقت بوزن مذکور
 میرسد آنست که یک روز بطریق امتحان باین مقرر کرد که در یک

و تری و کینگی و باریکی و کوچکی و زریکی مثل هم باشد بدان
 همه بوزن شخص بچوشاند و شخص سازند که بچند روز
 که سوخته میشود سه چهار یک برسد بعد از آن هر روز
 بهمان وزن از آن همه یک روش بچوشاند تا آنکه
 سرپوش دیک را سوراخی باریکی بکنند و مرتب اول
 سه چهار یک آب در دیک کنند و جوی باریک از آن
 سوراخ در آن دیک فرستند تا بقدر دیک برسد و ملاحظه
 نمایند که آب بچه موضع خوب رسیده آن موضع را از جوی
 نشان کنند و باین روش امتحان میکنند و هر وقت
 آن عمل کنند که بخار بسیار تلف نشود بنا بر این اگر روش
 اول بخوبی را درست کنند بهتر است و اگر روش دوم
 کنند و باز شخص سازند که چه مقدار همیشه سوخته میشود
 مقدار معلوم میرسد باز همان مقدار همیشه میسوزانند
 باشند و بعد از آن که جوشانند بر روی کسی بنشینند
 و لحافی بر خود بنوشند نوعی که مجموع بدن پوشیده شود
 الا راه نفس

الا راه نفس را بیرون گذارند و دیک را در زیر خود
 بگذارند و سردیک را آهسته آهسته بردارند و خود را بخار
 آن بدارند و بیکدیگر و بیا که کوچک آب گرم بطریق قهوه بیا
 شامند تا اثر آن بماند و درون نیز بر سر قوی تر گردد و پس بجای
 خود بخایند و لحافی پوشند تا عرق بیاید و راه نفس را نیز
 درین وقت بیرون گذارند که مبادا باعث ضعف یا هلاک
 بدن شود خصوصاً در کسی که این اثر را ضعف بدنی باشد
 و ضعف القوه باشند که البته نفس بیرون باید که پشت زرا که
 مسوم شده که بعضی مردم بوجه قلت احتیاط بر خنک
 خون مسلمان امر کرده که راه نفس بیرون نگذارند و دست
 باعث هلاک گردیده و سعی شروع در جوشانیدن بچ
 که تا صبح خود را بخار تو اندازند و تا عرق درازند از
 جای خود حرکت نکنند و بعد از آنکه عرق خوب خشک شود
 ترردا که خواهند میسوزانند که در همه آب بیخ چینی را سرد کرده
 هر وقت که تشنه شوند ازین آب بخورند و آب دیگر برای

کشد هر روز که یکدست بوق ترش می باید بیرون آورند
 و با همان عرق می آید بشویند خشک می باید کرد و دست
 دیگر که با عرق ترش شده می باید پوشید و بوی سبز بر آید
 آن عرق تا شتر بسیار دارد و فایده بهتر عاید میشود و در این
 ایام غذای سبک مثل پلا و شله و شوربا و خود آرد و کباب
 و مانند اینها آنچه رغبت شود بکوشش تغذیه و شکر
 و مرغ و خروس جوان فریبی تر شمی میتوان خورد و غذا
 را همه بی نمک باید چخت و آب آنها همه از آب بیخ چینی
 می باید کرد و هم چنین خیر ناز نیز آب مذکور می باید کرد
 و بی نمک می باید چخت حتی خمیر می باید بی نمک پخت
 خود ترش سازند و روغی که داخل طعام یا نان میکنند
 می باید که تازه بهم رسانند که نمک ندرشته باشد و از
 غذای غلیظ و طعامهای تنوری و کندی و از شیر
 و مات و سایر لبنیات و ترشها و سبزهها و میوهها و شیرینی
 های مفراط و دوشای عسلی ملاحظه نمایند و شیرینی که میل نمایند

آب بیخ چینی بخورند و از برای تشنگی که روز اول در وقت
 کردن بهم برسد می باید که روز به پیش از آن بیخ علاقه
 جوشانیده باشد و آب انرا سرد کرده مهینداشته باشند و اگر
 چهار یک آب از برای دفع تشنگی کافی باشد آب را سه گین کنند
 و بیخ چینی ده مثقال بچوشانند تا یکم چایند و هر روز به همین
 دستور عمل نمایند تا پست و بیکروز و بعضی روزها اگر ضعف
 غالب شود احتیاج نیست که خود را بخار آن بدارند و عرق
 بلکه درین روزها بوق نزنند و استراحت نمایند اما همان
 طریق یک پیاله از آب گرم بپزند و قهوه بخورند و پیاله
 بجای آب می کشانند و آب دیگر سوای آن آب بخورند
 و اگر ضعف غالب باشد بیکروز بوق روند و بیکروز نزنند
 و یک پیاله آب گرم آن میخورند بهتر است که حرف باشد
 و نباتات شبانه چنانچه بعضی میخورند زیرا که تنها انرا و
 پشته است و در ایام دودست رخت پیته در می باید
 داشته باشد که یکدست پوشند و یکدست که بوق ترشده خشک
 کنند از روز

از قند نبات آنچه رغبت شود بدان اکتفا نمایند مثل بادام
قندی و پسته قندی و بادام قندی و جوارش غیر مصطلکی
و شربت قند و نبات با کلاب و عرق بیدنگ و تخم با کلو
که آب بیخ چینی ترتیب داده باشند بخوردند و عمده
در ملاحظه بیخ چینی است که اعراض و غم داند و غصه خود
را نگاه دارند و همچنین از ملاقات هوای سرد نیز اجتناب
نمایند البته لازم دانند در مقدمات سعی بلیغ بجای آورند
و اگر اندک اعراض واقع شود یا هوای سرد خود را بر بند
ناید غیر سرد بلکه ضرر میکنند و افراط در خوردن آنها نمایند
تا در اثنای خوردن بیخ چینی و هم بکچند بعد از آن تا در
ماده فاسدی در بدن بهم نرسد و بسیار هم کسک نخورد
تا باعث ضعف و دهن فوت بدن نشود و شب خواب
استراحت بگذرانند تا روز و عرق ضعف واقع نشود
می باید که در وقت اعتدال هوا که بهار یا پاییز باشد مابین
اگر مشغول شود و همچنین می باید که بدن از عوارض دیگر که متعلق
خوردن بیخ چینی

بخوردن بیخ چینی دارد و حالی بند مثل تب و اسهال و ضعف
و غیر اینها و اگر اندک در اثنای این امر حالی ازین حالات
واقع شود موقوف ساختن لازم است تا آنکه اگر این
حالات بشود بعد از آنکه پست و بیک روز بر روش مذکور
آشامیدن مهود بعمل آید بجام روند و تغییر رخ نماید
اما چدر روز بعد از جام نیز بجای آب آب بیخ چینی بخورند
و غذا همان طریق می نمک بخورند بعد از چدر روز نمک
که اگر اندک داخل نمایند تا بعد از دو روز به نمک
عادت و مقرر در این ایام نیز از هوای سرد و اعراض
و غیره ملاحظه فرمایند و اگر آب بیخ چینی بجهت خوراک
و غذا و فاکتند بیخ چینی علاجه بجهت طعام و نان
بجوشانند و آب آنرا داخل کنند و مبالغه نمایند
دی باید که خورشیدها دی باید که البته آب بیخ چینی
باشد بلکه سایر استعمالات دیگر نیز می باید که
باین آب به صحتی آب استخوان و در روشی است

بیری با که ازین آب بهر که امید است بملاحظه درین
مقدمات بعضی مرتب شود ان شاء الله **طریق خوردن بیخ چینی بطریق قهوه** می باید که هر روز بمقتال بیخ چینی خوب
بکنند که پشت کار دی تراشند و در دیک اسکسین پاکیزه باشد
بپناه مقال آب یا اندکی یا بیشتر بجوشانند تا بپناه مقال
باشد تقریباً صبح زود شروع در جوشانیدن آن کنند تا
پیش از طلوع آفتاب هم میاشده بهند پس صافی کرده باشد
مثل قهوه بیاشانند و هم روزه باین روش بنوشند تا پست
روز درین ایام غذا می بسک مثل پلاوای می خوردند و شل
و شور با دهن رسته بی فائق و امثال اینها که نمک نموده
باشند و اگر کرفسکی سینه نباشد اندکی روغن کره تازه نیز داخل
کنند و نامز این که نمک کنند و آب آشامیدن و اطعام
و نان را با آن می نیز همین آب بفرستند و احتیاج آب
بیخ چینی نیست تا آنرا کم نمک کنند همان یکم تبه که بیشتر
قهوه آب گرم می نوشند کافی است یکوقت غذا ببطاف
بطعامها مذکور در این

ریون چینی افسون سنبلی هر یک سه شقال
مایه شتر اعرابی اسارون هر یک سه شقال
کل محترم سه شقال ضد سفید و سیخ دو شقال سکه
هر یک سه شقال در جینی قرقط زنجبیل هر یک دو شقال
هر یک دو شقال در روغ زرنیاد از هر یک سه شقال
سدر نجبان دو شقال شقال دو شقال کباب چینی دو شقال
قط شیرین دو شقال توری زرد توری سیخ سه شقال سفید
سه شقال ورق منشط سدس اجزا مجموع را بسایند کل کا در با
با در شبویه کل سیخ دو ال از هر کدام ده شقال بجوشانند و صفا کنند
و ششخا شش سفید و تخم خزره تخم جبارین تخم کاسی تخم خرفه از هر کدام ده شقال
نرم کوفته در آب مطبوخ شیره اجاقه آب بشیرین و انار شیرین و
و قند و دل صاف کرده بقوام آورند و غرقند و غرق با دم میزگرگان
مغز حلجوره مانند نرم کوفته در دل حل کنند و اجزا را با آن بشیرین
و حقیق ورق منشط که هست در دست داخل کرده و پست شقال
چوب چینی را جوشانیده و آب او را با سل بقوام آورده و او را

افعال قویتر شده نموده است
 بسم الله حکیم مؤمن نشسته و آن بچندین نوبت
 راضی زنده و خلیل ریاح و مواد غلیظ مستعمل است
 در اکثر این موافق و بیغایله است و در هیچ نوبتی
 و دیگر نفوق و صلوا و خوف اوست و هر یک مذکور شود
 مخفی نماید که آنچه به تجربه رسیده است و اوای مفردی در هیچ باب
 بنفع چوب صینی مشاهده نکرده چه صغیر بنیده که قسی زاق است
 او موافق حالی از احوال بنیده و اینک در بعضی مزاج و برخی امراض
 دانسته اند از عدم رعایت به نفع آن علت خواهد بود چه محض
 المزاج را تعریق و استعمال شیرینها و ادویه حاره مغز است و هر دو را
 تبرید و کثرت آب با نیت مقدار چوب صینی و حسب سده اش را
 گرم آن و خوردن نمک از وجهه بسنیده نیت هرگز عادت
 غیر مضاده و اعتدال غیر معتاد مثل شیرینی و ادویه حاره با فراط
 لازم در دوس اگر امراض مزمنه شد ترک نمک اولی است و الا
 تقلیل باید نمود اما دستور استعمال آن بالغزین چنانست که بعد از تنقیه

الان روز

بدن هر روز نیت شقال آده شقال او را بسیار بار یک ورق
 کرده با کیمنه و نیم بوزن شاه آب که هزار و شصت شقال بنده
 و یک شقال سیفال یکس بسیار قلمی که دهن او را خمیر گرفته بنده
 با شش نرم کجوش نند تا به نصف رسد پس در روی کسکه بنده
 اطراف خود را بمحاف پوشیده و دیگر را در زیر کرسی فاس بنده
 تا بخاران بدن رسد و محل تنفس باید بیرون محاف بنده تا
 غشی و خفقان و کرب نکردد و دو سه پیاله از آب او را نوقت
 بهمان گرم بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا
 عرق خشک شود و احتیاط از هوا بی بسیار باید نمود و مجموع آن صینی
 را در عرض شبانه روزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات و پیاله
 و قدر بر اسرد بجای آب و قدری را طعام با و طبع نمایند و
 باید اصلاح در دست چینی خوردن نخورند و بعد از ذراق بجای
 آب باید چقدر روز عرق می خشک و کلاب و عرق کاذوبان و
 عرق رازیانه بحسب مزاج بنوشند و قبل از یک هفته البته
 آب نباید خورد و بجم نباید رفت و در آسای خوردن چینی

جوشاننده بنوشند و با عقدا و حقیق اگر آنرا بعد از ذراق خوردن چینی
 بنوشند و بجای آب و عرقها مدتی بنوشند در بعضی امراض کله
 بغایت نافع و بهتر از کلاب و سایر عرقها است و دست پر بنزاقی
 آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه باید در ایام پر بنزاقی
 از نبات سوی نخورند و از جمیع ترشها و ترشها و میوه های تازه لازم
 است و شیرینی با فراط نیز خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و
 اعراض نفسانی مثل ام و غم و غصه مغرط بغایت مغز است و آنچه بنزاقی
 فاس میرسد است که پر بنزاقی موافق علت و مزاج چوب صینی
 المزاج را شربت انارین و بعضی از بقول بارده و ترشیه های
 خفیف داده و اصلاح ضرری مشاهده نموده بلکه باعث تعویل
 گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج راضل بهار و
 محو زرا وسط پاییز است و سایر خواص و افعال چوب صینی
 مفردات مذکور است دستور آشامیدن چینی بطریق نهوه
 جوشانیدن او بمو صینی است که مذکور شد و مقدار او تا نیت شقال
 کافی است و آب او تا نیت شقال که به نصف رسد و بهر پنج

بجهت ضرورت عام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند ایام خوردن
 آب زیاد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است
 بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی و وقتی و هرگاه علت
 و عضوی بود و شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را بنزاقی
 بهارند و چون خواهند معلوم کنند که آب به نصف رسیده است یا نه باید
 تنقیه در وسط سرش و یک کده خمیر رسد و نکند و نصف آب
 با چوب صینی در یک ریخته چینی باریک را اندازه گرفته موضع اندازه
 نشه پیچیده بعد از آن باقی دیگر آب را در زنده و بعد از جوشیدن بقدریکه
 بوقت استعمال رسد آن چوب را از تنقیه سرش فرورده ملاحظه
 نشه پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت نشه مشخص سازند و تجربه
 که چون یکیمه شاه همه خشک را بقدر چراغی بسوزانند آب به نصف
 میرسد و باید هر روز و یک چوب صینی را از لا و در بطیوخ سابق او
 پاک کرده هر چه در محل نشه در شش بسیار سیاه نشه بنده اضافه
 چوب صینی لاحق نمایند که باعث قوه آن میگردد و بعضی فرموده اند
 که باید یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر دستور سابق
 عمل نمایند

چهار یک تیر از آب بقیه برساند و شرط به سورت است که نکور کردید از
نخوردن آب و زعفران خام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور
اصلا ضرری در هیچ مزاج منطون نیست و قلت مقدار و کثرت کمی
و زیادتی آن بحسب مزاج و در علقی متفاوت است و کلیت باید
در ایام شرب او آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاد میل شود زیاده
باید کرد و اگر کمتر خواش کنند همه را زیاد بسوزاند تا آب کمتر از نصف بماند
و خوش قویتر گردد و اگر مطلب کمی قوه و کثرت شرب بپند که بپوشاند تا
آب بیشتر بماند و خوش کتر باشد و این قاعده عظیمی است بجهت توارقی
الترجمه دستور نفوق چینی که جهت خوردن المزاج و خفقان و ناقصی و
اعضا و قوی و از ضرب اطفال نافع است و در فصل کرمی او موافق
و خوب چینی را از یک شقال تا هفت شقال باید سوزان نمود و در عرقهای
مناسبه و ادویه موافق شیشانه روز در شیشه و امثال آن باید
و مکرر بریم زد پس صاف نموده نوشید هر گاه جهت خفقان حاد مزاج
اعراض ساده باشد با مندل سفید و کشیزه خشک و کل سرخ با سوتیه بقدر
چینی در کلاب یا عرق نیلوفر یا عرق میزک و عرق کاوزبان

از فصل پنجم شقال

از فصل پنجم شقال تا نو شقال خیسند و هر گاه جهت خوردن المزاج
با عود و بادرنجوبیه و زرنباد و امثال آن و عرق رازیانه و عرق بهار
و عرق اذخر و مانند آن باید خیسند و با اثره مناسبه در امری
بنوشند و چنین هر گاه جهت علت عضوی دهند با دوائی شقال آن
خیسند و هر چه بعد از سر روز صاف کرده بپند جرم او را در آب عرق
مناسب بقدر ضرورت خیسند بجای آب در ایام شرب نفوق بنوشند
و قدر خوب چینی جهت اطفال از یک شقال تا چهار شقال و غیر اطفال از چهار
شقال تا هشت شقال بپند **دستور استعمال طوای چینی** از کتاب تحفه
نوشته است نسبت که خوب چینی را از تا فته گذرانیده با شسته و با
شیره برنج و سکر و روغن تازه طواتر تیب دهند و اگر تیبین مطبوع
دار چینی و زرنباد و تخم قزنجبک و امثال آن قدری اضافه کنند و با
از جرم خوب چینی قدری شرب بپند زیاده از سه شقال باشد و استعمال
جرم او جهت صاحب سده احشام مفرات و نفوقی که در چینی تصور است
با آب اوست و انبساط که قدری متعدد او را کوبیده سوز
خیسند بپوشانند و حلوارا با آب او ترتیب دهند و در مزاجین

عمل آن معجون را با آب آن بقوام آورند و جرم او را استعمال نمایند و حقیر
مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدری
نتفع شدند اما از احداث سد و غافل و بعد از مدتی برنگال او رسیدند
و خوف او جهت رطوبت معده و کمال بلغمی نافع است و السلام علی
دستور آشامیدن شیر بهر جهت مواد محترقه سوداوی و حدت صفراو
تنقیح کرده و تقطیع مراره و سد و اسهال نمودن مواد محترقه و برطب
اعضا و امراض سوداوی عمل است نیز سخی زراغ چشم را که از ولاد
او یکماه گذشته باشد تعلیف پهناج و کاه و شاه تره و جازری و حیل
و بقول بارده کرده هر روز صد و ششاد شقال شیر او را که در وطل باشد
در یک باکی جوشانیده و در انشای جوشیدن پانزده شقال کسبچین
ساده و یک شقال سکر در آن ریخته با خوب آنجیر کپوت از آن باز
کرده بشند بریم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از شیر صاف نموده شیر
جایشی بگذارند که ته نشین گردد و روز دیگر نو شقال صاف او را با کسبچین
اقیموشی از ده شقال تا پانزده شقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم گرم
بسود و فم بنوشند و فاعله باین هر دو دفعه نیم ساعت باید نایک

و غذا را بعد از

و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و خوف سودا که در سب
سفوفات سودا که در است در امراض و دوائی هر روز بآن استعمال نمایند
و در رفع سده و امراض محرقه ای با دویه مناسبه آن و بعد از سر روز
چهار روز از جویس هله موافقه بنوشند و روز سهیل و روز قبل آن خود
آب و سایر ایام قیم شور باوشد و بلا و امثال آن تناول نمایند و بعضی
از اطباء دستور است که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم شقال کنگ
جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند و جهت ته نشین شدن بناید که است
و دستور اولی است و کسبچین اقیموشی نکور میشود و هر گاه جهت امر
صفراوی و سد و استعمال کنند بجای کسبچین اقیموشی کسبچین بزوری
بارده و معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذای غلیظ
و متبخر و طویات و ترشیهای شدید مخصوصه لازم است و هر گاه ترتیب
مخفی معقود پند شیر اپا پیرایه کله ترتیب داده آب او را بدون
جوشانیدن با اثره موافقه بنوشند و هر گاه شیر بزیم زسد از شیر
ام جایزه داشته اند و هر گاه اقیموشی را با تهرندی با سوتیه در آب چینی
خیسند بنوشند در اسهال سودا بقدر است **دستور آشامیدن شیر**

در شیر در استقامت ذوق و طبعی با بول او بقایت نافع و
 زرد آب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و زردی
 حاره آن نیز بیدل است چون با قرض های و شرب بارده و معتد است
 اول ربیع طبل بیاش مند و هر روز در دم اختاف نمایند تا جگر که بطبع
 نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یک طبل کرده بدو طبل بند و هر گاه طبع مجبب
 تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید نمود و مادامیکه بول صاحب امر
 بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و زود مندر کرده و اطلاق فرماید و
 آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت برافقت و عدم
 تبخیر است و چون تبخیر ظاهر گردد ترک باید کرد جهت دفع تبخیر و در
 سکنج تناول نمایند و اگر اقتصار غذا و آب با و کنند و غذای دیگر
 آب نوزید بهتر است و اگر اطلاق زیاده کنند و باعث ضعف شود دیگر نوزید
 و در روز ترک کنند و مقویات قابله مثل معطر و سبیل و قرض زرد
 قابض و اشمال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر بجهت بزید کاشی آرد و
 شیل و کشت و اشمال آن نمایند بجهت تسخیر قاعلی که نوزید نمایند و بکنند
 در سنه و قرض را زیاده و سبب و مانند آن **صفت سکنجین** و **صفت سبیل**

که با ما در الحی



نقل از اعلان اودی کویز
 به شماره کتابخانه اول و دوم است

N
 598-HV

